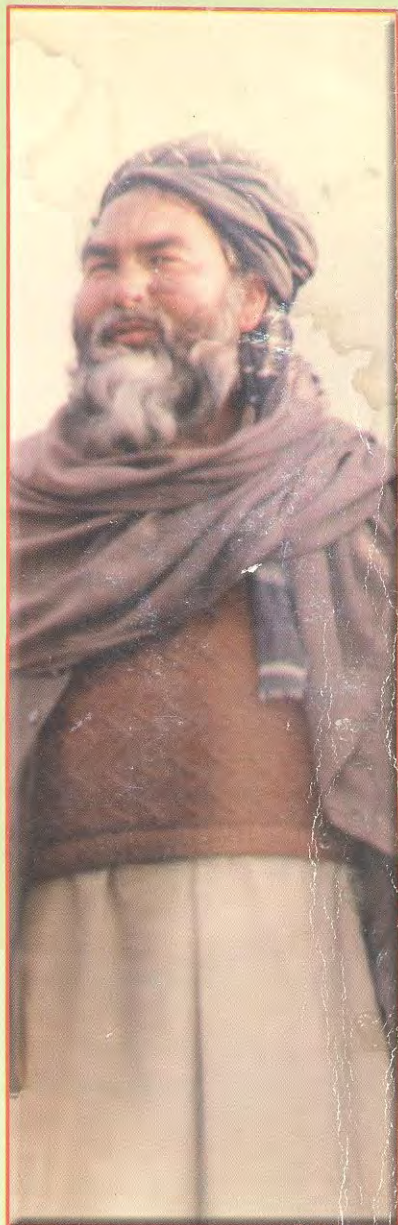
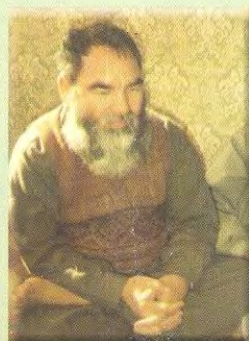
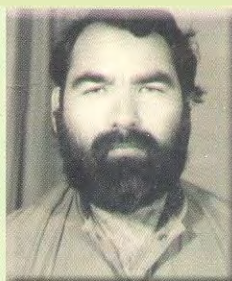


خاطرات سیاسی شہید مزاری (رہ) بوسیله خودش



گرد آورنده: حاجی مصطفی محمدی



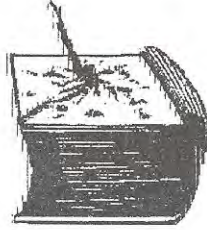
خاطرات سیاسی

شهید مزاری

بوسیله خودش

و

درس‌هایی از احزاب



نام کتاب: خاطرات سیاسی شهید مزاری بوسیله خودش و...

ناشر: مرکز تهیه و نشر آثار شهید مزاری «ره»

تیراژ: ۱۰۰۰

تهیه و تدوین: حسن مزاری

امور کامپیوتری: محمد امین جوادی

اللهم ارحم الراحمين

چو رخت خویش بر بستم از این خاک
همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر
چه گفت و با که گفت و از کجا بود
«علامه محمد اقبال لاهوری»

تقدیم به روح پاک دو بابہ «شہید واحدی و شہید مزاری»

فصل اول:

خاطرات سیاسی

استاد شهید

عبدالعلی مزاری «ره»

پیشگفتار

آنچه از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد مجموعه خاطرات سیاسی حجة الاسلام و المسلمین استاد شهید عبدالعلی مزاری (ره) می‌باشد که در سال ۱۳۶۵ قبل از سفرشان به افغانستان جهت ایجاد اتحاد بین گروه‌های شیعه، ظرف مدت ده ساعت بیان کرده بودند که در حدود هفت نوار ۹۰ دقیقه‌ای ضبط شده بود. روش پیاده کردن از نوار بدون تصرف و به شکل گفتاری بوده و هیچگونه تصرف در پیاده کردن صورت نگرفته مگر این که در بعضی موارد فعل و فاعل جمله اصلاح شده باشد. چه این که این کار بعد از شهادت ایشان هرگز صلاح دیده نشد، چون خیانت به امانت آن هم از یک شهید بزرگوار تلقی می‌شد.

سال ۱۳۶۸ که استاد شهید در رأس هیأت به جمهوری اسلامی ایران جهت ادغام دفاتر گروه‌ها از طرف حزب وحدت اسلامی تشریف آورده بودند، کوشش نمودیم که خاطراتشان را بعد از سال ۱۳۶۵ که عازم کشور شدند به ادامه این خاطرات بیان کنند که متأسفانه و صد متأسفانه موفق نشدیم. گرچند چندین بار در مشهد مطرح شد ولی گرفتاری‌ها و مشکلات ایشان مانع از ادامه کار شد. در آن سفر فقط ایشان یک شب در مشهد وقت پیدا کردند که خاطراتشان را از زندان، که با شهید رجائی بودند، بیان کنند و این تقاضا از طرف بستگان و آشنایان شهید رجائی صورت گرفته بود که اینک آن خاطرات در پایان مبحث و فصلی که (خاطرات شهید مزاری) نامگذاری شده به خاطر هم موضوع بودن تحت عنوان (خاطرات) گنج‌انیده شده. قابل ذکر است که استاد شهید در سال ۱۳۶۴ جهت شناسائی مناطق سفری به ولایت بادغیس نمودند که خاطرۀ آن سفر را در یک نوار بیان کردند و ما آن را نیز به خاطر هم موضوع بودن (خاطرات) در ادامه خاطرات استاد شهید از شهید رجائی آوردیم.

همه می‌دانند که زبان گفتاری با آنچه که نوشته می‌شود تفاوت دارد لذا از آنجایی که آن عزیز از دست رفته موفق نشدند که پیاده شده خاطرات را ملاحظه

کنند و ما هم به دلیلی که در بالا ذکر شد هیچگونه تصرف و ویرایش را لازم ندانستیم، به همان شکل به نشر سپرده شد. امید که معذرت ما را بخاطر عدم تصرف و عدم انجام ویرایش پذیرا باشید.

فصل دوم کتاب نیز «تحت عنوان درس‌هایی از احزاب» می‌باشد که توسط استاد شهید در سال ۱۳۶۱ در تهران و قم در حدود ده ساعت به صورت درس بیان شده که آن هم مثل خاطرات از روی نوار پیاده شده و چاپ گردید. امید که روح آن شهید از همه شاد باشد.

والسلام

حاجی مصطفی محمدی



در رابطه به تاریخ تدوین سازمان لازم است که مقدمتاً مسئله شرایطی که سازمان در آن شرایط به وجود آمد بحث بکنیم. سازمان در شرایطی به وجود آمد که از نگاه وضعیت سیاسی که در افغانستان حاکم بود، و وضعیتی که برای روحانیت و اکثر علمای افغانستان حاکم بود از نظر سیاسی مسئله‌اش این بود در بین مردم آنروز از افتخارات خیلی بالای یک روحانی یا یک فرد این بود که بگویند فلانی با دولت تماس دارد و دولت با این خوب است از جمله نمونه‌های بارز مسئله بحساب می‌رفت که مثلاً آقای رئیس را کل هزاره جات بخاطریکه یک روحانی باسواد است و با دولت تماس دارد پس احترام و تجلیل می‌کرد. یا مثلاً کسانی که با دولت مخالفت داشت یا علیه دولت صحبت می‌کرد مردم از ش وحشت می‌کرد و در بین آخوندها منزوی بود از باب نمونه مثلاً مرحوم بلخی را با این که ۱۴ سال زندان کشیده بود. در این دوران ۱۴ ساله کسی به خانواده‌اش کمک و رسیدگی نمی‌کرد، تا این که بچه‌اش در مزار آمد اقتصاد خیلی سرش فشار آورده بود در مزار آمد که تا چهارکنت برود از دوستانش کمکی، چیزی برای اداره خانواده بگیرد، در مسافر خانه مزار که ماند کسی به سراغش نرفت، در حالی که همین کسان وقتی که بلخی در مزار می‌آمد تا تاشقرغان و ایبک در راهش می‌رفتند. مهمانی‌های مفصلی می‌داد که دوصد نفر، سه

صد نفر تا هزار نفر در آن مهمانی دعوت می‌شد، وضعیت و شرایط کلی افغانستان به این شکل بود. تقریباً می‌شد گفت در آن شرایط مسئله‌ای که در افغانستان حاکم بود مخصوصاً در بین علما مسئله دین از سیاست جدا است جا افتاده بود که یعنی حکومت کارش را می‌کند، متدین کار آخوندی و پیش نمازی، مسائل حیض، نفاس، طهارت و نجاست و اینها را وظیفه دارد.

در این شرایط مسائلی که پیش آمد، اولین بارش مسئله در این بود که امام مثلاً در سال ۱۳۴۲ در ایران حرکت کرد سال ۱۳۴۳ بلخی از زندان آزاد شد، این دو تا رویداد در افغانستان در بین علماء و مجامع و مخصوصاً قشر روحانی مسئله سیاست را مطرح کرد. بلخی در سال ۱۳۴۳ که از زندان آزاد شد در شرایطی بود که چهارده سال و هفت ماه در زندان مانده بود کسی از او یاد بودی نمی‌کرد، ولی وقتی که خودش آزاد شد کم‌کم مسائل سیاسی را در بین مردم و مجامع مطرح کرد و مطرح شد. از این طرف هم یک مرجع جامع الشرایط در ایران قیام کرد و علیه دولت موضع گرفت و آن کشتار عمومی پیش آمد. باز هم مثل یک چیز افسانوی در بین مردم مطرح بود که یک مجتهدی بنام خمینی (امام) در ایران قیام کرده اکثراً آخوندها می‌گفتند قیام آخوندها در زمان غیبت باشد یعنی امام زمان فقط حق قیام دارد این مسائل مطرح بود ولی این مرجع که در اینجا قیام کرده بود در افغانستان شناخته شده نبود فقط اسمش را می‌دانست تا وقتی که آقای حکیم فوت کرد، در سال ۱۳۴۸ یا ۴۹ آقای حکیم فوت می‌کند تا آن زمان مردم تشیع افغانستان همه مقلد حکیم بودند و در این عصر که من درخواست به سربازی و عسکری بودم مسئله مرجعیت امام در افغانستان مطرح شد. کلاً تیپ دانشجو آن کسانی که فکر و اندیشه مبارزاتی یا خوشش می‌آمد اقلأ آزادی خواهی اینها آمدند از امام تقلید کردند. خود تقلید کردن از امام یعنی یک نوع مبارزه و یک نوع انقلابی‌گری در افغانستان تلقی می‌شد آخوندهای زیادی مخصوصاً آن کسانی که در نجف بودند مسئله را می‌کوبیدند، اینها کلاً ضعف امام را در بین مردم انقلابی بودن و مبارز بودنش را

مطرح می‌کردند و برای مردم عوام می‌گفتند که این بدرد مرجعیت نمی‌خورد چون آخوندهای سابق وابسته بودن این تبلیغات در بین مردم یک مقدار جا افتید ولی در مقابلش بچه‌های جوان و طلبه‌های جوان شدیداً گرویده این مسئله شد و به شدت جا باز کردند و مسئله مرجعیت در افغانستان به اندازه‌ی حد شد که سابقه نداشت یعنی سابق چه از زمان آقای ابوالحسن و بعدش آقای حکیم همین طوری همه افغانستان یک مرجعی بود. یعنی زمان آقای ابوالحسن هیچ کس مقلد کس دیگر نبود فقط مقلد آقای ابوالحسن بود. در زمان آقای حکیم هم ۹۵ فیصد تشیع افغانستان تقریباً مقلد آقای حکیم بود پنج فیصدش آقای بروجردی و آقای کاشف الغطا هم مطرح بود ولی اکثراً این طوری بود در نجف یک تا ده تا عالم سرشناس افغانی جمع می‌شدند مرجعی را تأیید می‌کردند در افغانستان او مرجع، مرجع واقع می‌شد و مردم تقلید می‌کردند. بر خلاف دوران پس از فوت آقای حکیم و مرجعیت امام و باقی مراجع که مسئله از این حالت خارج شد ۱۲ تن از علمای قم نوشتند که مرجع و اعلم زمان امام است و ۱۰-۱۲ نفر دیگر از نجف نوشتند که آقای خوئی است آنچه از علمای افغانستان که سوادش بالا بود و صاحب مدرسه و وکالت قبلی داشت و پایگاه مردمی اینها کاملاً شرایط مبارزه را درک نمی‌کردند آقای خوئی را تأیید کردند ولی بچه‌های جوان و طلبه‌ها و کسانی که محصل بودند و تیپ روشنفکر اینها شدیداً به تبلیغ امام و مرجعیت امام پرداختند.

آنروز این چهره در افغانستان ترسیم شده بود که هر کس مقلد است و از امام تبلیغ می‌کند و در بین قشر روشنفکر و طلاب جوان یک آدم انقلابی بحساب می‌رفت. در اوایل در تشیع و قشر جوان مطرح شد و ضدیت با دولت مطرح شد خود تقلید از امام و طرفداری از امام مانند یک حزب بود. یعنی آنروز در او طرف و او سر گوشه افغانستان وقتی که می‌شنیدیم فلان آخوند از امام حمایت کرده و از امام تبلیغ کرده علاقه داشتیم نامه می‌نوشتیم می‌رفتیم که اینها همه یک جریان بود. اول کار و شروع مبارزه در افغانستان و در بین تشیع از این روال آغاز شد دسته‌های بودند.

یک‌سری بچه‌های جوان و طلبه‌های جوان در داخل افغانستان بود. یک‌سری هم در قم بودند یک‌سری هم در نجف بود با این که اینها در بین‌شان نشستنی، تعهدی، اساسنامهٔ تدوین نکرده بودند.

ولی همین محور مرجعیت امام مرتبط‌شان کرده بود از بسیار احزاب فعال دیگر و متشکل دیگر متشکل‌تر کار می‌کردند. کتابهای خوب از ایران به نجف برده می‌شد در قم آورده می‌شد. در افغانستان مسافرت می‌کرد گزارش می‌داد از طلبه‌های جوان حمایت می‌کرد و دید و بازدید و هر کدامش که از نجف افغانستان می‌آمد آخوندهای که طرفدار امام بود اینها را میدید، پیام می‌آورد و می‌برد. یک تپ و تلاش عجیبی بود، در مناسبت‌های مختلف هم اینها اعلامیه می‌دادند بدون اسم و رسم و هیچ اسمی را در پایانش نمی‌نوشت مثلاً همین علمای افغانستان در جنگ مصر و اسرائیل جمع شدند و حاضر شدند که خون بفرستد همین تیپ اعلامیه داد و مردم را تشویق کردند یک احساس و همچو چیزی به وجود آمد در این شرایط بود که تعدادی از برادرها در کابل جمع شدند بر علاوه این ارتباط و جمع‌بندی‌های و تشکیلات عمومی که روی محور مرجعیت امام بود، یک تعهد کردند و تشکیلاتی را آنجا منعقد کردن، که طلبه‌های جوان و دانشجویها بودند روی همین محور اعلامیه دادند باز هم این تشکیلات اسم و رسمی نداشت این قضیه در سالی ۱۳۵۱ صورت گرفت یعنی سه سال بعد از مرجعیت امام تعدادی از طلبه‌های جوان و دانشجویها در کابل جمع می‌شوند بین‌شان تعهد می‌کند که کار تشکیلاتی بکنیم و این اعضا مخفی بود و اسم و رسمی نگذاشتند از جملهٔ این افراد یکی مرحوم و احدی بود شهید واحدی سال ۱۳۵۱ از کابل به قم آمد. بین طلبه‌های جوان آخوندهای که طرفدار امام شده بود و مقلد امام بود در آخر سال ۱۳۵۰ اختلاف پیش آمد روی این مسئله که تعدادی از طلبه‌های جوان در کابل در مدرسهٔ تقدسی بود که از جمله شهید واحدی بود و کارهای مبارزاتی می‌کرد و کتاب پخش می‌کرد و با دانشجویان تماس داشت و اعلامیه می‌داد تقدسی اینها را به عنوان جرم و اخلال‌گر از مدرسه بیرون

کرد. اولین اختلافی که بین تیپ جوان مبارز با آخوندهای که آمده بودند طرفدار امام شده بود و انگیزه مبارزه نداشت بروز کرد وقتی که این مسئله بروز کرد تعدادی از روحانیون دیگر که مقلدین امام بودند و نماینده امام بود هر چه پافشاری کردند تقدسی قبول نکرد و اینها را از مدرسه بیرون کرد. بعد طلبه‌ها هم که مرتبط به امام بود این مسئله را دقیق به بیت امام در نجف گزارش کرد و این مسئله در آنجا مطرح و به امام رسانده شد که این آخوندها که آمده الآن نمایندگی از شما می‌کنند و از شما تبلیغ می‌کنند یکسری اش مخالف خط شما است و مبارزه را رد می‌کنند مسائلش هم این است که طلبه‌های را که مبارزه می‌کردند از مدرسه بیرون کرده این مسئله قشنگ در آنجا جا افتید و مطرح شد همه بچه‌های که در قم بود بچه‌های که در نجف بود همه‌شان متشکل این گزارشات را تدوین کردند و مخصوصاً بعضی برادرهای که از نجف افغانستان می‌رفتند و بر می‌گشتند. از آنروز این مسئله مطرح شد این که همه کسانی که آمده طرفداری از امام می‌کند و نماینده امام است بعضی‌شان اهل مبارزه نیست و در خط امام هم نیست. خودی بیرون کردن این برادرها از مدرسه باعث شد که بیا از حالت عمومی که تا حالا کار می‌کردیم بیرون بیایم و بینیم که در جمع ما کی‌ها مبارز هستند و کی‌ها نیستند. گفتند بیایم تشکیلات به وجود بیاوریم شهید واحدی در سال ۱۳۵۱ تعدادی از بچه‌های جوان و طلبه‌های جوان را جمع کردند آنجا در کابل هسته یک تشکیلات را ریختند و تعهد کردند که مرتبط با هم کار می‌کنیم. و مسائل خود را از این آخوندهای که لاف طرفداری از امام می‌زنند مخفی می‌کنیم این تشکیلات را آنجا ریخت در فکر شدند که حالا کسانی را که در خارج است در جریان بگذارند که شما این طوری فکر نکنید که هر کس الان نماینده امام است و طرفداری از امام می‌کند اهل مبارزه هم است. بخصوص با آن عملی که تقدسی‌شان مرتکب شده بود، در خارج هم مسئله جا افتاده بود. اوائل سال ۱۳۵۲ بود که مرحوم واحدی پاکستان آمد از پاکستان گذرنامه گرفت ایران آمد. من اوائل سال ۱۳۵۱ ایران آمده بودم واحدی سال ۱۳۵۲ اینجا آمد که ما

جلسات تمرین داشتیم، طلبه‌ها را جمع می‌کردیم و در یکی از منازل حدود ۱۰-۱۵ نفر جمع می‌شدیم موضوعاتی را مطالعه می‌کردیم، آنجا سخنرانی می‌کردیم. نوبت بود هرکس به نوبتش سخنرانی می‌کرد کسی هم قلم و کاغذ می‌گرفت و اشتباهات را یادداشت می‌کرد. بعد طرح ریختیم و کتابهای که ممنوع بود گیر می‌آوردیم بیکدیگر منتقل می‌کردیم که مطالعه بکنیم. شبکه‌های به این شکلی داشتیم. مرحوم واحدی که آمد برای بار اول من واحدی را می‌دیدم قبلاً نمی‌شناختم. بعد موحدی یکی از برادرهای بود که در جلسه ما می‌آمد در اول سه سال در ایران زندان شد بعد اول سال ۱۳۵۷ افغانستان رفت که کودتای تره‌کی پیش آمد و دستگیر شد و الان نیست. موحدی دو سال پیش تابستان کابل رفته بود با واحدی آشنا شده بود گزارش اول را که واحدی آنجا تشکیلات به وجود آورده بود به قلم موحدی بود، همان سال بود که آقای صادقی پروانی هم بعد از این جریان یک مسافرتی در خارج کرد ایران آقای خامنه‌ای (آیةالله) و هاشمی نژاد را دید بعد نجف و سوریه با دکتر صادقی دیدار کرد در لبنان طرح مبارزه مسلحانه و تعلیمات بچه‌ها را که بیاید و تعلیمات ببینند با جلال و دکتر صادقی صحبت کرد که من همان سال بعد سوریه رفتم ایشان را آنجا دیدم و مختصر صحبت کردیم. اگرچه اینجا ایران هم صحبت کرده بودیم به هر صورت واحدی را توسط موحدی غیباً آشنا شده بودیم ولی قیافتاً نمی‌شناختیم. موحدی در جلسه ما بود و واحدی را هم آورد واحدی را که آورد اینجا ما به بچه‌ها این‌طور مطرح نمی‌کردیم که ما تشکیلات داریم یک طرفش نجف است و یک طرفش هم در کابل است متشکل با آن تشکیلات کار می‌کنیم نه! معمولاً ۱۰-۱۵ نفر طلبه را که جمع می‌کردیم یکی، دو نفرش همفکر در تشکیلات ما بود. دیگرانش در برنامه‌های عمومی بود که کتاب بدهیم اثر بگذاریم سخنرانی‌هایش را ببینیم شناسایی بکنیم که نیروها کی است در این سبک و اندازه بود برای اولین بار موحدی بدون مصلحت با من مرحوم واحدی را در آن تمرینات آورد موحدی خیلی احساساتی بود و درک عمق مسئله را که در چه شرایطی زندگی می‌کنیم نداشت

فقط همه چیز را علنی مطرح می‌کرد ولی این نفرهای را که ما در آن جلسه جمع کرده بودیم یک تعدادشان با سواد بود اما محافظه کار بود اصلاً حاضر نبود برای این که اسم از انقلاب ببریم. طریقی که می‌توانستیم کار بکنیم اینگونه بود. بدون این که بما بگوید که زمینه‌سازی بکنیم که در جلسه جا بیفتد موحدی آورد در آن جلسه هم مطرح کرد که واحدی یکی از برادران است که در کابل کار می‌کرده و از طلبه‌های مبارز است. در این جلسه مطرح کرد حالا هم می‌خواهد که در این جلسه تمرین بیاید ما هم چیزی گفته نتوانستیم، در این جا همه هم در اصل آوردنش اشکال داشت یعنی یک کسی را که اکثریت نمی‌شناخت چطور آورده بچه‌ها به مشکل تراشی شروع کردند و واحدی هم که در جو و شرایط ایران نبود که شرایط چقدر خفکان است کسی اینجا اسم مبارزه را گفته نمی‌تواند ساواک تعقیب می‌کند و سر همه مشکوک است. این هم صاف و سریع در همان جلسه مطرح کرد که اگر شما حاضر باشید من می‌آیم و صحبت‌هایی هم داریم که در کابل یک‌سری کارها می‌کنیم. این جلسه به همین شکل خاتمه پیدا کرد و از این جلسه ما بیرون شدیم من واحدی را گفتم ما و شما صحبت کنیم یک جلسه نشستیم و صحبت کردیم گفتم کابل چه کار کردید و بعد تفصیلی صحبت کرد که این کارها را کردیم یک تجمع را در آنجا به وجود آوردیم و آمدیم که با برادرها در خارج صحبت بکنیم و بعد نجف ارتباط می‌گیریم و اینجا هم که شما تجمع دارید می‌خواهیم اینها را تلفیق بکنیم. بعد من تفصیلی به ایشان صحبت کردم که این تجمع که ما اینجا داریم. این تجمع تجمع آنچنانی نیست که همه اهل مبارزه باشد یک‌سری طلبه‌ها را جمع کردیم طلبه‌های مختلف را ۱۰ - ۱۵ تا تمرین که هرکدام از بچه‌ها یک جلسه را اداره می‌کند. همه اعضای این جلسه آمادگی مسئله را ندارد، شما هم که مسئله را مطرح کردید درست نبود و افشاگری می‌کنید و فردا اینها جمع نمی‌شوند ما اینها را کم‌کم کتاب می‌دهیم که برسانیم ما و شما این‌طوری مطرح نکنیم بعد گفت مرا موحدی گفت همه‌اش برادرها است من هم مطرح کردم پس خوب نشد. روی هم‌رفته در قم

تشکیلاتی به همان صورت به وجود آوردیم نه با آن تمرین بلکه سه، چهار تمرین را اداره می‌کردیم بچه‌ها هر کدام کتاب می‌آورد برنامه سخنرانی و نویسندگی، گوش کردن پیامهای امام، و پیدا نمودن نوارهای امام و گوش دادن به آن، به این شکل هسته‌ای را به وجود آوردیم. بعد صادقی در آن سفر نجف رفته بود یک سری طلبه‌ها از اول مثل آقای عرفانی، حسینی، ناطقی و واعظی از این تیپ‌ها همه‌شان از جمله کسانی بودند که از اول در نجف از امام تبلیغ کردند روی همان برنامه تبلیغ از امام یک تجمع داشتند در آنجا هم همین برنامه تمرین و کتاب خواندن بود منتهی فضای نجف از قم و اینجا کرده آزادتر بود یعنی بر ضد دولت ایران اگر کسی نشریه را پخش می‌کرد نواری را گوش می‌داد، دولت بعثی عراق تعقیب نمی‌کرد. بخصوص که میانه عراق در آن شرایط با دولت ایران خوب نبود. این هم به عنوان روحانیت مبارز افغانستان اعلامیه می‌داد در رابطه به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران اعتراض کردند پیام دادند و از رادیو بغداد خوانده شد. یا مثلاً آقای حسینی در آنجا با امام به حرم آمده بود یک ساواکی در حرم حضرت امیر می‌خواست به امام توهین بکند آقای حسینی آن ساواکی را زد و از حرم بیرون کرد و درگیری شد روزنامه‌های آن وقت مانند پیام مجاهد منتشر کرد. کارها به این شکل بود، بعد آقای صادقی هم در آنجا رفته بود و آقای عالم که یک سال بعدش نجف آمد شبکه‌ها را با هم مرتبط کردند که به عنوان تشکیلات کار کنند که آنها به کابل و قم و اینها هم به نجف گزارش بدهند این مسائل به همین شکل ادامه داشت تا در سال ۵۳ یا ۱۳۵۴ بنام روحانیت نوین اعلامیه داده شد. روحانیت نوین را همین هسته و بچه‌های کابل به وجود آورده بودند واحدی هم خارج بود، آمد به من گفت که از محتوا و صحبت‌ها پیدا است که مال بچه‌های ماست و منتهی اسم‌گذاری را خودشان کرده بودند ولی چرا این را روحانیت نوین گذاشته و بدون مصلحت اعلامیه دادند باید تماس بگیریم و بگوییم. من گفتم این اسم یک اسم اتهام آور است الان ما نمی‌خواهیم که روحانیت نوین و قدیم درست بکنیم بعد مرحوم واحدی گفت که خوب شرایط خفقانی از

طرف آخوندها آنجا است و بچه‌ها تحت تاثیر و احساسات قرار گرفتند باید ببینیم. این اعلامیه به این شکلی داده شد کارها همین طوری تا سال ۱۳۵۵ به همین سرحد کتاب ببر و کتاب بیار ادامه داشت و یکسری ماشین تکثیر تهیه بکن و بفرستد و یکسری تعلیمات نظامی که بعد در امکاناتش ماندیم گذرنامه تهیه نتوانستیم بفرستیم به همین سطح ماند تا سال ۱۳۵۵ که من در ایران دستگیر شدم. وقتی که من در ایران دستگیر شدم چهار و نیم ماه زندان ماندم بعد از زندان طرف افغانستان مرا رد مرز کردند من کابل رفتم و شهید واحدی هم پاکستان رفته یک شبکه را از طلبه‌های پاکستان در کویته به وجود آورده بود در واقع این طوری بود که یکسری کار در کابل صورت می‌گیرد و گزارشات و اسناد را دست بدست منتقل بکنیم داخل و خارج. من بعد از دستگیری افغانستان رفتم مرحوم واحدی از پشتم دیدن من آمد بعد یک تعداد بچه‌ها از نجف آمد که الان از خارج آمدی و این شرایط پیش آمده یکسری مسائل را تحول بدهیم در کابل بیایم کارها را علنی تر شروع بکنیم در سال ۱۳۵۵ واحدی که افغانستان آمد صحبت کردیم و نشستیم و بحث کردیم تصمیم گرفتیم که واحدی برود شبکه پاکستان را تقویت بکند و بچه‌ها را جمع و جور بکند در صدد بودیم که بعد بیایم و نشریه در خارج منتشر بکنیم، این نشریه باید در اروپا منتشر شود غیر از اروپا امکانش بخاطر نظامهای که حاکم بودند و شرایط خفقان که وجود داشت نبود. خوب زمینه سازی شد با مبارزین ایران هم مرتبط بشویم و یک نشریه به وجود بیاوریم طبعاً که من از خارج آمدم و داخل ماندگار شدم یکسری گزارشات را در داخل تهیه بکنیم و بفرستیم اروپا تا در نشریه منتشر شود بخاطر همین مسئله باز آخر ۵۵ یا اول ۱۳۵۶ کابل آمدم واحدی هم پاکستان را منسجم کرده بود و آمده بود نشست‌ها کردیم منتهی شبکه‌های بچه‌ها مخفی، مخفی و گروه، گروه بود با بچه‌های دانشجو مرتبط بود و یکسری کتاب دادن و شناسائی بچه‌ها و کارهای فرهنگی انجام می‌شد. که باز البته شرایط شدیدی در دوران داود مخصوصاً دوران آخر حکومتش بود که گروهها و تشکیلات‌های

سیاسی را منحل اعلام کرد هیچکدامش را رسمیت نداد غیر از آن حزب که خودش بنام غورزنگ ملی تشکیل داد فقط او رسمیت داشت جریده و مرامنامه‌اش برآمد احزاب دیگر را منحل کرد بچه‌های ما هم که اعلامیه می‌داد بدون اسم و رسم اعلامیه می‌داد که اعلامیه‌ها در رابطه به داود و عملکرد و حکومت داود داده می‌شد. من که کابل آمدم بچه‌ها را جمع کردم که بیایم الان اسم‌گذاری بکنیم مرامنامه ترتیب بدهیم و نشریه به وجود بیاوریم و ارگان نشریاتی داشته باشیم. در آن جمع من بودم آقای صادقی بود و آقای شفق بود، آقای حکیمی بود، آقای خلیلی بود و آقای بصیر بود یکی دیگر علی‌یاور بود علی‌یاور نام داشت از بچه‌های ترکمن بود همین انجینر کریم بود که در نفت و گاز شبرغان کار می‌کرد این جمله‌ها جمع شدیم بحث شد که الان با یک‌سری آخوندهای که طرفدار امام است فکر خوب دارد چه کار بکنیم. البته در شرایطی که ما کابل رفته بودیم یک مسئله تضاد شدید بین سید و غیر سید را مبلغ و واعظ به وجود آورده بود که معمولاً این تیپ از برادرهای ما را هم متهم به طرفداری از مبلغ می‌کرد که اول کتاب سیدگرایی نوشته شده بود و گنبد سبز نوشته شده بود یک جنب و جوش عجیب منتهی در آن جهت انحرافی‌اش به وجود آمده بود. خوب شبکه‌ای از بچه‌های دانشجو دنبالش بود و مبلغ از آن حالت اول که حاد و داغ طرفدار پرچمی‌ها و شعله‌ای‌ها بود پائین آمده بود. وقت حسینیّه ساخته بود در حسینیّه سجاد صحبت می‌کرد درس نهج البلاغه را شروع کرده بود و در مسیر مذهبی کار می‌کرد. بچه‌های جوان و طلبه‌های جوان خیلی جذبش شده بود و آقای عالم هم در حساسیت‌های مسئله سید و هزاره قرار گرفته بود. اگرچه عملاً در این طرف بود. ولی آن ناراحتی از مبلغ و این تیپ‌ها زیاد داشت. آقای فصیحی بود ما در این جمع نشستیم که خوب بیاییم تشکیلات به وجود بیاوریم و کار بکنیم و تعهد بکنیم. در این وقت یک‌سری بچه‌های که در نجف بود اینها هم آمده بود و در مناطق‌شان بود مثلاً واعظی و ناطقی (شفاهی) در مناطق ارزگان بود. بعد تصمیم بر این شد که ما در کابل دو شبکه به وجود بیاوریم بخاطریکه یک‌سری

حساسیت‌ها در بین شفق و آقای عالم به وجود آمده بود. قابل جمع هر دویش نبود و شفق مثل مبلغ تندروی می‌کرد در مسئله سیدگرایی و هزار و سید و بچه‌های دیگر از این مسئله ناراحت بودند و آقای عالم هم در مقابلش موضع‌گیری داشت. تصمیم گرفتیم بر این که دو تا جریان به وجود بیاوریم یعنی دو تا شبکه تصمیم‌گیری اینجا باشد تعدادی ما که رابطه حسنه با عالم داریم تعداد بچه‌های ما با ایشان جمع شوند که ایشان دور نشود و این مسائل را در آینده حل بکنند در نشست‌های مکرری که ما داشتیم مرامنامه را تدوین کردیم ظرف یک هفته مرامنامه تدوین شد و نظراندازی را رویش گذاشتیم و اسم‌گذاری جریان پیش آمد بعد هر کس اسامی مختلف را مطرح کردند از جمله آقای صادقی که امروز از نگاه ریش سفیدی اتکای بچه‌ها رویش بیشتر بود مطرح کرد که اسم این جریان را حزب حسینی بگذاریم برایش دو تا دلیل ذکر کرد. یک دلیلش این بود که امام حسین (ع) خودش شاخص مکتب مبارزه در جهان اسلام است و ما به پیروی از امام حسین مبارزه می‌کنیم. دلیل دومش این بود که ما یک جریان شیعی هستیم در افغانستان تشکیلات‌های تسنن زیاد است و از تشیع کسی نیست و قاطی پاتی نباشد و مشخص باشد این نظر ایشان بود و من با این نظر مخالف بودم. من گفتم که نه! باید یک اسمی بگذاریم که در اینجا عام باشد یعنی شیعی مختص نباشد. در نهایت هر تشکیلاتی که در افغانستان کار می‌کند چه از شیعه و چه از سنی باید یک نظر عام داشته باشد شیعه، سنی را زیر پوشش بیاورد نه این که از اسمش پیدا باشد که مخصوص شیعه‌ها است و هیچ سنی حاضر نشود در این تشکیلات بیاید. روی این مسئله سه، چهار ساعت بحث کردیم وقت گذاشتیم رأی‌گیری کردیم ولی رأی آنها اکثریت شد ما در اقلیت ماندیم و قبول کردیم که اسمش حزب حسینی باشد با این که موافق نبودیم در آنجا من مطرح کردم که روی مسئله الان ما کار نداریم ولی نظر بچه‌های خارج هم گرفته شود. که البته صادقی در این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت که ما الان چیزی را

تصویب می‌کنیم خارج باید قبول بکند و جریان را حزب حسینی نامگذاری کردیم و مرامنامه را هم تایپ کردیم و تصحیح کردیم و بنام حزب حسینی^(۱) تکثیر کردیم چون امکانات دیگر نداشتیم تایپ و ماشین تحریر کردیم. یک یک نسخه برای خارج، ارزگان که واعظی و ناطقی آمده بود و شمال بردم که آنجا بچه‌ها و طلبه‌ها را جمع کردیم یک نسخه‌اش را کوئته فرستادیم. بعد از شش ماه من طرف ایران و عراق مسافرت کردم که یک نسخه‌اش را بردم در این زمینه اعلامیه داده شد.

بعد جلسه دیگری با آقای عالم داشتیم باز هم من بودم، فصیحی بود، خلیلی بود. شهید قاسمی و حکیمی بود. با این تیب باز هم رفتیم نشستیم با آقای عالم‌شان مسئله را طرح کردیم و آقای عالم هم استقبال کرد، هم فصیحی از طرف امام وکیل بود و هم آقای عالم از طرف امام وکیل بود و گفتند ما هر چه اینجا امکانات داریم از نگاه پول و اینها در اختیار شما می‌گذاریم شرطش این است که شما نجف بروید مسئله‌اش را حل کنید که امام وجوهات را اجازه بدهد به مبارزات و بچه‌های که مبارزه می‌کنند ما اینجا مصرف بکنیم تا آن زمان مرسوم بود در مسئله مرجعیت که دو ثلث سهم امام جمع می‌شد نجف می‌رفت یک ثلثش در افغانستان خرج می‌شد. خوب جلسات مکرری در آنجا داشتیم در این جلسه که با آقای صادقی‌شان بود موضوعاتی را مطرح کردیم که هر کس روی یک موضوع مطالعه بکند و یادداشت‌های نمایند یک ماه بعد جمع می‌شویم مقالات را بررسی می‌کنیم در نشریه که بنا شده بود در خارج چاپ شود منتقل بکنیم تا در نشریه هم چاپ شود در آنجا مرا وظیفه دادند که در رابطه شرایط کنونی مبارزه در افغانستان و شرایط اجتماعی آن چیزهای را تدوین کنم، بصیر و حکیمی در رابطه با مسئله حقوق و قضاوت در اسلام بررسی بکنند و آقای صادقی هم در رابطه با حقوق زن در اسلام،

۱. مرامنامه حزب حسینی را در پایان فصل اول (پوست ب) مطالعه فرمایید.

همین‌طور موضوعات مختلف سپرده شد از جمله یک منشی انتخاب شد و یک مسئول پیگیری که تخلفات را بررسی بکند. اینها را دسته‌بندی کردیم مسئله همین‌طوری ادامه پیدا کرد تا وقتی که کودتا روی کار آمد، وقتی که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به وجود آمد این تجمع ما همین‌طور ادامه داشت ماه یک مرتبه در کابل جمع می‌شدیم بررسی می‌کردیم البته در آنجا یک‌سری کم‌کاریها وجود داشت من سه، چهار بار از مزار آدمم در کابل که آقایون در موضوعاتی که تعیین شده بود کار نکرده بودند مسئول پیگیری را هم آقایان حکیمی با بصیر را قرار داده بودیم که اینها پیگیری بکنند وقت یک چیزهای را هم یادداشت می‌کردیم، در مزار دو تا مدرسه بود یک مدرسه هم چهارکنت بود که در این سه مدرسه طلبه‌های زیادی بودند یک مدرسه را شیخ سلطان اداره می‌کرد یک مدرسه را بحر اداره می‌کرد یکی هم در چهارکنت بود، من در مزار رفتم طرح مطالعه را دادم و یک مقدار کتاب جدید آمده بود مشغول همین کارها بودیم که کودتا پیش آمد چند تا اعلامیه در رابطه به کودتا دادیم، یکی آقای عالم نوشته کرده بود و یکی را آقای حکیمی نوشته کرد باز هم بدون اسم و رسم، علیه کودتا و کودتا را محکوم کردیم و در بین مردم پخش کردیم البته بصورت شبنامه و بچه‌ها هم در خارج بود تصمیم بر این شد که من این نشریات را همراه مرانامه خارج بیایم البته بگویم که این پیش از کودتا بود سال ۱۳۵۶ خارج آمدم، صحبت‌ها و نشست‌ها و مبلغ هم خارج آمده بود مبلغ آمده بود که اینجا را ببیند و ضمناً کارهای هم در رابطه به انقلاب بکند. در تشکیلاتی که ما اول در کابل ریخته بودیم آقای صادقی مطرح کرده بود که با مبلغ چه کار می‌کنید؟ یک‌سری بچه‌های مسلمان با ایشان است و خودش هم که الان کارهای اسلامی می‌کند سابقه‌اش هم یک‌سری مسائل دارد که خوب نبوده یعنی تماسی با پرچمی‌ها و شعله‌ای‌ها داشته، ولی الان سخنرانی می‌کند موضع مذهبی دارد بچه‌های جوان هم با ایشان است با این چه کار بکنیم که این را در آن جلسه سپرده بودیم که پیگیری بکنیم، که اگر واقعاً ایشان برگشته و از تضادی که در بین جامعه به وجود

آمده به عنوان سیدگرایی و غیر سیدگرایی از اینها دست بردارد.

این را در نهایتش جذب تشکیلات بکنیم، مسئله او آنجا مطرح بود بعد در سال ۱۳۵۶ ایشان ایران آمد من هم ایران آمدم، ایران آمدم که مرحوم واحدی‌شان دور مبلغ را گرفته و این طرف و آن طرف می‌برد و صحبت می‌کند که او را جذب بکند از جمله کسانی که نظر داشت او را ببینند از مبارزین سرشناس ایران او وقت مهندس بازرگان بود او را دیده مرحوم طالقانی هم زندان بود بعد تصمیم داشتند که آقای خامنه‌ای (آیةالله) را ببینند طرح ریخته بودند که آقای خامنه‌ای (آیةالله) را توسط من ببینند که آقای خامنه‌ای (آیةالله) اعتماد بکند و یک‌سری صحبت‌ها را بکند و به نتیجه برسد در اینجا بود که اینها پیشنهاد کردند که شما بروید و مسئله را حتماً قبول بکنید و به آقای خامنه‌ای (آیةالله) بگویید که قبول بکند و با ایشان یک ملاقات بکند. در قم بودند و من هم که آمده بودم مخفی آمده بودم از ایران پارسال مرا بیرون کرده بود و با گذرنامه به اسم دیگر آمده بودم که کتاب‌ها و متاب‌های خود را جمع بکنم و یک‌سری کارها را در خارج انجام بدهم، مبلغ قم آمدم یک جلسه، دو جلسه با مبلغ نشستیم پیش از این با مبلغ آشنایی نداشتم به اسم می‌شناختم در جلسه یک‌سری صحبت کردیم، از نگاه فکری و مسائل افغانستان قبلاً هم می‌گفتند که مبلغ از نگاه سیاسی موضع ثابتی ندارد با ایشان صحبت کردم دیدم که از نگاه فرهنگی خیلی خوب است با معلومات است در مسائل سیاسی ضعف‌های دارد. خوب اینجا چند جلسه نشستیم صحبت کردیم و تصمیم بر این شد که مشهد برویم و من وقت بگیرم و با آقای خامنه‌ای (آیةالله) صحبت بکند، من با آقای مبلغ با اتوبوس بسوی مشهد رفتیم در اتوبوس در باره نهضت بلخی و حرکاتی که در افغانستان انجام شده بود و ما اطلاع نداشتیم و دوران وکالتش ۱۸ ساعت در راه بودیم صحبت کردیم. بچه‌ها سعی داشتند که سابقه مبلغ به آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفته نشود یعنی ایشان سابقه پرچمی داشت و با شعله‌ای‌ها در رابطه بوده و ستمی فکر می‌کرده و الان هم اسلامی فکر می‌کند منظور بچه‌ها این بود که سر

آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بقبولانیم و سابقه‌اش گفته نشود و بگویم که یک دانشمند است یک چیزی در خارج امکانات بیا کمک کند که نشریه را راه باندازیم، اینها سعی داشتند که پیش از این که جلسه با مبلغ بگذارم من آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) را ببینم یعنی در جلسه با مبلغ یکجا برویم که در جلسه من گفته نتوانم که مبلغ همچو ضعف‌های سابق داشته روی هم‌رفته که گفته نشود، من هم نظرم این بود که خوب که با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) به عنوان شاگرد و رفیق بودیم و من نمی‌خواستم که هیچوقت ما چیزی را از ایشان پنهان بکنم و ایشان را اغفال بکنم گفتیم باید همه ای مسائل و مواضع را بگویم که سابقه‌اش اینجوری مواضع داشته مسائل این بوده الان هم موضعش این است که روشن برخورد بکنیم و فردا مسئله پیش بیاید و خلافتش ظاهر شود آبروی افغانی‌ها و طلبه‌ها تمام می‌شود درست نیست، لذا از قم گزارش دادند به شبکه که در مشهد از بچه‌ها بود که مرا تعقیب بکند که من آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) را پیشکی ببینم و از طرف دیگر هم مسئله بود که منزل آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) از طرف دولت شدید کنترل می‌شد که کی رفت و آمد می‌کند کی نمی‌کند کی می‌آید کی می‌رود. این هم مسئله بود، تلفنش که کاملاً کنترل می‌شد که حتی آنروز آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) و آقای طبسی بمن می‌گفت هوش کنی هر وقت تلفن می‌زنی خودت را معرفی نکنی نگویی که من مزاری هستم چون تلفن زیر کنترل است بعد ترا تعقیب می‌کند فقط همین که صحبت کنی ما می‌شناسیم از صحبت لذا در تلفن‌ها هیچوقت من اسم خود را نمی‌گفتم خوب این بچه‌ها مرا تعقیب می‌کنند طرح ریختم در مشهد در کوی طلاب بودیم که یک رقمی من با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) قرار بگذارم و قبلاً بروم جریان را با ایشان در میان بگذارم و آگاهانه بعد مبلغ را ببیند هر جا میرفتم این بچه‌های خود ما مرا تعقیب می‌کردند شهید رضایی بود حسین زاده و اینها تا رفتم حمام، حمام رفتم بچه‌ها اطمینان کردند که حمام رفتم از حمام، حمام نکرده بیرون آمدم تلفن زدم اتفاقاً آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) پیش از این که احوالپرسی بکنیم گفت شنیدم که مبلغ آمده گفتم

آری. آمده گفت می‌شود دید یا نه؟ گفتم آری. گفت یک برنامه بچین که مرا ببیند، آقای خامنه‌ای (آیةالله) در مسئله افغانستان خیلی پر تلاش بود که یکی از شخصیت‌ها و مبارزانش را ببیند و کارهای در افغانستان به وجود بیاورد گفتم ایشان هم اتفاقاً خیلی علاقه دارد که شما را ببیند منتهای مسئله بحث سر این است که مرا از همین خاطر آورده الان در مشهد است و آمده که شما را ببیند منتهای اینجا دو تا مسئله است یک مسئله این است که ایشان یک‌سری حرکت‌های قبلاً داشته من نظرم این بود که شما قبلاً در جریان این حرکت هایش قرار بگیرید با موضع که این حرکات را داشته با ایشان برخورد بکنید که به چه نتیجه میرسید و یکی هم مسئله خطر دولت است که دولت منزل شما را زیر نظر دارد نمی‌خواهد کسی بیاید این مسئله چطور می‌شود من هم مخفی آمدیم با گذرنامه اما نام بدل چون در ایران دستگیر شدم زندان کرد و ترد کرده بود به او اسم نبوده شبها معمولاً بیرون می‌شدم روزها در اطاقهای رفیق‌ها بودم مبلغ هم که یک آدم سرشناس است در افغانستان مبارزه کرده و مسئله دولت هم است آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت که مسئله دولت در این وقت‌ها شل است و آنقدر شدت ندارد دایم خانه‌ها زیر نظر نیست شما شب یا یک وقت دیگر را قرار بگذارید بیائید می‌شود حل کرد ولی حتمی‌اش هم همین است که شما قبلاً بیائید بحث بکنیم و موضع‌گیریهای ایشان را ارزیابی بکنیم، من گفتم از طرف دیگر رفیق‌های ما مرا کنترل می‌کند که این کار را نکنیم گفت خوب شما یک شب را بگوید فلان جا خصوصی مهمان هستیم و هیچکس را نیاور و بیا اینجا من قرار می‌گذارم، این برنامه را ریختم، و من رفتم آقای خامنه‌ای (آیةالله) را دیدم تمام موضع‌گیریهای مبلغ را از اول تا آخر آنچه اطلاع داشتم به ایشان گفتم ولی الان ادعا می‌کند اسلامی فکر می‌کند یک کتاب هم نوشته بنام دین‌تریاک نیست. این مقدمه است و مفصلش که نوشته طولانی است در رابطه به ویژگیهای مختلف اسلامی نظریات مختلف اسلامی در شرایط اجتماعی، مبارزاتی و اقتصادی و اینها، الان هم در دست تدوین است. ایشان می‌گویند که می‌خواهد روی نیروهای

اسلامی کار می‌کنم، دو سه ساعت صحبت کردیم آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت تمام این چیزهای را که به عنوان ضعف مبلغ صحبت کردی من این را برای مبلغ به عنوان قوت می‌دانم، گفتم چطور؟ گفت برای این که مبلغ از اول تا آخرش اگر رفته، دنبال پرچمی‌ها اگر رفته دنبال شعله‌ای‌ها اگر رفته دنبال ستمی‌ها اگر رفته و الان هم که اسلامی فکر می‌کند همه‌اش در این تپ و تلاش بوده که برای این مردم کاری بکند و مردم را از چه راهی نجات بدهد، معمولاً این تپ و تلاش و حرکت‌ها کاشف این مسئله است که این آدم پر تحرک و انقلابی است منتهی در موضع‌گیری‌هایش اشتباه می‌کرده. گفت این نقطه قوت مبلغ است، اگر یک کسی از اول تا آخر اهل کار نیست و مثل سنگ در یکجا نشسته این اشتباه هم نمی‌کند نه اشتباه فکری می‌کند نه اشتباه عملی می‌کند هیچ. خوب برخلاف این مسائلی که برادرها برآورد کرده بود و من خوف داشتم از مسئله‌اش ولی بر عکس شد و خوب نتیجه داد. برادرها می‌گفت آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) در مسائل محتاط است وقتی که سابقه‌اش را بگویی بعد حاضر نمی‌شود با ما همکاری بکند کار خراب می‌شود و ما هم می‌خواهیم با مبلغ و اینها کار بکنیم از این جهت نباید بگوئید. من هم می‌گفتم که خوب اگر من این مسئله را نگویم به عنوان دو نفری که به هم معتقدیم فردا این مسئله پیش می‌آید و معلوم می‌شود که مسابقه آقای مبلغ چیه. مردم این را نمی‌گذارد وقتی که همکاری با ما شروع شد مبارزه اوج گرفت یک‌سری مخالفین می‌آید مرتب به آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گزارش می‌دهد و آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) به من خواهد گفت که خوب شما با امانت با ما برخورد نمی‌کنید و سابقه مبلغ را بما نگفتید. وقتی آمدیم مسئله را گفتم که نه عکس شد یعنی آنرا به عنوان نقطه مثبت مبلغ تلقی کرد گفت خیلی خوب است، قرار گذاشتیم که بعد مبلغ را با خود بیاورم، رفتم با مبلغ صحبت کردم، گفتم با آن ملاقات‌های که در تهران داشتید در جریان ملاقاتهای تو من نبودم، تو الان با کسی روبرو می‌شوی که با آنها فرق دارد یعنی رفتی تو بازرگان را دیدی بازرگان یک مبارز یک مبارز لیبرال منش ملی است این که مکتبی و صد

درصد اسلامی نظر داشته باشد نیست یا رفتی مثلاً با فخر الدین حجازی تماس داشتی روی همرفته الان با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) که روبرو شدی فرق می‌کند از این طرفش یک آخوندی به حد اجتهاد است و از آن طرفش یک مبارز خیلی با نظر وسیع است این مسئله است که تو هم به عنوان سمبل مبارزین افغانی مطرح هستی از یک موضع قوی بالای برخورد بکن برخلاف این که فلان مرجع را دیدی و ملاقات کردی برخورد نکن معلومات فراوان ارائه کنی. ایشان تشنه مسائل افغانستان است در مورد شرایط اجتماعی و سیاسی افغانستان صحبت بکنید.

یک روز من و شهید رضائی و مبلغ رفتیم نشستیم و یک ملاقات یک ساعته داشتیم یک مقدار صحبت کردند از احوالات علما در افغانستان بازخواست کرد. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت که یک شب قرار بگذاریم که اینجا یک شام هم بخوریم وقت هم زیاد باشد که بتوانیم سه، چهار ساعت صحبت بکنیم و آن شب بیایید حرف‌های اساسی را بزنیم ما هم خوب گفتم شبی را که قرار گذاشته بودیم بیرون آمدیم در آن شب که حرف‌های اساسی بزنیم مبلغ از من بازخواست کرد که رضائی چطور می‌شود یعنی رضائی هم باید برود! گفتم والله از بچه‌های مطمئن ماست، ولی الان هم اگر شما می‌گویند نرود می‌گویم نرود. گفت که بد نمی‌شود که در جلسه اول بردیم الان در جلسه دوم نبریم؟ گفتم نه! بچه‌های ما در این حد رسیده که بگویم، ناراحت نمی‌شود برای شما هم هیچ اشکالی ندارد، خوب وقتی که آماده شدیم پیش از این که من بگویم به شهید رضایی که مثلاً حرف از این قرار است. خودش آمد مسئله را یاد کرد که از ویژگی‌های خاص شهید رضائی بود گفت الان من لازم است که بروم؟ گفتم: نه! خوب ما دو نفری رفتیم وقتی که رفتیم اتفاقاً عین این نظر را در آنجا آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) هم داشت عین همین نظری را که مبلغ مطرح کرده بود آنجا مطرح کرده بود آنجا رفتیم احوال پرسید و نشستیم. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت آن برادر دیگر کجا شد گفتم یکی از بچه‌ها بود نیاموردیم. گفت هی، گفت این خوب نیست چطور این‌طوری کردید؟ او را اول آوردید بعد

نیاوردید، اگر به فرض نظر مناسب نبود که در این جلسه نیاورید در جلسه اول هم نمی‌آوردید، حالا که اول آورده بودید در این جلسه هم می‌آوردید، گفتم نه! در جلسه اول آوردیم هیچ مسئله‌ای نبود، الان هم در این جلسه خواستیم نیاوریم هیچ مسئله نیست، گفت برای بچه‌های شما بدنمی‌شود. گفت تا این حد روی بچه‌های تان کار کردید؟ گفتم: بلی! گفت خوبه. ما الان در ایران این مسئله را جا انداخته نتوانستیم. یک‌سری بچه‌ها و برادرهای افغانی به این حد رسیده باشد خیلی خوب است، خوب صحبت در آن جلسه شروع شد سیر مبارزه در یک قرن اخیر و مبلغ تکیه کرد تو مسئله حرکت‌های مختلف که در الجزایر کلاً آفریقا که کلاً ملی‌گرایی مطرح شده بود مسئله را آورد از زمان حرکت‌های حزب وطن و مسائلی که در افغانستان مطرح شده بود تا حالا و یک جمع بندی مبارزه ملی را ترسیم کرد. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) خندید و گفت جناب آقای مبلغ چقدر رو مبارزه ملی تکیه می‌کنی، که البته مبلغ در این مسئله کمی جا خورد سه، چهار ساعت نشستیم و هر دو طرف تبادل نظر می‌کنند. من همین‌طور گوش می‌کنم. به توافق رسیدند که خوب آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت: شما خارج باشید یک نشریه منتشر بکنید، پیام مردم را و شرایط اجتماعی مردم را و اسلام را در خارج منتشر بکنید و دنیا معرفی بکنید و شما کاری بکنید که آن سنت‌ها و آن طرز زندگی اجتماعی و آن کمبودهای که در افغانستان هست بطور دقیق آنرا در نشریات در بیرون منعکس بکنید. گفت این هم در افغانستان فقط از شما برمی‌آید، از این بچه‌های طلبه و دانشجویی که در مسائل افغانستان اند بر نمی‌آید. و این مسئله مهم است که یعنی افغانستان در خارج از نظر شرایط اجتماعی شناختانده شود یعنی مبارزین دنیا بفهمند که افغانستان وجود دارد، در ایران هم همین‌طور است در ایران الان نشریه‌های که در خارج به وجود آمده این کار را نکردند و این کار از بچه‌های دانشجو بر نمی‌آید و این کار از جلال الدین فارسی برمی‌آمد و جلال این کار نکرد در لبنان رفته آنجا علیه مارکسیست‌ها کتاب نوشته این در حد ذات خودش کار خوبی است ولی آن کاری که در خارج جلال

برود بکند این کار نیست ایشان در ایران هم میتوانند بر علیه مارکسیست‌ها کتاب بنویسد. ولی آن که از جلال بر می‌آمد و از هیچکس بر نمی‌آمد و توقع مردم هم این بود که شرایط اجتماعی و مبارزاتی و سنت‌های که در ایران حاکم است در خارج منعکس بکند که جلال نکرد و روی خود را طرف مبلغ کرد شما اینکار را بکنید و از شما بر می‌آید و ما هم به قدر توانمان کمک می‌کنیم. دم در آقای مبلغ گفت ما الان خارج آمدیم که کار بکنیم چه وقت مراجعه بکنیم آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت خارج بروید نتیجه‌اش معلوم می‌شود، مسئله جالب که در خود آقای خامنه‌ای (آیةالله) به عنوان یک ویژگی بود این مسئله بود که شب ساعت یازده و نیم و ۱۲ شده بود که ما دم در آمدیم ساواک معمولاً در آن ساعات تعقیب می‌کرد که این وقت شب کی از خانه کی بیرون می‌شود. آقای خامنه‌ای (آیةالله) دم در از ما بازخواست کرد که اگر در جاده شما را گیر کرد و بازخواست کرد از کجا آمدید چه می‌گوید؟ چه توجیه دارید الان پیش خودتان؟ که ما واقعاً در این مسئله خالی الذهن بودیم. مهارت و زیرکی آقای خامنه‌ای (آیةالله) در اینجا معلوم می‌شد. من یک فکر کردم گفتم که در این منطقه شما از این آخوندهای که با دولت موافق باشد نیست؟ گفت چرا چرا هست. خوب است همان را بگوید بگوید از خانه آنها در شدیم هیچکس را هم نگوید. ما و مبلغ از خانه بیرون آمدیم و تاکسی را سوار شدیم و باکسی برنخوردیم خانه حسین زاده در کوی طلاب بود رفتیم البته یک اطاق را کرایه کرده بود و زن و بچه نداشت. بعد فردا یا پس فردا قرار گذاشتم که پیش آقای خامنه‌ای (آیةالله) بروم پیش آقای خامنه‌ای (آیةالله) رفتم، آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت که این آدم از نگاه فرهنگی خیلی قوی است از نگاه معلومات هم خیلی قوی است منتهی از نگاه موضع سیاسی متغیر است یعنی موضع سیاسی ثابت ندارد، از این آدم فقط کار فرهنگی می‌توانید بگیرید، شرطش این است که دوسه نفر قوی داشته باشید پشت سرش چون اگر پهلوی او آدم قوی نباشد از چپی‌ها در پهلوی جا بگیرد زودی خطش را عوض می‌کند و امکانات را از شما می‌گیرد و مصادره کرده به

کسی دیگر میدهد بعد دو سه تا از بچه‌های قوی تان را همراهش بفرستید کار فرهنگی بکند که نشریه مفید است نشریه یک چیزی است که زبان دارد. یعنی در مفکوره و قلب و اندیشه کسی که نیست که الان بگوید فلانی این رقم فکر می‌کند. نشریه یک چیزی است که زبان دارد هر کسی یک نشریه را از اول تا آخرش بخواند می‌فهمد که دید این نشریه چیست. منحرف است یا منحرف نیست. مکتبی است یا غیر مکتبی است منتهی چند تا نفری قوی باشد که خط و خطوط سیاسی را و تریک‌های مبارزاتی اسلامی و مارکسیستی را بدانند که اگر کج شد جلوش را بگیرد، بعد برنامه ریختیم و گفت من کمک می‌کنم سر جلال و محمد منتظری نامه می‌دهم که در اروپا بروید یک نشریه به وجود بیاورید در آن وقت زمینه در سوریه بود و امکان داشت که در سوریه هم مثلاً نشریه به وجود بیاوریم. بعد پخش شود بخاطر این مسئله یک‌سری پول و امکانات گرفتیم که اینها خارج برود. ما هم آمدیم با مرحوم واحدی نشستیم که مرحوم واحدی با مبلغ سوریه برود و در سوریه برنامه‌ریزی بکنند یا اروپا یا در سوریه نشریه به وجود بیاورند. یک‌سری مصارفش را بگیریم و بفرستیم و بعد خودم داخل بروم و طلبه‌داری را پیش ببرم و گزارش تهیه بکنیم به نشریه بفرستیم که چاپ بکند و کار آغاز شود که آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) در این مسئله مثال می‌زد در مورد این که نشریه چه قدر مؤثر است و تشویق می‌کرد لنین را مثال می‌زد که می‌گفت در روسیه شبکه‌های آنجا بود یعنی فکرهای پراکنده لیبرالی و آزادی‌خواه و مارکسیستی و سوسیالیستی مختلفی وجود داشت و بهره برداریش را لنین کرد و تشکیل این مسئله را لنین کرد و تشکیل این مسئله را لنین به وجود آورده بود لنین از کشور بیرون رفت بلغارستان یا لهستان آنجا نشریه به وجود آورد که شرایط به وجود آوردن نشریه در داخل روسیه نبود خفقان حاکم بود و همه‌ای این تشکیلات در خارج یک زبان می‌خواست که دردها و انگیزه‌ها را بگوید و لنین زرنگی کرد که تمام گزارشات همه مناطق و جنگ و درگیریها، شرایط خفقان، که فلانی زندانی شد همه را در خارج در این نشریه منعکس می‌کرد در واقع خود این

نشریه محور اتحاد و تشکل در داخل روسیه شد یعنی تظاهرات را هماهنگ کرد اعتصابات را هماهنگ کرد بهره برداری این مسائل را همه لنین می‌کرد چون گرداننده نشریه لنین بود، گفت الان در افغانستان این حرکت به وجود بیاید الان گروه‌های مختلف از تیپ طلبه، دانشجو، کارگر، مارکسیست و اسلامی وجود دارد ولی یک چیز گویای که همه را در خارج منعکس بکند دردها را بگوید دستگیریه‌ها، زد و خوردها، از بین رفتن‌ها و شرایطی که دولت وضع می‌کند این شرایط است ولی الان در خارج از افغانستان یک همچون نشریه نیست. شما اگر اینکار را بتوانید تمام نتیجه و بهره‌برداری این تلاشها در دست شما می‌شود و سبب یک تشکل قوی تو افغانستان می‌شود. خوب درباره این طرح ریزیها و برنامه ریزیها صحبت کردیم، تصمیم بر این شد که برای اولین بار مبلغ با مرحوم واحدی سوریه بروند و از آنجا اروپا را برنامه‌ریزی بکنند. آقای خامنه‌ای (آیةالله) یک مقدار پول کمک کردند و نامه سر جلال و محمد منتظری دادند این مسئله شد. ضمناً در پشت این مسئله ما هم در داخل می‌خواستیم یک نشریه زیرزمینی به وجود بیاوریم البته در سطح ماشین گستر و ماشین تحریر که گزارشات مقالاتی که در داخل رو مسائل حاد داخل نوشته می‌شود منتشر بکنیم هم بچه‌ها را جهت دهنده باشد و هم کار داخل در نشریه خارج منتقل شود. لهذا در اینجا با آقای خامنه‌ای (آیةالله) دو چیز را ما صحبت کردیم یکی مسئله طلبه‌داری ما در داخل بود یعنی طلبه داری خودش یک پوشش بود که در آن وقت دولت حساس نشود که چند نفر طلبه را جمع کردیم و یک مصرف می‌خواهد و یک مقدار کتاب هم اینجا جمع کردم و یک ماشین گستر آماده کردنش لازم بود که داخل ببرم، در جمعی که اینجا بودیم نشستیم و کارها را تقسیم کردیم اینها به این نتیجه رسیدند که من داخل بروم. و مرحوم واحدی با مبلغ خارج برود، که بعد از بچه‌ها پنج، شش نفر را بفرستیم که یواش یواش راه بیفتند. برای واحدی و مبلغ بلیط کردیم پاسپورت واحدی پاکستانی بود خروجی گرفت از وزارت داخله مبلغ با پاسپورت آمده بود برنامه ریختیم که اینها فلان روز

پرواز بکنند و سوریه بروند. نامه را هم گرفتم و من پاکستان رفتم که از آنجا ماشین گستر بخرم رضائی را بردم که با یک مقدار کتاب از پاکستان بداخل منتقل بکند خودم یک مقدار کتاب که داشتم از این راه پاکستان بردم مبلغ هم اینجا برایم نامه داد و مرحوم واحدی هم نامه داد سر بچه‌های داخل که این مسائل را ما به وجود آوردیم همکاری بکنید. که اینجا یکی از علمای که قبلاً در کابل بوده عضو ساواک ایران شده بود و ما نمی‌شناختیم جریانش هم این طوری بود که در مسئله زن گرفتن و شناسنامه ساواک تعقیب کرده بود برده این را یک مقدار زندان کرده بود از او موافقت گرفته بود که در رابطه با مسئله افغانستان یا ساواک همکاری بکنید و آزاد می‌کنیم زن ایرانی هم بگیرید درس بخوانید فقط مسئله‌اش در این است که شما با ما همکاری بکنید این هم قول داده بوده این هم کسی بود که در اول مخالف آقای واعظ حرکت کرده بود آقای واعظ از خوئی تبلیغ کرده بود و این از امام تبلیغ کرده بود روی این مسئله در صف مبارزین در مسئله افغانستان بحساب می‌آمد، این آدم سیدجوادی پسر عموی آقای واعظ می‌شود و ما هم با این خیلی رفیق بودیم که مقلد امام است یک‌سری کارهای مبارزاتی داشتیم این خبر داشت ما از قضیه که رفته عضو ساواک شده خبر نداریم حالا چندین گزارش دنبال من داده بوده در آن دستگیری من دست داشته این‌ها را خبر نداشتیم روی هم‌رفته این گزارش داده به این شکل که رهبر مارکسیست‌های افغانستان ایران آمده یک‌سری طلبه‌های مارکسیست را جمع کرده تشکل بخشیده حالا خارج می‌شود. دنبال مبلغ این گزارش را داده بود. یکی این که این مزدور ساواک ایران شده بود دیگر این که روی همان تضادی که در افغانستان بین سید و هزاره مطرح شده بود که سیدهای خوب و مبارز را هم در ضدیت کشانده بود یک مسئله‌اش هم این بود. ما از قضیه خبر نداریم که الان جریان چیست، گزارش داده شده ساواک هم در تهران دنبال اینها افتیده شناسائی کرده یک وقت و یک زمان مرحوم واحدی را با مبلغ همان روزی که بلیط شان برای فردا اوکئی شده و پرواز بکنند دستگیر می‌کند. دستگیر کرده باز هم ما

خبر نداریم در نظر ما این است که الان مبلغ‌شان رفته آنجا کارها را راه می‌اندازد ما هم اینجا یک‌سری پول آماده کردیم که پاکستان برویم. رضائی را گرفته پاکستان رفتیم. در تفتان با آن وضعیتی که در ایران مخفی بودم آنجا در انتظار حاضر نمی‌شدم آنجا سر مرز در پاکستان دستگیر شدیم با یک‌سری پاکستانی‌های که می‌خواستند ایران بیایند دستگیر شدیم با این وصف که می‌خواستیم ایران بیایم. نه این که آمدیم بلکه یک‌سری گذرنامه داشتیم حدود صدوسی نفر پاکستانی همه ای ما دستگیر شدیم ما را زندان بردند مدتی زندان ماندیم بررسی و پرسش که ما را از اینجا بار زدند یک بس نفر نصف نفر بالای موتر نصف نفر داخل موتر سوار بود. از جمله کسانی را که بالای موتر سوار کرد همین زندانی‌ها بود آنقدر هوا سرد بود که از دهان و زبان ماندیم تا این که نزدیک‌های کویته رسیدیم. صد و چند زندانی بودیم همه پاکستانی‌ها که خاطره عجیبی بود که اینها یک‌سری‌شان شیعه بودند اینها از اول شب به شعر خواندن به زبان اردو محبت به خانواده پیامبر و ائمه علیهم‌السلام تا صبح خواندن. و من و رضائی جای آنقدر قید بود که هر دو سر پای که نشسته بودیم تکان خورده نمی‌توانستیم و اینها آن شب تا صبح ما را به خواب نگذاشت، همه اوصاف ائمه را به اردو می‌خواندن. یک‌سری خصلت‌های زبان اردو مثل زبان عربی است یعنی وقتی که یک شعر جالب می‌خواند بعد خود خواننده را هم مست می‌کند و مستمع را هم. شما اگر در جلسات دیده باشید یک وقت عربها أَعِدُّ أَعِدُّ که می‌گوید تأثیر زبانش است یعنی این کلمه و جمله را که گفתי شیرین بود تکرار کن و دوباره بخوان. مسئله زبان اردو هم همین‌طور است. حالا اینها که شعر می‌خواندن با این وضعیت زندانی که ما نشستیم اینجا جا نیست اینها شروع می‌کردند در وسط آن شعر که می‌خواستند مولا علی، علی علی همین‌طور رفتیم صبح از این صد و سی نفر ما سه نفر نماز خواندیم هیچ‌کدام دیگر نماز نخواندند. تعجب کردیم که اینها این همه اظهار علاقه به حضرت امیر می‌کنند ولی نماز نمی‌خوانند خوب شب دیگرش شد یکی از پلیس‌های که آنجا کار می‌کرد هزارگی بود این را پیدا کردیم با یک مقدار

کلدار دادن شب دیگر ما را جدا کردند در آن دفتر خود راه داد آنجا توانستیم بخوابیم بعد بچه‌ها خبر شد من هم در صورتی که تصمیم گرفته بودم که پاکستان بروم که هیچ کس خبر نشود و بروم ماشین تحریر و گستر را بخرم یک سری خط و خطوط در کوپته بود. حالی که آنجا زندانی شدیم مجبور شدیم یک تعداد بچه‌های طلبه که در آنجا بود خبر شدند رفتند یک تعداد حاجی، ماجی پیدا کردند ضمانت و جریمه دادند. مرحوم شهید رضائی کارت داشت حالا او پاکستانی است من برادرش. یک کلمه هم اردو بلد نیستیم در محکمه بردند حالا در اردو از من بازخواست می‌کند که تو از کجای کوپته هستی نمی‌دانم. من همینقدر می‌گویم کوپته بلوچستان. پلیس هم می‌خندد. منتهی صد صد کلدار جریمه و ما را آزاد کرد. تا این ایامی که مرا خنک گرفته بود مریض نشدم جانم سنگین بود ولی وقتی که در مدرسه بچه‌ها برد افتادم مریض شدم که سر خود را بلند نمی‌توانم. اول نظرم این بود که یک اطاق در هتل بگیرم تا بچه‌ها ما را نبینند. از خاطره‌های که خیلی شیرین و جالب بود که من در اطاق یکی از بچه‌ها خواب بودم خدا رحمت کند سیدفاضل نماینده امام بود آنجا لمعه درس می‌گفت خیلی مریض بودم حالم خوب نبود زیر یک پتو خواب بودم این هم در همان اطاق درس را شروع کرد با این که اطاقهای زیادی خالی بود بی‌اعتنایی با این که بچه‌ها گفته بود مریض است هیچ اعتنا نکرد زیر پتو هستم اتفاقاً جای لمعه درس می‌گفت که خوب بلد بودم خوب چیزی نگفتم درس خود را تمام کرد بعد از درس خارج شد و احوالپرسی هم نکرد این جریان گذشت من با رضائی کراچی رفتم آنجا شیخ شریعت می‌گفت از اصفهان بود مرد ملایی بود نماینده امام بود همین شیخ حسن ابراهیمی هم بود بنام تقی آنجا پهلوی پیش کار می‌کرد. از خاطری که از ایران فراری شده بود می‌شناختم این مرا برد به آقای شریعت معرفی کرد. آنجا ماندیم مفصل ما را این طرف آن طرف برد که بصیر هم از کابل آمده بود. حالا ما در پیش ابراهیمی‌شان خود را حفظ می‌کنیم نمی‌گویم که مثلاً بصیر از بچه‌های ما است مرتبط هستیم خوب اینجا مطرح کردیم

که ما یک ماشین گستر می خریم با این رفتیم اردو را بلد بود. این طرف آن طرف از قضا و قدر ماشین گستر ۹۰۰۰ کلدار بود ما روی این مسئله پول تهیه کرده بودیم آمده بودیم که ماشین بخریم قبلاً ۹۰۰۰ کلدار خریده بودند وقتی که ما آنجا رفتیم که ۱۷۰۰۰ کلدار شده بود هشت هزار کلدار بالا رفته ما پول نداشتیم. این طرف آن طرف هر چه تلاش کردیم پول پیدا نتوانستیم. مدتی کراچی ماندیم کوئته آمدم حالا می خواهم ایران برگردم. در شرایطی که ما کراچی بودیم خطوط هم دنبال ما راه افتیده بود که اینها چه کار آمده و چه شده و کجا رفته. ما گفته بودیم لاهور می رویم اینها هم باور کرده بود که لاهور رفتیم. حدود سه، چهار صندوق از کتابهای امام، دکتور، جلال و طالقانی و خامنه‌ای (آیه‌الله) و مجاهدین خلق صد، دوصد جلد تهیه کردیم در کوئته آوردیم که بناست رضائی گرفته کابل برود. من دوباره ایران بیایم از اینجا کتاب‌های خود را گرفته برگردم مسئله که پیش آمد شرایط کوئته تغییر کرده بود افغانی‌ها را از آنجا نمی گذاشت که این طرف بیایند. در راه سه، چهار جا تلاشی بود حتی در قطار بلیط کردن نمی گذاشت. دو، سه تا پلیس شیعه آنجا بود که به آخوندها معتقد بود هر کس را آنها معرفی می کرد اینها می آورد. خوب حالا مجبور شدیم که این مرحوم فاضل و شیخ رحیمیان که اینها نماینده آقای خوئی بود خود را معرفی بکنیم که اینها برای ما بلیط بگیرد و ما را برساند خوب راهش فقط همین دو تا آخوند است از راهش وارد شویم این وحیدی و اخلاقی ریش دارد از سرپل است و رضائی که الان از فاما است همه‌ای شان همانجا بودند یعنی از بچه‌هایی بود که مرتبط بود با ما کار می کردند اینها آمدند که چه کاری می کنید؟ این آقای فاضل کاشکی ترا نمی دید تو هم بی‌اعتنایی کردی مریض بودی او هم بی‌اعتنایی کرد الان برویم بگویم. من گفتم بیا یک تاکتیک آخوندی بجان اینها بکار بندیم ضعف اینها همین است. گفت چه؟ من گفتم تو برو امروز صحبت بکن به اینها که این در قم است با منزل امام با پسندیده رابطه دار امام را می شناسد رفتند کراچی شیخ شریعت را هم می شناسد و در واقع پسندیده این را فرستاده که مسائل

پاکستان را بررسی بکند و از اینجا گزارش ببرد، این زمینه‌سازی را که برای آقای فاضل کردی بعد این خودش سراغ من می‌آید من هم خیلی چیز بلد هستم که بگویم این یک راه است. من هم پیش شیخ رحیمیان می‌روم در باره میراث یک کتاب نوشته از کتاب او تعریف می‌کنم و چند جلد از کتابش هم می‌گیرم سر او هم راه جور می‌کنیم که برای ما بلیط نمی‌دهد. وحیدی رفت و من با اخلاقی پیش شیخ رحیمیان رفتیم و شروع کردیم که شما از افتخارات افغانستان هستید تالیف در افغانستان وجود ندارد و شما شاهکار کردید و کتاب نوشتید شما و آقای فیاض چطور هستید، ای زودی کرده از جای خود بلند شد از او اطاق پیرمرد از کتابهایش کش کرده آورد یکدانه بما اهداء کرد یک مقدار داد که افغانستان ببر، گرم گرفت بناست یک مقدار مساعده بکند از قبیل کت و شلوار و از این چیزها. وحیدی رفته بود به آقای فاضل گفته بود این طوری است مثلاً این آدم مهمی است اینجا که آمده این را پسندیده فرستاده والله و بالله. تا از آنجا برگشتیم به اطاق بودیم که فاضل آمد گفت او بنده خدا تو که اینجا آمدی چرا در خانه نمی‌آیی؟ اینجا آمدی در مدرسه استراحت کردی و این درست نیست و آبرو ریزی است. گفتم آقای فاضل نمی‌خواهم مزاحم شوم. کش کرد مرا مهمانخانه برد و مهمانخانه را در پاکستان بیتک و بیتکش می‌گوید و دعوت مفصل کرد و همه علما و طلبه‌ها را خواست رفت بنده خدا و موی سفید بلیط کرد و گفت حالا که رفتنی هستی مرا قبلاً خبر می‌کردی که مرغ برایت پخته می‌کردم در راه غذا گیر نمی‌آید یک مقدار میوه گرفت داد.

رضایی را با کتابها افغانستان فرستادم خودم ایران آمدم. من هم در شرایطی ایران آمدم که بعد از من دولت ریخته سرخانه آقای خامنه‌ای (آیةالله) و شب و شیشه‌هایش را شکسته و مسلح و آقای خامنه‌ای (آیةالله) را دستگیر کرده وقت برده و هیچ معلوم نیست. تمام صحبت‌های را هم که اینجا ما کرده بودیم از مسئله نشریه در خارج منتشر کنیم و داخل برویم طلبه‌داری و در نهایتش به امام حساب بدهد همه ای اینها الان در بن‌بست رسیده. پاکستان هم رفتیم ماشین گستر

خریده نتوانستیم پول کم داشتیم رضایی را از پاکستان داخل فرستادم وعده کردم که من از این راه بیایم همه نقش بر آب شد. مشهد آمدم این طرف آن طرف برو در خانه اش هم مامور است نمی‌گذارد خودش هم نیست از یکجا تلفن زدم خانواده اش گوشی را برداشت گفت که آقا را برده معلوم نیست کجا است هوش کنید خانه نیایی که دم در منزل مامور است می‌گیرد تا ببینیم چه می‌شود خوب ماندیم قم و تهران رفتم بعد معلوم شد که ایشان در ایرانشهر تبعید شده از اینجا ایرانشهر رفتم ایشان را پیدا کردم و تا حالا از مسئله دستگیری مبلغ و مسائل هیچ خبر ندارم و از واحدی هم خبر ندارم. پیش آقای خامنه‌ای (آیةالله) رفتم آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت در این ایام که در زندان بودم هیچ عُصه نداشتم فقط غصه‌ام این بود که خوب برنامه شما چه شد. حالا هم هیچ راهی نیست که به شما بگویم که به کی مراجعه کنید و تا وقتی که مرا ۱۵ - ۲۰ روز زندانی کرده بود بعد که اینجا تبعید شدم خوشحال شدم که می‌شود به اینها برسم و در فکر بودم که تو کجایی. من هم یک کت پاکستانی پوشیده بودم رفتم اول گفت که کت پاکستانی خود را زود بکش، یعنی با این کت پاکستانی ترا گیر می‌کند از این بالاپوش‌های سرچی سبز است در افغانستان هم از پاکستان می‌آورد می‌پوشد من هم از آن پوشیده بودم. خوب حالا یک آقای حافظی است در زاهدان منبر رفته ممنوع المنبر شده تحت تعقیب است این فرار کرده در ایرانشهر هم آقای خامنه‌ای (آیةالله) تبعید است هم همین جواد آقای کرمانی، علی تهرانی چابهار تبعید است بعد اینجا که آمدیم شب هم آنجا بودیم که آقای حافظی آمد آنجا دولت هم از پشت اینها تعقیب کرده بود. اینجا آمده بود یک بچه از بچه‌های دانشجو است که در سطح دانشگاه برخورد فکری دارد یک‌سری سؤال، سؤال‌ها را مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها مطرح می‌کنند بچه‌های مسلمان جواب گفته نمی‌توانند این هم با آقای خامنه‌ای (آیةالله) رابطه برقرار کرده و آمده و این سؤالات را مطرح کرده آقای خامنه‌ای (آیةالله) جواب داده منتهی به قلم خودش حالا به این بچه داده که پانویس بکند که بقلم خودش باشد که یکوقت از نگاه قلم

ما شناسائی نکند که او را بگیرد. من هم مرامنامه خود را گرفته آمدم که بنا است پیش امام ببرم. این هم است منتهی در یک کاغذ. مامور هم جلو در آمده حافظی یک پرده کشیدگی است اطاق دیگرش درش جدا است رفته در او اطاق خواب کرده مامور شهربانی آمد آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) دم در رفت صحبت کرد که پرسیده آقای حافظی اینجا نیامده آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت نه! خوب همین طور بود حساس بر این شده بود و احتمال داده بود که در خانه هست. گفت حاجی آقا می‌شود که خانه برویم؟ گفت بفرمایید. خوب حالا به قول آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) که آقای حافظی که هیچی. چیزهای پرمایه دیگر الان توی این خانه هست که برای دولت بس است. اول این که بچه دانشجو است نوشته‌اش هم است من هستم این که آمد من دم در نگاه کردم که آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) دم است و مأمور از پشتش، اشاره کرد که فکر خود را بگیر خوب آمدم و وارد شدیم و عجیب زرنگی و تیزدستی آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) را من آنجا دیدم که در همین وارد شدن با همین عبا و قبای خود بچه دانشجو را همین طور زد از زیر عبا خود رد کرد که مامور شهربانی ندید. یا الله و او را زیر عبا خود گرفت و تیر کرد بدر کرد که این مامور اصلاً متوجه نشد که یک نفر از این خانه بدر شده وقت همین بچه نوشته‌ها را همین جا رها کرده این خطرناک بود زودی من این نوشته‌ها را جمع کردم زیر فرش گذاشتم من هم شروع کردم چای و پیاله گرفتن و چای دادن، میوه آوردم خوب اینجا مفصل نشستند و برنامه هم از این قرار است که اگر مرا بازخواست بکند بگویم از آشنایان آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) و مشهدی هستم. اینجا یک نیم ساعت حده کردند صحبت کردند. حالی آقای حافظی در او اطاق خواب است به ترس و لرز هستیم که در همین وقت و صحبت‌ها یکدفعه سرفه کرده بالا نشود. خوب مامور شهربانی دید که نه اوضاع عادی است و اینها مسخرگی و شوخی می‌کنند بعد از نیم ساعت چای خوردن خدا حافظی کرد و رفت و این آقای حافظی هم بیدار شده بوده و منتهی صحبت‌های ما را غیر عادی می‌دیده و می‌فهمیده که چیزی، گپی است. وقتی

که بیرون رفت آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت خوب شد رد شد گفت شما پرمایه‌تر از آنها بودید. من گفتم که آری. من گفتم نوشته‌ها اینجاست. گفت بچه‌های بی تجربه‌اند نوشته‌ها را گرفت جمع کرد. حافظی سرفه کرده از آنجا آمد و قاه قاه زده خندید. مسئله رد شد. حافظی اینجا تصمیم گرفت که امشب باید بروم برای این که احتمالش است دوباره اینجا بیایند. بعد برای شما بد تمام می‌شود.

مسئله این که چطور در صورتی که آقای حافظی اینجا بود شما گفتید نیست و با جرأت هم گفتید که نه نیست را به بحث کشانیدیم و آقای خامنه‌ای (آیةالله) خندید گفت باید این را برای همه رفیق‌ها یاد بدهید، یعنی دروغ با مصلحت همین است. باید سفت و سخت بگویید نیست که مرد که هم باور کند. گفتم بعد که کشف شد چی می‌شود؟ گفت هیچی: می‌گویم ما هیچوقت حاضر نمی‌شویم مهمان خود را بدست شما بدهیم. این حافظی گفت نه درست نیست من باید بروم احتمالش است که دوباره بیاید. آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت نه امشب باشید صبح وقت بروید. اگر دوباره آمد و دید می‌گویم آن وقت نبود حالا آمده مسئله‌ای نیست. بعد از صحبت و مشورت با رفیق‌های که آقای خامنه‌ای (آیةالله) آنجا پیدا کرده بود مسئله به این شد که حافظی را با موتور از شهر بدر کند در آنجا ده که از زاهدان طرف کرمان می‌رود سرجاده ببرد. بعد خودش برود. دولت هم بیشتر نظرش این بود که الان در منطقه آشوب برپا کرده نباشد. بعد یکی احتمال داد که اگر آقای حافظی گرفته شود چه کار کنیم، بعد یک موتوری دیگر پیدا کردیم که رفت دور زد و حافظی هم عبا و قبا را در ساک گذاشته و ساواک نگرفته بود.

بعد با آقای خامنه‌ای (آیةالله) صحبت کردیم که مسئله این طوری شد مردم چه کار کنند؟ ما رفتیم مسئله‌اش این شد. گفت این بچه‌ها و مبلغ و واحدی، کجا شد؟ گفتم والله رفته دیگه. نامه هم برای خانواده‌شان داده و نامه‌های شان پیش من است. گفت خو. تو سریع باید بروی افغانستان نامه‌ها را هم برسانی حالا آنها به اطمینان این که تو نامه را بردی. پاکستان را هم برگرد. گفتم مسئله ماشین ماشین نشد. این

مسئله که مطرح شد گفت ما یک رفیق داریم در بازار مشهد این رفیق بین من و آقای طبسی مشترک است. ارتضی نام دارد. این را برو پیدا کن این یک وقت‌هایی این کارها و این ماشین‌ها را پیدا می‌کرد ارزان هم است. در مورد پول هم یک نفر طلبه شما داشته باشید که ماهانه از جایی پول را بگیرد و به تو منتقل بکند. که او وقت از بچه‌های سرسخت از ما رحمانی بود و این رحمانی را گذاشتیم در این مسئله و رابط. گفتیم آقای ارتضی را از کجا پیدا کنیم؟ گفت از طریق آقای طبسی پیدا کنید. آمدم آقای طبسی را دیدم و آقای ارتضی را پیدا کردیم. حاجی ارتضی گفت والله ماشین‌های گستر هست منتهی دولت تعقیب می‌کند فقط در تهران یک شرکت است مال آمریکایی‌ها است و او شرکت وقت به شخص و نفر تحویل می‌دهد ولی آدرس می‌گیرد. آدرس را می‌شود دروغکی داد و ماشین را خرید. ماشین شخصی می‌خواهد که از تهران بخریم به ماشین شخصی بیاوریم ماشین‌ها عمومی را کلاً تفتیش می‌کند. که آن را بیاوریم و تو نفر داشته باشی که به او تحویل بدهم و من هم بتو برسانم. اینجا (مشهد) هم یک شرکت است می‌توانیم بخریم ولی احتمال این است که دولت بگیرد. خوب من مشهد ماندم این رفت در شرکت این را تعقیب کردند شرکت نفر داشته نزدیک بود که دستگیر شود. کجاست و کجا می‌بری؟ آدرس بده. گفت به ماشین خود می‌بریم تحویل می‌گیریم. حاجی هم جیب خود را نگاه کرده گفته پول کم است پهلویش بانک سپه است گفته همینجا شماره حساب دارم بروم پولش را بیاورم پولش را به شما بدهم بعد ببرم از شرکت که در رفته و نرفته، شب آمد گفت نزدیک بود ما را بگیرد. الان هیچ امکان ندارد غیر این که برویم تهران ماشین را از شرکت بگیریم. منتهی ماشینش را من پیدا می‌کنم می‌روم از آنجا می‌خرم پولش را دارم اگر رساندم تحویل می‌دهم. خوب هرچه فکر کردیم در این مسئله افتخاری را به عنوان مبارز ما قبول داشتیم منتهی از بچه‌های خود قبول نداشتیم یعنی من و واحدی‌شان سر افتخاری مشکوک بودیم. افتخاری در مشهد یک جلساتی داشت در اینجا به همین تیپ‌ها جواد و هادی و بچه‌های عراقی که

یک‌سری‌شان مجاهدین خلق شد و یک‌سری‌اش هم در پیمان و اینها رفت. اینجا تیم فوتبال به وجود آورد بنام تیم خاور و کتابخانه درست کرد یک‌سری فعالیت‌های این‌طوری داشت و ما سرش مشکوک بودیم ولی وقتی که این مسئله شد ما مجبور شدیم که الان کار به این شکل از یک طرف دیگر نامه مبلّغ‌شان پیش من است و هم وقت گذرنامه من تمام می‌شود جای هم مراجعه نمی‌توانستم که وقت بگیرم. مجبور شدم که این را به افتخاری بگویم به افتخاری بگویم که تو الان بیا با ما همکاری بکن یکی کتابهای مرا به زابل برسان و یکی هم این ماشین را اینجا تحویل بگیر تا مقدمات بعدش را ما بسنجیم و افغانستان ببریم. این را با ایشان صحبت کردم و این هم با شک و تردید از این که خوب تشکیلات ما را کشف می‌کرد و اینها قبول کرد. رویش اسم مستعار گذاشتم این را بردم به حاجی ارتضی رُخ کردم تلفن زد که به آقای طبسی مراجعه بکند. این حاجی ارتضی بنده خدا با ماشین شخصی تهران رفتند و این ماشین را خریدند ظاهراً چهارده هزار تومان خریدند و آوردند اینجا دو، سه روز هم مشهود مانده که تا افتخاری را پیدا کند، روزی هم که به افتخاری تحویل می‌داده باز نزدیک اینها را گرفته بودند. افتخاری یک منزل در کوی طلاب پیدا کرده بودند ماشین را آنجا برده بودند. کتابهای من و رضایی را از آنجا بار زده زابل آورده و بنا شده بود که در آدرس مدرسه حسینی زابلی باشد و من از آن طرف نفر بفرستم که کتابها را ببرد. این حرکات کلش در سال ۱۳۵۶ است. و قبل از کودتای ۷ ثور است که هنوز مسئله کودتا پیش نیامده بود. مبلّغ هم در این زمان با داود خان میانه‌اش خوب نبود آماده شده که خوب با ما همکاری بکند از دستگیری‌اش در تهران ما اصلاً اطلاع نداریم خوب من از ایران خارج شدم و قندهار رفتم از قندهار کابل رفتم لشکرگاه رفتم آنجا یک رفیق داشتم یک ارباب بود در رعد کار می‌کرد خانه او رفتم و همین سیدقلندر هم آنجا بود با این بچه‌ها قبلاً نامه داده بود آقای که از نجف آمده بود گزارش که این هم یکی از دوستان که اهل مبارزه است غلام حسن یا غلام حسین یک همچو چیزی نام داشت خانه او رفتم فکر کردم که می‌توانم کتابها

را از راه لشکرگاه ببرم یا نه. در لشکرگاه یک روز همانجا می‌گردیم این هم می‌گوید یک موتر قاچاقی ما بتوانیم بیاورم که شصت هزار افغانی کرایه می‌خورد. یک نامه هم سر مستوفی در لشکرگاه آوردیم که از بچه‌های هزارگی کابل که در مشهد بود به کسی هم گفته نمی‌شود که من کتاب دارم. این گفت که من آقای مبلغ را در کابل در فلان قرآن خوانی دیدم. گفتم مبلغ ایران نبود؟ گفت آمد. ای نامه هم داده بود خوب مدتی ماندم راهی پیدا نتوانستم از آنجا کابل رفتم. خانه مبلغ تلفن زدم گفت آری مرا زندان کرد و خروجی زد طرف افغانستان فرستاد. بیا که از نزدیک صحبت کنیم واحدی طرف پاکستان است. چند روز معطل کردم واحدی هم از پاکستان آمد پیش مبلغ رفتیم و نشستیم و صحبت کردیم مبلغ از این مسئله که کار سیاسی با ما کند پشیمان شده، حالا این ضربه را که برای اولین بار دیده‌گرچند او را شکنجه نکرده بود از مسئله برید و جار و جنجال و نشست و صحبت یک هفته، ده روز صحبت کردیم. این احمد حسین بچه‌اش هم خیلی تلاش می‌کرد بابه خود را می‌گفت که آخرین چانس است تو بیا در مسئله مبارزه کار کن چون از اینجا اگر خلاص شدی و بچه‌ها تو را رها کرد دیگر در افغانستان تاریخ درستی نداری فقط وقت مبارزه الان است. بچه‌ها بچه‌های اسلامی است و اسلامی فکر می‌کنند و امکانات هم دارند. می‌گفت بچه‌ها ایم چطور می‌شود؟ مسائل چه می‌شود؟ تعلل کرد، سه، چهار جلسه نشستیم و با شهید واحدی نشستیم آخرش جنگ کردیم بدر شدیم، من گفتم دیگر نمی‌نشینم، بچه مبلغ آمد واحدی را برد. واحدی را هیچ جا ویزا نمی‌داد بنا بود لبنان برود.

قضیه دستگیری‌شان در تهران هم این‌طوری شده بود که ساواک نامه آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) به جلال الدین فارسی و محمد منتظری را پیدا نکرده بود چون وقت رفتن نامه را جاسازی کرده بودند. بیشتر گزارشات از اینها بازخواست می‌کرد و این که چطور با مبلغ که یک مارکسیست است مرتبط هستید. دولت ایران در آن سالها یک چهره ضد مارکسیستی داشت. بعد ایران خروجی زده بود.

به هر زحمتی بود برای واحدی این بار ویزا و تکت ترکیه را گرفتیم که از ترکیه به سوریه برود. از ویژگی‌های خاص واحدی این بود که در ایامی که در کابل مانده شرایطی که داشت نرفته بود پدر و خانواده خود را ببیند. بخاطریکه مانع رفتن او می‌شدند اینها را ندیده بود. ولی خوب کل روشنفکرها و دانشجوها را در کابل دیده و جلسات داشت. واحدی را فرودگاه بردیم همان روزی که فرودگاه رفته بود خانواده‌اش خبر شده بود مادرش و اینها که خبر شده واحدی کابل آمده و الان می‌رود، اینها فرودگاه آمده بودند و واحدی گفت بدکار شد من هم که نمی‌توانستم بروم از خاطر شرایط اقتصادی و مسائل خانوادگی که داشتم، الان همه خبر شده و اینجا آمده رفت نیم ساعت با آنها نشست همشیره‌هایش گریه می‌کرد همه را تسلی داد و بالای هواپیما نشست و رفت. سوریه رفت و من مزار رفتم مبلغ نرفت در واقع زیر حرف و قولش زد. من مزار رفتم آنجا دو کار را شروع کردم یکی طلبه‌داری را شروع کردم و یکی هم کتاب‌فروشی گفتم باز بکنم زیر پوشش دانشجوها را کتاب بدهم. مبلغ یک کتاب‌فروشی در کابل بنام البیرونی داشت و با امین، یوسف امین که با حرکت بود. بعد از حرکت بیرون شده هر دویش شریک بود. از اینها یک مقدار کتاب خریدم راشد، پدرش فروغی نام داشت اینها هم یک کتاب‌فروشی داشت، کتاب‌فروشی عمده‌ای داشت با آقای شفق‌شان بود و از اینها هم کتاب می‌گرفتیم و یک‌سری لوازم التحریر و اینها. در مزار کتاب‌فروشی باز کردیم به همین شکل کارهای ما پیش رفت. تا بعد من کابل رفتم. مدتی منتظر کتابها و ماشین گستر ماندم که نرسید از نهضت نامه گرفتم به لشکرگاه رفتم از لشکرگاه بعد یک مستوفی را می‌شناختم به نیمروز. در این سفر بود که در قندهار در مدرسه شیخ آصف رفتم یک‌سری طلبه‌ها بود آنجا نشستم با شیخ آصف رفتم احوال پرسى کنم احوال‌پرسی نکرد بعد پیش طلبه‌ها نشسته بودم لپ و جپ آقای شیخ آصف خیلی هم فراهم بود. درب مدرسه‌اش یک مامور از طرف داود می‌آمد از ساعت ۵ عصر می‌آمد تا ۵ صبح پیره می‌کرد دلیلش هم این بود که اینجا دزدی می‌شود قالین‌های مدرسه را می‌برد.

همزمان ما هیچ خبر ندارم وقتی که من در مدرسه بودم یک اعلامیه پخش شده، اعلامیه از ایران ضد شاه و یک اعلامیه دیگر ضد دولت داود، طلبه‌ها سخت حساس شده بود. شیخ آصف‌شان احتمال داده بودند که کار ماست ما هم خبر نداشتیم. به من رسماً گفتند که در این مدرسه نباشی اینجا جای تو نیست و جای مسافر نیست. با ناطقی در یک منطقه قندهار رفتیم. آنجا آقای نقوی رهبر روحانیت جوان (رجا) یک مسجد داشت ما به خانه‌اش رفتیم در آن روز ایشان خود را طرفدار امام قلمداد می‌کرد، و شیخ آصف طرفدار آقای خوئی بود. یک آقای مظفری دیگر آنجا بود که آنهم با شیخ آصف مخالف شده بود می‌خواست با اینها کار بکند آنجا رفتیم شب خبرها را گوش می‌کردیم که بی.بی.سی. گفت یک کودتا در افغانستان در دست تنظیم است که امکان دارد واقع شود این خبر را که گوش کردیم بعد به تبصره شروع کردیم که کی باشد کی نباشد. بعضی‌ها گفت اخوانی‌ها است بعضی‌ها گفت خلقی‌ها است. همین‌طور ماندیم بعضی‌ها گفتند شعله‌ای‌ها شاید باشد. روی هم‌رفته نظر اکثر جلسه به این شد که احتمال زیادش است که خلقی‌ها باشد. یکسال هم می‌شد که خلقی‌ها و پرچمی‌ها اتحادی را به وجود آورده بود خوب آن شب را آنجا ماندیم و صحبت کردیم این آقای نقوی از پول مسائل و اینها یک منزل پخته کاری خیلی خوب را برای خود جور کرده بود بچه‌های که دور و برش بودند و بچه‌های هم که خارج بودند به این مسئله اعتراض داشتند. آدم بی‌حال بود در مسجدی که نماز می‌خواند با حال کار نمی‌کرد. برنامه نداشت صحبت نمی‌کرد، یک مقدار درس می‌داد و نمازش را می‌خواند. بعد ما آنجا با ناطقی تعهد کردیم که خارج و داخل یک‌سری گزارشات تهیه شود روی این مبنی کار بکنیم با ما دست داد من طرف نیمروز رفتیم، نیمروز پیش مستوفی رفتیم مستوفی از طرفدارهای ظاهر بود پسر عموی ظاهر یونسی که در مزار وکیل بود. یونسی ستمی بود ولی این طرفدار ظاهر بود پنج روز بعد از تبصره بی.بی.سی. که من در نیمروز بودم کودتا واقع شد وضعیت نیمروز برهم خورد یک‌سری خلقی و پرچمی که بود بازار آمدند شعار دادند

عکس‌های داود را پاره کردند و من هم یک قاچاق‌بر را پیدا کردم توسط مستوفی دو هزار پول دادیم که زابل نامه از من ببرد کتابها را انتقال بدهد. این را زابل فرستادیم خود من آنجا ماندم که کودتا پیش آمد کودتا که پیش آمد مستوفی یک ماشین داشت در سرک مرا دید که دیگر از ترس اداره نمی‌رود وضعیت خوب نیست با من تماس بگیر. نیروهای ایران سر مرز آمده نیروهای افغانستان هم سر مرز است کودتا هم شده از کودتا چیزی در دست نداریم فقط می‌دانیم خلقی‌ها است بعضی‌ها می‌گویند نفر کشته شده. چهل و پنج روز ما در نیمروز ماندیم نهایتش مرد که یک کارتن کتاب را آورد و باقی کتابها ماند مستوفی را طرفدار ظاهر گفته بسته کرده بردند من هم یک کارتن کتاب را پشت کرده طرف کابل آمدم همه این بچه‌ها در مزار، خانه‌ام و کابل وارخطا شدند که من کجا شدیم مدتی کابل ماندیم فامیلیم از مزار تماس گرفته بود که ما خیلی ناراحت هستیم. قصد داریم روی کودتا یک سری برنامه‌ریزی بکنیم این آخوندها حاضر نیستند کمک بکنند مدتی کابل ماندیم بعد مزار رفته کم‌کم چند ماهی که ماندیم. دولت شروع به حساسیت و تبلیغ و مسئله فئودالیزم را مطرح کردن. یک سری کتابها از کتابخانه جوادیه بود در مزار و یک رفیق در مطبوعه داشتیم که کتابها را بگیرم یک پرچمی آمد و شروع کرد که از اداره مطبوعات بخش نامه شده که کتابهای که علیه ایدئولوژی مترقی مارکسیستی باشد جلوش را بگیرم. به این نتیجه رسیدم که وضعیت خوب نیست تصمیم گرفتم که بیرون بروم احتمال دارد بگیرد کتابها زابل ماند. ماشین گستر هم آورده نشد تصمیم گرفتم زمینه بسازیم گذرنامه‌های که در زمان داود می‌داد بعد که دو باره پول تسلیم می‌کردی باز هم می‌گذاشت که خارج بروند منتهی یک مهر خلقی رویش می‌زد. در صدد شدیم برای این که گذرنامه خود را مهر بکنیم و خارج بیایم و پدرم و هیچکس خبر نداشت درخواستی دادیم به عراق و یک ماه یا دو ماه بعد از عراق موافقت می‌آمد و ویزا می‌داد ویزای عراق را هم گرفتیم پنج - شش ماه از کودتا گذشته بود. در این شرایط بود که احزاب تسنن در پشاور جبهه نجات ملی را از

هشت حزب اعلام کردند تیپ و تلاش زیاد راه افتیده بود، توکلی راه افتاده بود از او بیعت بگیر و از این بگیر. تیپ و تلاش عجیبی بود یکسری حرکتها در نورستان شروع شده بود تنها مبارزه مسلحانه که اعلام شده بود از نورستان بود جاهای دیگر مردم ناراحتی زیاد داشت ولی مبارزه هنوز شروع نشده بود. در این وقت بود که آقای صادقی از ما پیش خارج رفته بود. من تصمیم گرفتم که خارج بروم روزیکه گذرنامه را آماده کردم بلیط هم گرفتم مزار رفتم مزار یک کسی به من گفت که آری بدنالت است که ترا بگیرد من گفتم در می‌روم. حاجی پدرم خبر نداشتند در خانه بود. وقت خداحافظی گفتم الان من می‌روم حاجی بابه‌ام خیلی ناراحت شد که برای چی؟ و من گفتم مرا می‌گیرد از این که اینجا دستگیر بکند بروم بهتر است. گفت نه این طور نیست. رفت پیش حاجی شیخ قاسم، حاجی شیخ قاسم گفت راست می‌گوید ایرا می‌گیرد خوب اینها هم با یک نارضایتی راضی شدند من هم کابل آمدم بلیط ایران کردم به هواپیما نشستم ایران آمدم ایران ۱۵ روزه ویزا داده بود. ۱۵ روزی که اینجا بودم این طرف و آن طرف بچه‌ها را ببینم اوج مبارزه ایران شروع شده بود که حاجی جمعه‌خان از دنبال من آمد گفت تو هم که از افغانستان خارج شدی ده روز بعد سراغ تو آمدند کتابهای کتابخانه‌هایت را گشتند چهارکنت رفتند خبر دادند گزارش هم این بود که مثلاً بچه این حاجی با ایران مرتبط است سلاح زیاد آورده مبارزه مسلحانه مطرح است و اینها بابه‌ام را بردند که سلاحها کجا است؟ ۱۵ روز اینجا بودم و بعد عراق رفتم. امام هم عراق بود اینجا باز محمد منتظری را دیدم قرار گذاشتیم مسئله وکالت آقای صادقی و آقای عالم را مطرح کردیم امام اول موافقت نکرد و آقای خامنه‌ای (آیةالله) نامه داده بود. بعد من سوریه رفتم که آن وقت محمد با جلال، مهندس غرضی و حمید جنتی‌شان اختلاف پیدا کرده. مرحوم واحدی هم آنجا مانده با ایشان همکاری نکرده وضع واحدی این طوری شده بود شش ماه در سوریه ماندیم انقلاب اوج گرفت امام از عراق خارج شد کویت می‌رفت کویت اجازه نداد برگشت سر مرز دوباره فرانسه رفت انقلاب اوج گرفت و ما آنجا

ماندیم چند اعلامیه دیگر آنجا دادیم یک مقدار پول طلبه‌های عراق بنا شد کمک بکنند که افغانستان منتقل بکنیم که آقای صادقی مجبور شد کوئته رفت و من آنجا ماندم. با محمد منتظری آنجا دعوا کردیم که جنجالش مفصل است محمد می‌خواست که ما را با مجاهدین افغانستان یکجا کند و قبول نکردیم. بعد مرامنامه را در همین سفر قبل از فرانسه رفتن به امام دادیم از اوّل تا آخرش را سیداحمد پیش امام خوانده بود بعد امام گفته بود خوب است یک‌سری مسائلش مثلاً کلی است و جزئیات مسئله را نگفته و کار بکنید موفق باشید. از پیش سیداحمد گرفتیم و سوریه آوردیم. مرحوم واحدی این نامگذاری را مثل من قبول نداشت که این نامگذاری درست نیست او وقت‌ها آسیب‌پذیری از جو انقلابی منطقه بود مبارزه ملی در منطقه مطرح بود ما هم در مقدمه مرامنامه یک‌سری مسئله مبارزات ملی، حفظ جغرافیا را مطرح کرده بودیم و برای اولین بار این را قبول کرده بودیم حتی آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) و امام هم که دیده بود اشکال نکرده بود نگفته بود که اینها درست نیست ولی وقتی که پیش واحدی آوردیم گفت این دیگر چیست؟ همه این ملی ملی چیست، ما و شما مبارزه مکتبی داریم. خوب گفتم اینها قابل اصلاح است روی هم‌رفته چند روز در سوریه روی او کار کردیم. در همین وقت محمد منتظری سیدغلام حسین و محمدی را کابل فرستاده بود که این سه تا جریان را با هم بکند. آن راستی اینجا یک تکه مسئله ماند وقتی که به خارج آمده بودیم که کودتا شده بود، اینها که جبهه نجات ملی را اعلام کرد و توکلی در بین تشیع کار می‌کرد که گروههای تشیع را با گروههای پشاور مرتبط بکند اینجا که مطرح شد سراغ من آمد. ما در آن روز نظر داشتیم که چه کنیم بیاییم الان سه تا جریان در اینجا مطرح است. یکی بنام صادقی، یکی هم ما بودیم، یکی هم بنام نکته‌دان که اسلام مکتب توحید بود، یکی هم مجاهدین خلق که بنام علی‌پور بود. گفتیم خوب این سه تا جناح را یکی بکنیم یک قدرت شویم بعد برویم با برادران تسنن در آنجا صحبت بکنیم تا آن روز یعنی اوّل کودتا فقط اسم گلبدین و برهان الدین رابه اسم شنیده

بودیم. یعنی خود ما شناسائی نداشتیم. در اوّل کودتا، این مسئله که پیش آمد و آنها در آنجا اعلام موجودیت کرد جلساتی دایر شد که این سه گروه را ما در کابل یکجا می‌کنیم من در این جلسات شرکت نکردم هرچه صادقی اصرار کرد گفتم تو برو خودت شرکت کن من به عنوان بی‌طرف هستم الان افشا نشوم برای این که من و تو در یک سازمان هستیم خوب تو یک آدم سرشناس و بچه کابل هستی صحبت کنید. این سجادی که الان پرچمی شده از سرپل است به عنوان اسلام مکتب توحید نکته‌دان آمده بود. سیدقلندر هم برادر قیام معلم بود از سرپل در مزار هم کار می‌کرد از اسلام مکتب توحید بود از بچه‌های خزانه دار، برادرش هم آمده بود اینها آمدند در این جلسات و تعهد کردند که کی چه کار بکنند یک‌سری جعلیات را رضائی رفت که یاد بگیرد مهر جور کردن را شهید رضائی یک‌سری کار نشریات که علی‌پورشان بلد بود. علی‌پورشان که با این تعهدات نشستند نفر در بین‌شان داشتیم و کشف کردیم اینها گفته بود که ما بچه‌های صادقی‌شان را از بالا ضربه می‌زنیم از رهبریش یعنی صادقی رهبریش ضعیف است و بچه‌های نکته‌دان‌شان را از پائین ضربه می‌زنیم یعنی روی بچه‌های‌شان از نگاه تشکیلاتی کار نکرده آنها را جذب می‌کنیم خود نکته‌دان در آن شرایط منزوی شده بود. چند جلسه نشستند نهایت بما بیرون دادند که اینها یک همچو کاری را تصمیم دارند اینها از دو تا مسئله می‌خواستند که استفاده بکنند، یکی نظر داشتند به این که بچه‌های که هنوز ناپخته است اینها را به جریان خودشان جذب بکنند. یکی هم از چهره روحانیت که دور آقای صادقی بود در خارج وجهه دار است از وجهه‌اش استفاده بکنند. ضمناً آقای صادقی را در یک‌سری کارها بکشاند که پیش امام چهره‌اش را لکه‌دار بکند و بزند. لذا تصمیم داشتند و گفتند ما جریان صادقی‌شان را از سطح رهبری‌شان می‌زنیم و جریان نکته‌دان‌شان را از سطح پائین‌شان ضربه می‌زنیم. نکته‌دان در این شرایط در بین جریان‌شان منزوی شده بود سبب انزوایش هم این بود که جنرال میر احمد شاه و قتی که طرح کودتا علیه داود ریخته بود و تمام جریان‌های شیعه و گروههای شیعه را در این

مسئله در جریان گذاشته بود و یکسری افرادی هم با ایشان هماهنگ بود. تعهد کرده بودند که کودتا بکنند این مسئله شایع شد در خارج و داخل افغانستان که سیدنکته‌دان با قدیر وزیر داخله رابطه دارد و این مسئله را او افشاء کرده و گزارش داده از جریانی را که نکته‌دان رهبری می‌کرد در بین بچه‌های جوانی که جمع شده بودند دو دستگی پیش آمده بود و اختلاف پیش آمده بود ما هم که در جو خارج فکر می‌کردیم و نشسته بودیم، دایم این مسئله سر ما می‌پیچید که بیاید این چند تا جریان را در افغانستان یکی بکنیم و ببینیم که انگیزه‌های اختلاف‌شان چه است؟ لہذا یکی از مسائلی که در اینجا مطرح بود مسئله اتهام برای نکته‌دان بود. لذا من چند نفر خود را در زندان فرستادم که در این اخیر قیدشان بر آمده بود ۲۰ ساله محکوم شده بود می‌توانست ملاقات بکند که بروند از خود جنرال میر احمد شاه بازخواست بکند که مسئله چیست؟ از جمله همین سجادی سرپل را من فرستادم که تو برو این را تحقیق بکن سجادی رفت و آمد که مسئله راسیدمیر احمد شاه تأیید کرده. خودم تصمیم گرفتم که بروم بعد یکسری دوستان نگذاشتند یعنی او وقت حاجی نادر هم زندان بود حاجی نادر به عنوان یک چهره ملی مطرح بود. سیدمیر احمد هم دینداری کرده بود. شهید رضائی رفته بود حاجی نادر را دیده بود و من هم یک سیدگردیزی را پیدا کرده بودم از رفیق‌های رضا^(۱) شان بود، رضا برادر موسی که الان در آمریکا است. که با این پیش سیدمیر احمد شاه بروم قضیه را بازخواست بکنم بعد یکسری دوستان که در آنجا داشتیم گفت از نظر امنیتی خوب نیست و صحبت و الفاظ تو به ایرانی می‌ماند داود سرت شک می‌کند و می‌گیرد و نگذاشتند. خوب روی هم‌رفته وقتی که کودتا پیش آمد این مسئله در بین خود

۱. رضا و موسی پسران حاجی غلام رسول معروف به رئیس بوت آهو که دولت تره‌کی سیاسی برد و لیستش در جمع ۱۲۰۰۰۰ شهدایی بود که ببرک کارمل بیرون داد که توسط تره‌کی و حفیظ الله امین کشته شده‌اند. از طرفی رضا و موسی نواسه‌های مرحوم حاجی غلام سخی شوهر عمه استاد شهید می‌شدند.

اسلام مکتب توحید بیرون داده شد مسئله به این صورت جا افتاده بود که نکته‌دان این کار را در رابطه با سیدمیر احمد شاه کرده و نکته‌دان منزوی بود و در این طرحی هم که مطرح شد که سه جریان یکجا شود بعد برویم با برادران اهل تسنن صحبت بکنیم باید بعد از یکجا شدن باشد همه شرط کرده بود بر این که بدون نکته‌دان می‌خواهیم صحبت بکنیم. نکته‌دان را قبول نداریم. هم جریان علی‌پورشان این مسئله را گفته بود هم آقای صادقی. بچه‌های خودشان هم می‌گفت الان او منتفی است. بدون نکته‌دان جلساتی نشستند. نهایتش ما کشف کردیم که این مسئله است البته ما بچه‌های خود را به علی‌پورشان نگفته بودیم که کی‌هایند فقط آقای صادقی می‌رفت صحبت می‌کرد. شهید رضائی را هم معرفی کرده بودیم که یک سری کارهای جعلی و مسائل را یاد بگیرد این هم رفته بود کار کرده بود ولی وقتی که مسئله را کشف کردیم ما رابطه خود را قطع کردیم گفتیم اینها منافق است و فایده‌ای ندارد. لهذا گزارشات زیادی را هم توسط ناصر علیه صادقی در نجف فرستاده بود. خوب ایران آمدیم بعد از اینجا نجف و بعد هم سوریه رفتیم که شهید واحدی آنجا بود. شهید واحدی هم در این فکر بود که اینها یکبار جمع شوند. ما مطرح کردیم که ما این قدر پیش رفتیم خیانت‌های اینها اینهاست. شهید واحدی گفت از امروز دیگر ما و شما تصمیم می‌گیریم که با علی‌پورشان اتحاد نکنیم و همکاری نکنیم که اینها منافق‌اند و باید روی جریان خود کار بکنیم. در این مسئله بود که محمد منتظری نظرش این بود که زیر پوشش علی‌پور همه را جمع بکند کار بکند آنجا دعوا شد نگذاشتند و همکاری نکردند بعد ما آنجا به مناسبت محرم - هان راستی رفتیم با سیدغلام حسین موسوی نشستیم صحبت کردیم که چه همکاری‌ها بکنیم و چه مسائلی را اینجا داریم و چه کارهایی را بکنیم با محمدشان اختلاف پیدا کرده بودیم - این هم دو پهلوی ما برخورد کرد هم خودش بود و تشکیلات مجاهدین خلق با این که نشریه‌هایش را آورده بود که دلالت بر التقاطی بودنش می‌کرد دلالت می‌کرد بر این که با مجاهدین خلق ایران یک دید دارد. همین سیدغلام حسین موسوی

نشریه‌ها را به ما آورده بود. ولی می‌گفت خوب شما چه تشکیلات دارید و مسئله آقای صادقی هم حساسیت عجیبی ایجاد کرده بود. در اینجا دو جریان در مسئله دست داشت هم مسئله علی‌پورشان هم نکته‌دان شان. مبنی بر این که آقای صادقی هم با مبلغ همدست است و سیدگرایی را چاپ کرده ضد سید است و مغل‌پارت است. این مسئله رابه اندازه‌ای داغ مطرح می‌کردند که بر تعدادی از بچه‌های خود ما شک ایجاد کرده بود. و سیدغلام حسین مسئله را مطرح می‌کرد که آقای صادقی چطور است ما هم نمی‌گفتیم که از نگاه تشکیلات یک تشکیلات هستیم می‌گفتیم که آقای صادقی وکیل امام است و صادقی باید تقویت شود. وقتی هم کودتا روی کار آمد همه علما در کابل جمع شدند که پیش تره‌کی تبریک گفتن بروند فقط دو نفر از علمای آنجا مخالفت کرد که آن دو آقای عالم و آقای صادقی بود که آن وقت من هنوز خارج نیامده بودم، آنجا کابل بودم. آقای ناصر، آقای تقدسی، همین شیخ قربان محقق، شیخ محمد امین، شیخ محمد علی جان، وقت بچه‌های آقای واعظ، مصباح اینها هرچه آخوند آن روز در کابل بود از خورد و ریزه اینها سی نفر جمع شدند پیش تره‌کی رفتند که هر چه اصرار کردیم که نروند. اولین بار بود که هنوز آخوندهای تستن برای تبریکه نرفته بودند که بعد از این مسئله، سد شکسته شد. که البته بهانه بر این بود که واعظ را قبل از او گرفته بود. اینها پیش تره‌کی بروند که واعظ را آزاد بکنند ولی در واقع خودشان برای تبریکه رفته بود که بعد از آن برادران اهل تستن آخوندهای شان از شهرها آمدند تبلیغات شروع شد و دولت از این حرکت بهره‌برداری کرد و صحبت‌های شان را در رادیو می‌گذاشت. که در این جریان فقط آقای صادقی و آقای عالم نرفته بود. با سیدغلام حسین صحبت کردیم که بابا اینها چه ربط دارد. این هم مرتب بازخواست می‌کرد که در مغول‌پارتی کار کرده و سعی می‌کرد که ما هم در این رابطه هستیم یا نه نیستیم. در این مسئله که آخوندها پیش تره‌کی می‌رفتند ما سخت تلاش کردیم از مزار آمدم رفتم آقای ناصر را دیدم چند تا را فرستادم آقای تقدسی را ببینند و حتی در حد ترور هم شدند

علما قبول نکرد من با آقای محقق خودم رفتم یک و نیم ساعت صحبت کردم که
 نروید قانع نشد شیخ قربان محقق و شیخزاده بود همین طوری سی تا آخوند.
 شیخزاده که الان در حزب دعوت است سی تا آخوند رفتند فقط این دو تا نرفتند. در
 رابطه به دستگیری واعظ می‌خواستیم که عکس العمل شدید نشان بدهیم، تظاهرات
 راه بیندازیم مدارس را ببندیم از مزار هم طلبه‌ها رابیاوریم که این را هم بچه‌های
 واعظ قبول نکرد که دست‌های در کار است دولت می‌خواهد آقایم را آزاد بکند و
 اینها می‌خواهد که آزاد نکند این مسئله شد که بعد آقای واعظ آزاد شد. آقای واعظ
 که آزاد شد دفتر علما جا افتاد. آقای واعظ و پسر آقای واعظ همین جعفرزاده
 مدرسه محمدیه منبر رفت از دولت تقدیر کرد و تجلیل کرد تشکر کرد از این که
 آقایم را آزاد کرده و مسئله‌ای که خواهر تره‌کی مُرد در مردن خواهر تره‌کی اینها
 فاتحه رفتند، تره‌کی می‌گفت که کارگراها و اقشار مردم به تعاونی و انقلاب کمک کند
 کارگراها مثلاً از حقوق خود می‌داد آقای واعظ در این مسئله سی هزار افغانی کمک
 به تره‌کی کرد که ظاهراً در روزنامه نوشته شده. این مسئله به همین وضعیت و
 شکلی پیش رفت. بعد صادقی خارج آمد و عالم ماند. که من سوریه آمدم با سیدغلام
 حسین مدتی صحبت کردیم بعد یک پیام در رابطه به محرم دادیم که می‌خواستیم
 این را در مکه پخش بکنیم سیدغلام حسین را به مکه فرستادیم در سوریه تایپ
 کرده بودیم آنجا پخش نکرد عرفانی‌شان از نجف سوریه آمده بود اینها را دیده بود
 صادقی بود، شیخ آصف هم همانسال در مکه آمده بود شیخ آصف هم ظاهرش این
 بود که در حزب غورزنگ ملی عضو بود سر و صدا آنروز این بود با یکی از مولوی‌های
 که از افغانهای قندهار بود شیخ آصف از فرودگاه در می‌شود و او مولوی را دولت
 تره‌کی ظاهراً گرفته بود. این مکه آمده بود از مکه سوریه آمد و درس را شروع کرد.
 امام فرانسه رفت اوج مبارزات در ایران بود ما که در سوریه ماندیم یک‌سری
 بچه‌های را که سیدغلام حسین جمع کرده بود یک‌سری بچه‌های شیرازی روی اینها
 کار می‌کردیم بر این که نشریه در کنیم امکانات نداشتیم، دو تا اعلامیه در آنجا دادیم

مرحوم واحدی رفت با دکتر چمران تماس گرفت و صحبت کرد. در رابطه با تعلیمات با قطب زاده که آنروز خیلی فعال بود از نگاه سیاسی، هم من دو ساعت با قطب زاده صحبت کردم با طباطبایی پسر آقای سلطانی خسربره احمد آقا بود صحبت کردیم در نهایت یک‌سری بچه‌ها را با مرحوم واحدی در تعلیمات دراز مدت چریکی فرستادیم یک برنامه فلسطینی‌ها در سوریه که ایرانی‌ها را هم تعلیمات می‌داد، آن وقتی که ویزا نمی‌داد ما تصمیم داشتیم ایران بیایم که مرحوم واحدی را مصر فرستادیم که آنجا برود گذرنامه خودش را تمدید کند هم برای من ویزا بگیرد مدتی ایشان مصر ماند آنجا ماند و تعریف می‌کرد بعد من قاچاق ترکیه آمدم ترکیه ویزا نشد بعد از ترکیه قاچاق به سوریه برگشتم. سوریه ماندیم گذرنامه را از اردن فرستادیم اردن هم ویزا نشد، آنجا ماندیم یک‌سری موضع‌گیری شدید با سیدغلام حسین پیدا کردیم. با غرضی اختلاف نظر پیدا کردیم. بعد سیدغلام حسین شهریه طلبه‌های که بما مربوط بود در آن وقت از ما کتاب می‌گرفت را قطع کرد. یک‌سری مسائل چیدیم که ما برویم به امام بگویم. در واقع ما شهید واحدی شانرا تعلیمات فرستاده بودیم پیش اینها نمی‌گفتیم که تعلیمات فرستادیم بعد هم افرادش که می‌آمد بازخواست می‌کرد شوخی می‌کردیم می‌گفتیم که آنها سفر فضایی کرده اینها هم یقین کرده بودند که ما الان واحدی را فرانسه پیش امام فرستادیم و از دست ما شکایت می‌کند شهریه را هم که قطع کرده بود شهریه امام بود این اوضاع و مدرسه ما را بهم می‌زند مادر نظر داشتیم و اصلاً در این فکر نبودیم که فرانسه کسی را بفرستیم پول نداشتیم بعد هم آمدند شهریه طلبه‌ها را داد و یک مقدار پول قرض کرد از این طرف آن طرف که فرانسه برود. بلیط هواپیما ششصد لیره بود ششصد لیره پیدا کرد بلیط کرد رفت که جلو این مسئله را مثلاً بگیرد در واقع اشتباه بود چون ما برای ردگم کردن می‌گفتیم در واقع ما تعلیمات فرستاده بودیم. بعد او مسئله را که من در نجف مطرح کرده بودم. که با امام اختلاف نظر پیدا کردیم. امام گفت چون آنجا دیگر علما است. آقای ناصری اینها. گفتم فقط آن که در افغانستان

ارزش دارد صادقی و عالم است دیگرانش هم درباری است اختلاف شدید پیدا کردیم و من آمدم و طلبه‌های ایرانی و افغانی گفتند که نه این به امام تفهیم نشده بود به امام تفهیم می‌کنیم نهایتش جور می‌شود سوریه آمدم سیدغلام حسین وقتی که فرانسه رفت آنجا محمد و همه بود با محمد هم سر مجاهدین خلق دعوا کرده بودم از این طرف شدید تپ و تلاش داشت که خوب این تیپ روحانیت از چنگ ما نرود. اینجا که مسئله را به امام مطرح کرده که مزاری آمده از آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) نامه داشتند بعد داخل هم بوده وضعیتش چه بوده شما حرفایش را گوش نکردید ناراحت است امام را آنجا قبولانده بود که یک وکالت تام الاختیار به آقای عالم و آقای صادقی نوشتند که کل وکلای افغانستان زیر نظر اینها است و تمام پول را اینها در خود افغانستان مصرف بکند صلاحیت دارند دیگران هم موظف است که پول را بدهند. سیدغلام حسین که آنجا رفته بود دیده که اینها کاری نکرده الان به عنوان این که یک کار برای ما بکند که دوباره جور شود با محمد دست هم داده بود که وکالت نامه را از امام در فرانسه بگیرد از آنجا نامه نوشت که مسئله از این قرار است من او چیزهایی که در نجف رفته بود موافقت نکرده بود الان گرفتم و تو ناراحت نباش. آقای منتظری و طالقانی در اثر فشار مردم آزاد شده بود آقای منتظری که از زندان آزاد شده آنجا فرانسه رفته بود بعد اینها همه‌شان دیدن امام فرانسه رفته بود فرانسه محمد را دیده گرفته سوریه آورده که یک زیارتی عراق ببرد و از آنجا هر دوتای‌شان ایران برگردند یعنی کنترل از دست دولت بیرون رفته بود زمان زمان بختیار بود که در آن وقت مبارزین را کنترل نمی‌توانست می‌رفتند می‌آمدند. بعد از اینجا محمد آمد. من آقای منتظری را که قبلاً در طبس تبعید بود می‌شناختم دیده بودم بعد وقتی که معمولاً در قم بودم از خانواده آقای منتظری برای محمد نامه احوالی در نجف می‌بردم مادر محمد هم آشنا بود بعد آقای منتظری که سوریه آمده بود با خانواده خود آمده بود در زینبیه بود شب آنجا بودیم طلبه‌ها پیش آقای منتظری جمع بود خانم آقای منتظری او طرف پیش نشسته بود

و زیارت می‌کرد محمد را من خبر نداشتم که آمده بدر رفته بود کویت یکی دو روز آنجا بود بنا بود اینجا بیاید بعد با آقایش زیارت عراق بروند بعد من با آقای منتظری یک کمی صحبت کردم وضع امام را باز خواست کردم آقای منتظری نشناخت من هم نگفتم کی هستم. بعد در اطاق بودم محمد یک طلبه پاکستانی را گرفته آمد پیدا کرد. نام مرحوم واحدی در سوریه شریفی بود گفت شریفی کجاست! گفتم جای رفته نگفتم تعلیمات رفته. بعد گفت مرا آقایم آورده بخاطر زیارت عراق شما هم بیائید عراق برویم. الان جواگر تغییر هم نکند انقلاب پیروز هم نشود در شرایطی است که در ایران می‌شود کارهای فرهنگی کرد مطبوعات آزاد است مطبوعات یک چیزهای می‌نوشت شما هم گذشته‌ها را نادیده بگیرید برویم بعد من خبر نداشتم تو اینجا هستی مادرم دیده بودید خیلی هم می‌خواست ببیند بعد آقایم ترا نشناخته الان مرا مادرم فرستاده که بیاید یک گشت ببینم بعد در هتل رفتیم که آقا آنجا جا گرفته بود. بعد حمید جنتی که با اینها اختلاف داشت پیش آقای منتظری آمد آشتی کردند یعنی با محمد آشتی کردند نشستیم به صحبت کردن. مادرش آمد احوالپرسی کردیم گفت آن شب من خیلی ناراحت بودم که آقا شما را نشناخته، گفتم عیب ندارد، بعد شروع کردیم با محمد که فلان آخوند مرتجع است یا چطور است آقای منتظری قهر شد که شما غیبت می‌کنید صرف‌نظر کردیم. آقای منتظری یک مقدار مساعده به طلبه‌ها داد که تقسیم کردم و به طلبه‌ها توزیع کردم. بعد محمد گفت برویم ایران، من گفتم ایران مرا ویزا نمی‌دهد می‌خواهم که ایران بروم گفت تو شریفی را پیدا کن حتماً اینها را ایران بیاور جمع بکنیم یک‌سری کار بکنیم بعد محمد یک چند گذرنامه ایرانی آورد در کل بچه‌ها گذرنامه جور کرد گفت پاکستان بروید از پاکستان ایران بیائید از اینجا بود که به شهید واحدی احوال دادیم که الان پاکستان رفته و از پاکستان به افغانستان می‌رویم و دوره تعلیمات شما که تمام شد امکان دارد به کویت پاکستان باشم آنجا نامه بنویس و تماس بگیر اگر هم از افغانستان برگشتم شاید ایران ببینم، امام فرانسه بود من دو چمدان پر از کتاب و

نوار جمع کردم در فرودگاه مرا گذاشت در گذرنامه عکس از من و اسم از کس دیگر بود، چمدان‌هایم آنقدر گیرنگ بود که پنج شش هزار کلدار تنها کرایه کتابها شد، کتاب‌ها را پشت سر کرده کراچی آمدم، وقتی که کوئته آمدم جو خیلی متشنج شده بود همه پیش بینی می‌کرد بر این که دولت تغییر می‌کند من تصمیم گرفتم پیشاور بروم احزاب را بینم از آنجا افغانستان بروم. پیشاور رفتم برهان‌الدین را دیدم هیچی نداشتند اینها فقط یک منزل گرفته بودند همین سیدنورالله عماد کارهای فرهنگی‌اش را می‌کرد، شهید ذبیح الله هم آنجا بود، جمعیت لق و لق چیز نداشت برهان‌الدین یک ماشین جیب داشت همه امکاناتش در ماشین جیب بود هر طرف می‌رفت با همان می‌رفت چند بار در هتل آمد مرا گرفته رفت آن وقت با صبغة‌الله شان یکجا شده بود گلبدین جدا بود، من تصمیم داشتم که قبل از افغانستان رفتن با برهان‌الدین‌شان صحبت کنم از او طرف که برگشتم با گلبدین‌شان صحبت کنیم شدید اختلاف داشتند، چند روز پیشاور ماندم بعد در قونسلگری افغانستان در اسلام‌آباد رفتم که ویزا بگیرم و به عنوان یک ایرانی ویزا بگیرم وقتی رفتم خیلی استقبال کرد و گفتند که الان یک انقلاب در افغانستان پیروز شده و یک انقلاب دیگر در ایران پیروز می‌شود شروع کرد به ویزا دادن و از من بازخواست می‌کند که شما چه پیش بینی می‌کنید در ایران کی روی کار خواهد آمد پیروزی که مسلم است امام پیروز می‌شود. گفت خوب دولت بدست کی می‌آید گفتم مهندس مهدی بازرگان. به عنوان یک ایرانی شروع به تشریح کردن شدم دیدم که پایین‌گر و گر می‌نویسد که به عنوان یک مطلب جدید بکابل بفرستند. سؤال کردند کریم سنجانی چطور است از جبهه ملی؟ گفتم نه! امکان دارد در کابینه بیاید ولی بحیث نخست وزیر در دولت نمی‌شود، خیلی استقبال کرد ویزا داد کابل رفتم بچه‌ها را پیدا کردیم مرحوم عالم‌شان را دیدم شرایط خیلی خفقان بود، وقتی بود که گرفتن آخوندها را شروع کرده بود، یک روز در خانه همه آخوندها رفته بود در اول اینقدر ناآهنگ هم بودند که سه ماه شده بود که آقای صادقی خارج رفته بود آنروز که در خانه همه علما

آمده بود، در خانه آقای صادقی هم آمده بود، اتفاقاً من در مسجد آقای صادقی بودم آنجا طبقه بالا یک اتاق داشت آنجا بودم که مامور آمد پدر آقای صادقی پیرمرد بود، دم در همانجا مامور دیده بودیش از این بازخواست کرده بود که شیخ کجاست، گفت شیخ بچه‌ام را شما بردید دیگه، سه ماه هست بچه‌ام گم است من می‌آمدم از شما بازخواست می‌کردم مأمور خندیده بود چیزی نگفت. خادم آمد به من گفت مأمور دم در آمده چه کار می‌کنی؟ من گفتم کفش هایم را داخل اتاق بگذار پشت در را هم قفل کن حالا اگر اغفال شدند آمدند دیدند که در قفل است باز نمی‌کند اگر یک وقت شکست می‌گیرد دیگه، منتهی شما بگوید کسی نیست اینها دم در آمدند مسجد را گشتند و بالا نیامدند، همین روز دنبال محقق رفته بود، همین روز دنبال تقدسی رفته بود، دنبال شیخ زاده رفته بود دنبال مبلغ رفته دنبال مصباح، شیخ محمد امین خان، آقای ناصر رفته چند تای اینها را پیدا کرده و گرفته بود و چند تایش فرار کرده بود. در خانه آقای عالم آمده بود، عالم را گرفته بود پیشینه روزش صحبت‌ها بر این بود که چرا نمی‌روید عالم می‌گفت ترا می‌گیرد تو برو، من می‌گفتم مرا کس در کابل نمی‌شناسد، تو برو. از اینجا آمدم شهید رضایی را مزار فرستادم به شهید سمیع در مزار احوال دادم که ببینید مسئله چه است، سمیع‌شان گفته بود در شر این مسئله گیر کردیم هر روز دولت می‌آید می‌گویند مزاری ماشیندار آورده بود بدهید تو به مزار نیا. برادرم اینها خدا رحمتش کند کابل آمده بود مرا از کس بازخواست نتوانسته بود برگشته بود خانه امین‌شان سخت ترسیده بود وقتی تلفن می‌کردند تلفن را جواب نمی‌داد حالا گذاشتن را که در آن خانه هیچ نمی‌گذاشت تلفن کردن هم نمی‌گذاشت، کمتر از یکماه در کابل ماندم هیچکس جا نمی‌داد یک چند شب یکجا بودم یک چند شب یکجای دیگر بودم بعد از این که عالم را گرفته بود خلیلی رنگش پریده آمد پیش ما گفت خوب شد ترا نگرفته سریع از اینجا برو عالم را گرفته بود گفت ما تا در کلانتری هم از پشتش رفتیم ولی برد دیگه. این ناطقی و واعظی را خارج فرستادیم، فرار، فرار بود، محقق همه فرار کردند. عالم،

مبلغ و مصباح، ناصر، شیخ محمد امین اینها را گرفتند، البته شیخ محمد امین را او وقت نگرفته بود بعد گرفت، من هم دوباره پیشاور آمدم این دفعه بجای حزب اسلامی وارد شدم یک هفته، ده روز جای حزب ماندم آن وقت که من در کابل بودم که امام آمد و انقلاب پیروز شد. انقلاب که پیروز شد به قدری مردم خوشحال بود، بقدری مردم سرور از خود نشان داد با این که در خفقان بود بعد از این که انقلاب ایران پیروز شد بعد دولت تره کی تصمیم گرفتند آخوندها را بگیرند. بعد از ۱۰ - ۱۵ روز پیشاور ماندم کویته آمدم که از همه جا آخوندها در کویته جمع شده آنانیکه از کابل و جاغوری فرار کرده کویته آمده از نجف هم کویته آمده، صادقی از من پیش آمده بود به ایران رفته بود. یک مدتی اینجا ماندیم ویزا نمی داد. آقای محقق آنجا بود من رفتم مفصل با آقای محقق شان صحبت کردم. که بیا تو آیت الله شو. با رادیو بی بی سی اینجا یک مصاحبه بکنید بعد قم می بریم درس خارج را شروع کنید، مرتب در حوادث افغانستان پیام بده پخش می کنیم مبارزه مسلحانه شروع می شود، ما که در کویته بودیم که مسئله هرات پیش آمد از منطقه خبر نداریم که مردم دره صوف و چهار کنت را آزاد کرده فقط جریان هرات را خبر شدیم که مردم قیام کرده و فرقه را تصرف شده، محقق می گفت که اصل در مبارزه مرجعیت است وقتی که مرجعیت را در جامعه تثبیت نکردید نمی شود مبارزه کرد. من می گفتم در مبارزه مذهبی اصل مسئله این است که مبارزه مذهبی و مکتبی باشد یک کس که مبارزه مذهبی می کند ولو مرجع هم نباشد محور قرار می گیرد مردم سراغش می رود مردم مذهب را می خواهد نه این که حتماً مرجع را، اختلاف نظر شدید پیدا کردیم بحث می کردیم من مثالی می زدم مثلاً طالقانی را مردم به عنوان یک چهره مبارزاتی می شناسد یک وقت اگر امام در اینجا نمی بود در این مسیر رهبر این انقلاب طالقانی قرار گرفته بود طالقانی مرجع نیست، ولی چیست؟ مبارزات مذهبی دارد. هر چه کردیم قبول نکرد، گفت بچه هایم هنوز در نشده. همان وقتها هم بود که میاگل جان از رهبران مذهبی تکاب و نجراب را مریدهایش پشت کرده از کوهها به پاکستان بیرون کرده بود

مسئله‌اش در پیشاور خیلی حاد بود. هر چه عذر کردیم محقق قبول نکرد قبول نکرد. از همه جا تیپ تیپ بنا بود که برای تبریکه ایران بیاید از جمله هزاره‌های کوئته ۱۳ - ۱۴ نفر تصمیم گرفتند که هیئت برای تبریک پیروزی انقلاب اسلامی ایران پیش امام بیاید، تلکس زدم وزارت خارجه که ویزا بگیریم ویزا بدهد بیایم گذرنامه‌ام ایرانی بود نشان داده نمی‌توانستم به شکل قاچاقش عبا قبا پوشیدم مرز کار نگرفت آمدیم در اینجا رفتیم امام را دیدیم، صادقی از من بیشتر آمده بود من ایران آمدم که مرحوم واحدی‌شان با شهید چمران دوره تعلیمات را تمام کرده اینجا هم وارد شده. اینجا بود که شروع کردیم که الان مبارزه و تعلیمات نظامی را اینجا منسجم بکنیم کارهای فرهنگی را و هم بحث بکنیم بخاطریکه عرفانی‌شان هم از نجف آمده بود حسینی از نجف آمده همه را جمع کردیم که اینجا جمع شویم به شکل متشکل اعلام بکنیم. از اینجا است که بعد اسم نصر مطرح می‌شود.



تشکیل سازمان نصر



بعد از این که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد، همه ای گروهها و مبارزین افغانی در ایران سرازیر شد. از همه نقاط از افغانستان از پاکستان، سوریه عراق، ترکیه همگی اینجا آمدند. یک تعداد بچه‌های ما در عراق بود یک تعداد در سوریه و داخل افغانستان و ایران بود وقتی که ایران آمدیم گروههای متعددی در اینجا اعلام موجودیت می‌کردند از جمله گروههای که در افغانستان قبلاً با اسم‌های مختلفی کار می‌کرد کار شروع کرده بود مجاهدین خلق علی‌پور بود و حزب حسینی بنام آقای صادقی یاد می‌شد، اینها هم اینجا آمدند هر کس مشخص و آرم مشخص، وقتی که انقلاب اسلامی در اینجا پیروز شد من سال ۱۳۵۸ ایران آمدم، یک‌سری از بچه‌های از ما هم با اسامی دیگری کار را شروع کرده بود چون از قبل در داخل بنام حزب حسینی کار می‌کرد فرصت نشده بود که بیایم همه را یکجا تلفیق بکنیم. دیگر این که شرایط خفقان بود که شرایط سخت وضع شده بود گروههای را که در آن شرایط کار می‌کردیم زیاد شد روی این مسئله بود که روی جهت دادن کار می‌کردیم. وقتی که فضای باز فراهم شد یک تعداد که از همه پیشگام بود و از بچه‌های ما بود، به اسم مستضعفین اعلامیه دادند در آن واقعه جنگ شد و یک تعداد که از همه پیشگام بود با یک تعداد دیگر جمع شده بود به اسم کانون مهاجر بود بعد از پیروزی

انقلاب اسلامی ایران اولتر از همه گروهها در ایران اعلامیه دادند به اسم کانون مهاجر بود، کانون مهاجر در اینجا بود که در واقع قانونی شده بود در بین بچه‌های نصر و مجاهدین خلق، برادر علی پور بنام سیدعسکر موسوی از وقت اینجا طلبه شده بود و یک کانون فرهنگی به وجود آورده بود بچه‌های نصر را ما ایران فرستاده بودیم که کار کنند که در آن جمله موحد بود، جويا بود، عارفی بود، مهدوی بود، اینها بلافاصله وقتی که ما آمدیم گفتیم کانون را قبول نداریم رنجبر و رحمانی و علیزاده از بچه‌های ما بود ولی وقتی که آمدیم برادر علی پور روی اینها کار کرده بود از کانون در نشدند که در واقع از ما بریدند و در اینجا که ما آمدیم مسایل بر این شد که با یک تشکیلات عمیق کار کنیم مخفی باشد که بعد اعلامیه و نشریه ما بیرون بیاید. ماها که افرادی از نصر بودیم قبلاً زیر پوشش حزب حسینی کار می‌کردیم اینها را هم در تشکیلات اول نصر نیاوردیم در اول که ما آمدیم تصمیم گرفتیم کار بکنیم اسم قبلی را نگفتیم که در اینجا شهید واحدی بود، حسینی بود، عرفانی و عارفی بود وقت هم عرض شود که قنبر محمدی این جمله بودیم که ما این مسئله را تصویب کردیم ولی افرادش مخفی بود. در این تعداد اینجا صادقی را نیاورده بودیم ناطقی را نیاورده بودیم بعد واعظی را هم نیاورده بودیم. شفق و حکیمی و خلیلی و اینها در داخل بود بعد اینجا همه ما در قم بودیم مدتها مشغول بودیم بخاطر نامگذاری روی قرآن کار کردیم. مسئله‌اش در این بود که اسمی را که ما انتخاب می‌کنیم بکر باشد یعنی در خارج هنوز کسی دیگر از این اسم استفاده نکرده باشد مسئله دیگرش این که ریشه قرآنی داشته باشد. روی این مسئله یک هفته، ده روز قرآن مطالعه کردیم هر اسمی را که می‌خواستیم انتخاب بکنیم در کشورهای اسلامی سابقه داشت تا در مسئله نصر توافق کردیم و از روی قرآن اسم سازمان را نصر انتخاب کردیم. روی این مسئله مدتی کار کردیم و آن روز اعلامیه بنام گروه نصر دادیم. بعد اینجا روی این سه تا از بچه‌هایی را که نیاورده بودیم در تشکیلات. به نظر رسید که اینها افشاگری می‌کند گفتیم باید اینها را هم در کادر مرکزی داشته باشیم، اعلامیه را که دادیم. این جمع

ما خبر داشت. در حالی که اکبر مهدوی از مستضعفین در مشهد است شرکت داشت یک ماه از اسم‌گذاری و اعلامیه دادن گذشت با تعدادی از بچه‌ها در مشهد تماس پیدا کردیم آنجا اعلامیه دادند اعلام آمادگی کردند که ما با نصر کار می‌کنیم. هکذا یک تعداد دیگر مثل مهدوی، جويا و عارفی از اول آمده بودند.

گروهی که در عراق کار می‌کرد بنام روحانیت مبارز بود که باز سردسته روحانیت مبارز آقای حسینی بود و سید غلام حسین موسوی بود. اخلاقی و سیدعبدالخالق علوی و اینها بود وقتی که اینها به ایران آمدند چون حسینی و عرفانی‌شان قبلاً مرتبط بود در کابل و عراق بود با گروه نصر کار کردند و اخلاقی از نگاه منطوقوی رفت به نهضت گرایش پیدا کرد. سید غلام حسین موسوی با رابطه‌ای که به مجاهدین خلق داشت. لهذا همه‌شان مستضعفین از مشهد و روحانیت مبارز و یک‌سری گروه‌های دیگر گفتند همکاری می‌کنیم این اسم نصر را گذاشتیم این در رابطه به اسم‌گذاری سازمان.

بخاطر این مسئله سراغ دوست‌های ایرانی که داشتیم رفتیم تا با ما همکاری بکند. محمد منتظری را که سراغش رفتیم یک ساختمان در دانشگاه بود همه جنبش‌ها، لبنانی و جزیره، صحرا و فلسطینی‌ها، عراقی‌ها و افغانی همه‌شان جمع شده بودند از جمله ما هم رفتیم بار اول بود که آمدیم سیدمهدی مسئول روابط عمومی‌اش است روی شناسائی کار می‌کند با ایشان صحبت کردیم شب علی‌پور بود بعد محمد هاشمی بنا بود که بیاید.

چند شب که ماندیم گفتند بیاید یک جریان را به وجود بیاوریم. سه چهار شب صحبت شد و یک شب در رابطه به افغانستان صحبت کردیم گفتیم در رابطه با افغانستان چه حرف دارید و چه کار می‌کنید ایشان مطرح کرد که انقلاب افغانستان امروز یک طرفش آمریکا است و یک طرفش روس‌ها و ما روس‌ها را از آمریکا ترجیح می‌دهیم هیچوقت در کنار مردم نباید برویم ولی وقتی که روس‌ها و آمریکا مسئله را در بین‌شان حل کرد و یک طرف غالب شد و یک طرف مغلوب، آن وقت

نوبت ما می‌آید برای این که ما الان باید تعلیمات ببینیم و کار فرهنگی بکنیم و کادر را بسازیم. بعد من از ایشان توضیح خواستم که خوب چگونه این انقلاب الان به نفع صبغة الله و ظاهر است نه به نفع ما؟ در حالی که ۹۹ درصد مردم افغانستان مسلمان است و به عنوان اسلام و دفاع از اسلام و قرآن قیام کرده و الان با روس‌ها می‌جنگد. با این مسایل درگیر شدیم ما قبول نکردیم و گفتیم نه مردم ما مسلمان است، ما می‌خواهیم اسلامی مبارزه کنیم در وقتی که ما در کنار مردم برویم چه ادعا دارید که مردم دنبال ما نیاید دنبال صبغة الله برود؟ از گفته‌های ما آنها قانع نشدند و ما به حرفهای آنها قانع نشدیم. بعد از اینجا ما فهمیدیم که محمد هم همکاری نمی‌کند. ضمناً اینجا که بودیم مرتب از خارجی‌ها مهمان می‌آمد برای دیدن انقلاب از فلسطینی‌ها و غیر فلسطینی‌ها. یک‌سری ماشین داشتند و مرتب علی‌پور و عاقلی شان را فرودگاه می‌فرستادند و یک‌سری فلسطینی‌ها را قم پیش امام ببرد. که در واقع الان انقلاب که اینجا پیروز شده کمبود نفر که دارد این کار را می‌کند ما هم در این قضیه نبودیم که این همه نیروی که در ایران است بیایم برای ایران کار بکنیم. یک شب مرا گفت که امشب قاپوچی یک اسقف بود و طرفدار فلسطینی‌ها بود که در واقع پدر سوخته جاسوس آمریکا بود. این آمد با یک تعداد دیگر گفتند شما بروید فرودگاه بعد این را قم ببرید. من ناراحت شدم گفتم ما برای این کارها نیامدیم در ایران که برویم فرودگاه فلان مهمان را استقبال بکنیم بعد فلان جا ببریم. ما یک انقلاب در افغانستان داریم شروع شده آمدیم که حالا شما چه همکاری می‌کنید نه در قصه این هستیم که کی در ایران می‌آید مهمان است و کی را به کجا ببریم اینها نیست. فردایش از آنجا بیرون شدم. آدمم بین بچه‌ها نشستیم و یک‌سری بچه‌ها را جمع و جور کردیم کابل احوال دادیم که تعدادی از بچه‌ها از کابل بیاید برای دوره تعلیمات نظامی و ما زمینه را آماده بکنیم که در مناطق بروند. یک‌سری طلبه‌ها را جذب کردیم که اینها هم آماده شوند. این طرف و آن طرف بدو بگردان تا اعلامیه دادیم و در قم آمدیم یک منزل گرفتیم یک ماشین تحریر و یک ماشین تکثیر پیدا

کردیم، کارهای فرهنگی را سروسامان دادیم. یک ماه و چند روزی تیر شد، بچه‌ها را به کابل فرستادیم که آنها از آنجا بیایند، در این جمع نشستیم و گفتیم که محمد این طوری می‌کند که الان ما را می‌گوید با مجاهدین خلق یکجا شوید ما با مجاهدین خلق یکجا نمی‌شویم و نهایتش کمک نمی‌کند، الان چه کار می‌توانیم باز هم یک شب بود عرفانی گفت من آشنا هستم بیا هر دوی ما برویم هر دوی ما آمدیم در آنجا در دانشگاه تا بسیار وقت تا ساعت‌های ۱۱ - ۱۲ بود که محمد آمد و گفت بیا برویم در جای داکتر واعظی مهمانیم و آنجا صحبت می‌کنیم جای داکتر واعظی هم که رفتیم در آنجا شروع کردیم کم‌کم سر غذا صحبت کردن پهلوی هم بودیم تا ساعت ۱۲ شد و دیگران خوابید ما سه نفر ماندیم. من آنجا گفتم این را معتقد باشید که یک رابطه اسلامی با شما داریم نه یک رابطه وابستگی و می‌خواهیم در انقلاب افغانستان کار بکنیم و خود ما می‌خواهیم کار بکنیم برنامه‌های ما این است که گروه داریم کار فرهنگی، نظامی و سیاسی می‌خواهیم بکنیم و هیچوقت هم شما را نمی‌گوییم با فلان گروه شما همکاری نکنید با فلان گروه همکاری کنید حالا با ما چه کار می‌کنید بعد صحبت‌های زیاد شد. ایشان گفت اگر شما مترقی‌ها یکجا نشوید مرتجعین در افغانستان میدان را از پیش شما می‌برد گفت مثلاً آصف و اینها و بحث زیاد شد جر و بحث روی هم‌رفته چهار ساعت آن شب صحبت کردیم تا صبح من موافقت نکردم که با مجاهدین خلق همکاری بکنیم در این جلسه بود که من گفتم امکان دارد یک وقت حاضر شویم با حرکت و اینها همکاری بکنیم ولی با مجاهدین خلق همکاری نمی‌کنیم که در اینجا خیلی قهر محمد آمد و گفت من نمی‌دانستم که تو این قدر مرتجع هستی و مسایل و اینها. گفت فقط اینجا اگر با مجاهدین خلق همکاری بکنی پادگان نظامی و سلاح و دفتر، نشریه، رادیو، همه چیز در اختیار تو است ماشین و همه چیز اگر می‌خواهی اگر هم همکاری نکنی یعنی ما یک موضع مشخص داریم یک سیاست مشخص داریم در ایران و در انقلاب و هیچگونه کمک کردن نمی‌گذارم که کسی کمک بکند مگر از ایران بیرون بروی. ما هم گفتیم حاضریم

از ایران بیرون برویم ولی با مجاهدین خلق همکاری نمی‌کنیم. اینجا بود که یک نیم ساعت به صبح مانده بود که من قهر کردم رفتم بخوابم در واقع عصبانی شده بودم خوابم نمی‌برد همانطور پتو را به سر خود کشیده بودم عرفانی با محمد صحبت می‌کرد. محمد می‌گفت من دلم به این می‌سوزد خیلی پرتلاش در انقلاب بوده این را توجیه بکن باید با نیروهای خوب کار بکند شما تکی نمی‌توانید کار بکنید الان نیروهای مترقی را رد می‌کند با اینها موضع خصمانه دارد. بعد اینها همین‌طور صحبت می‌کرد شما باز کوشش بکنید دوباره جذب بکنید تا صبح شد و نماز خواندیم، آفتاب که زد از آنجا بیرون آمدیم. بعد از این مسئله جدا شدیم ما تصمیم گرفتیم بر این که داخل افغانستان برویم. یک سری کارها بکنیم و ایران اگر نگذاشت در ایران کار نکنیم. روی این مسئله بود که باز هم حزب جمهوری اسلامی که الان در سرچشمه دفتر مرکزی‌اش است همین جا دانشکده الهیات بود. آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) مسئول تبلیغات حزب بود. پیش آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) رفتم و گفتم به ما محمد منتظری این طوری می‌گوید و ما هم الان تصمیم گرفتیم که از ایران بیرون برویم و هیچوقت با مجاهدین خلق همکاری نمی‌کنیم. این در حالی بود که محمد منتظری عضو کمیته مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود و من از قضیه اطلاع نداشتم. بعدها که موضع‌گیری کردند در حال تعلیق انداخت معلوم شد که عضو کمیته مرکزی حزب جمهوری بوده. آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) گفت که نه، نه! این مسئله درست نیست و شما هم این‌طور فکر نکنید، که در ایران تصمیم‌گیرنده همه محمد است و این موضع محمد در باره شما درست نیست و شما همین جا کارتان را بکنید، منتهی اتحاد و عدم اتحاد مال خودتان است کسی نمی‌تواند سر شما تحمیل بکند اگر با یک گروهی از نگاه فکری و تشکیلاتی جور آمدید خوب است سعی بکنید که گروه‌ها را جمع بکنید. پراکنده و تشکل زیاد پیدا نکند، مال خودتان است ولی کسی نمی‌تواند اینجا تحمیل بکند و به زور این درست نیست. شما اینجا باشید هرچه در توان جمهوری اسلامی است در اختیار انقلاب افغانستان می‌گذارد و

ما هم سعی می‌کنیم که دوستان را ببینیم با شما کارهایی بکنند. من گفتم خوب کارهای از ما الان که ضرورت‌های ماست سلاح می‌خواهیم. دفتر می‌خواهیم که اینجا دفتر داشته باشیم. و تعلیمات نظامی می‌خواهیم که بچه‌های ما تعلیمات نظامی ببینند و رادیو می‌خواهیم. ایشان گفت که من الان تعلیمات نظامی را امکان دارد که برای شما راه بیندازم، دفتر هم امکان دارد برای شما بگیرم ولی رادیو و سلاح الان قول داده نمی‌توانم. روی این مسئله بود که بعد شروع کردند بر این که ابوشریف هم آن وقت یکی از گروه‌های در داخل سپاه بود، جواد منصوری که الان در وزارت خارجه است معاون وزیر است، این هم یکی از سپاه بود که در آنجا به وجود آورده بود سپاه هنوز تشکل درست پیدا نکرده بود. محسن رفیق‌دوست هم یکی از گروه‌ها بود. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) زنگ زد ابوشریف را گفت که اینجا بیا و با این صحبت کن. مشکلات و اینها زیاد بود من ۱۵ روز در تلفن سرگردان ماندم که تا شریف را پیدا بکنم یک روز را قرار بگذاریم، بنشینیم یک روز هم که شریف آمد هر سه اینها آمد، یعنی محسن رفیق‌دوست هم آمد، جواد منصوری هم آمد و ابوشریف هم آمد. این همزمان بود با آن مسئله که تعدادی از بچه‌های سپاه که مهندس غرضی‌شان بود، بچه طالقانی را گرفته بود به عنوان پیکاری و آنها هم مهندس غرضی را مجاهدین خلق به عنوان گروگان گرفته بود سر و صدا خیلی زیاد بود بعد نهایتش آقای طالقانی قهر کرد مسائل و اینها مسامحه شد که بچه آقای طالقانی مجتبی هم آزاد شود و غرضی هم آزاد شود. همزمان با این مسئله بود. وقتی که اینها را خواست و یک شب من هم آنجا بودم که آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت ده سال است من ایشان را می‌شناسم و آنچنان هم در انقلاب سهم داشته که بیشتر از یک ایرانی در انقلاب سهم داشته و فکر می‌کرده که پیروز شود و آن روز هم باورما نمی‌آمد که با اینها همکاری که می‌کردیم که ایران پیشتر از دیگر جاها پیروز شود. تمام هدف ما این بود که اگر ایران پیروز نشد بیا در افغانستان یک انقلاب را شروع بکنیم آنجا پیروز شود از آنجا سنگر شود که در دیگر جا کار کنیم ولی امروز خوب جو

انقلابی و شرایط جامعه و اراده الهی بر این قرار گرفت که ایران پیشتر از دیگر جا پیروز شد. وقتی که ایران پیشتر از دیگر جا پیروز شد الان پایگاه این مجاهدین است و یک انقلاب در افغانستان شروع شده و این است که این حق فوق العاده‌ای دارد که شما با این همکاری بکنید. یک سری تعلیمات و من آن قدر به این از نگاه فکری و مبارزاتی اطمینان دارم که از خودم بالاتر یعنی خودم احتمال اشتباهات به خودم تا حالا دادم که من قبول ندارم که ایشان اشتباه بکند لهذا محمد هم آمده سر این یک سری گروه‌ها را تحمیل کرده که او گروه را اینها قبول ندارد و این درست نیست به اینش کار نداشته باشید من الان نمی‌دانم آن گروه بد است یا خوب است فقط مسئله در این است که شما با ایشان همکاری بکنید، بچه‌هایش را تعلیم بدهید. قرار گذاشتیم که ایشان مسئول نظامی‌شان را معرفی بکند، ما بچه‌ها را تعلیم می‌دهیم، باشد. بعد زمان هم زمان حکومت موقت بود و مهندس بازرگان که از اسم تعلیمات نظامی هم می‌ترسید. لهذا ابوشریف برگشت به آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت که بابا این حکومت موقت که نمی‌گذارد ما افغانی‌ها را تعلیمات نظامی بدهیم! آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفتند که خوب یک جایی، یک منزلی پیدا بکنید. الان حکومت آن قدر مسلط نیست، آنجا تعلیمات را شروع بکنید! و من کرایه منزلش را می‌دهم، خوب لهذا در تهران یک منزل کرایه شد. چند تا از بچه‌های ابوشریف آنجا بیاید بعد هم قرار گذاشتیم که ما مسئول نظامی خود را معرفی بکنیم بعد شروع بکنیم که ما شهید واحدی را به عنوان مسئول نظامی معرفی کردیم و یک روز هم در جلو دفتر حزب قرار گذاشتیم که یک شب ما برویم واحدی را معرفی بکنیم. در اینجا بود که تلفن زدیم به شریف، او گفت که من الان یک نفر را می‌فرستم. او دوز دوزانی بود، یک دوز دوزانی در زمانی که در زندان اوین بودیم رفیق و یکجا بودیم. در ذهنم او خورد که باشد یا نباشد، روی هم‌رفته آنجا در تلفن که گفته بود مزاری است خود همو بود. ای یک ماشین گرفته آمد احوالپرسی کردیم گفت شما کجا بودید؟ و مسائل و اینها و با واحدی رفتیم در آنجا که دکتر هادی که حالا نماینده مجلس است و از

بچه‌های محمد بود، آمد برای این که همان چیزی که محمد گفته بهم بزند نگذارد کار کردن. یک حسینی دیگر بود از بهسود، دانشجو بود و عضو مجاهدین خلق بود که با بچه‌های حزب اسلامی در اروپا صف را به وجود آورده بود. ای هم ایران آمده بود ما با این چند جلسه قبلاً در قم صحبت کرده بودیم. به دست آوردیم که از بچه‌های مجاهدین خلق افغانستان است. این با شریف‌شان رفیق بود. الان این را به عنوان مسئول نظامی افغانی‌ها انتخاب کرده ما را هم که اینجا آورده شریف گفت بچه‌های خود را معرفی بکنید، به اینها، اینها تعلیمات می‌دهد. من گفتم این همان مسئله‌ای است که ما به مجاهدین خلق گفتم یکجا کار نمی‌کنیم، این را که ما قبول نکردیم، گفت نه این بچه مخلص است من می‌شناسم. گفتم تو می‌شناسی؟! برای من شناسائی تو فایده ندارد. در نظر ما این یک مجاهدین خلقی است. ما هم هیچ وقت بچه‌های خود را به مجاهدین خلق معرفی نمی‌کنم. روی هم‌رفته این هادی هم همانجا بود. دکتر هادی شروع کردند به این که من با حسینی تلفنی صحبت بکنم، من گفتم من حسینی را می‌شناسم. بعد تلفن رُخ شد یک‌سری احوال‌پرسی و من اصلاً مسئله تعلیمات را نگفتم. گفت یک وقت بینم من گفتم باشد. بعد دوباره پیش آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) آمدم که در واقع این را محمد منتظری دست زده بود که باز هم از آن راه بیاید من نگذاشتم. آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) را گفتم که این باز همان مسئله اولی شد و ما هم مسئله را به هیچ وجه قبول نداریم. دوباره به ابوشریف تلفن زد گفت من نگفتم که شما با اینها کار نداشته باشید، اینها را تعلیمات بدهید. اینجا بود که شریف گیر کرد و گفت دولت موقت تعلیمات دیدن نمی‌گذارد. آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) منزل را کرایه کرد اول گروهی که از کابل آمده بود، همین خلیلی بود، شهید رضائی بود، بعد همین کریمی که از دره‌صوف از کویته شهید رضائی برگشته بود و یک تعداد دانشجو دیگر از بچه‌هایی که از کابل بود گروه اول بود و اینها را پانزده روزه تعلیمات فرستادیم آنجا یک بچه وفا بود که در مسئله فلسطینی‌ها کار می‌کرد. این از بچه‌های شریف بود بچه‌ها را تعلیمات می‌داد گروه

دوم را که در اینجا تعلیمات فرستادیم باز عارفی را فرستادیم، اکبر مهدوی را فرستادیم، حسینی را فرستادیم، همین حسینی را، حاجی اصغر را فرستادیم که از سیدهای میرتاق بود و در بهسود شهید شد. همین طوری گروپ گروپ تعلیمات را شروع کردیم از نظر تعلیمات وقتی که شروع کردیم در اینجا بود خلیلی که از کابل آمده بود و از کابل نامه نوشته بود که ما به عنوان نصر، بچه‌های کابل گفته بود قبول نداریم در اسم‌گذاری ما را خبر نکردید. آرمی که درست کردید ما را خبر نکردید و اینجا دیدیم طبق نیازهایی هم که در خارج است، این آقای صادقی هم بو برده بود از این طرف و آن طرف که اینها گروه را با اسم نصر به وجود آورده و ما را در جریان نگذاشته خوب مجبور شدیم اینها را در جلسه گذاشتیم صحبت کردیم. بعد آمدیم در این مسئله که اینها را هم در جمع شریک بسازیم. اینها را هم که در جمع شریک کردیم، این اکبر مهدوی‌شان هم تعهد و هم پیمان با افتخاری سرخ بودند. حاجی اصغر را با تعدادی از بچه‌ها اینها تعلیمات فرستاده بود. وقتی که ما به داخل می‌فرستادیم، آن روز زندگینامه و عکس بچه‌ها را می‌خواستیم که در داخل بروند و آنجا اگر خدا ناخواسته مسئله درگیری و شهید شدن و دستگیری پیش آمد، گزارشات زندگیش را داشته باشیم اینها گزارش‌های زندگی‌شان را ندادند، گفتند بروند که آنجا آقای افتخاری با اینها همکار است یا همکار نیست اگر همکار نبود. خوب این مسئله در اینجا پیش آمد بعد دیدیم که اینها در این جریان است. بعد آنجا هم شفق و حکیمی و بصیر و اینها نشسته بود. در بین‌شان با افتخاری سرخ و محمودی‌شان توافق کرده بود که یکجا کار کند به ما نامه نوشته بود که خلیلی در آن مسئله بود که یکجا کار کند که نامه‌ها را خلیلی آورده بود که ما اینها را جذب کردیم و اینها بچه‌های خوب است با این که ما هم سر محمودی حرف داشتیم هم سر افتخاری حرف داشتیم از این طرف دیدیم که اکبر در تصمیم‌گیری آمده که از بچه‌های افتخاری سرخ است. خوب حالا آنها را رد نکردیم گفتیم خوب است. بعد هم آنها اسم سازمان و مسئله آرم را رد کردندنی شدند که ما را در جریان نگذاشتید.

بیشتر این کارها را از آنجا خلیلی دامن زده بود یعنی وقتی که در اینجا آمده بود تا هنوز آرم درست نشده بود فقط اعلامیه داده شده بود دوره را که دید رفت در آنجا گفته بود اینها ما را در جریان نگذاشته روی این مسئله یک اختلاف شدید پیش آمده بود آنها خودشان بعد از نامه‌نگاری مسائل و اینها اسم نصر را مثلاً قبول کرده بود و آرم را قبول نداشت یک آرم دیگر درست کرده بود بنام مستضعفین و آیه مستضعفین و پرچم. خوب این مسئله در همین حدش در حد اختلاف بود ما آمدیم مسئله دفترها را اینجا فعال کردیم، دفتر مشهد را فعال کردیم دفتر تهران را در حصه سیدخندان گرفتیم و دفتر قم را گرفتیم نشریه را راه انداختیم تعلیمات هم که راه افتاده بود و در اینجا بود که ما صادقی را مطرح کردیم که صادقی باید در اینجا به عنوان نماینده امام و یک روحانی مبارز در افغانستان باشد یعنی در اصل تشکیلات، صادقی عضو سازمان باشد ولی در بین مردم به عنوان سازمان اعلامیه ندهد و به عنوان خودش و نماینده امام اعلامیه بدهد و جا بافتد از سازمان حمایت بکند این مسئله را که باین شکل طرح کردیم و آنجا فیصله کردیم که هیچ فرد سازمان و از شخصیت هایش نمی‌تواند که خود را از شورای تصمیم‌گیری معرفی بکند و علنی و به اسمش مصاحبه بکند و از رادیو اسمش منتشر شود، در این مسئله دو تا نظر داشتیم یک نظر ما این بود که سازمان بالا برود هر چه قدر کاری که می‌شد به اسم سازمان باشد به اسم شخص نباشد مسئله دوم هم که در اینجا مطرح بود این بود که اگر سازمان بالا برود اسم شخص بالا نرود از نگاه امنیتی کسی را نمی‌شناسد که دشمن بیاید آن شخص مشخص را هدف بگیرد یا از نگاه تبلیغاتی یا از نگاه نظامی بزند ولی افراد اگر اینجا مشخص شود و بالا برود و او را دشمن بزند سازمان ضربه سیاسی می‌بیند در آن شرایطی که تشکیلاتها از افغانی‌ها به وجود آمده بود همه تک رهبری را مطرح کرده بود رهبر حرکت آصف بود رهبر نهضت افتخاری بود مجاهدین خلق هنوز رهبرش را مشخص نکرده بود ولی بنام علی پور یاد می‌شد فقط سازمان بود که شورای رهبری را مطرح کرد و گفت تک رهبری نیست که البته

بعد از شش - هفت ماه همه به شورایی برگشتند بعد از این که این کارها را انجام دادیم من و شهید واحدی تصمیم گرفتیم براین که خوب مسائل فرهنگی و یکسری را تعیین کردیم مهدوی، جویا و اعتمادی که مسئول فرهنگی خود ناطقی کیو را قرار دادیم گفتیم که اینها نشریه را راه باندازد و مسئله شهید بلخی که اولین تجلیل را ما گرفتیم این کارها اینجا راه افتاد با کربوبی هم رفتیم صحبت کردیم حسن کربوبی و ایشان هم در جریان موضع گیری محمد بود و رد کرد که این درست نیست از طرف بیت آقای منتظری هم چون در اختیار محمد بود بدون استثناء ۱۵ روز بعد ۲۰ روز بعد جلساتی می شد و از احزاب دعوت می کرد که یکجا شوید عمده این مسئله، مسئله علی پورشان مطرح بود آقای صادقی در این جلسات شرکت می کرد موضع گیری می کرد و طلبه های زیادی از طرف های دیگر جمع می شدند از طرف حرکت و بی طرف که همه یکی شود که در این جلسات کلاً آقای صادقی شرکت می کرد و ما شرکت نمی کردیم و بعد چون جوی انقلاب این طوری بود که هر کسی گروه داشت به نظرش بلدش عظمت به پیشش بود و هر کسی هم گروه نداشت. با این فیصله که ما کرده بودیم که صادقی این طوری عمل بکند چهار - پنج تا اعلامیه هم داد اعلامیه اش را ما تکثیر می کردیم چاپ می کردیم پخش می کردیم به عنوان روحانی مبارز و مسائل و اینها و این در مصاحبه های خود سعی می کرد که خود را مرتبط به سازمان نصر بداند لذا یک مسئله بود که در اینجا در اولین مصاحبه که از طرف سازمان و مواضع سازمان اعلام شد که در دو شماره روزنامه جمهوری اسلامی^(۱) به اسم مستعار چاپ شد من، عرفانی و واحدی آنجا برای مصاحبه کردن رفتیم برادرها تصویب کردند که شما مصاحبه بکنید با اسم مستعار و عکس چاپ نشود به اسم غلامعلی مصاحبه کردم و در دو شماره چاپ شد که آنروز یکسری مواضع سازمان اعلام شد که خیلی ها نمی دانست که کی مصاحبه کرده و از کی است

۱. در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۳۵۸/۳/۱۹ و ۱۳۵۸/۳/۲۰ مصاحبه استاد شهید چاپ شده است.

۱۰ و فقط می‌دانست که مثلاً از بچه‌های نصر مصاحبه کرده این روند مدتی همین‌طوری ادامه داشت تا قضیه پیش آمد براین که آقای صادقی با یک روزنامه نگار خارجی مصاحبه کرد و در آنجا به طریقی وانمود کرد که ایشان مثلاً عضو سازمان نصر است و رهبر سازمان نصر به این شکلی، بعد این را روزنامه انقلاب هم چاپ کرد روزنامه انقلاب و مال بنی صدر بود چاپ کرد ما گرفتیم این مسئله را تکذیب کردیم و نوشتیم که مسئله با نصر ارتباط ندارد و روزنامه انقلاب هم در آزاد اندیشی که آنروز مطرح می‌کرد و رد و خودشان چاپ کرد بعد مسئله دوم مطرح و پیش آمد که یک تحلیل پیام انقلاب درباره کل گروهها نوشت و از جمله درباره نصر نوشته کرده بود و ضمناً اینجا رهبری صادقی را در سازمان نصر مطرح کرد و طرفدار مغول پارت است و ضد سید است این را باز ما جواب نوشتیم که این را پیام انقلاب چاپ نکرد باز هم روزنامه انقلاب و جمهوری اسلامی چاپ کرد که آنجا نفی کردیم که نه ایشان رهبری نصر را ندارد نصر شورایی اداره می‌شود و عضو سازمان است و هیچوقت مسئله مغول گرایی در سازمان نبود و سیدگرایی (کتاب) هم مال سازمان نیست و این مسئله را تکذیب می‌کند. این مسائل به همین شکل اینجا پیش آمد و گروههای دیگری که بعد به وجود آمد اینها هم همه متمایل به نصر بود از جمله فصیحی و سیدظاهر محقق و اینها چون فصیحی در کابل با ما مرتبط بود کار می‌کرد اینها هم در اینجا آمده بود مطرح کرده بود براین که خوب شما بیاید اتحاد بکنید ما گفتیم در مسئله اتحاد الان چه کار دارید و در افغانستان جنگ است نیرو بفرستیم ما هم یک گروهی داریم کار می‌کنیم اینها نیرو اسلامی را به وجود آوردند. بعد تقدسی‌شان روی آن مسئله که قبلاً با شهید واحدی در کابل درگیری داشت اینها هم آمدند که ما هم با سازمان نصر کار می‌کنیم تقدسی و شیخ قربان‌علی محقق و شیخ زاده غزنوی اینها همه‌شان گفتند ما با سازمان نصر کار می‌کنیم شرایطش این است که ما عضو شورای تصمیم‌گیری سازمان شویم و مرحوم واحدی را با من گفته بود بیاید با ما صحبت بکند بعد هم در صورتیکه اینها صحبت بکند ما می‌آیم با

نصر کار می‌کنیم ما با این که گفته بودیم که شما الان با آقای صادقی صحبت بکنید که اینها بیاید با نصر منتهی ما را کار نداشته باشد ما در یک‌سری کارهای عملی که الان هستیم داریم در آن کارهای خود ما کار می‌کنیم این مسئله بود که در اینجا اینها اصرار کردند و شهید واحدی یک شب رفت با تقدسی‌شان صحبت کرد یک‌سری گلایه که آنروز شما ضد مبارزه بودید مسائل و اینها به یک توافق‌های رسیدند منتهی ما هیچوقت به عنوان شورای تصمیم‌گیری اینها را قبول نداشتیم می‌گفتیم اینها روحیه مبارزه ندارد جبر زمان آورده بعد اینها ریاست خواهی هم داشت و بعد محقق رفت اتحادیه علما را تشکیل داد و تقدسی هم حزب الدعوت افغانستان را تشکیل داد. تا این حد که رسید ما تصمیم گرفتیم با مرحوم واحدی‌شان که خوب وضع الان در کابل خوب نیست. ما هم نمی‌توانیم بچه‌ها را مرتب تعلیم بدهیم و بفرستیم اینجا باید چه کار بکنیم یکی ما خارج باشیم یکی دیگر ما برویم داخل بررسی بکنیم برای یک ماه که مثلاً نیاز منطقه آزاد شده چیست و در خود شهر کابل چه کار می‌شود که و اینها بعد از این که بچه‌ها را فرستادیم دو سه گروهش را در داخل آن وقت البته مسئله خفقان در کابل بود ولی ارزیابی جاسوسی‌شان ضعیف بود فقط مسئله احتیاط مطرح نبود کسی که در عسکری برابر نبود کاری نداشت لهذا برای اولین بار که ما رفتیم بچه‌ها را بفرستیم با آن مضیقه شدید اقتصادی زندگی می‌کردیم که پول نداشتیم الان ۲۰ نفر از بچه‌ها را دوره دادیم که بفرستیم در داخل و سفر خرجش را نداشتیم که بفرستیم بعد از این طرف و آن طرف زحمت کشیدن‌ها من رفتم از آقای طبسی ۵۰۰۰ تومان گرفتم و این ۵۰۰۰ تومان را داشتیم در بین ۲۰ نفر توزیع می‌کردیم که اینها در کابل بروند، در مسجد گوهرشاد ۲۰ نفر را جمع کرده بودیم مرتب من و واحدی از مسئله صدر اسلام و گرسنگی‌ها و وضع بد و ایثار و اینها صحبت می‌کردیم این بچه‌ها هم همینطوری سرشان پائین بود طرف زمین نگاه می‌کرد طرف ما نگاه نمی‌کرد. بعضی‌ها را می‌خواستیم از راه پاکستان بفرستیم مسئله دار از این راه رفته

نمی‌توانست بعضی دیگر را تذکره جور کردیم که از هرات برود پنجهزار تومان را در بین ۲۰ نفر توزیع کردیم روی هم‌رفته بچه‌ها می‌گفت این پول تا کجا ما را می‌رساند؟ گفتیم خوب بروید یک‌جای نشد کار بکنید وقتی که بچه‌ها را کابل فرستادیم شفق‌شان از آنجا یک نامه بلند بالا بما فرستاد که ما گفته بودیم بچه‌ها برود دوره ببیند یکسال بعد بفرستید الان هیچگونه آمادگی نداریم ما اینها را کجا کنیم نه پول داریم وضعیت ما به این شکل بود با این که در مسئله اسم گذاری و خود آرم هم اختلاف داشتیم بعداً در این شرایط بود که آرمی د رخارج می‌خواستیم درست بکنیم یکی از هنرمندهای حزب جمهوری اسلامی را گفتیم بما یک آرم درست بکند یک آرم درست کرد خیلی زیاد قشنگ بود منتهی با یک تفنگ ژی ۳ چون سلاح ایران آنروز ژی ۳ بود اصلاً کلاش نبود من این آرم را قبول نکردم گفتم تفنگ ژی ۳ مال آمریکایی‌ها است و امروز که در افغانستان مبارزه ضد روس‌ها است مردم را متهم می‌کند که این سلاح آمریکا و از آمریکا گرفته با روسها می‌جنگد، گفتم نه یا کلاش باشد یا نمونه تفنگ مانند باشد در آرم ما فقط تفنگ باشد از آن تفنگ‌های دودی قدیم یا یک کلاشینکوف خیلی قشنگ را بیاوریم برای این که از روسها سلاح گرفتیم با روسها هم می‌جنگیم. این مسئله را اینها قبول کرد به آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفتم گفت درست است بعد این هنرمند را که دوباره گفتیم این هنرمند چون از این که زحمت کشیده بود آرم را به وجود آورده بود حالا داشتیم ویران می‌کردیم در حالت ناراحتی و اینها یک رقم کلاش دیگر برداشته آورد خیلی جالب نبود. در مسئله هنری هم ما سه، چهار نفر را مثلاً مهدوی را با یکی دیگر در بخش هنری حزب جمهوری اسلامی فرستادیم به نظرم با همین عرفانی بود که اینها بروند چند روز کار بکنند تا خودشان یاد بگیرند اینها یک مدتی رفتند کار کردند. تلاش و کار خود آنها زیاد بود وقت این را که بیایند به یک نفر دیگر را یاد بدهند نداشتند و اینها فکر این ظرافت کاریها را نداشتند بعد اینها خودشان یک آرم درست کرد که در نشریه‌های اول هست یک آرم که نفرها دستهای‌شان ضعیف است.

این آرم را خود این بچه‌ها درست کرد ما هم گفتیم برو از این که یک آرم داشته باشیم که دست ساخت بچه‌های خود ما باشد که این آرم البته خیلی مورد انتقاد قرار گرفت بچه‌های کابل هم مسئله داشت بعد از این که ما یک تعداد بچه‌ها را فرستادیم و اینجا تعلیمات نظامی راه افتاد. نشریه راه افتاد، قم، تهران و مشهد هم دفتر گرفتیم به مرحوم واحدی گفتم گه خوب الان یکی مادر داخل و یکی ما هم در خارج باشیم. من برای یک ماه داخل میروم و بررسی می‌کنم بعد از آن می‌آیم تو برو. او هم قبول کرد، از وضعیت خانه و منطقه خبری نداشتم وقتی که از اینجا رفتم یک‌سری نشریه‌ها را در کارتن جاسازی کردم و در وقتی که من تصمیم گرفتم داخل بروم ده نفر از ایرانی‌ها که همین رضا، مرتضی، اصغر و سیدرضا و اینها هم حاضر شدند که بروند و داخل افغانستان را ارزیابی بکنند با ما به عنوان یک مجاهد مسلمان از ایران بروند و بجنگند ما با اینها رفتیم که از هرات برویم از هرات که گفتیم برویم هرات راه بند بود بیرجند رفتیم در بیرجند سپاه پاسداران ایران گلک تیزانی را بما رخ کرد که با این گلک بروید من این گلک تیزانی را می‌شناختم که دزد و راه را می‌گیرد و آدم می‌کشد ولی بنام گل محمد نمی‌شناختم این اول به جمعیت بود، دلجو یک روز زایر سرای امام رضا آمده بود در آنجا گفته بود گلک را به من نشان داده بود بعد این از جمعیت برید به حرکت اسلامی آمد و ما در تایباد رفتیم یک دفتر باز کردیم و اعتمادی کته را آنجا خواستیم به عنوان دفتر دار. بعد آنجا بیرجند خانه گلک رفتیم عکسش را دیدم که این گل محمد همان گلک است حالا این بچه‌های ایرانی هم با ما هستند می‌خواهیم برویم من هیچی نگفتم یکی بچه مامایش و اطرافیاناش بچه خاله‌اش مثلاً هیچکدامش صبح‌ها نماز نمی‌خواند و این ایرانی‌ها هم که هست سرود و دعا و نماز شب است بعد در اینجا بود که داخل خاک افغانستان رفتیم که برویم آنجا سرو صدا شد که گلک یک جا محاصره شده و زد و خورد و گلک زخمی شده خوب گلک را آورد و زخمی‌ها یکی‌شان از بین رفته بود گلک ۴۸ ساعت مقاومت کرد همانجا در داخل ایران که آورد از بین رفت، خوب همه

شروع به گریه کردن کردند و دیگران هم گریه می‌کند ایرانی‌ها هم گریه می‌کند من گریه‌ام نمی‌آید مرد که دزد است گریه نکردم و خود را دق انداختم بعد ایرانی‌ها متوجه شد خیلی زرننگ بود یکی‌شان آمد از من بازخواست کرد که همه گریه می‌کند تو چرا گریه نمی‌کنی؟ گفتم بعد می‌گویم. این گفت نه بگو؟ گفتم بعد می‌گویم! خوب از مجاهدین انقلاب یکی را حمید قلمبر می‌گفت از بچه‌های خیلی خوب بود اینها هم آمده با چند نفر دیگر با حرکت که بروند با گلک در منطقه هرات بجنگند، حمید قلمبر خانمش با چند دختر ایرانی دیگر هم بناست فردا بیاید اینها هم بروند هرات تا در بین خانم‌های افغانی در هرات تشکیلات پیدا شود من دیدم که اینها وضعیت فلسطینی‌ها را نگاه می‌کند و حالت و وضعیت افغانستان را که ما خبر داریم وضعیت خیلی خراب است. حالا سر جنازه‌اش آمدیم جنازه‌اش را برداشت یک مسئول از حرکتی‌ها داشت که ما را به این رخ کرده بود و مهندس بود از هرات و شعله‌ای بود تعجبش در این بود که از برادران اهل تسنن بود، چون شعله‌ای بود با ما که می‌نشست دست باز نماز می‌خواند با برادران تسنن دست بسته ما این را که در اینجا دیدیم نامش را فراموش کردیم با ما در دعا شرکت می‌کند، شک کردم بعد معلوم شد که ایشان شعله‌ای است سپاه آورده این را با ماگت کرده بود من همانجا رفتم در جمع نشستیم حمید قلمبر را از دستش گرفتم گفتم در اینجا با تو کمی کار دارم این آمد من گفتم که من در هیچ گروهی هم نیستم ولی این را می‌گویم که تو افغانی‌های ما را که الان سلاح گرفته من به خودت الان کار ندارم که فکر کنی این افغانی‌ها حالت فلسطینی‌ها را دارد و ما راضی به این مسئله نیستیم که الان اینجا می‌گویی خانم من فردا می‌آید و نفر باشد که هرات منتقل بکند با همین نفرهای قاطی می‌کنی که دو سه شبه که با اینها هستیم هیچکدامش نماز نمی‌خواند حالا چقدر دزدی می‌کند این را فقط بلدت گفتم بعد خودت می‌دانی، یکی از بچه‌های که آنجا آمد از بچه‌های زرننگ بود یا دم نیست که همین رضا بود یا کسی دیگر بود آمد به من گفت بگو گفتم بتو می‌گویم به شرطی به هیچ کس نگوئی گفتم این گلک

تیزانی دزد است یعنی در زمان ظاهر دزد معروف بوده، بیست ساله محکوم شده بود داود وقتی که روی کار آمد این را عفو کرد از زندان آزاد شد باز دزدی کرد راه را گرفت در زمان داود باز ۲۰ ساله محکوم شد، بعد هم تره‌کی که روی کار آمد این را عفو کرد و آزاد شد این هم دوباره سلاح گرفته مجاهد شده در جمعیت بود و هر چه نفر که از ایران می‌رفت لخت می‌کند پول‌های مردم را می‌گیرد مردم را می‌کشد کسی که موی سر دارد می‌کشد الان به حرکت آمده من گلک تیزانی را می‌شناختم، ولی این گل محمد را که سپاه بما معرفی کرد بچه‌های حرکت هم آمد من نمی‌شناختم من خیال نمی‌کردم که این همان گلک تیزانی است آن وقت در بین این مسئله بودم که اینها ما را می‌کشد حالا اینها در کجا بکشد و چه رقم بگویم خود را خلاص بکنیم من هم نمی‌توانستم به شما بگویم و الان که مرد که کشته شده خدا لطف کرده ما از کشته شدن خلاص شدیم از اینجا همین بهتر است که برگردیم خوب نیست و از همین جا بود که به یک دزد دلم نمی‌شد که گریه کنم طبیعی بود، ای گفت چرا وقت نگفتی؟ ما سلاح نداشتیم و اینها سلاح داشت در منطقه می‌گفت مسئله درز می‌کند حالا که این کشته شده خیر است برگردیم خوب از آنجا برگشتیم مشهد آمدیم اینها قبول نکرد، سیدرضا با اصغر این هر دو گفت که ما از خاطر شناسائی و آشنائی مزاری می‌رویم وقتکه مزاری الان از این راه نمی‌رود منتفی است مسئله‌اش ما نمی‌رویم. مرتضی و رضا و حسین‌شان گفت نه! ما از تایباد می‌رویم اینها رفتند تایباد بزن کردن سه چهار شب نتوانست و برگشت ما هم آمدیم مشهد. از اینها دیگر نفهیدیم کجا شدند مشهد آمدم یک لباس کارگری پیدا کردم و ریش خود را کوتاه کردم و قیافه خود را تغییر دادم با چند کارگر، چند تا توشک اسفنجی خریدم و یک کارتن و پشت کرده هرات رفتم. در هرات که رفتم اتفاقاً آنچه را که ما برداشت داشتیم عکس شد هر کس توشک اسفنجی داشت می‌گرفت، حاجی برات را پیدا کردم. گفت: در کابل در کوته سنگی هرکس توشک اسفنجی دارد می‌داند که از ایران آمده می‌گیرد. خوب کارتن را که در بین آن نشریه جابجا کرده

بودم این را یک مقدار شکلات هم خریده بودم، توشک‌های اسفنجی را بردم پیش حاجی برات گفتم که پولش را بدهید گفت پول چیست، اگر پُرته می‌کنی پُرته کن، گفتم اصلاً پول نمی‌دهی؟ گفت نه! خوب توشک‌های اسفنجی را اینجا گذاشتم در شهر هرات بودم که حاجی غلام علی بچه‌ها را برداشته از مزار آمده که برود ایران. یک شب دو شب با اینها بودم اینها رفتند آن وقت شرایط بود که شهرها مستقیماً اتوبوس‌ها بلیط نمی‌داد یعنی از هرات به کابل بلیط نمی‌داد، بلیط به قندهار می‌کرد از قندهار در کابل بلیط علی‌حدّه و تذکره هر کس را می‌دید و بعد هم بلیط را بدست خودش می‌داد خوب از اینجا بلیط قندهار کردم قندهار رفتیم، در سخی هوتل آنجا اطاق گرفتم او مردی که آن هم مهمان بود اصلاً در این هتل‌های لوکس اینهای که خارجی‌ها می‌روند تا حالا نرفتیم حالا که رفتیم او هم سر من شک کرد که این نفر عادی که نیست خوب یک کمی لهجه خود را تغییر داده صحبت کردم شب ماندم فردا رفتیم بلیط کابل کردم کابل رفتیم بچه‌ها را پیدا کردم در جلسات نشستیم با اینها صحبت کردم حکیمی و خلیلی و شفق را قانع کردم براین که الان اسم نصر جا افتاده است رویش تبلیغ شده رادیو چندین اعلامیه‌اش را خوانده فعلاً صلاح نیست. در مسئله آنجا افتخاری تکیه می‌کرد براین که اسم نصر بی محتوا است، من گفتم نه، اتفاقاً بی محتوا نیست آیاتی زیاد است روایت زیاد دارد. در شماره‌های اول هم چندین مقاله روی موضوع اسم نصر انتخاب کردن آیاتی که در این باره بود تفسیر و تحلیل‌های نوشته بود و آرم را ما قبول داریم که الان بچه‌ها همین طوری کرده و شما انتقاد دارید، این را تغییر بدهیم آرم دیگر درست کنیم این مسئله را تصویب کردیم مسایل را جمع کردیم هیچکدام اینها جای نداشتند در آنجا که ما را جا بدهد، اینجا بود که افتخاری‌شان به من گفتند که خوب شما یک گشت سمت شمال بروید و یک سری بچه‌ها را که تعلیمات دیده بود بهسود فرستاده بود که در بهسود حاجی کاظم‌شان رفته بود، مردم بهسود اینها را راه نداده بود گفته بود بر گردید که سلاح ندارید و سلاح از ما را می‌گیرید اینها چه رقم چریک است، ما هم امکانات

نداشتیم طرح از ما هم در آن وقت این بود که بچه‌های خود منطقه را در منطقه خودشان نفرستیم دلیل ما این بود که یک روز اگر حکومتی آمد تغییر کرد و حکومت بعدی موافق نظر ما نبود بخواهیم مبارزه بکنیم افراد ما شناخته شده نباشد یعنی آن کسی را که در آن منطقه می‌شناسد مال آن منطقه نیست دیگر در آن منطقه برود سازمان را کسی نمی‌شناسد این مسئله است از این خاطر بچه‌های ارزگان را به شمال می‌فرستادیم از شمال را مثلاً به جای دیگر این طوری، بدون در نظر داشت این مسئله یک مردمی که ۸۰ یا ۹۰ درصد بی‌سواد است اسم تشکیلات هنوز در گوشش نخورده همه‌اش تبلیغات گروهی هم است چیزهای را که ما طرح ریزی کردیم اینها قابل تطبیق در مردم نیست اینها را در نظر نداشتیم لهذا وقتی که نفر بیگانه را در جای دیگر می‌فرستادیم مردم اینها را قبول نداشت به خلاف این که بچه‌های منطقه که می‌رفت قومی و فامیلی و منطقه اثر داشت می‌شناخت. هیچگونه مسئله نبود امکانات تسلیحاتی هم که نداشتیم لهذا بچه‌ها را در چهارکنت کسی قبول نکردند، بچه‌ها را در بهسود کسی قبول نکردند، چهارکنت بچه‌ها که می‌رفتند، آنجا حرکتی‌ها و کسانی که بعدها حرکتی شد که در آن وقت حرکتی نبود گفتند که اینها خلقی و پرچمی است، وقت هم در آبها زهر می‌ریزد هوش کنید سرچشمه‌های که اینها رفته نروید که آب زهرآلود است شما را می‌کشد و در اینجا افتخاری را مسئول قرار داده بود که این چهارکنت برود پول هم از کابل می‌فرستادند کسی نان اینها را پخته نمی‌کرد کس هم برایش لباس و جا نمی‌داد کسی را تماس گرفتن نمی‌گذاشت و این هم در سمت شمال رفته بود همه ای پولها را به مصباح می‌داد و بچه‌ها را زیر پوشش مصباح بدون این که قبلاً اسم سازمان و مسائل را به مصباح بگوید، و از طرف دیگر ما هم از خانه هیچ اطلاع نداشتیم که الان اینها آواره است و نفرشان کشته شده و اینها در کابل خبر داشتند مرا گفتند که شما یک گشت منطقه بروید آنجا بمانید و ما هم که برای یکماه آمده بودیم در کابل فقط همانقدر کار کردیم که این اختلافات که سر اسم و آرم و اینها بود را حل کردیم. سه، چهار روز

در کابل ماندیم جا نداشت. یک هتل در مسجد پل خشتی که مزاری‌ها مرتب در همان هتل می‌نشیند، تذکره را که ما جور کرده بودیم که سن خود را از احتیاط گذرانده بودیم از غزنی بود از سراب غزنی، دیگر مرتباً نفرها را تعقیب می‌کرد، اینجا یک اطاق گرفتیم افتخاری را خواستیم که صحبت بکنیم این صمد هم در کابل بود از بچه‌های شفق‌شان بود یک مقدار شکلات که آورده بودیم به این دادیم برد فروخت آمد اینها خیلی می‌ترسید شهید رضایی هم آنجا بود. حالا این نفر خدمت هوتلی یک بچه است از غزنی است، حالا می‌گوید از کدام قلاه هستی من بلد نیستم. این هم سر از ما شک کرده منتهی هزارگی است. قلاه فلان و بهمان باز خواست می‌کند هیچی بلد نیستم، زمان شدت عمل حفیظ‌الله امین در زمان صدر اعظمی‌اش بود زمان تره‌کی بود این صدراعظم بود همه را می‌گرفت بعد از قضایای چند اول همه را می‌گرفت، خوب دو سه روز اینجا ماندم، دیدم که فایده ندارد. بعد بروم در یک هتل که اصلاً هزارگی نباشد که شاید آنجا کسی نشناسد خوب رفتم در چند اول یک هتل پیدا کردم، آنجا رفتم که افغان بود ولی از غزنی بود همین افغانهای سرحد را آورده ماه رمضان است افغانهای سرحد را حفیظ‌الله امین آورده یک پول زیادی داده اینها را در همان هتل گذاشته اینها روزه می‌گیرد پس شبی می‌خیزند پیرمرد و اینهاست روزها پیش حفیظ‌الله امین می‌روند، این بچه که اینجا است یک افغان و این هم سر ما شک کرده همین‌طور خسک هم این هتل دارد همین‌که چراغ را خاموش می‌کنی تمام شب خواب نرفتم گفتم عجب این هم تذکره مرا گرفته گفت از غزنی نیستی شب مرا بیدار کرد چون مسافر بودم روزه نمی‌گرفتم خوب ولی از ترس پس شبی خوردم اینجا نشستم یک مقدار پول داشتم اینها را هم عوض کردم شهید رضائی آمد که برای ما بلیط بکند فردا بلیط می‌کند که سمت شمال برویم، شب بچه‌ها خیلی بحث کردند من گپ نزدم شک کرد سر من صبح که بیدار شدم اول صبح بود این بچه‌ها همانجا خواب بود مردم سر حدات را نان داده بود من تصمیم گرفتم که این مردک که سرم شک کرده مرا هم که گیر

می‌دهد حالا بی تذکره هم بروم باز دولت می‌گیرد مرتب در سالنگ و تا منطقه مزار تذکره سؤال می‌کرد گفتم بیا بروم هر چه شد این را از خواب بیدار می‌کنم اگر تذکره‌ام را نداد همانجا می‌زنم این را اول از بین می‌برم بعد اگر گرفت. رفتم سر چپرکت خواب بود بیدار کردم بیدار شد گفتم مره تذکره مرا دید قهر هستم و خودش هم کم خواب بود نگاه کرد تذکره را داد و خود را پس انداخت ساکم در دستم بود و سر جاده ایستاده شدم یک تاکسی را گرفتم شهر آرا برو تاریک بود آمدم شهر آرا نشستم که شهید رضائی که نفر از نفرهای شناس است ناظر نام دارد. بچه ملای دراز متهم بود به این که با دولت کار میکند با این روبرو شدم حالا این مرا نشناخت از موثر تیر کردم او طرف ایستاده شدم رضائی آمد مرا به ماشین شاند گفت مزار برو و افتخاری بعداً می‌آید، آن وقت راه این طوری بود که مردم از بالای مارمول، چهارکنت می‌رفتند. رفتم چند جا تذکره پرسید تذکره خود را دادم منتهی در علی چوپان که رسیدم پائین شدم خانه فامیل‌ها بود آنجا رفتیم فردا شبش بود که افتخاری آمد سر بام با افتخاری شب صحبت می‌کردیم که ماشین‌های گشت دولت آمد خانه‌ها را گشت می‌زد همانجا خپ کردیم اینها غلدر غلدر کرد و بعد رفت یک دو سه روز آنجا ماندیم یک سری بچه‌ها عارفی‌شان، ایمانی که در پلخمیری شهید شد از راه کوه آمدند مارمول رفتیم چهارکنت رفتیم که (فامیل‌ام) اینها فراری است برادر ما شهید شده بچه‌ها هم که در اینجا هست این محقق‌شان همکاری دارد با این بچه‌ها این هم پیش همه رفته گفته که اینها نفرهای امام است یک سری نان پخته کردن را راه انداخته منتهی تعلیمات و اینها نشده با محقق‌شان صحبت نکردم. بعد اینجا سر دره کوتل چشمه با محقق و مصباح نشستیم صحبت کردیم که این نشریه ما این مرانامه ما به عنوان نصر کار می‌کنیم اینها تعهد کرد که ما با شما کار می‌کنیم هم مصباح و هم محقق و باقی طلبه‌ها باقری، روحانی و همه‌شان. این مسئله پیش آمد من همینجا بودم، بعد از کابل نامه فرستادند که همانجا باشی کارها را رو براه بکنی ما ماندیم اینجا هفت هشت روز ماندیم بعد تصمیم گرفتیم که دره


صوف برویم و صحبت بکنیم آن وقت آقای جعفری به عنوان بچه‌های سازمان زیر کار مطرح بود که ما دره‌صوف با مصباح و سیدغلام شاه یکجا پیاده رفتیم برای اولین بار بود که شاه انجیر و دالان را می‌دیدیم یعنی تا آن وقت شاه انجیر را ندیده بودم شاه‌انجیر رفتیم محمد علی بای و غلام‌رسول قریه‌دار را جمع کردیم پیام مستضعفین را دادیم یک شب ماندیم از آنجا دره‌صوف رفتیم، دره‌صوف که رفتیم در این وقت‌ها، حرکت نفرهای‌شان آمده بود فخر همین فخری که از چهارکنت است این کارت حرکت را آورده آنجا به ناطقی توزیع کرده یک مقدار از کارت‌هایش را به سیدظاهر داده بود با یک مقدار پول، ما هم رفتیم علما را جمع کردیم و صحبت کردیم مصباح که در اینجا تعهد با ما کرده بود در دره‌صوف دو رنگ رفتار می‌کرد. یک‌سری بچه‌های جوان که ما صحبت می‌کردیم بعد می‌رفت که قید کنید تا مراسم‌شان بیاید. ما هم به عنوان این که هم تعهد و هم پیمان با ما است این‌طوری برخورد می‌کرد تا نهایتش در بازار دره‌صوف نشستیم صحبت و عکسبرداری و اینها کنیم. این ناطقی در آن وقت چهارکنت آمده بود تعهد بکند با دین محمدشان نبود این هم برگشته بود در جرقدون می‌گوید نزدیک قره‌غاج در دره‌صوف آنجا ماندیم از یک و هزاره هم‌اش جمع شد جعفری را از دره‌صوف گرفته آورده بودیم همه گفتند هر چه رئیس گفت سجادی را گرفته آوردیم او وقت رهبر می‌گفتیم یازده نفر حاضر باش داشت بعد سر من درد می‌کرد پتو را به سر خود کشیده بودم که جعفری با ناطقی صحبت می‌کرد هر دویش که چه کار بکنیم در سازمان برویم و نرویم گفتند بیایم استخاره بکنیم اینها به استخاره کردن شروع کردند، من حالا هم سرم درد میکند و هم خنده‌ام گرفته، اینها خیال میکنند که خواب است استخاره کردند استخاره‌شان خوب آمد ناطقی را گفت استخاره که خوب آمد ناطقی گفت خودت برای‌شان قول بده این بچه میرزا عبدالحمید، وحید بود از قومندانهای کلان حرکت است. باز هم مصباح با ناطقی و با بچه میرزا عبدالحمید مسئله را مطرح کرد که الان شما قید بکنید تا این که مراسم‌شان بیاید. بعد از

آنجا به قره‌غاج آمدیم خانه نعیم قومندان ماندیم مولوی سلیم آمد صحبت کردیم راهی شدیم شش هفت روز به عید نمانده بود که چهارکنت آمدیم اول رمضان رفته بودیم این مسئله شد با محقق صحبت کردیم که این رفیق تو که متعهد نیست همچو حرکت‌های نشان داده. حالا هر چه قدر پول از کابل آورده به این داده، مصباح مطرح کرد که الان شما هم در اینجا هستی محقق هم است بما مسئولیت بدهید من مزار می‌روم و مزار کار می‌کنم نفرها را مرتبط می‌سازم ما هم قبول کردیم او را مزار فرستادیم باز افتخاری دوباره در پلخمیری آمد، بعد رفت آنجا صحبت کرد و اینجا گفته بود که حرف‌های ایشان را آنقدر قبول نکنید از اول اختلافات مطرح بوده و مصباح هم مزار رفته و یکسال که مزار ماند یکسری بچه‌های نصر را به کشتن داد، یکسری اش را به زندان داد بعد هم اینجا فدائیان اسلام را مطرح کرد و اعلان کرد تا وقتی که اینها گفتند ما و شما تشکیلات دیگر داشته باشیم واحدشان بود این ظاهر و رضائی‌شان آمدند به ما گزارش دادند که الان اینها ما را این طوری می‌گویند، بعد یکسری امکانات را جدا کردیم بچه‌ها را اعلام کردیم که اینها فدائیان هستند. ما به عنوان نصر و مسئله جنگ چهارکنت پیش آمد جنگ چهارکنت که پیش آمد، اینجا یک وضعیت خیلی بدی پیش آمد از این که نزدیک عید بود عید رمضان یکسری بچه‌ها گفتند ما کابل و خانه خود می‌رویم در اینجا از بچه‌ها هیچکس نماند با این که اینجا به عنوان چریک تعلیمات دیده بود در منطقه و اینها که رفتند چند روز بعد از عید قوا آمد، در اینجا فقط افتخاری و همین استاد ابراهیم (شهید) بود و دیگر کس در اینجا نبود و ضمناً یکسری بچه‌ها را که مصباح از مزار برای تعلیمات آورده بود یکی از اینها با خلقی‌ها دو باره در منطقه آمد کشته شد و اینها را افتخاری به عنوان بچه‌های نصر آورده بود و معرفی‌اش را افتخاری کرده بود تبلیغات در چهارکنت چسبید که این قوا را چریک‌ها آورده و اینها خلقی بوده یک نفرش کشته شده که این ضربه اول بود که نصر در چهارکنت دید از نگاه مردمی این مسئله بود.


مدرسی هم که در اینجا از حرکت کارت در پیشش آمده بود یک مقدار پول آورده بود تبلیغات فوق‌العاده شروع شد. که قوای پر زور هم آمد مسئله حبیب‌الله که قومندان چهارکنت بود شهید شد از پرغیلی تانک‌ها بالا رفت مردم ییلاق را ترک کردند و همه فراری شدند که دین محمد امر داد که بروند عقب نشینی نکنند لهذا اینجا بود که افتخاری و استاد ابراهیم آمد که شما تنگ نظری می‌کنید اندیشه انقلابی ندارید الان باید چهارکنت را ترک نکنید و بروی دره‌صوف از آنجا طرف پلخمری می‌روی الان چهارکنت شکست خورده و مردم تسلیم می‌شوند و نهایتش ترا هم می‌گیرد در این مسئله حاجی بابام هم موافق بود. حاجی بابام آنجا آمده بود که خوب مردم که شکست خورد و دین محمد هم مردم را امر عقب نشینی داده، محقق هم دستش زخمی بود و دستش به گردنش بود و مسئله در این بود شما باید بروید هیچکس در اینجا ما را کار ندارد و فقط آن که در اینجا مطرح است امکان دارد که شما را دستگیر کند و یک شب اینها آمدند در گاو دره نشستند. امین بود و حاجی بابام بود و حاجی نبی بود بچه کاکایم غلام‌عباس گلوله خورده بود او هم در جنبلاغ مانده بود مسئله به این شکلی بود افتخاری‌شان این مسئله را گفت و من گفتم والله ما همین مردم را رها کرده رفته نمی‌توانم هر چه که مردم شد ما هم می‌شویم. یک چیز زیادی از اینها نیستم، افتخاری ناراحتی کرد و گفت شما انقلاب را در نظر ندارید و باید در آینده انقلاب باشید. من گفتم شما هر چه که فکر می‌کنی ما هیچ کاری غیر از انجام وظیفه چیز دیگری در نظر خود نداریم انقلاب دست ما نیست پیروز می‌شود یا نمی‌شود، دست خدا است خدا می‌خواهد پیروز کند خدا می‌خواهد پیروز نکند ولی این است که ما باید در کنار این مردم باشیم اینها از آنجا رها کردند دره‌صوف آمدند البته استاد ابراهیم در آنجا تقصیر نداشت افتخاری کش کرده برد، استاد ابراهیم در دره‌صوف ماند و این از آنجا آمد طرف پلخمری آمد دیگه کابل هم که آمد من که اینجا دیر ماندم از یک ماه بیشتر ماندم، واحدی هم از پشت من کابل آمد و یکسری تشکیلات را در کابل به وجود آورد شفق و خلیلی و خلیلی

ترکمن رفته بود. حکیمی غزنی رفته بود شفق و افتخاری و اینها وقتی که واحدی به کابل آمد، اینها خارج آمد چون در مقابل او نه اندیشه داشت و نه کارهایی. ما اینجا (چهارکنت) ماندیم سه بار دره صوف نفر فرستادیم که کمک بیاید و نیامد. در این جنگ شصت نفر زخمی و ۳۵ نفر شهید داشتیم. مجروح ما (غلام عباس) سه روز در جنبلاغ مانده بود. اینها را آوردیم یک رقم وقتی هم آوردیم، شاه انجیر چند روز ماند فوت کرد. بعد صد نفر از دره صوف آمد آنها سر کوه را گرفت و ما به این طرف ولی غنیمت مردم زیاد گرفت دو شب در جنگ رفتیم یک شب سر تخت خان حمله کردند یک سر آنها در وسط بند ملا عبدالله حمله کردند نزدیک دو هزار سلاح ظاهراً مردم چهارکنت گرفتند و ۷ یا ۹ هزار نفر در چهارکنت نابود شده بود و اینجا آوازه شد در همین وقت که تره کی از بین رفته بود و حفیظ الله امین روی کار آمده بود، حفیظ الله امین که روی کار آمد دو ماه در منطقه قوای دشمن در اینجا بود، با همین چهارصد نفری که آمده بود، در هفته دوم، ۵۰ نفرش فرار کرده رفته بود، در مزار آوازه شده بود که ده هزار نفر از دره صوف آمده و چهارکنت هم بسیج شده می خواهد سر مزار حمله بکند سر مزار حمله بکند در اینجا بود که ۱۴ نفر از ریش سفیدهای مزار را فرستادند به عنوان صلح و صلح مطرح شد که این ۱۴ نفر آمده بود، دو نفر از طرف چهارکنت تعیین شدند که با اینها صحبت بکنند. یکی مرا تعیین کردند یکی حاجی سیدکاتب را بعد وقتی که در جلسه رفتیم نشستیم هر کس گپ زد صحبتها زیاد شد نهایتش این شد که اینها تانکهای خود را عقب بکشد و بروند و چند نفر ریش سفید هم از چهارکنت بیاید پیش والی و فقط مجاهدین نگذارد از بالای شان به دره صوف حمله بکند. بعد از نشست و صحبت و اینها، ما گفتیم اینها تانک خود را عقب نشینی بدهد برود ماشین کوه سوراخ کن آورده بود راه پرغیلی را جور کرده بود گفتیم ما قول می دهیم که الان ما حمله نمی کنیم ولی هیچوقت جلو مجاهدین را نمی گیریم و هیچوقت از ریش سفیدهای که مزار می روند کسی عکسبرداری نکند و رادیو اعلان نکند فقط همین قدر، ضمناً ریش سفیدها را که ما می فرستیم چند تا

صاحب منصب پیش ما گروگان باشد تا اینها بیایند. بعد از یک هفته ده روز جلسه صحبت آنها قبول کردند چند تا صاحب منصب خود را اینجا گروگان بگذارد و ریش سفیدها برود از جمله همین محمدعلی بای بود، بعد حاجی غلامحسین آمد عذر کرد مرا تنها خواست که آبروی ما را میبرید ما می‌خواهیم آنجا پیش دولت زندگی بکنیم. روزگار ما از بین نرود به عنوان کلان قوم ما را فرستاده به ما اعتبار نمی‌کنید صاحب منصبها را گروگان می‌گیرید، این مسئله بود که آمد بعد ما موافقت کردیم که خوب برو صاحب منصبها را هم گروگان نمی‌گیریم و این نفرهای ما برود، اگر ظرف سه روز برنگشت آن وقت سر مزار حمله می‌کنیم، اینها مزار آمد بعد از صحبتها برگشتند، مردم هم به چهارکنت برگشت ماند.



سفر به سوی شورا



اینجا بود که شورای اتفاق تشکیل شده بود نامه آمده بود که یک نفر از خوانین و یک نفر از آخوندها به شورا بیاید. از هر ولسوالی دو تا نماینده خواسته بود نامه اول آمده بود از این که چون در منطقه جنگ شده بود حمله شده بود از این جهت دو سه ماه مسئله تأخیر کرد، باز در اینجا نشستند و تصویب کردند که حاجی خداداد از شاه‌انجیر به عنوان ارباب و من هم به عنوان آخوندش برویم. دره صوف آمدیم از دره صوف هم، جعفری و حاجی نور محمد و تحویلدار حاجی تولی مشر از ازبک‌ها بود همه را گرفتیم با پشت بند و پیش بند، پانزده سوار آماده شدیم از این مناطق که به شورا بیایم، اینجا از کابل برادران نامه نوشتند. دانش از جمله بچه‌های سازمان است از پشت بند. جعفری از سازمان بود من هم بودم که در شورا بروید ما هم یک‌سری نفر دیگر را می‌فرستیم در واقع در آنجا شما شورا را قبضه بکنید.

صحبت در اینجا بود که بعد از سال ۱۳۵۸ وقتی که داخل رفتیم در آنجا با آن وضعیتی که در چهارکنت پیش آمده شورای اتفاق تشکیل شد و پانزده نفر از سمت شمال به عنوان نماینده در شورای اتفاق رفتیم، که در اینجا برادرها از کابل یعنی شفق‌شان نامه نوشتند که آقای دانش از پشت بند از برادرهاست نماینده می‌آید جعفری از دره صوف و شما هم از چهارکنت ما از بهسود غزنی و جاهای دیگر سعی

می‌کنیم که از بچه‌های سازمان باید نهایتش در شورا یک اعضای چشمگیر از سازمان باشد و بتوانیم در مصوباتش و تصمیماتش اثر بگذاریم، لهذا ما رفتیم وقتی که پانزده سوار طرف ورس رفتیم وقتی که در نزدیک ورس رسیدیم اینها دیده‌بان گذاشته بود، در بندی که فاصله بین خود بازار ورس و راهی که می‌آمد که هر وقت ما آمدیم خبر بدهد در آنطرف شاروال‌شان تشریفات گرفته بود جمع شده بود بعد آنجا رفتیم بلافاصله یک مرمی زد آنها خبر شدند و در حال آماده باش شدند ما رفتیم چند تا مرمی فیر کردند بعد خودی آقای بهشتی و اعضای شورا نیامده بود. در واقع یک شکل حکومت را اینها مطرح کرده بود به آن شکل سابق، که شاروال منطقه به استقبال آمده بود و اعضای شورا به دید خودشان حکومت عالی که آنجا بود اینها نیامده بودند، که بعد نماینده‌های پیش آنها برود ما که اول چند ماهی بود که از ایران رفته بودیم، کلاً با این خصلت‌های حکومت‌های قبل از نگاه ذهنی مخالف بودیم، که تشریفات و تیراندازی شود. با آن وضعیتی که مردم یک مرمی را صد، صدوپنجاه افغانی می‌خرید، با این مسئله مخالف بودیم با این تشکیلات خیلی ناراحت شدیم. آنجا شاروال آمد خیر مقدم گفت صحبت کرد یا ولسوال بود که قبلاً حکومت مرکزی‌شان بود هم یک ولسوال دیگر جداگانه داشت یک شیخ بود، بعد هم آقای جعفری یک مقداری صحبت کرد و از آنها تشکر کرد همراه ما با این که یک آخوند بود یک ارباب از هر منطقه ارباب‌ها هم تحت تاثیر ما بود از این وضعیت ما ناراضی بودیم که تشریفات درست نیست ارباب‌ها هم بالطبع می‌گفت درست نیست. آمدیم و نشستیم ما را در یک مسافرخانه و هتل بردند جا دادند و نشستیم و چای خوردیم که یک ساعت دو ساعت گذشت تا نماز خواندیم از اعضای شورا کسی نیامد و دید ما یک دید و شرایط انقلاب بود. کلاً از آن تشریفات نه آن که در راه ما تیراندازی کرده بود و مردم را آورده بود راضی بودیم و از این که مردم آمده بود از مردم تشکر کردیم نه از این حالتی که خوب ما پانزده سوار از سمت شمال آمدیم پانزده روز مسافرت کردیم ولی خوب از اعضای شورا کسی نیامده بود آنها آنجا

نشسته که در مقر شورا ما برویم. بعد هم آخوندها و اربابها متفقاً گفتیم که ما نمی‌رویم این‌طوری که است این به درد انقلاب نمی‌خورد. چای که خورده شد یک کس آمد، گفت اعضای شورا الان حاضر است در شورا جمع شده شما بیائید و ملاقات آنها بروید. بعد هم ما گفتیم بعد می‌بینیم، دیگه الان امشب که ما خسته هستیم اعضای شورا را بعد می‌بینیم. وقت، اگر هم حق مهمانی را رعایت می‌کرد که آنها باید می‌آمد، اگر هم حق مهمانی را رعایت نکرده خوب عجله‌ای نداریم. نظر همه ما این بود که امشب نمی‌رویم. مسئله کشانده شد، اینها گفت که این‌طوری درست نیست. بحث باز شد من گفتم اگر شما شرایط انقلاب و انقلاب اسلامی را رعایت می‌کنید نه تشریفات و تیراندازی تان درست است، نه هم اعضای شورای تان که آنجا نشسته، که مراحلی داشته باشد که سلاطین قبلی که مردم از دور می‌آید در زیارت آنها برود. اگر نه که چلیپا می‌کشید که ما نه انقلابی هستیم نه انقلابی عمل می‌کنیم، مثل حکومت‌های زمان سابق عمل می‌کنیم باز هم از نگاه حکومت‌های زمان سابقه هم این مسئله درست نیست. برای این که امروز هرکس که دعوت می‌شود، در جایی می‌رود، مهمان است، اولین کسی که به استقبال می‌آید، رئیس آن منطقه است. گفتم و مثال زدم: وقتی قذافی روسیه می‌رود با این که رئیس دو میلیون جمعیت است ولی برژنف در راهش می‌آید. با این که رئیس حزب مارکسیستی چند میلیونی و چند صد میلیونی است و یک ابرقدرت شرق به حساب می‌رود. از سلاطین و مسائل اینها گفتم. و شما این گونه کج و مریز برخورد نکنید، یا انقلابی باشید یا هم اگر انقلابی نیستید، از راهش وارد شوید. وقتی که ما آمدیم و شما دعوت کردید، چطور شما نیامدید در راه ما که الان در شورا نشسته که ما به زیارتش برویم؟ ما را برای زیارت کردن خواسته؟ وقت بالا رفتیم و صحبت کردیم. بعد شاروال آمد گفت که چه ولسوال من یک آدم فقیر هستم چطور هستم، اینجا من ولسوال هستم. آن چیزهای که شما طاغوتی می‌گویید نیست. من گفتم والله این مثل تره‌کی می‌ماند، تره‌کی وقتی که به قدرت رسید در کاخ داود نشسته بود بعد

می‌گفت که ببین داود وقتی که اینجا بوده چطور طاغوتی بوده خانه و زندگی‌اش را ببین از من را هم. در آن منطقه فلان جا ببینید، یک خانه گلی دارم دو اطاق بیشتر نیست. کسی در رویش برگشته گفته، بلی داود بعد از ۹ سال صدر اعظمی و پنجسال رئیس جمهوری مثلاً آمده در کارخ نشسته. تو که دیروز آنجا علاف و بیکار بودی الان هم که به قدرت رسیدی باز در کاخ نشستی در آن کوخ نشستی که به مردم نشان بدهی که بگویی الان من یک رئیس جمهورم در خانه گلی زندگی می‌کنم ولی داود وقتی که رئیس جمهور بود در این کاخ می‌نشست، این کار را نکرده. حالا هم که تو آمدی در اینجا هرچه امکانات دولتی بوده که شما گرفتید الان از آن استفاده می‌کنید، حالا این نبوده اینجا تازه از راه رسیدی. حالا بیا مثل او والی قبلی ولسوال قبلی یکسال تو اینجا ولسوال بمان. سر مال مردم مسلط، سر ناموس مردم مسلط باش، بعد از آقا بازخواست بکنیم که آن خانه گلی، نمی‌دانم کچالو پیاهو می‌خورد یا مرغ پلو؟ خوب در این مسئله پیچیدیم، یک مقدار صحبت کردیم نرفتیم. ما که در جاهای دیگر از انقلابیون برداشت داشتیم مسائل این بود که خوب نامش شورا است شورای انقلاب است حالا هر چه بهشتی هر چه که اینجا درست کرده و می‌ماند همان را می‌خورد لازم نیست که بلدی‌شان مرغ پلو باشد همان نان جو را هم که دارد یکجا می‌خورند. والی آمد گفت که شما از طرف ولسوال امشب مهمان هستید حالا اگر از طرف ولسوال مهمان هستیم طبعاً یک مقدار غذای چیزی درست کرده خوب یا خراب می‌آورد. حالا از طرف ولسوال مهمان هستیم سر هوتلی تپ کرده چند خوارک آورده ما اینجا تصمیم گرفتیم که پول هایش را خود ما می‌دهیم که لازم نیست ما اینجا بیایم سر هوتلی خود را سخت بکنیم. پولها را گرفتیم خود ما حساب کردیم به زیارت شورا هم نرفتیم شب تمام شد فردایش هم ظاهراً جمعه بود، آری جمعه بود، اینجا صمدی آمد اصرار کرد که در شورا بیاید ما اینجا یک غذای فقیرانه درست کردیم گفتیم اشکال ندارد خوب در هوتل هم الان غذا درست می‌کند بعد باز هم در اینجا صحبت‌ها را با صمدی که به عنوان معاون بهشتی بود

کردیم که شما یا انقلابی عمل نکنید در این منطقه و تشریفات و جای دارید باید یکجا بخورید اندیوالی می‌کنید یکجا نکنید و این صفاها و پرده‌های که کشیدید بردارید! یا نه اگر هم رقم حکومت‌های سابقه عمل می‌کنید باز هم روشش این نیست که شما این طوری برخورد می‌کنید یعنی مشخص نکنید که چه؟ اینها گفت نه! درست نیست و ما اشتباه کردیم باز هم گفت ما اینجا یک شوربا درست می‌کنیم بیائید. باز ما گفتیم الان با این جار و جنجال و صحبت اقلأً بهشتی می‌آید. معاونش که اینجانان درست کرده بعد می‌نشینم و صحبت می‌کنیم که باز هم بهشتی نیامد. آقا از غذاها پرهیز است غذای جداگانه دارد. ما غذا خوردیم مسئله آمد برای این که یکی صمدی صحبت بکند یک کسی دیگر بیاید صحبت بکند بگو و بگردان نتیجه‌اش این شد که جعفری صحبت بکند جعفری یک ساعت صحبت کرد و بهشتی هم آمده بود. دوران حکومت حضرت امیر و مسئله کوفه و برخورد مخصوصاً آقای جعفری آیات و روایات و نهج‌البلاغه زیاد حفظ دارد. دیگه به بهشتی و صمدی‌شان برخورد و مردم هم با این که علاقه داشت فهمیده بودند براین که دارند اینها را می‌گویند، بهشتی همانجانشسته بود رنگش دود کرده بود خوب همین‌طور تمام شد روز شنبه شد و اینها آمدند که اشتباه شده عذرخواهی کرد که اشتباه شده به تعطیلی برخورده بود اعضای شورا نبود روز شنبه جلسه شد رفتیم معرفی و یکی یکی همدیگر را معرفی کردیم و مانند خوب اینها تشکیلات شورا را آوردند. کتاب که آنجا قبل از ما تشکیل داده بود پنجصد نفر امضاء کرده بود نشست کرده بود و مصوبات که داشته بودند. در این مصوبات شورای تنظیم هزاره‌جات بدل به شورای اتفاق هزاره‌جات شد. یک مصوبه‌اش بود بعد هم رئیس و دو تا منشی و اعضای شورا الی آخر تصویب شده بود انتخاب شده دیگر این قابل عزل و نصب نیست. نماینده‌های که از مردم تعیین شده اینها سه ماهه است بعدش در اختیار خود شورا است که شورا پذیرفته و پسندیده اینها را قبول می‌کند، اگر نکرد اینها را رد می‌کند و نماینده دیگر بیاید و مصوبات زیادی این طوری بود، از کمک‌ها مثلاً از کی‌ها کمک بگیرد. ما آمدیم همه ای این

مصوبات اینها را به نقد کشیدیم، گفتیم این درست نیست این که اول شورای تنظیم هزاره‌جات بوده بعد این بدل شده این هم ریشه‌اش این بود وقتی که مناطق آزاد شده بود و تنظیم نسل نو هزاره که در کوپته بود، آنها یک اتحادیه مجاهدین تشکیل داده بود از تعدادی ارباب‌ها و وکلای داخل. بعد دو نفر نماینده بنام حاجی غلام رسول و حاجی شیرآقا داخل رفته بود و شورای تنظیم را در جاغوری به وجود آورده بود و همین‌طور گسترش داده بود از همه درخواست کرده بود ریشه‌اش تنظیم نسل نو هزاره بود. بعد وقتی که از همه جا نفر آمده بود اینجا گفته بود خوب حالا شواری تنظیم هزاره‌جات بدل به شورای انقلاب اتفاق هزاره‌جات شده بعد اول ما به نقد کشیدیم و گفتیم برای این که اگر شما می‌خواهید در انقلاب افغانستان کار بکنید قید هزاره بودن و مسایل و اینها دیگر مطرح نیست. یعنی اینجا برادران تسنن و ازبک و تاجیک و افغان در این منطقه است می‌خواهد عضویت شورا را حاصل کند و در انقلاب کار بکند شما نمی‌پذیرید؟ برای این که این مال هزاره‌ها است. این که همان تنظیم نسل هزاره می‌شود. جر و بحث و گفتن و یک‌سری‌شان گفت که این از افتخارات تاریخ هزاره بوده که تمام سرانش اینجا آمده امضا کرده ما می‌توانیم این کتاب را از بین ببریم همه امضا کرده جر و بحث، آخرش قناعت دادیم که نه! این را یک تصویب دیگر بکنیم او را اصلاح کنیم. خوب این را تصویب کردیم برای این که مثلاً شورای انقلاب اتفاق اسلامی باشد که این را عام کردیم. خوب یک مصوبه که اصلاح شد. بعد هم شروع کردیم به جان این که خوب شما الان مردم در زمانیکه ظاهر قانون اساسی را درست کرده بود آنجا یک دوره انتخاب را گذاشته بود ولی می‌گفت حکومت، حکومت مشروطه است، از نگاه خاندانی کسی حق ندارد که در سلطنت چیزی بگوید اگر مردهای شان نبود زنش هم می‌تواند سلطنت بکند گفتم این مسئله را در دوران ظاهر دیده بودید؟ گفتند: آری! گفتم مثل این که شما از او هم کرده قدم‌تان را بالا گذاشتید. اینجا درز کردیم برای این که حالا کسی که آمده شما را اینجا رئیس جور کرده دیگه اختیار از ملت خلاص است، شما بعد در خاتون

و نوه و نبیره خود هم سر مردم اینجا حق دارید. این چه مسئله است ما در دوران انقلاب می‌خواهیم انقلاب به وجود بیاید. این دوران سلطنت و حکومت دیکتاتوری و ظلم از بین برود بعد هم بیایم یک شورای انقلاب اتفاق اسلامی به این شکل درست بکنیم. شما چکاره هستید خوب چسپیدیم، که باید انتخابی باشد و نماینده‌ها بیاید انتخاب بکند قرار بگذاریم، این مسئله شد که یک هفته ده روز بحث کردیم همه توافق کرد که این درست نیست خوب نقض کردیم، که خوب شما از دوران ظاهر هم مسئله را داغ‌تر گرفتید، دوران ظاهر معنایش این بود که نماینده‌های که از ولسوالی‌ها انتخاب می‌شد چهار ساله بود بعد هم دوره بعدی مردم انتخاب کرده می‌فرستاد، دولت فقط کاری می‌کرد بر این که آن که موافق بود، ایادی، ولسوالی و والی را می‌گفت آن که موافق دولت بود سعی بکنید که وکیل قبلی بیاید، آن که مخالف بود سعی می‌کرد که یک رقم زده شود مخالفش تقویت شود نیاید، شما از اول صلاحیت را از ملت گرفتید که این را رد می‌کنیم بعد کس دیگر بیاید، شما چه کاره در این مملکت هستید اگر مردم انقلاب کرده مردم صلاحیت دارد، مردم نماینده‌اش در اختیارش است شما چه؟ این هم بحث شد یک هفته ده روز موافقت کردند که نه! در اختیار مردم باشد مردم حق دارد که نماینده قبلی خود را می‌فرستد یا نماینده جدید. همین‌طوری مسئله آمد سر مسئله تقسیمات و ما نزدیک یک ماه و چند روز این مصوبات را مطرح کردیم اینها قبول کردند گفتند الان اعضای شورا همه‌اش نیست و ثلث اعضای شورا باشد، حالا هر طرف ماموریت رفته آن وقت می‌خواهیم اینها را اصلاح بکنیم و تصویب بکنیم خوب رفتند. بعد در خلال این مسئله من گفتم بهشتی مسئله تنظیم نسل نو هزاره و شعله را خبر ندارد از این جهت یک شب این را گرفته بالا بردم سه ساعت نشستیم تمام تشکیلات را صحبت کردم که این‌طور و انحرافی فکر می‌کند یا انقلاب درست نیست الان هم از آمریکا می‌گیرد که این را روشن بکنم بعد این همه مسائل را در آنجا قبول کرد که خوب کردی مسائل را گفتمی من نمی‌دانستم. بعد شروع کردیم در مدتی که آنجا ماندیم

اعلامیه دادیم به مناسبت‌های مختلف اعلامیه دادیم، ما آمدیم یک اعلامیه در رابطه به این که انقلاب اسلامی افغانستان هیچ رابطه به ابرقدرتهای شرق و غرب ندارد و با طاغوت‌های زمان می‌جنگد چه شرقی باشد چه غربی باشد. محمد علی خان سناتور در اینجا آمد که این اعلامیه را ما قبول نداریم یکی این که تقلید از ایران دارد که ایران طاغوت می‌گوید یکی هم این که ما الان که با بلوک کمونیست‌ها می‌جنگیم نباید غرب را اینجا علیه‌اش چیزی بگوییم غرب از ما حمایت می‌کند کمک می‌کند، جلسه دایر شد و مسئله حاد شد. من گفتم اول طاغوت را قرآن گفته، یعنی هر چیزی را که قرآن گفته مال ایرانی‌ها نیست مال اسلام است و ما مسلمانییم. او آیه که درباره حضرت موسی است «إِذْ هَبَّ إِلَيْنِي فِرْعَوْنُ إِنَّهُ طَغَى» را گفتم، بهشتی هم نشسته بود این از این. خوب حالا تو قرآن را قبول نداری که این کلمه را ایران استعمال کرده؟ گفت من که قرآن نمی‌دانم. گفتم چرا حرف می‌زنی؟ خوب جلسه متشنج شد. نواسه‌اش رفته بود مسخره کرد که آبرویت را می‌برند که این یک ارباب است از قرآن چه خبر دارد. در رابطه به مسئله شرق و غرب هم گفتم ما یک سیاست تدوین شده اسلامی داریم سیاست اسلام این است که امروز متکی به شرق و غرب را قبول ندارد سیاست مستقلی است یک گشت است که ما با یک بلوک مبارزه می‌کنیم به بلوک دیگر وابسته هستیم کمک می‌گیریم مثل ویتنام با آمریکایی‌ها مبارزه می‌کرد از روسها هم کمک می‌گرفت. این طوری بعد هم هر کسی آمد ما را چیزی گفت کمک کرد و حرف نزد. خوب چینی‌ها بلوک شرق است چینی‌ها هم ما را کمک می‌کند دیگه حمایت می‌کند در مسایل سیاسی و در مسایل تسلیحاتی هم حاضر است کمک بدهد و شرق هم نگویم یعنی شرق هم نگویم بدرد نمی‌خورد فقط اینجا بگویم روس. این درست است؟ خوب بحث چسپید یک ساعت و نیم طول کشید. آخر جلسه بهشتی می‌خواهد. جمع بکند که الان نه حرف شما و نه حرف سناتور بیا می‌گویم و اعلامیه را این طوری اصلاح می‌کنیم که ما یک رقم حرکت می‌کنیم که تکیه به شرق و غرب نمی‌کنیم به خنده و اینها و آخرش تصویب

کردند و اعلامیه را دادیم و مدتی که در آنجا بودیم یک اعلامیه جعفری داد و دو سه اعلامیه ما دادیم در موضوعات مختلف اعلامیه دادیم و همه ای مسایل فعال شد بنا شد که اینها بماند و ما برگردیم، تشکیلات منطقه و ولسوالی‌ها را هم جور کردیم و برای مصرف شورا هر ولسوالی ۲۰ هزار افغانی بیاورند و پول جمع شود که اینجا بدوش مردم نباشد سر مردم مثلاً بوته می‌آورند که مصرف شورا را پُر شود، در مجموع ۵۰-۶۰ نفر می‌شد برای حفاظت شورا مطرح بود که خوب ۵۰-۶۰ نفر دیگر عسکر باشد. ما شمال رفتیم و جعفری با حاجی علی محمدشان ماند، ما رفتیم و سه ماه هم پره شده یا نماینده دیگر با ۲۰ هزار افغانی بیاورد و یک مندار دارو و دوا هم با یک مقدار کارتوس که از آن مرمی هشت گز او دز می‌گفت از اتحادیه به شورا آمده بود این را هم تقسیم کردیم اول بار بود که ولسوالی تقسیم شد به هر ولسوالی ۵۰ و چند دانه رسیده بود چهارکنت بردیم مردم را جمع کردیم، همه بالاتفاق گفتند که شما باید بروید. غیر از شما کسی را نداریم ۲۰ هزار تهیه کردیم که در این خلال بود که مردم پشت بند پول نمی‌داد، دانش را که فرستاده بود پول نمی‌داد، از کابل بچه‌ها ۲۰ هزار افغانی فرستادند، چون دانش بچه‌های نصر است این در شورا باید باشد از این جهت پولش را ما می‌دهیم ما بعد از یک ماه و یک و نیم ماه دوباره به شورا رفتیم که در خلالی که من نبودم یک سری مصوبات را مرتب بهشتی‌شان تصویب کرده من هم نبودم و جعفری هم شهرستان رفته بود، سر حاجی خداداد تصویب کرده بود اینها امضا کرده چیزهای که ما گفته بودیم گذاشته که اعضای شورا نیست. بعد آدم آنجا رفتیم که دیدن بهشتی در این مدتی که آنجا ماندیم با مسائل آشنا شدیم غذای بهشتی و جای بهشتی جداگانه است یک وضعیت عجیب است همان مسئله معروف بود که ما گفته بودیم روز ۱۵ تا تخم مرغ می‌خورد رفیقش گفته بود نه بابا دروغ گفته ۹ تا تخم مرغ می‌خورد. در صبحانه‌اش یک روز رفتیم دیدیم تخم است از او یک رقم بُسراق که در وطن جور می‌کند کوچک است در هزاره‌جات کلان کلان جور می‌کند از این است و بادام است. یک چند تا شوخی کردیم اذیت کردیم من که

آمدم باز اعضای شورا که آمده یک‌سری مهمانی خوردن رفته یک‌سری هیأت رفته، کسی نیست. بیست روز اینجا ماندیم گفتیم اعضای شورا اینجا جمع شوند ۲۶ نفر جمع شد گفتیم یک نفر از نصف اکثریت بالا است بیاید. بهشتی خیلی ترسیده بود به فکر بود که می‌خواهند ریاست را بگیرند این مسئله بود بچه‌های جاغوری هم طرح داشتند که صمدی رئیس شود یعنی در سمت شمال هم که آمده بودند صمدی را مطرح کرده بودند، صمدی از سران و خوانین جاغوری بود که بچه برادر نادرعلی خان سناتور و بچه برادر احمد علی سناتور فرقه مشر بود، خودش آخوند بود. و برای ظاهر هم نامه نوشته کرده بود بعد از تشکیل شورا که ما خاندان که دایم به شما وفادار بودیم الان در هزاره‌جات شورا تشکیل دادیم شما ما را کمک کنید بعد ما مطمئن هستیم حکومت از شماست، از این مسایل، و ضمناً یک اعلامیه که در سال ۱۳۵۸ که انقلاب اینجا پیروز شده بود، در افغانستان شدت داشت، یک اعلامیه علیه حکومت مارکسیستی آقای شریعتمدار داده بود که خیلی سرو صدا کرد و در رابطه به مسئله افغانستان اعلامیه را داده بود، این را هم آورده بود بالای سرخود زده بود، در دورانی که اینجا درس می‌خواند در قم در دار التبلیغ درس می‌خواند از نفرهای مرتبط به شریعتمدار بود ما هم در دوران طلبگی درگیری داشتیم با این درگیری داشتیم اول که من در شورا وارد شدم که اعلامیه در دیوار شورا زدگی است، اعلامیه شریعتمدار به عنوان خط شریعتمدار. من اول رفتم که صمدی در اطلاق نبود اعلامیه را کردم و اوسو انداختم که ای مرد که مزخرف را کی آورده از آنجا به اینجا که صمدی این را شنیده بود هیچی نگفت. بعد که پافشاری کرده بودیم که اینجا در اثر فعالیت ما از ۲۶ نفر ۲۰ نفر طرفدار از ما بود و شش نفر طرفدار آنها، ای بهشتی که اول ترسیده بود بر این که ای می‌خواهد ریاست را از پیش ما بگیرد بعد او را اطمینان دادیم که نه ما به ریاست تو کار نداریم می‌خواهیم این مصوبات شورا را تغییر بدهیم و وضع بکنیم که شورا در اختیار مردم باشد و نماینده‌های مردم انتخابی باشد و در مورد نمایندگی و معاونت و منشی رای‌گیری می‌کنیم ما در

معاونت جعفری را کاندید کرده بودیم ۲۰ نفر حالا طرفدار از ما شده شش نفر هم طرفدار آنها، صمدی که در آنجا مهمانی رفته از آنجا نیامد خوب چسپیدیم در اینجا مسئله انتخابات و بحث در این آمد که خوب الان اعضای اضطراری ریاست را چه رقم تصویب بکنیم ما گفتیم خوب ما صحنه می‌گذاریم اول که سه ماهه بود سه ماهه می‌تواند یک چیزی را عمرش را الان تصویب بکند که چند می‌شود ما گفتیم یکساله و یکی یک چیز گفت و یکی یک چیز و اعضای هیئت رئیسه ۶ ماهه و اختلاف در مسئله افتاد او طرف که زیاد کردنی بود سه ساله رای اکثریت شد اعضای شورای انقلاب عمرش سه ساله شد. ما یک ساله گفته بودیم، علامه و یک سری طلبه‌های دیگر مخالف بود. بعد حاجی علی محمد دره صوفی اینجا می‌گفت که: یک مثل می‌زد می‌گفت که: از باغ کرده کته موری از خشو کرده کته بیری. می‌گفت مردم که بلدی شما سه ماهه شما را اعضای رئیسه درست کرده بود بعد می‌گفت سه ماهه اضطراری سه ساله شد. مسئله را به همین شکلی رای‌گیری کردیم با بهشتی که اختلاف نداشتیم این را تصویب کردیم در معاونتش به جعفری که می‌خواستیم رای بدهیم اینها مخالفت کردند (صمدی‌شان) و باقی مصوبات هنوز مانده جر و بحث صمدی‌شان آمد وقتی که اینها را آوردند، از او طرف خوانین کلاً پشت صمدی را گرفته بود این که صمدی بیاید محمد علی سناتور می‌گفت صمدی از بین برود اینها یکی از خوانین را در شورا نمی‌گذارند، تا حدی که درگیر شدیم بهشتی هم نتوانست که موضع بگیرد. تا جلسه را ترک کردیم سمت شمال آنجا فیصله کردیم کلاً شورا را ترک کردیم چون ۲۰ نفر به ما رای داده بود شش نفر به آنها رای داده بود اکثریت بودیم قبول نشد. تصمیم گرفتیم برای این که ما سمت شمال برگردیم، کلاً سمت شمال جدا شدیم دره صوف رفتیم، شورا تشکیل دادیم از ۱۲ ولسوالی در دره صوف یک شورا تشکیل دادم، سه، چهار ماه آنجا زدیم و نشستیم، آنها به عالمی نامه نوشته کرد عالمی دوباره به منطقه نامه نوشته کرده بود که اینها تخریب‌گر است در منطقه نامه نوشته کرده بود که ما اینها را قبول نداشتیم از نگاه نمایندگی شما نماینده صالح از

منطقه بفرستید و ضمناً یک مقدار دارو و ۵۵ دانه مرمی که برده رسیدش را نه فرستادید. بعد هم اینها را مسخره کردیم نامه فرستادیم. شورا در سمت شمال تشکیل دادیم در شورای که تشکیل دادیم از ۱۲ ولسوالی تصویب کردیم که گذشته یکسال انقلاب بررسی شود، بررسی شود که عملکرد این کسانی که انقلاب کرده چه از نگاه آدم کشتن اینها چقدر شرعی عمل کرده بیت‌المالی که از مردم در اختیار اینها بوده اینها راکجا کرده؟ این مسئله را گنجانندیم همه قبول کردند که پای سجادی و ناطقی کشیده شد که خزانه کجا شد؟ مثلاً گدام گندم کجا شد؟ مال‌های مردم کجا شد؟ بازار چور شده مسایل و اینها، اینها موضع گرفت، زیر بار نرفت سه ماه اینجا زدیم اینها اختلافات شیعه و سنی را دامن زد. سنی طرفدار از ما شد یک‌سری‌اش طرفدار ناطقی. ناطقی آن وقت خودمختار به تمام معنی در دره صوف بود، هر طرف می‌رفتند ۱۲ تا حاضر باش داشتند. سجادی هم خوب رهبر بود، با این شکل که بگیر و بکوش و مهمانی بکن، اسب‌های پرغّه صد هزاری خریده بود، یک زن سجادی گرفته بود، ناطقی رفت یک زن گرفت یک زن از قبل داشت. روی هم رفته این وضعیت را بهم زدیم. اینها عالمی را خواستند که از منطقه بیاید با قدرت عالمی بتوانند که این مسئله را بر دارند و شورا از بین برود اینها در چهارکنت نوشتند که اینها تخریب‌گر است و ما هم فقط داشتگی ما فقط یک کلت مضر بود، دیگر هیچی آنجا در یک مسافر خانه در یک سرای نشسته بودیم جلسه می‌کردیم بعد هم می‌آمدیم هفته دو روز در بازار دره صوف یک روز جعفری صحبت می‌کرد یک روز من صحبت می‌کردم همه ای حرف‌های خود را بمردم می‌گفتیم اینها (مسؤلین) بازار را ترک کرده بود نمی‌آمد اینها می‌رفت جلسه می‌کرد. مردم جمع می‌شد حرف‌های خود را می‌گفتیم می‌گفت راست می‌گه دیگه. چهارکنت هم گفته بود که اینها نماینده ماست ما نمی‌توانیم، چون نماینده مردم است. تا عالمی آمد عالمی را آوردند عالمی با یک وضعیتی که سی، چهل تا سوار همراهش آمد در بازار سخنرانی کرد ظاهرش این است که اتحادی در بین شیعه و سنی راه باندازد ولی در

واقع عالمی برای کوبیدن ما آمده در بازار همه جمع شده بود صحبت کرد بلدی شان نان جور کردند، در صحبت‌های خود گفت که یکسری اینجا اخلاص می‌کند مسئله شورا را تضعیف کرده ما با اینها صحبت داریم شورای دیگر تشکیل داده در سخنرانی‌اش کوبید ما هم قرار نشستیم آشنائی هم نداریم او مرا نمی‌شناسد. ای بچه‌ها همه‌اش که اعضای شورا بود گفت که ای فایده ندارد باید تو صحبت بکنی یا تو یا جعفری صحبت بکنی من گفتم نه الان هیچی صبر می‌کنیم خوب ای کسی که آنجا بلدش نان درست کرده بود در محل خود رفتیم اینها آمد اصرار کرد که شما هم بیایید الان درست نیست. در آن جلسه رفتیم تصویب کردیم که ما دو نفر برویم من و حاجی علی محمد برویم دو نفر رفتیم که یک سه اطاقه است، پر از ارباب، سجادی، ناطقی و عالمی هم است، تکیه‌ها گذاشتگی و گرم صحبت می‌کنند، در که باز شد و ما وارد شدیم همین‌طور سکوت محض شد سر و کله همه جوش کرد، کدام ده دقیقه واری که یک احوالپرسی کردیم حالا هیچکس حرف نمی‌زند اینها هم برنامه از دستش رفته بودند نمی‌دانسته که این میزبان اینها را می‌آورد. خوب ده، پانزده دقیقه که نشستیم این عالمی همین‌طور خود را پهلوی می‌دهد و می‌گوید که خدا لعنت کند مارکسیست‌ها را، خدا کند که مارکسیست‌ها شکست بخورد. می‌گویم که البته این پرچمی‌ها و خلقی‌ها را می‌گوید. خوب همین طوری ۱۰ - ۱۵ بار تکرار شد همه جلسه احساس کرد که ما را می‌گوید، ما هم دیدیم که این طوری بچسبیم فایده ندارد. شروع کردیم از این منطقه را بازخواست کردیم با کراهت هم حرف می‌زد، یعنی حاضر نیست که با ما حرف بزند. شروع کردیم از منطقه سؤال کردن که فلان آخوند چطور است؟ یک آخوند از جمله علمای بزرگ آنجا بود حالا هم است، شیخ غلام حسین پدردار می‌گفت. از علمای خیلی بزرگ و با سابقه است و ضمناً عالمی با او مخالف هم است از این بازخواست کردیم که چطور است؟ گفت خوب است. گفتم اگر اینجا مخالفت کرد همین‌جا می‌چسبیم. اگر گفت خوب است، خوب می‌گویم چرا صلاحیت و اختیار در انقلاب ندارد. این گفت مرد خوب است و مرد مجاهد است

چطور و چکار. من هم چسپیدم در مسئله علمیت ایشان که ایشان این‌طور عالم است نظریات استاد مطهری و مسئله سیدباقر صدر همه اینها را بهم ریختیم و گفتیم، بعد آمدیم که در انقلاب چطور است، ایران چه می‌گفتند، امام را مردم چه می‌گفت، علمایی که در افغانستان بود چه می‌گفت؟! امروز ما در ایران پیروز شدیم و تمام این مسایل که اینها می‌گفتند و اتهام می‌زدند دروغ شد. در افغانستان هم الان کسانی روی کار آمده که تا دیروز مارکسیستی را نمی‌فهمید چیست. الان هم نمی‌داند که مارکسیست یعنی چه؟! گفتم یکی از علما و شخصیت‌ها در قم آمده بود از علمای افغانستان بازخواست می‌کرد، از طلبه‌ها که مارکسیست چه است، که می‌گویند در افغانستان آمده. یکی از طلبه‌ها مسخره کرده بود که مارکسیست یک گاو است، شاخ‌های خیلی قوی دارد، دیوانه است هرکس را که وارد می‌شود، به سر خود بالا کرده می‌زند و پاره می‌کند. خوب گفت مردم جمع شوند گاو را بکشند. بعد هم این طلبه از این طرف گفته بود، نه! روس‌ها حمایت می‌کند، کسی را کشتن نمی‌گذارد، زورش نمی‌رسد. گفت پس اگر این‌طور است من دیگر به افغانستان نمی‌روم. این بود که تا دیروز هرکس موی سر می‌گذاشت، کسی که مکتب می‌خواند اینها را تکفیر می‌کردند. هر کس هم که می‌رفت از مسائل اسلامی شان بازخواست می‌کردند، می‌گفت برو طهارت و نجاست خود را بگو. مرده که آمده در مدرسه دانشجو است، ماتریالیسم و سوسیالیسم، امپریالیسم و اینها را سؤال کرده بعد رئالیسم و اینها را سؤال کرده یکی از آقا شیخ‌هایی را که الان روس‌ها برده گفته بود برو بچه، همان طهارت و نجاست خود را بگو! گفتم این را نمی‌فهمیدند، انقلاب را نمی‌فهمیدند، بعد انقلابیون را هم تکفیر می‌کردند. حالا آمده اینها وارث انقلاب شده، وقت هم حرف هم می‌زند. یک و نیم ساعت صحبت کردم. عالمی را همین‌طور دیدم که کم‌کم حالتش تغییر می‌کند. عالمی خیلی زرنگ است، دید که با این مسئله برخورد کردیم. حالا شروع کرده به شوخی کردن، در ضمن که یک و نیم ساعت صحبت کردیم، از ویژگی‌های آخوندها و مبارزه در ایران و در افغانستان در زمان

سیدجمال الدین و متهم کردن انقلابیون همهٔ اینها را گفتم تا دیروز همه مدعی بودند که ما از امام کرده باسواد هستیم مبارزه را تحریم می‌کردید، امروز چطور سر درآوردید، که هنوز هم مارکسیست را نمی‌فهمید. بعد هم در دهن یک کس دیگر می‌دهید، مارکسیست می‌گویید، الان بیا این را توضیح بده که مارکسیست چیست؟ که تو یک کس را مارکسیست می‌گویی. یعنی یک کسی که یک مسلمان را مارکسیست می‌گوید معنایش این است که او را کافر می‌داند، مهدور الدّم می‌داند. این و قرآن. این که خیلی غرق شد، دیگران هم ضمناً در خلال این مسئله حیف و میل مسئله انقلاب و اینهایی که در دره‌صوف پیش آمده کلش را گفتیم. گفتم اینهای که پایش در گِل بند مانده، الان نمی‌تواند جواب ملت را بگوید، بعد آب خِیَط می‌کند که ماهی بگیرد. نه! دوران این مسئله گذشته است. موی سر همه را اینجا می‌ریزم دانه دانه مال مردم را از حساب می‌گیرم. که ناطقی و سجادی سرش خُم مانده بود. هیچی نمی‌گفت. آخرش آدم تکیه کردم که آقای عالمی امروز در این جلسه که مطرح شد درست است، تو آمده بودی برای اتحاد برادران تشیع و تسنن، هیچ‌گونه صحبتی در این باره نداشتی، غیر از این که بکویی! شورایی که در اینجا به وجود آمده و زیاد هم کوبیدی، مسائلی را مطرح کردی، الان از این که تو مرد محترمی هستی، مردم ترا دوست دارند و احترام دارند، نخواستیم که آنجا جواب بدهیم، الان حاضریم که در همین جلسه جواب بگوییم. مسائلی را که مطرح کردی، همان شورایی را که به وجود آوردیم که کسی نمی‌شناسد، به تو معرفی نکرده من هستیم، یا این که یک وقت دیگر وقت بگذاریم. وقتی این‌طور گفتیم. این گفت، دیگر شوخی نکن، بعد یک وقت دیگر قرار می‌گذاریم. خوب جلسه به همین جا تمام شد. غذا آورد غذا را خوردیم. از این جا شب در جای دیگر مهمان کرده بود. سی، چهل تا سوار بعد بیرون شدیم. آقای جعفری شان هم وقت آمده بود. حاجی علی محمد رفت. اینجا عالمی را گوشه کرد گفت، ما و شما پیر و مرید هستیم، شما خصلت مردم دره‌صوف را خبر ندارید، تو هوش کنی که یک طرفه در بین مردم قضاوت نکنی هر چیزی که اینها

برای تو گفت، طرف را بیاوری یک طرف را به عنوان ضد انقلاب، پیش نیایی که درگیری می‌شود. خوب نیست، اگر کسی هم آمد شکایت کرد، هر دو طرف را بررسی بکن، الان اینجا قاطی پاتی است. اتفاقی پیش نیاید و کل اعضای شورا با شما صحبت داریم. بعد بیرون رفتیم از ما خواست که شما هم با ما بروید، من گفتم ابداً، دیگر در آنجا پروبال ما می‌سوزد که برویم، پنجاه تا سوار و پلو درست کردن. ما همین‌جا در مسافرخانه اشکنه می‌خوریم. امروز هم اضافگی آمده بودیم. آبگوشت شما را خوردیم. آقای جعفری هم یک چیز دیگر گفت. بعد حالی زرنگی آقای عالمی را سنی کن، در بین مردم و جمع می‌گویند، من در گوش شما یک چیزی می‌گویم. همه، پنجاه، شصت نفر اینجا نشسته است که چه چیز مهمی است، که آقای عالمی در گوش آنها می‌گوید. من و جعفری را خواسته در گوش ما می‌گوید، شما نماز حضرت جعفر را فراموش نکنید. ما دیدیم که این توطئه می‌کند، خوب بلند گفتم که آقای عالمی توصیه شما خوب است این که خصوصی نمی‌خواهد گفتم مردم آقای عالمی می‌گوید نماز حضرت جعفر را بخوانید. حالا ما به آقای عالمی می‌گوییم که از سنت گذشتیم، کاش که تو واجبات را عمل بکنی. تو همان واجب خود را عمل بکن، سنت خود را هیچ عمل نکن. این به ما توصیه می‌کند مسئله مستحب را انجام بده، ما به ایشان توصیه می‌کنیم که فقط به واجب عمل بکند حرام را ترک بکند، ما قبولش داریم. آمد، گفت خیلی چیه دیگه آن. خوب خدا حافظی کردیم و رفت. شکایت و شکایت بازی است جلسه است این عریضه بده آن عریضه بده. حالی رهبری که به این صورت درآمده که ۱۵ - ۲۰ تا حاضر باش دارد. در بازار یکی یخن سجّادی را گرفت، سیلی به صورتش زد که سلاح مرا کجا کردی، ناطقی هم ترسیده بود. نهایتش چند روز که اینها اینجا ماند، یک روز ما وقت گرفتیم، سه ساعت در آفتاب، تمام قضایای شورای ورس و آمدن و گفتنی‌ها را گفتیم و تشکیل که در اینجا داده بودیم گفتیم، این است. این مواضع را ما داریم و این را هم بهشتی داشته و حالی هم که در اینجا شورا تشکیل دادیم روی این مواضع است و آقایون هم که

مخالفت می‌کند، روی این مسئله است. الان شما چه می‌گویید؟ عالمی گفت من اینها را نمی‌فهمم، همه اینها را بنویس سر بهشتی مهر کنید از همان مه‌ری که دارید و امضا کنید من به بهشتی می‌رسانم، هر کاری را که بگوید موضع شما درست است و من بهشتی را این رقم قبول ندارم، مرا بهشتی بازی داده. خوب رفتیم با جعفری نشستیم، شش صفحه تمام حرکات بهشتی و موضع‌گیری‌ها را نوشتیم که یک فتوکپی از اینها هم بود. بعد اینها دست حاجی علی محمد شان افتید. بعد این را که نوشتیم عالمی آمد یک نامه نوشته کرد که نماینده تام‌الاختیار ما در سمت شما فلانی است. در این شورا من هم مصوبات این شورا را واجب می‌دانم. از متن شریعت است، هر کس با این تخلف کند با من تخلف کرده. من اول گفتم قبول نکنم، حاجی علی محمد گفت به عنوان سند قبول کن! در بین مردم آمد سخنرانی کرد که ای مردم! که این شورا یک شورای اسلامی است، تشکیل دادند و به قرآن عمل می‌کند. همه وظیفه دارند که به این شورا عمل بکنند و نماینده کل بلخاب و از ناب فلانی است. به بچه‌ها گفتم این خوب شد که عالمی را الان در این موضع قرار دادیم یا این که آنجا آن روز صحبت می‌کردیم. وقتی که خدا حافظی می‌کرد در گوشش گفتم من هم همین را می‌خواستم، اینجا روشن شود، فردایش این شورا را ول کرده می‌روم. حالا در این شورا من پایبند نیستم. این که روشن بکنیم که اینها در یک سال اینجا خیانت کرده، مال مردم را خورده و بهشتی در آنجا (مناطق مرکزی) خیانت می‌کند و تو هم اعتراف بکنی همین را کار دارم، فردا من دیگر نیستم، رفتم. گفت هر جا که می‌روی به من یک آدرس بده که من نفرهای خود را بفرستم، گفتم باشد.

تشکیل
اتحاد اسلامی برای
آزادی افغانستان

از اینجا به این شکل آمدیم تصمیم گرفتیم که در خارج برویم شورا را بگذاریم دونفر نماینده از آنجا بیاوریم، با احزاب و دولت پاکستان و ایران مطرح بکنیم و با خبر شوند. در این خلال که رسیده بودیم یازده ماه گذشته بود. یعنی از روزی که رفته بودیم از ایران و این جار و جنجال که گذشته بود، یازده ماه گذشته بود، که یک ماهه آمده بودم. در خلال این مدت در اینجا تحولات زیادی پیش آمده بود، در یازده ماهی که ما آنجا بودیم. تحول اولی که اینجا پیش آمده بود صادقی و نماینده‌های شورا که آمده بود در پاکستان و از پاکستان در ایران. اینجا یک اتحاد تشکیل داده بود، که از پنج گروه اتحاد بکند. اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان. یک همچو اسمی گذاشته بود که از رادیو هم اعلان شد که در اینجا نصر بود، حرکت بود، نهضت بود، مجاهدین خلق بود و همین شورا بود. که این را وقتی ما در دره صوف بودیم، رادیو گفت. جعفری طرف من سئی کرد که چه شد! اینجا که صادقی آمده همه را جمع کرده، مجبور کرده سه نفر نماینده از طرف نصر رفته مسئله را به وجود آورده که عرفانی بوده، حسینی بوده و صادقی. بعد بچه‌ها در وقتی بوده که تعلیمات دیده بوده، قرین شان هم در مرز بوده که از اینجا داخل بروند. بچه‌ها مسئله را که شنیده گفته اکثر کسانی که سازمان را به وجود آورده اینجا نیست و باید

مسئله به صورتی دربیاید که برویم این را بهم بزنیم اینها از آنجا از مرز برگشته مشهد آمده. آن وقت دفتردار مشهد حسین زاده بود. وقت مهدوی و جويا و شعيب، صابري، سجادي، ناطقي و واعظي، ناطقي كيو همه شان از اين تيب موضع گرفتند و نوار پر كردند كه ما اين مسئله را قبول نداريم. وقت در اينجا فقط عرفاني، حسيني و صادقي مانده. رحيمي هم آن وقت اينجا بود. اينها رفته، تمام امكانات سازمان را از پيش اينها تحويل گرفته. شماره بانك را گرفته، دفتر را تصرف شده و گفته شما سه نفر چون رفتيد تعهد كرديد از سازمان خارج هستيد. اينها هم قبول كرده، واعظي هم پيش آقاي خامنه‌اي (آية‌الله) رفته. شروع كرده همه هم فيصله كرده بودند كه با اسم گروه شان نباشد، اعلاميه داده نشود. اينها شروع كردند نشريه را به وجود بياورند. واعظي رفته در اروميه صحبت كرده از راديو پخش شده، آمده به آقاي خامنه‌اي (آية‌الله) گفته كه ايشان كه نيست سازمان را ايشان با يك سري دوستانش به وجود آورده و الان اين اتحاد پنجگانه‌اي را كه به وجود آورده كل بچه‌ها يك طرف موضع دارند، مي‌گويند بنيانگذاران سازمان نيست، قبول نداريم، سازمان منحل شود، سه نفر يك طرف است شما الان چه كار مي‌كنيد؟ در تشكيل اتحاد سيدمهدی دست داشت. آقاي خامنه‌اي (آية‌الله) گفته اين مرا بازي داده من هيچ وقت نگفتم كه گروه‌هاي اصيلي كه در افغانستان قبلاً كار كرده و بوده اينها منحل شود. اين را نگفتم، اين طرح اشتباه است، ما گفتيم كه به صورت جبهه مانندي كار بكنند. هر گروه خودش هم رشد بكنند، ولي موضع‌گيري سياسي و عمليات نظامي شان يكجا باشد كه درگيري پيش نيابد اصلاً اين مسئله به نفع انقلاب افغانستان نيست. وقت به سيدمهدی برويد بگويد كه اين مسئله درست نيست. اينها كه آمده اينجا مطرح شده و سيدمهدی و سيدمهدی گفته پس درست است كه جبهه تشكيل بدهيم. بچه‌ها هم كه گفته سازمان محفوظ مي‌ماند، ديگرش را پيگيري نكرده. گفته جبهه را كار نداريم فقط سازمان بهم نخورد. بعد رفته به حسيني و عرفاني گفته كه الان ما قبول داريم كه شما در جبهه نماينده باشيد. به اين شكل آمده و شكايه و

شکایت بازی. در کابل هم رفته بوده و بچه‌ها درگیر شده بود کانون هم با جنبش یکجا شده بود بنام جنبش مقاومت تشکیل داده بوده از آنجا آمده نظرشان این بوده که بیاید با من و واحدی صحبت بکند که جنبش هم بیاید با نصر ملحق شود و این رحمانی و رنجبر نه این که قبلاً از بچه‌های نصر بود و آن حس نصری گری‌اش بود. ما می‌گفتیم مجاهدین خلق است علی‌پور برادرش را جدا کرده این آمده کابل، کابل هم که آمده واحدی را دیده، واحدی فرستاده که من حرف ندارم، برو اگر مزاری شما را قبول بکند و شما که بچه‌های نصر هستید ما گپی نداریم. در مزار آمده یک‌سری را دیده، چهارکنت آمده، من دره‌صوف بودم که رحمانی آمد که مسئله این است. واحدی هم نامه نوشته کرده بود که هرچه می‌شود کابل بیا. در کابل هم یک‌سری کارها خراب شده، من یک‌سری مصلحت‌ها دارم بعد اینجا بیا. خوب من از اینجا مخفیانه از دره‌صوف به مزار و از مزار کابل آمدم. یک هفته کابل ماندیم که مرحوم واحدی یک خانه گرفته بود، چند ترور بالای روس‌ها انجام داده بود، یک مقدار سلاح تهیه کرده بود، نشریه بیرون آورده بود کار کرده بود. یک ماه بعد از من کابل آمده بود. ما در اول تشکیل سازمان در خارج شرایط عضویت که وضع کرده بودیم این بود که طلبه تا حد لمعه را خوانده باشد و بچه‌های دانشجو ۱۲ را تمام کرده باشد یعنی سر دانشگاه باشد. از نگاه فکری، کتاب‌های مرحوم مطهری، دکتور، جلال و طالقانی و خامنه‌ای (آیه‌الله) را خوانده باشد و فهمیده باشد. این در شرایط عضویت ما قید شده بود. بعد مرحوم واحدی که اینجا آمده بود ناطقی هم منطقه رفته بود. واعظی شان که رفته بود هیچ‌جا عضوی در افغانستان برای سازمان نصر پیدا نشده بود. بعد واحدی که در کابل آمده بود، دیده بود هیچکس را پیدا نکرده بود. منتهی اسم نویسی که کرده بود یک پنچصد نفر را اسم نویسی کرده بود از سطح کلاس ۸ - ۱۰ و ۱۲ و دانشگاه ثبت نام کرده بود. یک تعهدنامه درست کرده بود، مشخصات خود را بنویس، اسم مستعار، اسم فعلی، محل کار قبلی و محل کار فعلی و عکس گرفته و پرونده درست می‌کند که خارج بفرستد. این کارها را راه انداخته بود.

وقتی که واحدی در اینجا آمده بود افتخاری فرار کرده، خارج آمده بود. خلیلی که در ترکمن با گروپ‌های بچه‌ها بود. آنجا مسئول ترکمن بود، تمام مردم جمع شده بود برای این که این اموال را حیف و میل کرده که بگیرد و زندان بکند، این هم بیرون آمده بود. دلیلش هم بر این بود که ما ۱۰ - ۱۵ نفر بچه‌های ورزیده را که آنجا فرستاده بودیم، گرفته بود همین ۱۰ - ۱۵ نفر بچه‌ها را کلس را سرگروپ مردمی تقسیم کرده بود، هر چه که بد می‌کردند، سر سازمان تمام می‌شد. هر چه هم که خوب انجام می‌شد و عملیات می‌شد، می‌گفت خود مردم کرده. خلیلی اول طرحش را این‌طوری ریخته بود. بعد از این که این بیرون آمده بود، حاجی کاظم گفته بود که نه! من کل بچه‌های خود را جدا می‌کنم. ۱۰ - ۱۵ نفر جدا گروپ ما باشد کارش را مردم می‌داند. بد و خوب کردیم خود ما جوابگو باشیم. در این درگیری‌ها اینها ترکمن را فتح کردند، با آن حمله خیلی عجیب که پیش آمده بود، چند تا جیب را گرفت، تانک را گرفتند. همان زیکویک که هست از تانک باز کرده. ۴۰ تا مکاروف گرفته تفنگچه یک غنیمت خیلی زیاد سازمان گرفت که در منطقه سازمان قهرمان شده بود و اکبری که اینجا آمد آنها را عقاب‌های انقلاب نام گذاشته بود. از کابل هم تقویت می‌کرد، ترکمن به دست بچه‌ها افتاد، در بهسود هم جا افتاده، گروپ توحید تشکیل شده، وضعیت در آنجا هم خوب شده. اینها همه‌اش در خارج آمده بود. وقتی که در خارج آمده بود، اختلاف پیش آمده بود سر وحدت. خوب هر دو طرف در داخل نامه نوشته بود هم صادقی شان نامه نوشته بود که بچه‌ها با ما سم نمی‌رود. هم این بچه‌ها نامه نوشته بودند که آلا و لابد بیایید. مرحوم واحدی دو تا نامه نوشته بود یک نامه سرگشاده است برای اعضای سازمان و سر بسته است خارج از سازمان. بعد یک‌سری مسائل را برای صادقی مطرح کرده بود. گفته بود که این ضعف‌ها را داری و یک‌سری خصلت‌ها، یک‌سری به بچه‌ها گفته بود که تشکیلات این‌طوری نمی‌شود نامه را نوشته بود و رونوشتش را به من داده بود. که نامه را قبلاً فرستادیم، امکان دارد مسئله خارج حل شود. اگر هم نشود باید بروی. آلا و لابد بروی و آلا

سازمان در خارج می‌باشد و اینجا یک تشکلی در خارج به وجود بیاور که این‌طوری نشود که فردا کی تصمیم می‌گیرد و بچه‌ها عمل می‌کند. با قرائت نهایتش را معرفی بکن که اینها شورای تصمیم‌گیری سازمان است. اگر موافقت کرد، شما مخالفت نکنید. من گفتم بابا اینجا یک شورا تشکیل دادیم بعد اینها چه می‌شود؟ گفت یک رقم برو، طی این خلال بود که من یک هفته ماندم همان وقت بود که دکتر معصومی از جمله کسانی که آنجا رویش حساب می‌شد کابل بود بچه‌ها از بهسود اصرار کرده بود نرفت اینجا (کابل) نشستیم و صحبت کردیم یکی یکی هم این شرایط را آنجا صحبت کنید در افغانستان کسی پیدا نمی‌شود که عضو سازمان بگیریم الان من پنجصد نفر دانش‌آموز و دانشجو را ثبت نام کردیم با این شرایط پرونده‌اش را خارج منتقل می‌کنم منتهی این را بروید تصویب بکنید که الان شرایط را پائین بیاورید من گفتم او را چه می‌کنی در منطقه بیا، در منطقه الان یکسال است یک و نیم سالی است که مردم می‌جنگد به شدت هم می‌جنگد بچه‌های خوب هم است تازه واجبات خود را هم بلد نیست. که او از نگاه فکری که کتاب دکتر خوانده باشد، اینها را چکار بکنیم. ابوالفضل را که با حضرت امیر برابر می‌داند. این را چه کار می‌کنید؟ چند خندیدیم و گفت بروید ایران و در مصوبه در بیاوریم این شرایط عملی نیست خوب تصمیم بر این شد که من بیایم منطقه و موافقت منطقه را بگیرم و برگردم و خارج بیایم. من در منطقه آمدم صحبت و نشست از دره‌صوف آمدم که بروم که از من پیش اینها فخر را با محقق هر دویس را دین محمدشان به خارج فرستاده روی دو مسئله یکی مسئله وکالت که وجوهات شرعی چه می‌شود. یکی مسئله قضاوت، یکی هم خوب از خاطر این که کمک بگیرد. من در منطقه آمدم که اینها رفته خوب من گفتم الان تصمیم دارم که بروم نامه هم نوشتیم پول هم که در منطقه داشتیم گرفتیم از چهارکنت و پشت‌بند و میرویم هم با احزاب صحبت می‌کنیم - ۱۰ - ۱۵ روز در پاکستان کار داریم که یا کمک می‌کند یا کمک نمی‌کند بدون قید و شرط. یکسری مشکلات هم در ایران از خاطر بچه‌های خود داریم امکان دارد که با تلفن حل شود

اگر نشد برای ۱۵ روز میروم یکماه می‌آیم. کابل آمدیم از کابل قندهار آمدیم از قندهار قاجاق چمن آمدیم از چمن کویته آمدم کویته آمدم که اینها جبهه آزادیبخش را تشکیل داده یعنی اتحاد که بهم خورده جبهه آزادیبخش تشکیل شده از ده گروه که در اینجا از ده گروه سازمان نصر بود حرکت بود شورا بوده نیرو بوده نهضت بوده جنبش بوده مجاهدین خلق بوده رعد بوده دعوت ظاهراً بوده و نه اتحادیه علماء اتحادیه علما بوده این ده تا جریان را اینها تشکیل دادند. شورای انقلاب ایران هم یعنی در آن وقت هم شورای انقلاب بود انتخابات نشده بود به اینها دو میلیون پول تصویب کرده و یک سه صد، چهار صد میل ام - یک - داده که اینها ببرند، سازمان برای خودش هفتاد میل سلاح تهیه کرده که ببرند. کنفرانسی هم دایر شده بود کنفرانس وزراء خارجه کشورهای اسلامی در پاکستان برای مسئله افغانستان که آن وقت وزیر خارجه ایران قطب‌زاده بود. در اسلام آباد تشکیل داده، در جبهه آزادیبخش منشی شورا شیخ آصف و سخنگویش هم آقای صادقی در تبلیغاتش آقای حسینی، معتمد مالی‌اش آقای محقق، واعظی و ناطقی اینها همه‌شان عضو تبلیغات درست کرده و شفق هم هفتاد میل سلاح را گرفته به پاکستان آورده. کویته که آمدیم گفت آری این طوری شد و صادقی هم آمده بود منتهی اتحادیه موضع‌گیری که داشته اینجا آمده سلاح‌های اینها را گرفته. کل سلاح شورا را بند کرده حاجی غلام‌رسول او وقت مسئول اتحادیه بود مقصودی زندان شده بود سلاح اینها را نمی‌دهد، اینها معطل مانده سلاح از ما در پشت از اینها دیگه است یعنی اول از اینها دم بود بعد از ما. از اینجا اسلام آباد رفتیم و آنجا احزاب را دیدیم، همه را یعنی آن وقت دو تا بود پنج تا حزب یکجا شده بود اتحاد برای آزادی افغانستان را تشکیل داده بود گلبدین تنها بود، حالا در این کنفرانس هم که آمده شرکت کرده و وزراء خارجه کشورهای اسلامی کنفرانس را بلدی مسئله افغانستان تشکیل داده ولی مجاهدین را در این کنفرانس راه داده نمی‌تواند یعنی وقتی که راه بده معنایش این است که برسمیت شناخته، چند روز اینجا جر و بحث

بود آخر در وفد خودش وارد کرد به عنوان وفد ایران وارد شد زیر پوشش ایران وارد کرده، از این که حالا شرکت کردید اشکال ندارد. در کنفرانس شرکت کرد دو تا هتل گرفته هتل‌های لوکسی پنج گانه یعنی اتحاد برای آزادی افغانستان یکجا گرفته و گلبدین هم در یک هتل دیگر است، خوب اینها را رفتیم دیدیم صبغة الله خیلی استقبال کرد برهان الدین نفر فرستاد و موتر رفتیم صحبت کردیم وضعیت را و امکانات و کمک را ما برایت بکنیم بدون قید و شرط هم کمک می‌کنیم. گلبدین گفت پیشاور بیا صحبت می‌کنیم. بحث بر این بود که می‌خواهیم از طریق شیعه‌های پاکستان راهی پیدا بکنیم که بابا این مسئله سلاح خود را رد بکنیم من با ناطقی گت آمدیم ناطقی کیو و شفق در کویته است رفتیم پیش مفتی جعفر حسین که رهبر شیعه بود ایرا پیدا کردیم پیشش نشستیم و صحبت کردیم گفتیم. ای می‌گوید که من قطب‌زاده را می‌گویم خوب دیدیم مردکه فایده ندارد ما می‌گویم از طریق ژنرال‌های شیعه اقدام بکنید او می‌گوید قطب‌زاده را می‌گویم دیدم بدرد نمی‌خورد رفتیم مفتی محمود را پیدا کردیم رهبر جمعیت العلمای پاکستان با این صحبت کردیم اینها گفت ما با دولت که مخالف هستیم. نامه به صوبه سرحد که همو پیشاور است و گورنرش با آنها خوب بود داد که با ما همکاری بکند یکی هم سرکویته بلوچستان سر نمایندگی اش نامه داد، نامه را به ناطقی دادم که برود و سراغ مسایل، سلاح‌ها را حل بکند خودم اسلام‌آباد ماندم در اسلام‌آباد با صادقی جنگ کردم سر این که تو چرا سازمان را منحل کردی اصل قهرم سرآزی آمده بود که حسینی هم آمده بود، قهرم سر آزی آمده بود که آصف سر آزی خیلی حکمرانی می‌کرد برو آقای صادقی نمی‌دانم فلان جا تلفن بزن، برو بلیط بگیر چطور میشه و اینها، ای هم بیرک بلند می‌شد، این آصف در دستشویی بود حسینی و ناطقی هم در اطاق است من با صادقی جنگ کردم گفتم تو اینقدر ناکسی، سازمان توپ فوتبال که نیست که توگرفتی ایرا هیچکدام از بچه‌های سازمان نیست منحل اعلان کردی گفتم در ایران بیای موی سر تو را میریزانم این طوری نیست بعد هم آمدی با آصف یکجا شدی،

آصف را ما در کفش داری سازمان هم قبول نمی‌کردیم و این هم قبول داشت در همین جایش را تو هم قبول کنی قبول می‌کنیم الان تو آمدی نفر خدمتش شدی آصف هم در دستشویی می‌شنود، این ناطقی گفت خوب نیست. گفتم خوب است. این صادقی هم خیلی ورخطا شد و این را همین جا تمام کردیم، این را گفتم تو ایران بیا، ایران گپ می‌زنیم، در این کنفرانس ضیاء را هم دیده بود ضیاء آمده بود، شرکت کرده بود چون کشور میزبان بود ضمناً این دو تا را هم دیده بود که کمک می‌کنم. تا حالا به تنظیم کمک کردیم شما که بیائید به شما کمک می‌کنم، اینها تصمیم داشتند که در پیشاور دفتر باز بکند خوب قول و قرار گذاشتند که بیایم پیشاور و گروههای دیگر هم بود. یک مصاحبه تلویزیونی با صدا و سیمای ایران همه احزاب انجام دادند که بعد سخنگوی آنجا آقای صادقی بود خراب کرد. وقتی که من ایران آمده بودم پخش کرد، منزل آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بودم چند نفر دیگر هم بودند با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) کار داشتیم تلویزیون را گوش می‌کردیم آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) هنوز نیامده بود. من نمی‌دانستم که کجا مصاحبه کرده وقت در خبر بود که در جلال‌آباد چند تا تانک را زده، اینها آخ کرد من هم شک کردم که اینها حتماً چپ است دیگه که اینقدر ناراحت است. بعد در مصاحبه صادقی که گفت هشتاد در صد بعد هم آصف ترمیم کرد، اینها مسخره می‌کرد که اینها را سعی کن که گفت یکی حرف دیگری را توجیه می‌کند. من همین‌طوری نفهمیدم بعد از نفرهای آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بازخواست کردم گفت رهبرهای توده است آمده با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) مسائل سیاسی را صحبت کند. گفتم او. ما رفتیم در پیشاور، جبهه آزادیبخش می‌خواهد دفتر باز کند من اینها را گفتم اگر شما اینجا دفتر باز بکنید خوب است دفتر باز بکنید ما هم برای سازمان دفتر باز می‌کنیم منتهی از این که اینجا هیچ گروه تشیع دیگر نیست شما که برای جبهه باز می‌کنید ما هم باز بکنیم پهلوی هم باشد خوب است. بعد آصف آنجا گفته بود که والله مشکل است ما الان اینجا آمدیم که کار بکنیم منتهی کسی که حرف و مسائل را بلد است او به

جبهه معتقد نیست که آدم در اختیار او امکانات جبهه را بگذارد او برای گروه خود استفاده می‌کند او هم که به جبهه معتقد است او برخورد و حرف را بلد نیست اینجا بگذاری آبرو می‌رود، بعد در جلسه مثال زده بود گفته بود مزاری اینجا بنشیند با همه هم می‌تواند برخورد بکند و آبرومندانه هم پیش برده می‌تواند منتهی این به جبهه معتقد نیست، این سازمان خودش را مطرح می‌کند اصلاً جبهه را قبول ندارد گفته آقای محقق به جبهه است ولی آقای محقق را در اینجا بیاوری در یک جلسه برود حرف زدن بلد نیست. اینها همین طوری صلاح و بی‌صلاح، ما هم این طرف آن طرف رفتیم ۴۵ روز در پیشاور ماندم در حالی که ۱۵ روزه به پاکستان آمده بودیم ۴۵ روز شد، با همه رفتیم صحبت کردیم با برهان‌الدین و گلبدین و صبغة‌الله و اینها، فقط صبغت‌الله اینجا قبول کرد که ما بدون قید و شرط بدون این که مسئله گروهی باشد به شما کمک می‌دهیم، برهان‌الدین هم سردواند. گلبدین آخرش یک نفر را محوّل کرد، آمر نظامی‌اش بود او گفت ما یک جریان هستیم درست است شما آمدید اسلامی عمل کردید اسلامی هم جنگ کردید. ایرکنه که نیست که ما بلدی شما سلاح بدهیم ما حزبیم تو بیا الان خودت قبول بکن مسئول حزب در منطقه شو، ما یک موتر سلاح برایت می‌دهیم ما بدانیم که به کی دادیم، همین طوری شورای بدون قید و شرط ما داده نمی‌توانیم. بعد از ۴۵ روز از آنجا صرف نظر کردیم کویته آمدیم که کارها حل شد و سلاح‌ها منتقل می‌شود، در اتحادیه حاجی غلام‌رسول از قبل با من رفیق بود، همین‌که رفته بود شورای اتحاد را تشکیل داده بود مسئول اتحادیه بود مرا خواست که ما را همین طوری پاکستان سلاح می‌دهد سلاح هم زیاد می‌داد، ما که در داخل افغانستان جبهه نداریم ولی نهایتش از ما جبهه می‌خواهد بنظر ما این است که از همین سلاح به هرکس که بدهیم برده جبهه دایر می‌کند. از همین سلاح شما استفاده بکنید می‌روید جبهه می‌زنید، همین‌که بما امضا بدهید که به این پایگاهها سلاح رفته شما بروید بنام نصر کار کنید ما چه کار داریم جوابگوی در خارج من هستم می‌گوییم فلانی‌ها جبهه است و شما نامی از اتحادیه در منطقه

نبرید، ای که ما به نصر معتقدیم نصر تنها راه نجات شیعه است همین امکانات بدست کسی دیگر نیفتد، من گفتم ما که با آمریکا جور نمی‌آیم این هم که سرش به آمریکا بند است دیگه، گفت نه این‌طور نیست! من گفتم خوب، شفق آمد شفق از داخل ایران سلاح ام یک و ژی ۳ آورده من گفتم این‌طوری شده سلاح می‌دهد الان چه کار کنیم برویم با بچه‌ها مصلحت کنیم، ناطقی، واعظی، حسینی، شفق و من رفتیم سر آن قبرستان کویته نشستیم بحث و صحبت کردیم، همه بالاتفاق گفتند بروید سلاح بگیرید سلاح که بد نیست. من گفتم من پیامدهایش را برای شما بگویم بعد از این پیامدها اگر قبول کردید صبح عقب‌نشینی نکنید گفتند خوب چیه؟ من گفتم الان این مخفی نمی‌ماند یعنی وقتی که پاکستان آمده سلاح می‌دهد معنایش این نیست که در افغانستان می‌رود کجا می‌رود. اینها دنبالش می‌آید و پیگیری می‌کند نهایتش مجبور است در ظاهر وقتی که هیئت آمد بگوید پایگاه از کی است. بعد تبلیغات راه می‌افتد که خوب شما هم از آمریکا سلاح گرفتید، پاکستان یعنی آمریکا. درست است الان از نگاه عملی ما تعهد نکردیم، حاجی غلام رسول تعهد کرده، صباح حاجی غلام رسول سر ما هم اثر ندارد. یعنی از نگاه خطی و فکری اثر ندارد. ما الان کسی نیستیم که زیر بار حاجی غلام رسول برویم، حاجی غلام رسول بتواند ما را جایی ببرد، بفروشد، ولی تبلیغات راه می‌افتد. تبلیغات می‌گوید که اینها از آنجا از آمریکا سلاح گرفته. ما هم که می‌گوییم روسیه و آمریکا را یک روال مطرح بکنیم، یک رقم دشمن است. صباح ایران گپ می‌زند، گروه‌های دیگر تبلیغ می‌کنند، مخصوصاً اتحادیه الان با جبهه آزادیبخش درگیر شده، همه این مسایل است، می‌ایستد. الان از این طرف هر کس سلاح ببرد، پایگاه بزند یعنی تمام منطقه در اختیارش است. صباح هر فکری را آنان تزریق بکند می‌تواند. جبهه وجود ندارد. این هم الان یک سلاحی است اول سلاح است که می‌رود، یک مقدار در جاغوری فرستاده، دیگر هیچ‌جا نفرستاده، قبول دارید؟ این مسئله را تا آخر بایستید، الان می‌دهد، بعدش هم می‌دهد. همه اینجا تعهد کردند، قبول کردند بگیریم، خوب

منتهی نوشتیم. شفق را گفتیم برود سلاح را بگیرد. من هم در حصه پشت بند و پیش بند یک مقدار سلاح گرفتیم. دانش آمد فرستادیم، چهارکنت. یک ۲۰ میل هم بردیم اول دره صوف آمد هر ولسوالی ۲۰ - ۲۰ تا، یک مقدار به ناطقی از این هفتاد میل سلاحی که سازمان تهیه کرده بود، حالا اینها که اینجا نشسته همه‌اش را برای شفق داد که به بهسود ببرد نه به ناطقی داده نه به واعظی داده نه به او ناطقی دیگر نه هم به شما که ما هستیم. حالا اینها هم دست خالی است. برای همه اینها هم ۲۰ - ۲۰ میل سلاح دادیم اینها رفتنی شد. سلاح صادقی نیلی هم حل شد، رفت. آمدیم اینجا بچه‌ها کشاندن نهضت تبلیغ را شروع کرده، نهضت با رجا شروع کرد که اینها از پاکستان سلاح گرفته، پاکستان با ما بدی کرده در تبلیغات افتید. آقای حسینی از آنجا برگشت، اینجا آمد حالا که جمع شدیم داکتر معصومی هم تا من اینجا آمدم، آمده بود کریم و افتخاری و خلیلی همه اینها آمده بود، حکیمی هم بود. حالا که مسئله را مطرح کرده، می‌گوید خوب چطور شما این کار را کردید؟ ما گفتیم چیزی که ما آنجا موجود بودیم تحلیل کردیم به همین نتیجه رسیدیم. این آقای حسینی می‌گوید من اشتباه کرده‌ام، می‌خواهم توبه کنم. همه شفق را تکفیر می‌کند، حرف می‌زند، من گفتم فایده ندارد توبه کنی. این قسم توبه را ما قبول نداریم، ما آنجا گفتیم تمام پیامدش را قبول کردیم. شفق هم مقصر نیست، شفق هم مصلحت کرد. شما تصویب کردید. حالا این توبه چه فایده دارد؟! خوب این تبلیغات در منطقه هم راه افتاد. که اینها از پاکستان سلاح آورده، یک سری درگیری‌ها و ناراحتی‌ها در بهسود به وجود آورده، خوب این سلاح‌ها را ما بردیم، نهضتی‌ها علیه ما تبلیغ کردند. خودشان پیش حاجی غلام رسول رفته، حاجی غلام رسول سلاح نداده، گفته شما اول اتحادیه را کوییدید، اعلامیه دادید، از این خاطر به شما سلاح نمی‌دهم، نصری‌ها این کار را نکرده. بعد در همین گیر و دار حاجی غلام رسول با مقصودی شان با تنظیمی‌ها اختلاف پیدا کرد و درگیری شد. حاجی غلام رسول را از اتحادیه و سلاح دادن حذف کرد. همین سلاح دادن به ما به جانش بلا شد. که حاجی غلام

رسول تا حالا هم سلاح گرفته نتوانسته الان به عنوان اتحادیه که کارت صادر می‌کند. از این فرانسوی‌ها دارو می‌برد. مقصودی دو باره روی کار آمد. مقصودی در ایران زندان شده بود، گرفته بود زندگینامه‌ای را نوشته کرده بود، بی.بی.سی گفت: بنام ولی بیگ رهبر هفت میلیون شیعه را ایران دستگیر کرده. تبلیغات زیاد شد. اینها بعد اتحادیه را به وجود آورد. اتحادیه علیه ما موضع‌گیری کرد. به حرکت سلاح داد که تا حالا هم به حرکت می‌دهد. ایران آمدیم اینجا کل قضایای پاکستان را که به نظر ما بود، شورای انقلاب ایران تصویب کرده بودند که دو میلیون تومان به جبهه آزادیبخش بدهد، دو میلیون دیگر به جمعیت و حزب بدهد، به اینها کمک کند. عضو شورای انقلاب هم آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بود. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بود و من بودم؛ قضایای پاکستان، همه را صحبت کردم. مسئله این است، شروع کردم به نقض جبهه آزادیبخش گفتم این چه مسئله است از چپ چپ اینجا جمع کردید از راست راست هم جمع کردید، فردا علم شود چه فایده دارد؟ بحث کردیم هردوی ما اختلاف نظر پیدا کردیم. ما گفتیم الان یک شورا آنها آنجا تشکیل داده، یک شورا ما در سمت شمال تشکیل دادیم، مردم آنان است. اینهایی را که اینجا آمده تشکیل داده اینها را قبول ندارد. جر و بحث که بعد مسئله وزراء در کنفرانس ژنو بود که شرکت کنند. از احزاب اهل تسنن شرکت می‌کرد. حالا این دو تا از اینجا می‌رود فایده ندارد، بهم زدیم برای این که اینها در کنفرانس شرکت نکنند. اینها در کنفرانس ژنو شرکت نکنند، رفته بود پیش شهید بهشتی، شهید بهشتی قبول نکرده بود. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) نظرش بوده که بروند، آقای قطب زاده هم خودش مطرح کرده بود. آنجا در کنفرانس وزراء خارجه کشورهای اسلامی فیصله کرده بود که کمک‌های کشورهای اسلامی، توسط ایران و پاکستان به دست هردوی شان توزیع شود. بعد سازمان ملل هم در ایران نماینده داشته باشد در پاکستان هم تشکیل شود. ما اینها را کنفرانس رفتن نگذاشتیم. قطب زاده رفت و بخیر آقای صادقی و شیخ آصف نرفت. بچه‌ها را بسیج کردیم و با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله)

صحبت کردیم و اختلاف نظر پیدا کردیم یک روز من با روزنامه اطلاعات مصاحبه کرده بودم. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) هم در اصفهان با روزنامه جمهوری اسلامی مصاحبه کرده بود. آنجا سؤال شده بود که یک جبهه آزادیبخش در افغانستان تشکیل شده و نظر شما چیست؟ آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفته بود که اینها نماینده مردم است و ما حمایت می‌کنیم، بعضی‌های شان درست نیست آنهاش را تصفیه می‌کنیم. در آینده پنج شش تایش باقی می‌ماند. من هم آن روز در روزنامه اطلاعات که مصاحبه کرده بودم از بیخ جبهه آزادیبخش را زده بودم که اتفاق و اتحاد خوب است منتهی روی معیار باشد. جبهه از این نگاه وضعش خوب نیست. شب هم برگشته بودم باز هم خانه آقای خامنه‌ای. ایشان از اصفهان آمده بود، من که بیرون بودم، شب خانه‌اش رفتم، آنجا که رفتم. روزنامه هر دو چاپ شده بود. گفت: هی، چرا این طوری کردی؟ من گفتم چرا شما آن طور کردید؟ جواد آقای کرمانی هم آمده بود، من گفتم قاضی ایشان باشد هر دوی ما گپ می‌زنیم، خوب ایشان حرف‌های خود را زد. من حرف‌های خود را زدم. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت: من قبول دارم یک‌سری از اینها درست نیست، ولی یک‌سری شان درست است. بعد کل قضایای پشاور را که گفتم، آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت: خوب است بنا است ما به اینها کمک کنیم، اینها به شیعه‌ها کمک نمی‌کنند. بعد از گفتن و صحبت‌ها آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) به رفیق دوست و هاشمی معرفی کرد، که یک مقدار سلاح برای اینها بدهید. سیدمهدی هاشمی به عنوان جبهه سمت شمال پنجصد میل - ام، یک - داد. هرکدامش شصت دانه مرمی داشت و شرط کرد که این را به عنوان سازمانی استفاده نکنید. ما که الان گروه‌ها را کمک نمی‌کنیم. بعد از صحبت‌ها و مسائلی که پیش آمده بود. پیام انقلاب در رابطه با این ده گروهی که در جبهه آمده بود بنام جبهه آزادیبخش یک تحلیل نوشت. برای همه کس هم یک چیز نوشته کرده بود از جمله در رابطه با نصر هم نوشته کرده بود که نصر تندرو، مثلاً اینهاست. دارای افکار و متشکل است از جمله سیدگرایی را نوشته بود. در بارهٔ رعد نوشته بود، در بارهٔ حرکت

نوشته بود، در اینها عوامل شعله نفوذ کرده. در مجموع بعد هم تایید کرده بود که جبهه آزادیبخش چیز خوبی است. در آنجا تنها در باره چیزی که ننوشته بود فقط جنبش بود. مجاهدین خلق را نوشته بود که کپی مجاهدین خلق ایران است، متأثر از آنهاست. سر و صدا بلند شد که همه جواب بگویند. ما یک جواب نوشته کردیم، انقلاب آن را قبول نکرد. بعد ما در روزنامه جمهوری چاپ کردیم. از جمله چیزی که در باره نصر آمده بود، این بود که نصر می‌گوید رهبر مشخص ندارد ولی در واقع رهبرش صادقی است. این چاپ شد و سر و صدا به این شکل. ما تقریباً سه، چهار ماه ایران ماندیم. یک میلیون، دو میلیون پول برای سمت شمال گرفتیم و پنجصد میل سلاح. این را وقت هم حواله کردیم که پاکستان برود تا این طرف و آن طرف از این پول ما گرفتیم یک شصت هزار در بخش فرهنگی سازمان دادیم که بچه‌ها نشریه خود را چاپ بکنند، بعد بفروشند. دوصد هزار را هم دادیم بچه‌ها را که تعلیمات پزشکی و نظامی دید، مصرفش باشد که داخل بفروستند. در این شرایط بود که شفق رفته بود و حکیمی، خلیلی، داکتر معصومی، افتخاری و ناطقی شان با تعداد دیگر مرتب اخلاص می‌کردند بر این که رهبران سازمان کار نمی‌کند. تصمیم‌گیرانش کار نمی‌کند. دیگران را هم کار کردن نمی‌گذارد. افتخاری مسئله انشعاب را مطرح کرده بود. یک مصاحبه‌گر از صدا و سیمای جمهوری اسلامی مشهد آمده بود که با سازمان مصاحبه انجام بدهد. دفتر در خسروی‌نو بود. اینها با داکتر معصومی نیم ساعت فیلم گرفته صحبت کرده از جمله صحبت‌های که شده بود که سازمان می‌خواهد انشعاب بکند. به عنوان این که افتخاری با صادقی اختلاف دارد. البته معصومی آنجا تکذیب کرده بود آن وقت هم سازمان جا افتاده نبود، یعنی کوچکترین مسائلی هم که پیش می‌آمد این بود که یک انشعاب تلقی می‌شد. افتخاری هم به عنوان یک چهره سابقه دار و مبارز و به آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) و دیگران معرفی بود. صادقی هم که از چهره‌های برجسته بود، سخت اختلاف داشت. در هر جلسه که یکجا می‌شدند، جنگ می‌کردند. منتهی افتخاری گرفته بود، خلیلی را با خودش متشکل کرده بود،

داکتر معصومی را هم با خود کرده بود. ضمناً هم اینها طرح داشتند که مجاهدین خلق و سازمان را هم یکجا کنند و کانون را هم مرتب می‌گفت، اینها بچه‌های مسلمان است، بچه‌های خود ماست. ما هم که در داخل آمده بودیم آنجا رحمانی شان گفته بود که واحدی شان موافقتش را اعلام کرده بود، مرا گفته بود فقط آنجا بروید بررسی بکنید. اینجا آمدیم که جويا و انصاری و مهدوی و شعیب شان سخت حساس‌اند و کانونی. رحمانی هم که اینجا آمده رنجبر شان را گفته که بروید به دفتر اینها که بناست با ما یکی شوند. من آمدم که اینها حساس است. بناست که اینها را یکجا بکنیم نصف افراد کاری سازمان را از دست می‌دهیم. حالا که اینجا آمدیم مشکل چند تا شده. شفق هم که از داخل آمده، چون شهید واحدی آدم کاردان بود، برنامه‌ریز بود اهل شعار نبود. در واقع اینها از پیش واحدی از ناتوانی خود آمده بود. خلیلی هم که به آن صورت. افتخاری هم آنجا مسئول فرهنگی بود فرار می‌کرد. چون یکسری پول‌ها را می‌برد در جای دیگر مصرف می‌کرد. این حساب نمی‌داده، واحدی گفته باید برای سازمان مصرف شود و حساب بدهد. این هم بیرون آمده در جمله شروع کرده که واحدی را ما از سازمان اخراج می‌کنیم. شفق گفته که آری واحدی قصد داشت که مرا ترور بکند. خلیلی هم گفت که آری واحدی خودخواه است، می‌خواست اینجا سازمان نصر اعلام بکند، من آمدم به من نگفت. فقط با ایشان رفیق است. اینجا که این مسئله مطرح شده بود، وقت قرین در جلسه گفته مسئله این‌طوری نمی‌شود که الان شما همین‌طوری اخراج بکنید، بدون این که در سازمان بررسی کنید و نظریات بچه‌ها را بگیرید، کارهای شان را به نقد بکشانند، این‌طوری نمی‌شود دیکتاتوری که نیست. اینها سکوت کرده. این نامه هم درد دلش بر این بوده که نامه ده صفحه‌ای را که فرستاده بوده اصلاً صادقی به بچه‌ها نشان نداده، پت کرده، نامه را زیر زده. برای آن اختلاف که واحدی فرستاده بود. بعد این هم که مخالف بود. افتخاری هم که گفته بود آری ما را کار کردن نگذاشت. بچه‌های دیگر هم که در خارج بودند، همه شان از تیپ واحدی بودند. یعنی هیچ کدام شان با

اینها نبود. ما که آمدیم اینجا بررسی و در جلسه قرار دادیم، واحدی چیزی نگفت. داکتر معصومی را صادقی خودش حمایت کرد که باید بیارید. معصومی البته با عرفانی یک برخورد کرده بود اختلاف داشت. ما دیدیم که در این شرایط این طوری است که اگر سازمان انشعاب بکند خورد می‌شود. حالا هم که همه می‌روند، صادقی هم پول جبهه را گرفته رفتنی است، حسینی هم با این رفتنی است و واعظی و ناطقی قبلاً رفته، شفق هم رفته. ما هم که سلاح گرفتیم می‌رویم عملاً کار خارج در دست اینها می‌افتد. خوب بیایم اینها را یک رقم بکنیم که انتخابات بکنیم اینها را ششماه بگذاریم که صلاحیت برای اینها بدهیم که دست اینها را پیش بچه‌ها رو کنیم. روکنیم برای این که اینها اهل کار نیست و بی‌خودی نق می‌زنند. آن روز مسئله در این بود که مرامنامه تهیه می‌کنیم، اساسنامه درست می‌کنیم، خیلی تبلیغات در داخل افغانستان علیه ما می‌شد که اینها مرامنامه ندارند. مرامنامه راتدوین کردیم، مرامنامه سابقه را اصلاح کردیم. بنا بود که پیش نویس را مطالعه بکنند تکثیر کردیم. همه بچه‌ها مطالعه کرد. من یک روز نشستم که جواب بدهم. بچه‌ها هر اشکال و ایرادی دارند. این را هم تمام کردیم. بعد تدوین و چاپ کنیم و بفرستیم به همه دفاتر قم و تهران و همه را جمع کردیم و کاندید کردیم که شورای تصمیم‌گیری را در خارج از ۱۲ نفر به پنج نفر بیاوریم، دیگران در داخل می‌روند. در کارهای خارج اینها تصمیم‌گیری بکنند. به مدت شش ماه، که تا جلو انشعاب گرفته شود. در این جلسه وقتی که مطرح می‌کردیم سه بار افتخاری قهر کرد و بیرون رفت. داکتر معصومی و خلیلی رفت. در این جلسه نشستیم، صحبت و صحبت و رأی‌گیری. خلیلی و افتخاری و ناطقی و داکتر معصومی و موحدی دایکندی پنج تا. این پنج تا بنا شد که اینجا به عنوان شورای موقت در خارج باشد و برای شش ماه، بعد عملکرد اینها را ببینیم. بچه‌ها خودش تصمیم بگیرند مسئولیت را به اینها سپردیم. آقای صادقی حساب داد، کتاب داشت و حساب داد. البته یک‌سری تحرکات همان زمان هم از طرف بچه‌های ترکمن شروع شده بود، که صادقی چه کاره شد؟ من گفتم نه!

این مسایل نیست. روی همرفته صادقی در این مسئله ناراحت بود، عرفانی ناراحت بود، حسینی ناراحت بود. من گفتم الان که همه تان می‌روید البته عرفانی خارج بود، دیگران ما می‌رفتیم. می‌روید مسئله در این است که از انشعاب جلوگیری می‌شود تا سازمان جا بیفتد. ما داخل رفتیم. با این امکانات داخل رفتیم. اینها هم پول نداشت همه طرح ریختند که بچه‌ها که در دفاتر بود کار می‌کرد بروند کار فرهنگی بکنند. ما که الان پول نداریم. اینها معصومی را به عنوان منشی و دبیر نظامی. ما به پاکستان رفتیم که مجروحین را آورد. حاجی کاظم شان را آورد. اینها را در کراچی بردیم، تداوی کردیم و حکیمی هم آمده بود. حکیمی آمد که وضعیت خوب نیست، مسئله این طوری شده و آقای صادقی ناراحت بود. آقای حسینی ناراحت بود. شفق شان بناست که اعلامیه بدهد. و ما هم آمدیم، الان چه کار کنیم. بعد من با ایشان صحبت کردم که مسئله از این قرار بود. این شش ماهه است. سازمان انشعاب می‌کرد، مجبور بودیم که اینها را جمع بکنیم و اینها را هم کس دیگر نیاورده بود. یعنی در واقع ما چه کار کردیم چه چیز جدید آوردیم که آقایون ناراحتند؟ افتخاری را در شورای مرکزی خود شما آوردید، کابل هم خود شما جذب کردید. من اصلاً آن وقت هم افتخاری را قبول نداشتم، حالا هم قبول ندارم. این کار را شما کردید. خلیلی هم که از قبل در شورای مرکزی شما بود. داکتر معصومی در کابل در شورای مرکزی بود، در خارج هم صادقی آورد. عرفانی و دیگران قبول نداشت. فقط آن که اینجا اضافه شده از خاطر مستضعفین مسئله ناطقی و اعتمادی است که یکی از اینها یعنی اعتمادی از قبل در شورای مرکزی بوده، ناطقی اضافه شد، فقط آن که در خارج الان در شورای مرکزی اضافه شده ناطقی است، بقیه همه در شورای مرکزی شما بودند. الان دوازده نفر در خارج را به پنج نفر آوردیم. ضمناً جلو انشعاب را هم گرفتیم که الان سازمان خورد نشود و این هم شش ماهه است. شما اگر دل تان به سازمان می‌سوزد الان از شش ماه دو ماهش گذشته چهار ماهش مانده، چهار ماه بعد بیایید کارهای اینها را بررسی بکنید. دست

اینها هم پیش بچه‌ها رو می‌شود که کار کردن کار آسان نیست، تخریب کردن کار آسان است. این مسائل در اینجا بود. اینجا در واحد نهضت‌ها معرفی شد، در سپاه معرفی شد. اینها را ما رفتیم حکیمی را گفتیم که الان بروی کسی بلدت سلاح نمی‌دهد به عنوان سازمان بعید است ولی به عنوان جبهه‌های محلی و تو هم چاره‌ای نداری. الان که خارج آمدی یک مقدار سلاح بگیر به عنوان جبهه‌های محلی ببر. بعد ما و شما که سازمانی هستیم. پول نداری من یک مقدار پول به عنوان جبهه سمت شمال گرفتیم برای مصرفش اجازه‌اش را از آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گرفتیم که آزاد باشم یک مقدار پول بلدت می‌دهم. یک مقدار پول برایش دادم. در همان شرایط که رحیمی را تلفن زدم که پاکستان بیا در آنجا یک منزل گرفتیم. دفتر پاکستان را باز کردیم. ۲۰ هزار کلدان هم به او دادم که دفتر فعال شود. سه، چهار هزار کلدان به مریض‌ها و زخمی‌ها دادم. پول‌ها را اینجا دادم. اینها را سروسامان دادم. خودم با قرین با صالحی و سلاح رفتیم. بعد از هشت و نیم ماه وارد افغانستان شدم که ۱۵ - ۲۰ روزه آمده بودم. - آن - در این خلال مسئله در این بود که من در خارج بودم که اینها همه‌اش علیه مرحوم واحدی موضع داشت و واحدی در کابل بچه‌هایی را که جذب کرده بخاطر نشریه. ستار و بچه‌های مبلغ و همین اخگر که این اخگر را به عنوان آزمون آورده بود. مقاله می‌داد و سخنرانی می‌کرد، که تا این چه کار می‌کند. برای این مسئله که در خارج آمدم از جمله اعتراضات شدید که علیه واحدی تبلیغات راه افتاده بود، از طرف شفق هم، از طرف صادقی و از طرف حکیمی شان؛ مسئله اخگر بود که اخگر شعله‌ای است و واحدی این را جذب کرده. واحدی همه مسائل را آنجا به ما گفته بود. ما را در جریان گذاشته بود گفته بود که یعنی اینها یک گروه داشتند بنام گروه حتر بوده و کتاب‌های دکتر را مطالعه کرده. زیر نظر مبلغ بوده و حالا اعلان آمادگی کرده که ما با نصر همکاری می‌کنیم. ما هم گفتیم اول همکاری فرهنگی، تا ببینیم. ستار و اینها پیش آدم‌های مطمئن و خوب است ولی اخگر آدم بی‌ثبات است. ما فقط کارهای فرهنگی ازش می‌گیریم. در آینده

بینیم چه می‌شود؟ باقی بچه‌هایش اخگر را قبول ندارد. شما اینها را هم آنجا در مجلس صحبت بکنید. بچه‌های مبلغ را ما جذب کردیم و اینها تحصیلکرده است چه از بچه‌هایش و چه از دخترش. منتهی همکاری می‌کند نوشته‌های مبلغ است. این را هم بروید در خارج صحبت بکنید. نتیجه‌اش را به ما بگویید، که من تصمیم بگیرم و دختر مبلغ؛ این قبلاً با یک پرچمی نامزاد بوده، یعنی رابطه داشته، می‌خواسته او را شوهر کند. این در شرایطی بود که خلقی‌ها، پرچمی‌ها را دوانده بود او فراری و مخفی شده بود. دختر مبلغ خیلی فعال است. الان تظاهر به اسلام می‌کند. امکان دارد در سطح دانشگاه خیلی کار بکند شرطش این است، که الان سنش گذشته و پرچمی هم متواری شده معلوم نیست که کشته شده یا هست؟ نظر داشته که با او ازدواج بکند. الان یکی از بچه‌های با جرأت پیدا شود که با این ازدواج کند و این یک شوهر می‌خواهد و امکان دارد این را از حالت فکریش که خودش اعلام می‌کند که من پشیمان هستم و اسلامی فکر می‌کنم. الان با حجاب شده با حجاب می‌رود، در بین دخترها یک‌سری کار می‌تواند بشرطی که یک شوهر به این پیدا بکنید که از نگاه فکری هم قوی باشد و ضمناً هم یعنی رعایت اخلاق شهری را هم داشته باشد که از نگاه شهر و اینها اخلاق شهری را داشته باشد که قشلاقی و دشتی فکر نکند. این مسئله بحث شد. ما گفتیم استاد ابراهیم را بگو بگیر، استاد ابراهیم تازه از سمت شمال آمده بود. بنا بود با ما خارج بیاید. شهید رضائی را گفتیم که استاد ابراهیم را بگویید. استاد ابراهیم قبول نکرد، گفت من نمی‌گیرم. گفتم خوب یکی از بچه‌های دانشجو را در کابل پیدا کن که راه اسلامی‌اش این است که نجات پیدا بکند. گفت اینها کلش مسئله است که شما بروید در خارج اینها را بحث بکنید ما که در اینجا آمدیم تبلیغات شدید علیه واحدی راه انداخته بود که اخگر را جذب کرده و شعله‌ای است و ضمناً دختر مبلغ که انحراف داشته، او را بناست که خود واحدی بگیرد. دروغ بود، این تبلیغات راه افتاده بود. من هم گفتم والله تا این حد را ایشان گفتند به مصلحت شما گذاشته و جواب می‌خواهد، الان نظر خود را بگویید ما

بفرستیم، شفق را در کویته دیدم شفق گفت والله این که این طور است، این باید طرد شود. گفتم خوب طرد بکند و گفت: دختر مبلغ فاسد است و اینها. گفتم ایشان نظر ندارد که بگیرد، ولی مسئله اش در این است که الان آمده سخنرانی می کند، بین دخترها کتاب پخش می کند. با حجاب آمده، حجاب می پوشد، دختر مبلغ است دیگر. شما می دانید که مبلغ در افغانستان هم، دانشمند افغانستان است و تازه چه هم فکر بکند مسئله شوخی نیست. ایشان (واحدی) نظرش این است که اگر نظرش تغییر بکند و تربیت شود، یکی از بچه ها که از نظر فکری قوی باشد، بگیرد، هم یک دختر تشیع نجات پیدا می کند. الان او مردی که پرچمی بوده، می خواسته از دواج بکند، او هم افغان بوده، گفتم از او هم نجات پیدا می کند. هم در این تعلیمات می فرستد. خیلی مؤثر است. الان کسی دیگر را نداریم که در دانشگاه در سطح دخترها کار بکند. این طرحش اصلاً داعی نداریم ایشان را بگویم تبلیغات درست نیست. الان شما داخل بروید هرچه را تصویب بکنید نظر ما این است که اخگر شعله ای است گفتم باشد. ایشان گفت که تنها اینجا نظر آقای شفق و آقای صادقی را بگیر که هر دو در کابل بوده با اینها برخورد داشته من هم که آمدم در حالت تعلیقی بود و نماینده ما در خارج شفق است. یعنی هرچه که شما شفق را قناعت دادید، در مصوبات و اتحاد و عدم اتحاد که در کابل هم آنجا تصویب کرده بودیم، با احزاب اهل تسنن فقط با جمعیت و حزب همکاری داشته باشیم، تبلیغات سوء علیه یکدیگر نداشته باشیم. با احزاب اهل تشیع مثلاً به صورت جبهه و ائتلاف پیش می رویم. با مجاهدین خلق و حرکت اصلاً اتحاد نداریم. این را از آنجا (کابل) گرفته در خارج آورده بودیم. دید ایشان (واحدی) روی شفق شان این طوری بود ولی اینجا که آمدم دید اینها این بود که مثلاً واحدی می خواست ما را ترور بکند. بعد این مسئله را اینجا که آمدم مطرح کردیم، هم صادقی و همه گفتند که نه اخگر شعله ای است و من در اینجا بودم که احوال آمد که درگیری شده، واحدی شان دستگیر شده، تمام خانه شان لورفته. معصومی در اینجا مطرح کرده بود که شما یک اقدام

بکنید، جلسه بگذارید. صادقی گفته بود، چگونه و چه گفته تجلیل بکنیم، چه گفته اقدام بکنیم؟! موحدی هم گفته بود، خوب شد یک شخصیت از اینها از بین رفت. داروندارش در داخل او بود او هم رفت. بچه‌ها از این مسئله سخت ناراحت شده بود. در ضمن این مسئله ما از اینجا نفر فرستادیم که در کابل ارتباط بگیرد. رحیمی را فرستادیم، الان بچه‌های که فراری است، خود را کشیده نمی‌تواند بکشد. اگر لورفته باقی بچه‌ها را منسجم بکنند پیش شفق برود. همین بود که رحیمی رفت شش‌ماه گم شد. همین رضائی را اینها کابل فرستاد که کارها را راه بیندازد، اینها کاری را راه انداخته نتوانست، فقط همان نشریه را منتشر کرد. نشریه پنج، شش‌ماه متوقف بود نشریه را منتشر کرد. دیگر مسئله ترور و اینها همه خوابید. در این وقت بود که ستار آمد. ستار از رفیق‌های اینها بود. ستار از نگاه نویسنده‌ی قوی بود. این آمد و در دفتر قم بود. گفت این طوری شد و واحدی دستگیر شده و اخگر هم گم بود، منتهی مسئله این بود که واحدی می‌گفت، سعی کنید که اخگر را در جریان نگذارید، در باره اخگر ما در این فیصله رسیده بودیم که اخگر را باید طرد بکنیم. الان ما آمدیم کار چه است و دو تا بچه مبلغ هم آمده بود ما اینها را یک مدرسه بود آوردیم مدرسه‌ی شیخ عبدالحسین مربوط سازمان بود. برای شب‌خواب آنجا بود. آوردیم و خلیلی ناراحت شد که چرا اینها را آوردی گفتم خوب، برخورد باید سالم باشد، این طوری که نمی‌شود برخورد کنیم اینها را ببینیم که بعدش چه است چه می‌شود. یک مقاله نوشت که در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ شد با امضاء نصر در رابطه به مسئله افغانستان بعد یک مجله بود بنام امت او بدون امضاء چاپ کرد. روی هم‌رفته این از نگاه قلم خود قوی بود با انصاری گذاشتیم به اینها هم توضیح دادیم که الان واحدی دستگیر شده پیغام داده که اخگر را نباید در سازمان بگذارید. در این وقت بود که پایگاه سازمان در حصه‌ی بهسود و ترکمن مستقر شده بود و جنگ‌ها شروع شده بود. در غزنی جگرن و شورا حاکم بود. سازمان در بین جبهات خصوصی افراد داشت و مطرح بود. یک جای را گرفته بود، مدرسه‌ای بود که بچه‌ها چند نفر مسلح بود و حرکت و

نهضت هم یک ماشین را از اینجا بیرق نهضت را همه طرفش زده بود. هیاهو این طوری بود. که در این شرایط در مزار هم باز هم در چهارکنت بچه‌های سازمان منسجم شده بود و خودشان دستگاه داشت منتهی در چهارکنت گروه مشخص باز نشده بود. من پاکستان بودم. محقق با فخر ایران آمده بود، مدتی مانده بود این طرف و آن طرف گشته بود. این کارهای را که داشته بود حل نتوانسته بود. اینها برگشته بود و فخر هم به عنوان نماینده حرکت در جبهه آزادیبخش ۱۰ - ۲۰ میل - ام - یک، که سهمیه اش بود که در چهارکنت می‌رسید این را گرفته با صادقی شان رفته بود. فخر هم برگشته بود. ما در این ایامی که اینجا بودیم. وقتی که اینها آمده بود، اینها را مطرح کرده بود و چند نفر چریک‌ها با سلاح رفته بود، از غزنی از حرکت که ما می‌توانیم در چهارکنت. در هشت ماه یا هشت و نیم ماهی که اینجا خارج ماندیم بعد که خواستیم برویم که نوری هم در منطقه رفته بود با محقق شان پایگاه فرهنگی در شاه انجیر باز کرده بود. یک تعداد هم جبهه باز کرده بود اختلاف اینها با دین محمد شدید شده ما در بهسود رفتیم. بعد از این که از اینجا قرین شان را گرفته بهسود رفتیم. پنج نفر از بچه‌ها اینجا به عنوان فیلمبردار و عکاس تعلیم داده بودیم، فرستاده بودیم. حاجی (حاجی معلم «گل آقا») را از ایران، هرات فرستادیم که کتاب‌ها را منتقل بکند که در این خلالی که من نبودم حاجی را در سازمان اول صادقی آورده بود. چون قومایش بود جذب کرده آورده بود. بعد یک مقدار واحدی با حاجی صحبت کرده، حاجی را گفته که برو هرات را شناسائی کن که ما در هرات جبهه بزنیم. این را صادقی فرستاده بود. بعد از این که این رفته بود در هرات مدتی آنجا زندانی شده بود. داستان‌ها و مسائلی را که داشت وقتی که برگشته بود در وقتی بود که من هم در ایران بودم. این که آمده بود در مشهد قضایای خود را گفته بود، آقای عرفانی و حسینی بود آقای حسینی یک کمی گریه کرده بود. دیگه کسی از این بازخواست نکرده بود که تو خوب کار کردی یا بد کار کردی. من هم در همین جا در تب و تلاش بودم که سلاح‌ها را آمده بکنیم که بروم. در صدد پول بودم که این پول را

چه رقم حواله بکنم به پاکستان، زمان حکومت بنی صدر بود پول را بیرون بردن نمی‌ماند. شورای انقلاب هنوز منحل نشده بود. دولت نو تشکیل شده بود، حسین زاده از مشهد تلفن زد که حاجی این طوری رفته، پنج، شش ماه رفته هرات بوده یکی از برادرها است. حالا اینجا آمده هیچکس نتیجه کارش را نه بررسی می‌کند نه برایش رسیدگی می‌کند ناراحت است. تو صحبت کن. من گفتم خوب تهران بفرست اینجا آمد. این حسین هم اینجا کار می‌کرد. اول البته دیده بودم بعد شناختم، جويا معرفی کرد بعد انصاری و جويا و مهدوی مسئولین فرهنگی است بعد نشستیم و صحبت کردیم که خوب چه است. گفت من این قدر کار کردیم و این زحمت‌ها را کشیدیم. الان من می‌خواهم کار بکنم. کابل بروم. کابل اگر کار نشود، بتوانم بروم. بعد این را من دو هزار تومان دادم. گفت من قرض دار هستم و یک ۹ کارتن کتاب و ماشین گستر، تایپ گرفتیم که تو از این راه برو، من پاکستان می‌روم، بعد از بهسود کابل می‌آیم. اینها را منتقل بکن. وقتی که کار می‌کنی توقع نداشته باش که مردم تشویق می‌کند یا نمی‌کند. این مسئله شد و از اینجا داخل رفتیم که صادقی در منطقه رفته سروصدا زیاد است. بچه‌های کابل با بهسود یکجا شده بناست که اعلامیه بدهد که مسئله خارج و انتخابات را رد بکنند، در بهسود که رسیدیم و این سلاح را که برده اینها از دهن رشقه می‌خواست طرف پنجاب برود. شفق، دانش را دور داده. این نفرها هم از چهارکنت آمده هم از دره‌صوف. از شولگره هم آمده منتهی با این دید اختلافات که پیش آمده آقای حسینی که قبلاً آمده در دره‌صوف شورای روحانیت را تشکیل داده. بعد طالب شان آنجا یک کمیته داشتند، بعد طالب هم نفر فرستاده دنبال سلاح و شوارای روحانیت اینها هم سلاح می‌خواست. از چهارکنت هم نفر آمده محقق و نوری هم یک تعداد نفر فرستاده و همین طور قروقاطی بود. شفق هم سلاح را دور داده که این را ما اینجا دور می‌دهیم. سلاح که رفته بود من همین طوری دیر رسیدم با قرین و اینها، در همان جریانی که چند شب در راه ماندیم، در این مسافرت سبیل‌هایم دراز شده بود. در مناطق هزاره‌جات یک

چیز عجیب و غریبی بود، یکجا آمدم می‌خواستم تلفن بزنم یک تلفن بود که از آن تلفن‌های خراب که آدم‌های قوی می‌توانست صحبت کند، آدم‌های ضعیف نمی‌توانست. این بچه‌ها ناراحت بود، حنظله و اینها همه‌شان آمده بود، صحبت کردیم تلفنچی می‌گوید که تو آقای مزاری هستی؟ او قربان بروت هایت شوم. این سلاح‌های شما یک کمی به اشکال برخورده به منبر آمدم و سلاح‌ها را هم اینجا گذاشته چند تا جنگ خوب هم بچه‌ها در کوتل سیاه خاک کرده چند طیاره را ساقط کرده، سیدعثمان‌شان است. اینجا نشستیم اینها جلسه کردند، به واعظی تلفن کردم. واعظی و ناطقی‌شان به عنوان قاضی در شورا آمده با صادقی و صادقی و بهشتی را آشتی داده. اساسنامه درست کرده. من وقتی که در کویته آمده بودم اول بار اینجا واعظی و ناطقی و حسینی‌شان را گفتم که بهشتی را نگذارید پابگیرد و بهشتی شدنی نیست. من دو ماه زحمت کشیدم، بهشتی خیلی خودخواه است و رای ندارد و غیر از ریاست خود چیزی نمی‌خواهد، وضعیت بسیار بد می‌شود. ما الان شورا را تقسیم کردیم در سمت شمال بردیم. شما هم به هر قسمت و به هر قیمتی که شود الان آخوندهای منطقه هستید، از ایران هم سلاح می‌برید، پول هم بردید، بروید آخرین لگد خود را بزنید که خراب می‌شود، بهشتی بلایی می‌شود که قابل تحمل نیست. اینها مرا چند مسخره کردند که تو تندرو هستی فایده ندارد. حالا باید از بهشتی استفاده کرد، زیر پوشش و هرچه گفتم قبول نکرد با صادقی هم درگیر شدیم، صادقی نیلی. با صادقی نیلی درگیر شدیم که دایکندی‌ها آمدند یک انقلاب کرده تو دم شدی خیال کردی فاتح هزاره‌جات تویی. بعد هم آمدی یکاوانگ، آنجا یک تعداد از مردم را به کشتن دادی یک مقدار از پنجاب پول و گندم را دزدی کرده به دایکندی بردی بعد از او دیگر خواب است. این صادقی من خبر نداشتم این که در ایران آمده از دم مردم را دشنام می‌داده. هیچ کس نفس کشیده نتوانسته. حالا اینجا که برخورد کردیم. این همین طور اوقاتش تلخ شده، گفت یعنی ما دزدیم؟! من گفتم خوب ۷۰۰ بوجی شکر کجا شده؟ این می‌توانست یک سال انقلاب را در

مناطق مرکزی اداره کند که بردی. پول خزانه کجا شد؟ گندم کجا شد؟ اینها را تو دیگر رئیس منطقه بودی به دایکندی بردی. اینها را جواب ده هستی. از آن روز که مردم را بردی در بامیان، سر تانک بدر کردی هفتاد، هشتاد نفر را به کشتن دادی. بعد رفتی در یکاولنگ نفرهایت خواب کرده چه کار کردند تا حالا؟ در هیچ جنگ نمی‌روی. خوب این قدر دهن به دهن شدیم. صادقی قرار رفته پیش واعظی گریه کرده که شما نصری‌ها بسیار بد هستید، بسیار بد برخورد می‌کنید، مزاری مرا دزد گفت. خوب اگر شما نروید ما با شما کار نمی‌توانیم. این را سیدمهدی هاشمی پرکرده روان کرده بود. اینها را اینجا گفتم قبول نکرد. شورا تا آن وقت چند تا اسیر خلقی هم داشت. یعنی زندانی داشت ولسوال لعل را گرفته بود. چند تای دیگر هم بود از منطقه گرفته بود، زندانی اینها بود، جرأت نمی‌توانست اینها را بکشد. واعظی و ناطقی خوب از اینجا قضاوت گرفته رفته بود. برای اینها اساسنامه درست کرده بود و صادقی را برده بود به حیث قوه قضائیه و این خلقی‌ها را کشته بود. یکی در تلفن از من بازخواست کرد که از شفق بازخواست کنم از غزنی بود می‌شناسی یا نه. در تلفن ضمناً یک‌سری مسائل است که شما اینجا هر تصمیم می‌گیرید من ناطقی را وکیل گرفته می‌فرستم شما هرکاری می‌کنید. ابراهیمی است، شیخ قاسمی است، شفق است، قرین است، ناطقی هم بود، خوب رفتیم نشستیم، صحبت کردیم. این کلت‌های که در ترکمن گرفته علما هرکدام شان یک کلت لازم دارد. واعظی تلفن می‌زند، شفق هم یکی یکی به اینها داد. یکی را حسینی سمت شمال برد. اینجا نشستیم، قصه را، صحبت کردیم. گفتم الان ما حاضریم برای منافع سازمان تا اینجا گام برداشتیم و جلوگیری کردیم حالا که شما سروصدا کردید، تا حالا شما هرچه کار کردید ما هیچگونه اعتراض نکردیم. حالا که شما سروصدا کردید من حاضرم که الان به نقد بکشیم، هر کس را که رویش انگشت گذاشتیم که تلف کرده از سازمان بکشیم. و حاضرم که همین طور حفظ بکنیم. چهار ماه بعد برویم صحبت بکنیم. حاضرم که الان به هم بزنیم. یعنی مسئله در این است که این پروپاگند است ما قبول نداریم.

روی منافع سازمان اینها را گرفتیم اینها را شما جذب کردید، بعد هم تا سرحدّ انشعاب کشانده شد ما جلوش را گرفتیم. الان هرچه که شما می‌گویید. اینها بالاتفاق اینجا نظر دادند که نه مسئله درست نیست و چهار، پنج ماه دیگر باشد، بعد ما و شما تصمیم می‌گیریم و آقای صادقی در ترکمن بود، گفت حالا باشد فقط اخگرشان شعله‌ای است. واحدی هم دستگیر شده. خوب حالا هر چه بود واحدی هر کار می‌کرد، الان دستگیر شده و شما هستید. در این خلال که ما آن طرف رفتیم اخگر از کابل خارج آمده. همه تصمیم گرفتند که چهار ماه بعد باز جمع می‌شویم و مسئله را تصمیم می‌گیریم. این که در اینجا خاتمه پیدا کرد. برادر ناطقی مریض بود، پول لازم داشت یک مقدار پول به او دادم. ناطقی گفت اینجا که مستضعفین در سازمان آمده ملحق شده اینها الان یک مقدار پول جمع کرده، در بین خود جلسه دارد، مصلحت می‌کند کارهای فرهنگی را شروع کرده و به ما کمک نمی‌کنند. مستضعفین که اول به سازمان آمده بود ما هم که در خارج بودیم، اینها گفتند که چند صد هزار پول با رسید سازمان جمع کرده و شما باید جلوش را بگیرید. صابری بود با موحدی یکجا بود، من به اینها یک ماشین تایپ خریدم و یک مقدار کتاب دادم. من گفتم خوب حالا بالفرض که به عنوان مستضعفین جمع کرده باز هم در منطقه شان می‌برد برای سازمان مصرف می‌کند. الان ما مستضعفین را در درون سازمان قبول کردیم، حالا اشکال ندارد. که پیش سپاه آبرو ببریم که پول را بگیرد. اینها به عنوان پول کارگر خارج می‌کرد. در آنجا ناطقی گفت که آری اینها تشکیلات خود را حفظ کرده. من یک مقدار پول به این دادم که اینها را مصرف نکنید. منتهی شما مسئله عضویت و تشکل سازمان را به وجود بیاورید و همان سلاح‌های را که در پاکستان آوردیم به بچه‌های سازمان بده. توافق صادقی را بگیر که به عنوان سازمان پایگاه باز بکند تا مصارف اینها جا بیفتد. بعد کم‌کم اصلاح شود که در اساسنامه اینها تصویب کرده بود، این بود که هیچ گروه و سازمانی پایگاه نداشته باشد. این هم امضاء کرده بود که البته این را بهسود قبول نکرده بود.

پایه‌ها محکم شده بود. سه صد میل سلاح دیگر را کامران و حاجی فلاح شان برده بود. سلاح جبهه هم که رفت از سلاح جبهه که ۲۰ - ۲۰ میل در تمام ولسوالی‌ها برده بود، فقط سازمان استفاده نکرد. نیرو استفاده کرد، مجاهدین خلق استفاده کرد، یک مقدار استفاده را جنبش کرد، حرکت هم در چهارکنت استفاده کرد، تنها استفاده که در اینجا نکرده بود سازمان بود. دلیلش هم این بود که اینها را در تبلیغات و سخنگو گرفته بود. مسئول نظامی علی پور بود. برنامه‌ریزی کرده بود نفر گذاشته بود که در منطقه سرگروپ از اینها بود، اینها استفاده کرد. کامران هم با این برخوردی که اینجا داشتیم سیدمهدی هاشمی شان برگشته بود از این که در جبهه آزادیبخش دیگر کار نکند کار مردمی مطرح بکند و مردم را سلاح بدهد. لهدا کامران شان هم که یک مقدار سلاح برده بود به عنوان این که از آنجا که ببرد یک مقدارش را به صادقی داده و یک مقدارش را هم به بهشتی. که آنجا سر بهشتی رهبر و خمینی رهبر اختلاف پیدا کرده بود. قوا هم همان وقت آمده بود، ورس را بمباران کرده بود. سلاح را که به دست مردم توزیع کرده بود دو باره جمع نتوانست. اکبر پالیزی با حاجی فلاح شان سمت شمال به سرپل و سنگچارک رفته بود. این مسئله که به این شکل پیش آمده بود مسئله سازمان را به این شکل حل کردیم. شفق شان نظر داشت که از این سلاح یک مقدار در بهسود بگیرد. در یک جلسه آدم صحبت کردم کل مسئله را گفتم که مسئله سازمان این است، مسئله مناطق سمت شمال این است. سلاح آوردیم و سلاح به کسی نمی‌دهیم. شفق شوخی کرد که اگر ندهی شاید بعضی‌ها حق خود را بگیرد. من گفتم ما در مسئله آن گفتنی نیستیم. هر کس به ما چیزی بگوید با هر چه بگوید با همان چیز جواب می‌دهیم. این را که این‌طوری گفتم، خندید که نه شوخی می‌کند. بچه‌های طالب فهمیده بود که اینها ما را سلاح نمی‌دهد. دم در آمد ما رفتیم بیرون با اینها صحبت کردیم، زیاد صحبت کردیم که به طالب سلاح نمی‌دهیم. نفرهای طالب را یله، پس روان کردیم. شفق اینجا پافشاری کرد و محقق هم نامه نوشته کرده بود. که در چهارکنت مثلاً شما سلاح ندهید. من

این مسئله را قبول نکردم. شفق هرچه اصرار کرد من قبول نکردم. منتهی به این بچه‌ها هم سلاح نمی‌دهیم، اینها هم جزء چهارکنت است. باقی سلاح دره‌صوف می‌رود. شورای روحانیت و پیش‌بند و پشت‌بند بچه‌ها است. این مسئله هم به همین شکلی تمام شد. من دم در رفتم. شفق با قرین مفصل نشست صحبت کرده و گریه کرده که ما این همه بچه‌ها را در داخل نگهداشتیم به امید آقای صادقی و مزاری. اینها هم این‌طوری برخورد می‌کنند، من اعصابم خراب است، اعتنا نمی‌کنند. یک‌سری مسائل این قرین به من گفت والله این‌طوری برخورد نکن! من گفتم زور می‌گویند، یک مقدار به اینها کمک کنیم. حالا که اینجا آمدیم و با صادقی هم مخالف بود علیه صادقی هم یک‌سری موضع‌گیری داشت. خوب یک پنجاه هزار افغانی به پایگاه اینها دادیم. شهید قاسمی فقط یک میل - ام - یک، را گرفته بود که همین را من می‌گیرم. من دلم بود بگیرم که قرین خیلی عذر کرد، داد. دیگر این سلاح‌ها را تقسیم کردیم. بار کردیم و فرستادیم. یک مقدار مردمی ۵۰ بود. دیگر سلاح‌ها را فرستادم من خودم کابل آمدم، اینجا در کابل رضایی شان یک مقدار نوار فرستاده بود. حاجی که اینجا آمده و من دیر کردیم. تا آمدن من بدر ایران رفته یک دوره ۱۵ - ۲۰ روزه تعلیمات پزشکی دیده ایران بوده و من کابل آمدم. برنامه‌ای که برای فیلمبرداری و عکسبرداری بود اینها را شفق شان نگذاشته که در کابل الان گرفته می‌شوید و در جبهات باشد ما از رادیو تلویزیون گرفته بودیم که اینها ۵ - ۶ ماه بروند یک مقدار فیلم و عکس گرفته بیایند. بعد نتیجه‌اش را اینجا ببینیم و یک دوره دیگر بگذاریم که فعال شوند. امکانات مال صدا و سیما بود. بعد آقای نظر در آنجا بود تازه جذب شده بود. با فیلمبردارها آورده بودیم یک پنج هزار افغانی دادیم، دنبال حاجی ایران فرستادیم. دنبال حاجی فرستادم که حاجی را ببیند. من تقریباً ۴۰ روز کابل بودم پتو دورم پیچ‌کردگی بود شب‌ها یکجا و روزها یکجا بودم. هنوز دوره احتیاط ۴۰ ساله‌ها مطرح نشده بود. اینجا ماندم تا حاجی از خارج آمد. نظر را اینجا خلیلی دور داده بود که فایده ندارد به درس برو. فقط حاجی آمد من گفتم برو از هرات این

چیزها را بیاور کتاب و ماشین تحریر و اینها را بیاور کتاب‌ها را سه تقسیم کن. یک مقدارش را کابل بگذار، یک مقدارش را به جبهات غزنی بفرست و یک مقدارش را در مزار همراه ماشین بیاور. کابل یک کامره را گذاشتیم. همان وقت موسی را فرستادیم در عکسبرداری که عکسبرداری یاد بگیرد. من خودم می‌روم. در همین خلال بود که نفر از چهارکنت آمد که درگیری بالا رفته. محقق و نوری شان را خلع سلاح می‌کند. آنها تصمیم گرفته هرچه سریع بیا بعد مزار رفتیم یک شب ماندم همان روز که من می‌خواستم از دروازه بلخ طرف شولگره بروم آوازه پخش شد که فلانی آمده دولت هم تپ و تلاش می‌کرد که من هم در شدم. یک نفر قشلاقی‌ها مرا دیده بوده آن هم سرم پیچ کردگی بود. شولگر رفتیم از شولگر همان طور تنها بودم. یک مجله که عکس‌های تمام کابینه تره کی شان در آن بود گرفته رفته بودم در کابل در دستم که بود برای این بود که خوب هر جای که اتوبوس سوار می‌شوم و ایستاد می‌شد و نگاه می‌کرد که در اشتباه بیندازم که کسی نگوید چیه. خوب از خاطر سند مثلاً باشد، اقلأ بچه‌ها بشناسد که وزراء کیست. طرف دالان رفتیم همان طور سربالا رفتیم شب در شولگر جای نوری ماندم. از آنجا فردا می‌خواستم دالان بروم پیاده سربالا در راه خیلی خسته شدم. یک خر می‌خواستم کرایه بکنم، چند نفر حالا از خاطر مجله راه مرا گرفته که خلقی است نمی‌دانم پرچمی است. مجله پرچمی و خلقی است. ای بابا چیزی نیست من از دالان فلانی‌ها را می‌شناسم. بعد یک خر را کرایه کردم شب دالان ماندم فردا یک اسپ گرفتم شاه انجیر رفتیم، آنجا ماندم بنا بود که بیایم. برف هم زیاد بود. این بچه‌های فرهنگی در شاه انجیر بود. پایگاه که در تنگی زده قوا آمده درگیری است. اینها دستور داده بود، چند نفر را که برود محقق را بزند. بعد این محمد علی بای در کنار اینها بود، یک نامه نوشته کرد که بیا من گفتم من کار ندارم. بعد اسپ تهیه کردم من نانوائی رفتیم. آنجا اینها یک نامه نوشته کردند که فلانی جا در چند ساعت بیاید که جلسه است حاضر شوید. در وقت آمدنم به خارج، غلام رسول قریه دار و دین محمد پیش حاجی باباهام آمدند واسطه شده بود

که مرا بگذارد که خارج بروم یک‌سری امکانات بیاورد. بعد وساطت و اینها قبول کرد بعد آنجا که نامه نوشته کرده بود که بیاید. این حاجی بابام نامه را هیچ به من نداده یک کسی خواند گرفت پاره کرد آن سو انداخت، گفت برو دین محمد را بگو نمی‌آیم چند فحش داد، گفت اول دختر طلب می‌آمدید که بیا اینجا خارج بروم الان که سلاح هم آورده برای شما داده بعداً جلب کردید که اینجا بیاید. این همین رقمی شد و ماند. خوب هياهو زیاد مسئله زیاد ملاقات پیش آمد و تا همان نفرهای که مطرح بود که اینها را بفرستد که محقق را چیزی بگوید بیاورد اینها پیش من آمد. پیش من آمده، من این جا در جلسه صحبت و برخورد کردم و اینها منکر شد که این این‌طور نگفته. جعفر بابۀ نایب و جانک بود که تا آن قضیه آمد که در شاه انجیر آنجا بنشینیم در شادیان پایگاه جدا شد، مسئله اختلافات. سازمان پایگاه زد، یک پایگاه در شولگر زد، یک پایگاه دیگر رفتیم در دره صوف زدیم که آن روز آقای حسینی و آقای قرین را نصیحت کردم که در شورای روحانیت کار نکنید. بنام سازمان پایگاه بزیند هردویش قبول نکرد. فقط ما در شولگر و چهارکنت پایگاه زدیم. بعد در البرز زدیم. دره صوف بنام شورای روحانیت کار کرد فقط در مدرسه آقای جعفری چند نفر داشت. سلاح آنجا بود بعد یک مقدار زیاد سلاح را در پیش بند و پشت بند داد، بعد بلخاب که رفتیم مطرح کردیم آنها گفتند ما بنام شورا می‌پذیریم و آن شورای سمت شمال بهم خورده بود. همه گروه‌ها آمده بود کارتهای خود را پخش کرده بود. من نامه نوشتم بعد آقای حسینی خارج آمد به آقای حسینی نامه نوشتم آقای حسینی آمد به سیدمهدی شان گفت که مسئله این‌طوری شد. شورا بهم خورده گروه‌ها است بنا است گروه‌ها مطرح شود. از همه به نصر بدهد اینها گفته اشکال ندارد. مسایل به این شکلی مطرح شد من در آنجا ماندم، ۱۸ ماه ماندم که جنگ با کوبایی‌ها پیش آمد. که اینجا باز از ایران واحد نهضت‌ها یکی برای من یکی برای صادقی پیام داد که سریع برای اتحاد و اتفاق خارج بیا، که این نامه از طریق بهسود آمده و سه ماه بهسود مانده بود نرسیده بود. دوبار هم اخگرشان در اینجا آمده بود، ما که ششماهه

فیصله کردیم - آن - در این خلالی بود که من در آنجا بودم. آقای صادقی که در منطقه رفته تا آنجا هم با آقای حسینی شان سازما نرا تبلیغ نکردند. آنجا هم که شورای روحانیت تشکیل داده بود به عنوان جبهه و جبههٔ آزادیبخش تشکیل داده بود و در منطقه رفته که حاجی نادر از طرف شورا قومندان بوده با بهشتی برخورد کرده، یک سری اعلامیه و صحبت‌های که صادقی کرده در ترکمن بنا شده حاجی نادر، آقای صادقی را گرفته بچه‌های نصر هم رفته بالا یک مقدار سلاح شان تلف شده بود. این مسئله پیش آمد. قوا دره‌صوف آمد. با سی نفر از بچه‌ها دره‌صوف رفتیم وقتی که ما دره‌صوف رسیدیم قوا برگشته بود. باز هم شورای روحانیت مانده بود کم‌کم اینجا به این نتیجه رسیده بودند که نصر در دره‌صوف جبهه آزاد باز بکند اینجا جبهه باز کردیم. گزارش از بهسود آمد هم از حرکت هم از نصر دو نفر نماینده که در پشت بند و پیش بند بین حرکت و نصر درگیری شدید شده بود. یک هیأت ما از دره‌صوف فرستادیم که اینها را حل و فصل بکند. بچه‌های نصر را، ارباب براتی شان را اسیر گرفته بود که در این خلال بود که شفق در بهسود تصمیم گرفته که اعلامیه در منطقه پخش کرده که دانش از سازمان نیست، همان دانشی که در شورا معرفی کرده بود. در این خلال که سلاح برده بود با من رفیق شده بود. این را من از قصه‌اش خبر نداشتم ولی دانش گفته من در سازمان هستم تا وقتی که فلانی بگوید نیست، من آن وقت قبول دارم. اینجا هیأت فرستادیم محمدعلی شاه شان را که آنجا بین نصر و حرکت اصلاح کرده بنا شد که در پشت بند نه مسئله نصر و نه شورا و نه هم حرکت باشد. در پیش بند که الان نصر مسلط است حرکت نیست. در آنجا بود که آیه نصر در بالا نوشته کردگی بود بعد گفته بودند همهٔ علامت نصر را که برداشتی این آیه را هم برداری. ما در جواب نوشتیم که مسئله به این شکل حل شده مسئله حل می‌شود. شفق نوشته کرده بود که اینجا صادقی را گرفته و احتمال دارد که صادقی را بکشد یا به دولت تحویل بدهد، فقط یک راه مانده که آقای اکبری جدیداً از طرف بهشتی در بهسود والی مقرر شده و اینجا نفوذ دارد اگر ما بتوانیم از طریق

آقای اکبری حل نکنیم اگر حل نکنیم شما باید تصمیم بگیرید که برای آزادی آقای صادقی چه کار بکنیم؟

ما در آن جلسه نشستیم آقای حسینی بود آقای جعفری بود گفتیم که خوب نامه بنویسیم براین که اگر آقای اکبری بدون زد و خورد حل کرد خوب است هرچه که شد حل می‌شود. اگر حل نکرد مجبوریم بچه‌ها را اینجا آماده باش بدهیم به گروپ‌ها بگوییم بروند، بجنگند. یعنی حاضریم که الان تمام سازمان تلف شود تا صادقی را آزاد بکنیم. به هیچ وجه نمی‌گذاریم به دست دولت برسد. نامه نوشتیم دو تا نامه یک نامه نوشتیم به آقای اکبری که بعد از دعا و سلام امیدواریم که مسئله را به صورت مسالمت‌آمیز حل بکنی و صادقی آزاد شود که درگیری در بین تشیع پیش نیاید و الا اگر آزاد نکردی ما مجبوریم به زور آزاد بکنیم یعنی صلاح منطقه و مردم این است. یک نامه هم به شفق و آقای حکیمی نوشتیم که آن طرف بچه‌های خود را آماده باش بدهد. آن طرف بچه‌های ترکمن و بهسود را ما هم از سمت شمال. وعده فلان وقت اگر تا فلان وقت حل نشد. این نامه‌ها را فرستادیم. از اینجا طرف چهارکنت رفتیم با آقای حسینی که چهارکنت رفتیم اول شولگر بعد چهارکنت رفتیم. قصد بر این بود که یک مقدار پول کمک که پیش آقای حسینی بود بیست میل سلاح را که آورده بود در دست آنها بود من حسینی را گفتم که دنیا دنیای این‌طوری نیست، پول‌ها را به ما بده، سلاح را هم که آنها گرفته بدر برو. الان در خارج جبهه هم دیگر وجود ندارد که بروی آنجا جبهه آزادیبخش باشد که جواب بدهی. گفت: نه! برای من بد است. خوب الان که بد است همین را به فدائیان بده. فدائیان آنجا بنام فدائیان کار می‌کرد. خوب در خارج آمده بود با جنبش تعهد کرده بود، منکر بود. همین‌ها بچه‌های خوب است. از این که به حرکت بدهی بده. گفت: نه! خوب من مجبور شدم، رفتم آقای حسینی را هم به جبهه سیدقومندان بردم که با او من نرفتم. بچه‌ها بود هم به جبهه دین محمد بردم هم با این یکجا در جبهه فدائیان رفتیم که اقلأً بباورانم که آنها اسلامی فکر نمی‌کند، اینها اسلامی فکر می‌کند. خوب

بعد از گفتن و اینها دو صد و هشتاد هزار افغانی پول بود، بگوی و بگردان سراین قبولاندم که هشتادش را به اینها بدهد صدش را به ما بدهد. صدش را به حرکت بشرطی این که سلاح‌ها را آنها بدهد. که نمی‌داد. من دانستم که نمی‌دهد. با این همه عذر و زاری آنها منکر بود که ما جنبش نیستیم. بعد هم همان بچه‌ که در البرز شهید شد قیام بچه‌ خوب بود. قیام را گفتم که این مرد را به همین شکلی آوردیم شما اگر مهر جنبش دارید نامه تاپه کرده بدهید که حسینی قبول کند و پول را بدهد. این را که با پول آوردیم می‌گوئید تاپه جنبش داریم. خوب این را گفتم بیا ما یک شصت هزار افغانی از حساب دکان و مسائل سر مصباح شان داشتیم من آقای حسینی را گفتم تو همین را نده به ما بده که ما پول خود را از سرش بگیریم. خدا رحمت کند همین حاجی خداداد که بنام حاجی رسول بود این آمد و همین مهدوی هر دویش، من گفتم پول را می‌گیرم در حساب مصباح پول جبهه مردم را خورد شما الان به ما بدهید. بعد من به مهدوی گفتم چطور شد که مهر جنبش را در کردی خبر نداری که ما از روی این فتوکپی می‌کنیم. این مسئله بود و پول را به هر زحمت بود به اینها دادیم و جلسه بر قرار شد و ما موضوع‌های خود را نوشتیم فرستادیم و اینها قبول نکردند که در بروند در جلسه نهایتش پول را از اینها گرفت سلاح‌ها را نداد. خوب حسینی خارج آمد. به همین شکل مسئله چهارکنت ادامه پیدا کرد، تا آن وقت. صادقی آزاد شد. اکبری در همان مرحله صادقی را آزاد کرد. این خارج آمد درگیری بین صادقی و بهشتی شروع شد واعظی و ناطقی فرار کردند خارج آمدند. در همین شرایط سال ۱۳۶۰ بود که اینها مکرر نامه نوشتند که خارج بیا که وضعیت خراب است. ما این شورای موقت را که تشکیل داده بودیم، خوب شش ماهه بود بیست ما از ش گذشته بود. یعنی دو ماه اینجا بودم که گذشته بود ۱۸ ماه دیگر من آنجا (افغانستان) ماندم. اینها که مانده بعد رفته طرح وحدت با مجاهدین خلق و حدید و کانون را ریخته. بعد دکتر معصومی کنار رفته، خلیلی اخگر را آورده و صاحب نشریه کرده و صدور انقلاب را کوبیده و افتخاری و مسایل اینها. همه بچه‌ها را بیرون

کرده. حاجی ابوذر نامه نوشته، نوری نامه نوشته، انصاری شان نامه نوشته که بیائید. بعد اینها که زورشان در مسئله نکشیده کل نهادهای ایران رفته سر و صدا کرده و صحبت کرده که این نصر منحرف است و جدای از مسئله مزاری است با حزب هم که بهشتی شان اینجا شهید شده وقت حزب اسلامی بلدش فاتحه گرفته اعلامیه داده، سازمان بلدش فاتحه نگرفته، اعلامیه نداده. خوب حسینی که آمده، بعد حکیمی هم آمده عرفانی هم که اینجا بوده همه یک شفق داخل بود. هیچکدام شان الان نه صاحب اختیار، می‌گوید اصلاح می‌کنیم درس و بحث است و توحید است و همه دفاتر به این شکل اینجا خلیلی با اینها هماهنگی کرده، افتخاری را هماهنگ کرده، ناطقی هماهنگ است. خوب اینجا که آمدیم در مشهد آمدم دیگر مسخره است. یک سری بچه‌های خورد را جمع کرده آنجا کلاس دایر کرده، از آنجا آمدیم اخگرشان فهمیده وضعیت را که اینجا اختلاف است و باید ترک کنیم. در جلسات آمدیم الان من، واعظی، ناطقی، عرفانی و حسینی یک موضع داریم وقت حکیمی، ناطقی عینک، صادقی و خلیلی شان یک موضع دارند. حالا می‌خواهیم جلسه بکنیم، افتخاری شان را طرد بکنیم ما می‌گوییم اینها منحرف است، اینها می‌گویند مسلمان است. ۹ ماه جلسه کردیم، ۹ ماه در اینجا ماندیم و جلسه کردیم. صادقی می‌گوید کمی تندرو است خلیلی می‌گوید مشکوک است، این ناطقی عینک می‌گوید نه مسلمان است. در شعار که مرگ بر ضد ولایت فقیه را رد می‌کند، مرگ بر منافقین را رد می‌کند. به شفق نامه نوشتند اینها همه برنامه‌ریزی کردند و رفتند شفق هم موضعش را تغییر داده همین موضع را می‌گیرد. از اول اصلاً نیاز نیست بر این که م اعلامیه بدهیم، همین‌که بگویم به دفتر ما نیا تمام است. از این طرف هم واحد نهضت‌ها و سیدمهدی در کل ادارات که ما رو آورده و دست گذاشته که اینها شعله‌ای است. این پافشاری می‌کند و دامن می‌زند که ما نصر را آن وقت کمک می‌کنیم ک اینها را تصفیه بکنند. از این طرف اینها قبول نمی‌کند. بچه‌ها به این شکل ۹ ماه روی این مسئله نشستند و الان در جلسات ما بحث روی این است که آیا اول تخلفات

مسایل و اینها بررسی شود، بعد خیانت را بررسی شود آخرش انحراف بررسی شود ما معتقدیم بر این که اول انحراف بررسی شود کسی که در سازمان منحرف است خارج بکنیم بعد هم کسی که خیانت کرده بررسی بکنیم، تخلفات را هم ازش تعهد می‌گیریم. در این مسئله هرکسی انتقادات خود را بنویسد که ما انتقادات را که نوشتیم آنجا سر صادقی و حکیمی، سر اینها ۱۰ - ۱۱ صفحه است که فتوکپی‌اش را داریم دو نفر شورای داوری تشکیل دادیم شفق و حسینی را به عنوان داور که اینها داوری بکنند. بحث شد و بعد از ۹ ماه جر و بحث. هفتصد میل سلاح بود سلاح را گرفتیم. این سیدمهدی شان در نزدیکی سقوط رسیده بود، این هم شب و روز دست و پا می‌کرد بر این که یک چیز جدید مطرح بکند که خود را حفظ بکند. آقای خامنه‌ای (آیةالله) به اینها گفته که شما در باره افغانستان کار نکرديد.

این تحلیل و تشکیلات در آورد که نفرهای کوچک را بیاورد نصر را بی توان بکند یک روحانیت مبارز هم تشکیل بدهد. بازوی نظامیش نصر باشد. این را می‌گوید دیگران را بیاورد با نصر ادغام بکند. من هم قبول دارم نصر ضرر نکرده دیگر، همه را آورده به نصر ادغام کرده. صباح هم سم می‌روند، می‌رود با اینها مطرح می‌کند. اینها از این ترسیده که در این جریان ما نیستیم کار را مزاری می‌کند، اینها مخالفت می‌کند. اینها آمد صحبت و یکسال در مسئله که تو هفتصد میل سلاح گرفتی بچه‌ها را اعزام کردی. این نهایتش در سال ۱۳۶۱ بود که ما نشستیم توافق کردیم که اخگر را با افتخاری از سازمان خارج کنیم. اعلامیه بدهیم. رفیق ما از این طرف خوب انصاری، مهدوی و بچه‌ها بود. اینها آمده اینجا پیش خود سنجیده که الان نمی‌شود ما هم که رفتنی هستیم، برویم سازمان را جمع بکنیم و مسئله‌اش این است که از رفیق‌های این هم یک سرای در کنیم. این یا از رفیق‌های خود تیر می‌شود یا این که عقب نشینی می‌کند، سازمان هست. آمدند انصاری را مطرح کردند من گفتم اشکال ندارد. من گفتم الان انصاری را منحرف نمی‌دانم ولی یک سازمانی هم نمی‌دانم، یعنی تشکیلات سازمان را عمل نکرده. این نشریه که اینها می‌خواستند پخش نشود

و صدور انقلاب را کوبیده بود انصاری مثل این که فتوکپی اش را گرفته بوده و این طرف و آن طرف داده بوده. بعد از این که فتوکپی اش پخش شده نشریه را پخش کرده اینها است و تخلف به حساب می‌آید؟ شفق از آن طرف برگشت که مهدوی گفته واحدی را شفق کشته، این مسئله است، این را مثل این که مهدوی همان سالی که آمده بود در کوپته پیش حسینی گفته بوده، این اختلافی که شفق اینجا مطرح کرده بود که واحدی می‌خواست مرا ترور کند، مهدوی گفته بوده که او را هیچکس هم گیر نداده شفق گیر داده. این حسینی هم در جلسه گفت آری پیش من گفت. ما هم به مهدوی، هم من، هم واعظی و هم عرفانی علاقه داشتیم، یک گشت تصمیم گرفتیم که بهم بزنیم که این طوری است و ما نصف این برنامه را قبول نداریم. همین رقمی مطرح شد باز فکر کردم و گفتم خوب اشکال ندارد، یک سری را تصویبی از سازمان می‌کشیم، یعنی تصویب می‌کنیم اینها در سازمان نباشد این سه تا را هم اعلامیه می‌دهیم و ضمناً آن مصاحبه که ما کرده بودیم در اینجا که مهاجرین برگردد و در مناطق آزاد شده کار بکند. این هم در مسئله بود که این را هم سازمان فتوکپی کرده بچه‌های شفق شان و هم حرکت در بین کارگرا پخش می‌کرد. که آن روز واقعاً این طرح که تا چهل سال را عسکری بگیرد، در یک هفته ۶۵۰۰۰ بچه جوان از کابل دَر شده بود از کوه سنگی برو بخیر یعنی اگر دولت نظر می‌داشت که بگیرد می‌توانست که جلوش را بگیرد کلاً در این طرح مبارزات کابل فلج شد. این مسئله را که گفتم اینها سخت علم کرد حزب اسلامی علیه این مسئله نامه نوشت که مصاحبه دوم را کردم اختلافات. و ضمناً می‌گفتند که مصاحبه خود را پس بگیرد که موضع خودش است نه موضع سازمان. بعد در این تشکیلات جدید که به وجود آورد ما را به عنوان مسئول روابط عمومی تعیین کردند، خلیلی به عنوان معاون، سخنگو و بعد دفتردار تهران خلیلی. مسئول مالی و دفتردار در آن وقت آقای حسینی. تشکیلات به همین شکلی به وجود آمد اینها اینجا جمع شدند گریه کردند قرآن کردند که از اختلافات صرف نظر بکنیم، البته اینها ترسیده بودند از این که اینها

اخگر را می‌گیرند اگر دستگیر بکند. صادقی نفرگد کرده از بچه‌های خود را که این را از مرز بیرون بکند، پاکستان ببرد. بعد از آن اعلامیه داد، چون ترسیده بود که این اول نمی‌گیرد از خاطری که نام سازمان بد نشود وقتی که اعلامیه داده شد که از سازمان طرد شده دوباره می‌گیرد. این هم آنجا رفت. اینها در بین خودشان مطرح کرده بود که اختلافات اینها را در بالا عمده بکنیم که این تخلف کرده آن تخلف کرده این چه کرده، اینها. مسایل فکری که در داخل داریم کوچک جلوه بکند و اختلاف بالا برود، در بالا در پیش بچه‌ها منعکس شده بود بر این که مثلاً صادقی و مزاری سر این که مسئول باشد اختلاف دارد. در حالی که ما سر اخگر و افتخاری اختلاف داشتیم. بعد اخگر و افتخاری در بین خود تحلیل کرده بود که در سازمان از کی می‌شود استفاده کرد، هر دویش به این نتیجه رسیده بود، مرا گفته بود از او که هیچی نمی‌توانیم اصلاً اخلاقی هم نمی‌سازد. نمی‌توانیم تحلیل افتخاری این بود که از شفق می‌شود استفاده کرد. یعنی کنار شفق برویم از ما حمایت می‌کند ما می‌توانیم در بین بچه‌ها کار کنیم. چون از سابق صادقی و افتخاری در بین خود اختلاف داشت صادقی را افتخاری قبول نکرد. اخگر گفته بود نه! فقط از صادقی می‌شود استفاده کرد، از شفق هم ۸۰ درصد می‌شود استفاده کرد ولی ۲۰ درصد خراب می‌کند. لذا روی تقسیم اخگر دنبال صادقی رفت و افتخاری هم دنبال شفق رفت. حالا در صورتی که قرآن کردند و قسم کردند گریه کردند ناله کردند. تعهد کردند که دیگر حرف نمی‌زنیم اختلاف نداریم باز شفق برادرهای خود را برد پیش افتخاری گذاشت که درس بخواند. مسائل سلاح که فرستادیم صادقی و حسینی بعدش داخل رفت از درگیری‌های که با حرکت پیش آمده بود که نماینده بفرستید ما حسینی را فرستادیم. آنها عارفی را فرستاد. شیخ برات هم به عنوان ناظر اینها را سمت شمال فرستادیم. صادقی هم در داخل رفت سال ۱۳۶۱ بود.

این مسئله پیش آمد اینها رفت ما اینجا ماندیم. اینها که در شد ماندیم و این سلاح‌ها با جمعیت تبادل شد که خیلی تبادل کرده بود. حسینی که داخل رفته بود.

قرین خارج آمد اینجا ماند. بعد اینها پارسال (۱۳۶۴) نظر به تاریخ صحبت که در سال ۱۳۶۵ است) در پاکستان جمع شدند در آنجا جنبش و کانون و اخگر و با افتخاری شان دست داشت که باز اینها یک انشعاب از سازمان اعلام کنند. بعد از این که اینها را طرد کردیم این جناح از سازمان جدا شده بود که وحدت ملی و جبهه آزادیبخش ملی به وجود بیاورد که باز در این مسئله گفتند که خلیلی شان دست داشتند که تا آشتی ملی در بین کانون و جناح‌های کانون که شفق هم در آن مسئله بود. تا آمد به مسئله پارسال (۱۳۶۴) درخواست سلاح که ما طرح ریختیم در اینجا چون در این دو، سه سال سلاح نداد مطرح شد بر این که اینها نه نیرو دارد سلاح قبلی را دوبار ضربه خورد یک مقدار در گلران و یک مقدار در کازک برده نتوانست باقی‌اش را با جمعیت تبادل کرد جمعیت هم سلاح را خورد و الان سلاح نمی‌دهد. ما در این نتیجه رسیدیم که خوب هر طوری است مسئله که با این شکل پیش آمده الان اینها بما سلاح نمی‌دهد واحد نهضتها سقوط کرد و ستاد تشکیل شد یک درخواست نوشته کردیم که ما سه هزار میل سلاح می‌خریم سه هزار میل سلاح با ۲۰ تا داشکه چقدر هاوان و چقدر راکت مسایل و اینها، شما موافقت بکنید که اگر خودتان می‌توانید از منابع که برای خودتان سلاح تهیه می‌کنید برای ما هم بخرید چون ایران ضرورت و اینها دارد اگر هم نه ما می‌خریم فقط از نگاه همکاری و آوردنش و انتقالش کمک کنید از این که شما یک دولت و ما یک سازمان هستیم شما معامله که داشته باشید وابستگی ندارد و امکان دارد با خرید سلاح وابستگی بیاورد با شما مصلحت کردیم. این مسئله را که اینجا مطرح کردیم این را به سازمان نگفته بودیم در جمع نگفته بودیم دلیلش هم بر این بود که خوب ما می‌خواستیم از این طریق مثلاً سلاح بگیریم. ایران هم معلوم نبود که سلاح می‌دهد یا نمی‌دهد. اگر این را به بچه‌ها بگویم. بعد هم بچه‌ها بگویند سلاح کجا شد، چطور شد اینها موضع ضد ایران داشت ما از ایران دفاع می‌کردیم آقای اکبری هم اینجا بود اینها مرتب آن وقت خود را موضع ضد ایران تشیخ می‌دادند هم خلیلی و هم حکیمی بعضی

حرفها می‌گفت. شفق صحبت می‌کرد با حرکتی‌ها نشسته بود سمت شمال را محکوم می‌کرد، تمام این مسایل پیش آمد این جوادی در کرمان صحبت کرد که اینها است و تقصیر سمت شمال بگردن اینها است. در آن وقتی که سمت شمال قلع و قمع شده بود. بابه جاوید اینجا مرده بود جاوید در قم شفق را سخنران تعیین کرد سخنرانی کرد که خط از ما با خط اینها فرق می‌کند ما هم چیزی نگفتیم.

این مسائل پیش آمد ستاد که تشکیل شده بود نامه ما در شورای عالی پیش آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) مطرح شده بود که خوب اینها اجازه خریدن سلاح را کرده، بعد آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفته بود چرا این سلاح را برای اینها نمی‌دهید که اینها می‌خواهد از خارج بخرد، بعد اینها گفته بود اینها همین طور پف و پطاق کرده نه اینقدر نیرو دارد، اینها هر وقت تعلیمات می‌فرستد ۱۵ نفر بیشتر ندارد. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفته بود امتحان کنید امتحان کنید که نیرو دارد یا ندارد این سلاح را بدهید. الان آبرو می‌رود که اینها سه هزار میل سلاح کار داشته باشد شما ندهید اینها بروند از خارج بخرند انعکاسش چه می‌شود؛ بچه‌های سپاه برگشته گفته بود که ما داشکده نداریم. گفته بود ۲۰ تا داشکده شما ندارید چطور می‌شود که در یک مملکت ۲۰ تا داشکده نباشد.

روی هم رفته آنجا تصویب شده بود که بدهد، رضای شان ترسیده بود از این که واقعاً امکان دارد اینها نیرو نداشته باشد برده نتواند چطور شد و چکار شد. اشکال ندارد در اینجا سپاه دیده بود که اینها اختلاف دارند. اختلاف هم یک‌سری مسائلی که اینجا پیش آمده بود ما از اینها دفاع کردیم که موضع ایران خوب است اینها بد می‌گفت و می‌گویند بعد هم در سمینارها و مهمانی‌ها دهه فجر طبعاً از من دعوت می‌شد اینها می‌گفت چرا اینکار را کرده ما را دعوت نکرده که یک سفر من پاکستان بودم از خلیلی و عرفانی دعوت کرده بود از شفق دعوت نکرده بود شفق مثلاً با خلیلی دعوا کرده بود. بعد بچه‌های سپاه زودی کرده دنبال از اینها آمده بود وقتی که ستاد تشکیل و من نامه دادم من پاکستان رفتم ستاد و آقای خامنه‌ای (آیه‌الله)

که نظر این طوری داشت سپاه مسئله اختلافات که ستاد و سپاه داشتند، اینها آمده بود سراغ از اینها، تق می زدند و سند جمع کرده همه اش ضد جمهوری بود از اینها بود از سخنرانی های شفق بود دفتر که یکسری مسائل بود اینها را جمع کرده بود وقتی که سال ۱۳۶۲ پرونده در باره احزاب تشکیل شد ۱۳ تا ادعا وزارت کشور، سپاه و ارشاد علیه نصر داشت که از این جهت اینها خط امام نیست این سیزده تا ادعا همه اش مال اینها بود یکسری نوشته های ناطقی بود یکسری هم مسئله سخنرانی های شفق بود یکسری موضع گیری های درون دفتر بود، که رضا هم در آنجا در بررسی جواب نداشت همه اش را بیرون نویس کرده به من آورد من بلدش جواب گفتم ای برد تا تصویب شد که سازمان نصر از جمله گروههای مورد تأیید در ایران است. که در همین شرایط بود که تصمیم داشت دفاتر حرکت را ببیند که شورا را بست. بعد سپاه را مسئله اکبری و زاهدی و صادقی سراغ از اینها بودند که شما امسال درخواست سلاح خود را نمی دهید ما در نوروز هر وقت که است درخواستی سلاح خود را می دهیم من نبودم واعظی هم مشهد بود اینها زودی کردنی جمع شدند یک درخواستی دو هزار میل سلاح نوشته کردند درخواست را دست سپاه داده من پاکستان بودم این را که درخواست داده سپاه هم سوزه دستش افتاده خوشحالی گرفته در شورای مرکزی بالا پیش آقای خامنه ای (آیةالله) مطرح کرده که نصر اختلاف دارد این سلاح دادن باعث می شود که نصر از هم بیاشد دوتا جناح است یکی جناح مزاری است، یکی جناح شفق است، مثلاً سازمان قبول ندارد دفتر مرکزی امضا نکرده مسئله بر این است که شمالان این را به کدام سازمان می دهید؛ این تصویب که سلاح را بما بدهد ما بچه ها را جمع بکنیم در جلسه بعدی افتید جلسه بعدی از اینها دو سه ماه طول کشید که تا این جلسه دایر شود. رضای شان در اینجا سخت ناراحت بود که مسئله اش چیست؟ من گفتم ناراحتی ندارد ما از موضع که آقای خامنه ای (آیةالله) و با شما برخورد می کنیم آن موضع ما است حالی در هر صورتیکه باشد یا این سلاح را بما می دهد یا اجازه خریدش را می دهد و هیچ

مسئله‌ای نیست. گفت آخر این چه رقم می‌شود؟ گفتم نه! آنجا پیش آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) می‌گوییم. گفت راست می‌گویی؟ گفتم آری. آنجا که بردند مطرح کردند که به کدام نصر بدهیم؟ آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت این قدر گپ در می‌آورد. گفتم این سلاح‌ها را به اینها بدهید مزاری شخصی درخواست کرده بده سازمانی درخواست کرده بدهید. شما روز یک گشت می‌آید مسئله‌اش را چه کار دارید و ما یکسری سازمان‌های را قبول داریم روی شخصیت هایش قبول داریم. یعنی سپاه را روی صادقی، اکبری و زاهدی قبول داریم نصر را هم روی صادقی و مزاری قبول داریم دیگرش را من نمی‌شناسم. اینها که از آنجا سرشان به سنگ خوردند، سپاه هم بما تلفن زد که ما جلسه داریم آدمم گفت که الان این سلاح به عنوان شما تسلیم می‌شود، شما در جریان تشکیلات نگوید که مال از ما است بد می‌شود. گفتم من هیچوقت سلاح را به عنوان خودم نخواستم مال سازمان است و من مسئول سازمان هستم. تدارکات و مسئول روابط عمومی‌اش هستم، ای شما هستید که دارید خراب می‌کنید و بچه‌های ما هم تازه به این مسئله اختلاف ندارد ما بلدی سازمان خواستیم و تا حالا هم سلاحش را تدارکش را ما دیدیم و شما دید که در بین ما درخواست می‌کنید که درخواست بدهد و آنجا می‌برید مطرح می‌کنید ما گفتیم سازمان است. این مسئله پیش آمد و خلیلی برداشت نامه نوشتند در کل نهادها که غیر از دفتر مرکزی هر امضا دیگر اعتبار ندارد. در وزارت کشور نوشتند جلسه پیش آمد گفتیم مصوبه سال ۱۳۶۱ را بیاورید کی حق درخواست دارد کی حق امضا دارد این مسئله را مطرح کردیم در وزارت خارجه گفتم بنا نبود که به این شکلی اینطوری پیش برود و سیر و پودنه سازمان را در بیاوریم ولی الان که اینها کشیده می‌گویم چاره نیست، اینها اینجا مطرح کردند ما گفتیم حرف نداریم الان اینها می‌گویند چون خلیلی در او طرف مسئله است شفق شروع کرد یکسری مسایل را گفتن و کوبیدن عمومی. از عرفانی بازخواست کرد عرفانی گفت در آن مصوبه که ایشان (مزاری) به عنوان مسئول روابط عمومی ما است. و خلیلی معاون است و

دفتر دار تهران است و سخنگو و مسئول روابط عمومی ایشان است. ای شفق از آنجا رست شد که نه این طور نیست، جنگ افتید، جنگ افتید در نتیجه واعظی گفت که خوب راه حلش این است که برویم مصوبه را بیاوریم هر چه که مصوبه بود، گفت خوب است. مصوبه هم پیش آقای حسینی بود و آقای حسینی هم داخل، رفتیم از بین کاغذهایش ایرا در آوردیم. به این شکل که در آوردیم یک فتوکپی اش را اینها گرفت تمام شد. عالی پیام گفت حالا امضا ایشان و اگر ایشان نباشد امضاء خلیلی را ما قبول داریم. اینها گفتند این مصوبه چند تا مصوبه دیگر دارد. آنرا هم بیاوریم من خندیدم جلسه دفتر گفتم اگر بناست مصوبه را تا سال ۱۳۶۱ را همه اش را ببریم سفره را باز می کنید پیش ادارات که آبرو می رود اگر مصوبه تعیین مسئولیت است که همین است، ما داعی این را نداشتیم که کی امضا بکند کی امضا نکند که شما خراب کردید، من که مسولیت داشتم و سلاح درخواست کرده بودم و تصویب کردند من سه هزار میل درخواست کردم و شما دو هزار میل درخواست کردید و او را هم دو ماه، سه ماه تأخیر انداختید مقصر شما هستید من نیستم، بعد پیش سپاه رفتیم و یک جلسه گذاشتیم صحبت و صحبت ای شفق شروع کرد از ده سال خراب کردن که سازمان را ما از اول قبول نداشتیم و نیستیم و اساسنامه ندارد چه ندارد و چه ندارد، هیچ تشکیلات ندارد اینجا نشسته و احدی و صادقی و مزاری به وجود آورده از اولش هم قبول نداشتیم. حالا برگردیم در اینجا، سپاه اینها یادداشت می کند، بعد نوبت به من آمد صحبت کردم گفتم والله یک سری مسائل را که برادرها می گوید مربوط بما نیست مربوط به جمهوری اسلامی است و ما ظاهراً حق وظیفه تعیین کردن در جمهوری اسلامی نداریم او مسئله این است که جمهوری اسلامی از بعضی اشخاص دعوت می کند در مناسبت های شان. و برادرها از این مسئله ناراحت است ما هیچوقت داوطلب هم نیستیم ما را دعوت بکند من کسی هستم در هر جا هستم دو بعد داریم یک بعد سازمانی داریم و یک بعد شخصی داریم، الان در بعد شخصی ما بنیاد شهید پول می دهد به عنوان این مسئله که توی مزاری با عرفانی این کار را

بکنید نه به عنوان سازمان و ما هم نمی‌توانیم قناعت بدهیم که به عنوان سازمان بدهد. یا مثلاً دعوت می‌کند در فلان دهه فجر و مسئله سیمینار و یک جای مصاحبه است جمهوری اسلامی می‌گوید یا من هستم یا هم صادقی. اگر اینجا یک وقت دعوت بکند بر این که از سازمان معرفی شود وقتی که این دعوت به این شکلی آمده ما در جمع گذاشتیم و آقایون را گذاشتیم ولی یک وقت می‌گوید فلان نفر بیاید در این مسئله شرکت بکند، با این که من یک سازمانی هستم با زان بعد را یک‌سری ناراحتی برادرها اینست. یک‌سری مسایل هم که اینجا مطرح است آقایان می‌گویند، این‌طور نیست که الان ما تشکیلات نداریم نه داریم، ما در سال ۱۳۶۱ مصوبه داریم این مصوبه را اینجا می‌فرستیم شما در سردرگمی نباشید در همان مصوبه هر چه که است برادرها را معرفی می‌کنیم. جلسه را به همین صورت تمام کردیم دیگر برنگشت که سازمان در اینجا تشکیل شده عرفانی بوده واعظی بوده ناطقی بود همه اعضای سازمان را دعوت بکند چنین نبود. خوب آمدیم، که بیرون آمدیم این مصوبه را آوردیم یک نامه نوشتیم با این مصوبه به آنجا من رفتم آنها و عالی پیام هم رفته بود باقری هم رفته بود خلخالی مسئول بود آمد بعد گفت چطور می‌شود اینها، من خودم گفتم که نه اینجا که هست من وقت این مسائل را ندارم که کل نامه‌ها را الان شما به امضا من قبول بکنید من الان ابلاغ می‌کنم که هیچ نامه را به غیر از امضا شما قبول نکنم، من گفتم نه! این درست نیست فقط چیزهای که درخواستی برای سازمان است و تدارکاتی و مسایل و اینها است یک‌سری مسایل او ادغام و غیر ادغام است مربوط به امضای من است. برای نامه تردد مسایل مشکلات داخل دفتر امضا دفتر اعتبار دارد، ما هیچ مسئله در این نداریم. حرف ندارم هم به اینها گفتم و هم به وزرات کشور. در این مسئله بود که باقری گفت خوب کردی. مسئله به این شکل شد. مسائل به همین شکل تمام شد.

حالا آمدیم که سلاح، ۱۲ روز در سلاح تقسیم کردن که الان سلاح در کجا برود ماندیم. شفق جداگانه پیشنهاد می‌کند حکیمی جداگانه، صابری و سجادی جداگانه

پیشنهاد می‌کنند ۱۲ روز از صبح تا شب جلسه می‌کردیم. اینها طرح ریختند بر این که فقط جبهه‌های که موجود داریم بُلْدش تقویت بکنیم جبهه جدید نفرستیم که در واقع کل ارزگان و چهارگانه و اینها از این مسئله خارج بود بعد از ۱۲ روز نشست و جلسه و بحث روی ولسوالی‌ها توزیع کردیم که فقط ارزگان را دو ولسوالی گرفتیم و بهسود را هر دو ولسوالی‌اش را چهار ولسوالی گرفتیم و دره صوف را دو ولسوالی گرفتیم، ترکمن را که ربع یک ولسوالی بود این را هم، به این شکل سلاح را توزیع کردیم و به همین شکل اعزام کردیم. خوب این تبلیغات در سطح وسیع راه افتید که سازمان اختلاف دارد، سازمان انشعاب می‌کند، سپاه در اینجا تصمیم گرفته بود که در ظاهر به اینها بگوییم آری کار بکنید در واقع کارشکنی بکنیم. در مشهد وقتی که ششماه اینها در اردوگاه ماند در شناسائی راه همکاری نکرد، وقتی که اینجا در مسئولیت تعیین کردن رفتیم خلیلی را با ناطقی برای راه گذاشتیم. ما هم برای تدارکات و مشکلات این طرف و آنطرف. چند تا را گفتیم برود شتر بخرند. چند تا در اردوگاه، در همین پنج، شش ماه معمولاً در این مشکلات و بدو بدو بودیم که هیچگونه اختلافی احساس نمی‌شد که اینها در بین خود اختلاف دارد، تا این که گروپ اول اعزام شد بچه‌ها داخل رفت در گروپ چهارم آمد که او حادثه را در اردوگاه اینها به قصد به وجود آورد، بعد این بچه‌های سپاه گفته بود که همین کل اطلاعات ما درباره نصر داشتیم کِلش دروغ بوده و اینها بسیار پیچیده است از نگاه تشکیلات و این اختلاف هم کاذب و دروغی است. برای این که بشناسد چیست، اینها را که می‌گفت انشعاب می‌کند در این ششماه ما اصلاً در بحین‌شان اختلاف ندیدیم، مسئله دروغ است. این سلاح هم رفت به این شکل برای سازمان یکسری حیثیت داد در منطقه جا افتید. و در این خلال بود که از خاطر اعزام این سلاح ما یک سفر آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) را دیدم و یکسری صحبت‌های آقای اکبری و اینها صحبت کردیم و ضمناً حرکت، آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) قول داد که ما بچه‌ها را می‌گوییم که دفتر حرکت را ببندد فایده ندارد. در این مرحله که ما هم اعزام سلاح را

تمام کردیم و تصمیم داشتیم از دنبال سلاح داخل برویم، که مسئله اتحاد مطرح شد در رابطه به مسئله اتحاد دعوت شد.

دو تا موضوع مانده که مختصر بررسی کنیم که یکی اش معمولاً فهرست‌های مسئله گفته می‌شود که جزئیاتش را در آینده در صدد بشویم مسئله گزارش‌های نظامی و عملکرد سازمان را تهیه کنید^(۱)، یکی هم موضوعات اتحاد است که این هم به نقش سازمان و رویدادهای که در این باره پیش آمده در موضع گیریه‌ها که این را باید بیان کنیم. مسئله اول پایگاه‌های نظامی سازمان است و مسئله عملکردش در این مناطق که به وجود آمده چه کارهای را شروع کرده، سازمان از سال ۱۳۵۸ شروع کرد همانطوریکه قبلاً اشاره شد مسئله تعلیمات را حل کرد و بچه‌ها را تعلیمات دادند و فرستادند در مناطق مختلفی که پایگاه بزنند. با این که امکانات تسلیحاتی نداشتند فقط از اینجا بچه‌ها تعلیمات دیدند و رفتند در مناطق که مردم را تعلیمات بدهد و مردم را جذب بکند بعد عملیات انجام بدهد و سلاح بگیرد.

همان طوری که ما از اول نظر داشتیم این بود که در نظر نداشتیم به اسم سازمان پایگاه‌های نظامی در مناطق آزاد شده به وجود بیاوریم و بیشتر نظر داشتیم که پایگاه و مراکز فرهنگی در مناطق به وجود بیاوریم مردم را آگاه بکنیم و تشکیلات ببخشیم و علیه روسها و دست نشانندگان روسی بجنگیم، لذا به همین جهت بچه‌های که دوره اول تعلیمات نظامی دیدند و داخل رفتند یک‌سری کتاب بردند و کتابخانه سیار به وجود آوردند و مدرسه‌ها را در دست گرفتن این چیزها در همه‌ای مناطق از طرف سازمان به وجود آمد چه در ترکمن، بهسود، پلخمیری و دره صوف و چهارکنت و شولگر و این طرف هم غزنی و جاغوری، در این مناطق بار اول یک‌سری کتاب‌ها برده شد ضمن آن تعلیمات نظامی هم بود، یعنی هر جا که سازمان

۱. مختصری از گزارش‌های نظامی سازمان تصر، فقط به عنوان نمونه در پایان فصل اول (پیوست الف) از

می‌رفت در آنجا یا مدرسه را باز می‌کرد یا مسجدی را می‌گرفت یا حسینیه را به عنوان کارهای فرهنگی می‌گرفت. و از این مسئله بود که سخت دولت و ایادی دولت حساس شد و مانع شدند، از این که کار فرهنگی بکنند و مدرسه باز بکنند و کتاب بدهند و این گونه کارها را بکنند، لذا یکسری کسانی که در منطقه از مردم مسلح بودند بعضی گروهها رویش نفوذ کرده بود، شدیداً جلو این مسئله را گرفتند و مانع شدند و گفتند این کتابها را مطالعه نکنید که اینها شما را شعور سیاسی می‌دهد و در راه خودشان می‌برد از این قرار، لذا بخاطر این مسئله بود که سازمان مجبور شد تصمیم بگیرد که مسئله سلاح و پایگاه‌های نظامی را هم مطرح کند وقتی که پایگاه نظامی مطرح شد سازمان امکانات خیلی کم داشت و فقط ۷۰ میل سال ۱۳۵۹ رفته بود در کل سازمان امکاناتی که تهیه شده بود برده بوده در منطقه ترکمن و بهسود رفته بود فقط آقای شفق برده بود و در غزنی و ارزگان سلاح نرفت و در سمت شمال هم سلاح نیامده بود، یک مقدار سلاح هم که در مناطق ارزگان و بهسود و ترکمن و پلخمری که رفته بود که قبلاً اشاره کردم سلاح اتحادیه بود که گرفته بودیم و یک مقدار سلاح هم در رابطه با شورای سمت شمال که من گرفتم و بردم دیگر سلاحی برای سازمان نرفته بود و در اینجا از کارهای فرهنگی که در کنار کار نظامی بعد از این که پایگاه زدند دو تا نشریه در داخل به وجود آمد یک نشریه را در سال ۱۳۵۸ مرحوم واحدی که از اینجا رفت در کابل منتشر کرد بنام مستضعفین داخل کشور که این نشریه خیلی در آن عصر مفید واقع شد. و این تنها نشریه در داخل گروهها مخصوصاً شیعی بود. البته یک حالت در رابطه با مسئله برادرهای سازمان وجود داشت، مسئله این بود که ۱۰ - ۱۲ نفر که عضو شورای تصمیم‌گیری سازمان بود توقع‌شان دایم این بود که شرایط انقلاب و شرایط زمان و مکان را در نظر نداشتند می‌گفتند کوچکترین حرکت که در هر جا انجام می‌شود باید با مصلحت همه باشد اگر با مصلحت نبود از نگاه شرایط یعنی نمی‌توانستند تماس بگیرند یا از نگاه مکانی خیلی در خفقان بود یک کار مثبت را هم مرتباً دنبالش حرف می‌زد و نق می‌زد،

اولین نشریه را که مرحوم واحدی در آنجا به وجود آورد که در شرایط حساس دوران حفیظ‌الله امین بود که گر و گر همه را از خیابان و کوچه می‌گرفتند و زندان می‌کرد و می‌برد و خسارات و تلفات زیادی مردم در این دوره دید و باز با آن شرایط حساس این نشریه را مرحوم واحدی در کابل به وجود آورد که فقط چپی‌ها یک‌سری اعلامیه و نشریه داشت، از مسلمانها کسی آنجا اعلامیه و نشریه نداشت، در این نشریه هم برای بچه‌های داخل یکسری جهت داده می‌شد. جهت‌گیری فکری و موضع‌گیری می‌کرد هم عملیات‌های نظامی را منعکس می‌کرد از جمله فعالیت‌های که در اینجا به وجود آورده بود که خیلی چشم‌گیر بود و ابتکاری بود مسئله ترور روسها بود که در مندوی روسها را روز ترور کردند که از آنروز چند تا ترور همزمان که از طرف سازمان در شهرها انجام گرفت تا حالا که روسها آمده افغانستان را اشغال هم کرده باز هم زیاد تظاهر نمی‌تواند در شهرها بیایند و از ماشین‌های شان پیاده شوند یا از تانکهای شان پیاده شوند و خودنمایی نکنند دلیلش هم همین بود که اولین بار چند تا ترور هماهنگ را سازمان در آنجا انجام داد اولش در سال ۱۳۵۸ در مندوی کابل بود که ۱۵ روز بعدش دوباره ترور باز همان جا انجام شد. که در ترور اول بچه‌ها موفق شدند که دو نفر روسی را بزنند که از مستشاران خیلی بالای‌شان بود و بچه‌ها با سلاح‌شان سالم منطقه را ترک کردند و دستگیر نشدند. ۱۵ روز بعدش بدون اجازه مرحوم واحدی بچه‌ها اقدام به ترور روسها کرده بود در همان منطقه که این از خصلت نظامی‌گری این مسئله است. که من یک وقت دیگر هم پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران سال ۱۳۵۶ یا ۵۷ بود با آن که مجاهدین خلق انشعاب کرده بود تغییر مواضع اعلام کرده بود در ایران پیش آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بودم آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) از ما سؤال کرد که شما نظرتان درباره این که مبارزه مسلحانه را در افغانستان شروع بکنید چه وقت است؟ من در آنجا گفتم که برای شروع کردن مبارزه مسلحانه در افغانستان دو نظر وجود دارد. یک نظر، نظر برادرهای ماست که اینها را خیلی هم نگهداریم شاید سه سال، بعد مصمم‌اند که شروع بکنند و یک نظر، نظر

شخص خودم است که من با شروع کردن مبارزه مسلحانه در افغانستان مخالف هستم الان می‌گویم وقت و زمانش نرسیده، بعد ایشان دلیل بازخواست کرد که دلیل شما چیست و دلیل آنها چیست؟ من گفتم دلیل من این است در ایران الان هم که است من تازه سال سوم بعثت را می‌بینم با این که این همه مدرسه بوده و دانشمند بوده کار شده و امام چندین سال کار کرده از نگاه مبارزات سال سوم بعثت می‌دانم لهذا تشکیلات و کارهای فرهنگی خوب درست نشده بود لهذا خوب از آب در نیامده و مردم هنوز نمی‌دانند که مجاهدین خلق چه کاره است و اینها چه کار کرده و چقدر تقویت شدند از طرف روحانیت در نهایت اینها از نگاه مواضع فکری خوب نبودند. پیامبر گرامی اسلام بعد از این که مبعوث می‌شود بعد از ۱۳ سال کار تشکیلات و فرهنگی شروع به دعوت علنی می‌کند و مبارزه مسلحانه و سلاح و جبهه را. وقتی که ما ایران را به این صورت می‌بینیم ولی در افغانستان الان سال اول بعثت هم به نظرم نیستیم. گفت خوب این دلیل شما دلیل برادرهای شما چیست؟ من گفتم برادرها می‌گویند و دلیلش براین است که حکومت یک حکومت پوسیده است یعنی هم گروههای چپی فعالیت می‌کند هم مسلمانها فعالیت می‌کند و این حکومت پوسیده داود برای چپی‌ها خیلی موقعیت داده تا برای مسلمانها، کتابهای که بنام ایران است حتی قرآن که بنام ایران چاپ می‌شود با ترجمه ممنوع کرده نمی‌گذارد، با شرایط خفقان نمی‌شود کار فرهنگی کرد باید الان حمله کرد و مبارزه مسلحانه به وجود آورد حکومت را گرفت، بعد فرهنگ اسلامی را در بین مردم گسترش داد اگر ما دیر بجنبیم دیگران این حکومت را می‌گیرد شرایط بدتر از این می‌شود، که در آنجا آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت کاملاً موضع این برادرها نادرست است و این‌طور نیست که در بین ملت‌ها و انقلاباتی که به وجود می‌آید همه‌اش ده تا گردو (چارمغز) باشد که یازدهم را بدنبالش نداشته باشد از جاهای مختلفی کسی نظر داشته باشد هر کس دست خود را جلو انداخت این ده تا را گرفت برای دیگری نمی‌ماند ملت‌ها همین‌طور نسل به نسل هست یعنی یک کسی که کار اساسی می‌کند و کار انقلابی

دراز مدت می‌کند اگر نه در این عصر، در عصر دیگر همین‌طور نتیجه کارش را در نهایت می‌بیند حالا یک حکومت را کسی اگر گرفت دفعتهً این‌طور نیست که ملت را هم گرفته باز در بین ملت مسلمان زمینه کار انقلابی و فرهنگی است شما باید عمیقاً پایگذاری بکنید و کار اساسی بکنید آن وقت شروع بکنید و دلیلی که ایشان در آنجا آورد ای بود که فشنگ ما همین مسئله را بعداً دیدیم. می‌گفت وقتی که مبارزه مسلحانه را شروع کردید چند نفر که به مبارزه مسلحانه شروع کرد آن وقت کنترل از دست تان بیرون می‌رود یعنی مرتب یا بچه‌ها را باید طرح بدهید که مبارزه مسلحانه کند و عملیات انجام بدهید اگر جلوش را گرفتید انشعاب است و سرپیچی کردند یعنی بچه‌های جوان است و خون‌گرم. به جوش و احساسات می‌آید جلوش را گرفته نمی‌توانید. از این جهت است که تا وقتی که کادرهای مهم یک تشکیلات را به وجود نیاوردید و از نگاه فرهنگی یک‌سری بچه‌های تانرا نرساندید هیچ‌وقت به عملیات نظامی دست نزنید. لذا این مسئله که در سال ۱۳۵۶ پیش بینی می‌شد هر دو تجربه‌اش را ما دیدیم هم تحلیل این برادرهای خود ما درست از آب درآمد که می‌گفت این حکومت، حکومت پوسیده است دیر بجنبیم دیگران می‌گیرد راست درآمد که سال ۱۳۵۶ این مسئله پیش بینی شده بود سال ۱۳۵۷ کودتا پیش آمد گرفتند هم مسئله تحلیلی که آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) درباره مبارزه مسلحانه داشت این هم در سال ۱۳۵۸ وقتی که مرحوم واحدی پیش از این که کادرهای درست و آماده نیروهای رزمی در داخل کابل آماده شود و سلاح‌های کافی منتقل شود به محض این که آنجا چهار پنج میل سلاح تهیه کردند با پنج شش نفر بچه‌ها تصمیم گرفت که ترور شهری را شروع بکنند در رابطه به روسها اولین ترور که روز در مندوی صورت گرفت در ۱۵ روز بعدش کنترل از دست مرحوم واحدی رفت بچه‌ها اطاعت نکردند همین بچه‌های که آنجا ترور را انجام داده بود و موفق شده بود همین بچه‌ها پانزده روز بعدش در همین محل ترور دوم را انجام دادند که هم از نگاه سیاسی و هم از نگاه امنیتی نادرست بود لذا ترور دوم ناموفق بود فقط طرف را زخمی کردند

بچه‌ها دستگیر شدند، ترورهای متعددی در کابل شروع شد و نشریه به وجود آمد. از جمله مسائل که سهم فعال داشت مسئله تظاهرات سوم حوت ۱۳۵۸ بود که برادران فعالانه در آن سهم داشتند مقدار سلاحی را هم که تهیه کردند از دولت همانوقت بود تعدادی از بچه‌ها در جمع مردم دستگیر شد که بعد آزاد شدند و هکذا در سه تا از شهرهای افغانستان مسئله حملات چریکی را سازمان شروع کرد که در پلخمری، مزار و کابل بود، در مزار هم باز در سال ۱۳۵۸ ظاهراً بود که در دروازه شادیان بچه‌ها روز رفتند روسها را زدند و خودشان موفق شدند که نجات پیدا بکنند و از کسانی که جبهه ملی پدر وطن بود که خطرناکترین مسئله در افغانستان بود و روسها از همه طرح‌هایش در این طرح تا حدی موفق بود باز هم اکثر شاخص‌های اینها و توطئه‌های اینها را سازمان خنثی کرد و شخصیت‌هایش را ترور کرد لذا در کنار این مسئله در نشریه که در کابل به وجود آمده بود باز یک‌سری حرف و مسائل دنبال این مسئله باقی برادرها داشت هیچوقت نظرش در این نبود که شرایط زمانی و مکانی و جغرافیای یکسری معذوریت‌های را پیش می‌آورد که نمی‌شود یک کسیکه اکثر شورای تصمیم‌گیرش در خارج است مسایل داخلی که آنجا پیش می‌آید از نظر شورای تصمیم‌گیری بگذرد، خوب بعد از این که مرحوم واحدی این عمل مثبت را انجام داد بعد از این که خودش دستگیر شد یک مدت محدود این نشریه ادامه پیدا کرد بعد از بین رفت و متوقف شد. در مسئله شمال هم پایگاه نظامی در سال ۱۳۶۰ به وجود آورده شد که بچه‌ها در چهارکنت تصمیم گرفتند که نشریه هم در کنار عملیات نظامی که دارند و پایگاه نظامی و فرهنگی که دارند به وجود بیاورند که اینها هم از نگاه تاریخی عملیات‌ها بماند و هم برای بچه‌ها جهت داده شود و هم فعالیت‌های نظامی و فرهنگی منطقه بخارج منتقل شود که نشریه پیام خون بود که در چهارکنت به وجود آمد بنام شهید زکی وقت ده، پانزده شماره منتشر شد تا حدی در مسایل موضع‌گیریها توانست در منطقه موضع‌گیری بکند و عملیات ما درج شود در اعلامیه‌ها در آن چاپ شود که باز همان مسئله اول پیام مستضعفین داخل مسایل

زیادی در این مسئله به وجود آمد که تا حالا این حساسیت‌ها وجود دارد هیچوقت یک نفر از بچه‌های سازمان یا کسی در این مسئله پیدا نشد که این پیام‌ها را از اول تا آخرش خوانده باشد در خط و مشی و یا در مطالبش در اینها حرف داشته باشد. همه حرف و اعتراضات روی این می‌چرخیدند که چرا مادر جریان نیستیم و چرا با ما مصلحت نکردند که اینها را به وجود آوردند و این مسائلی بود که چون تشکیلات و جنگ و همه چیز در مسئله افغانستان تحمیل شد و کسانی هم که در راس سازمان قرار گرفته بود از یک بینش وسیع و یک جهان بینی وسیعی تر برخوردار نبود و مسئله تنگ نظری و خودبینی خیلی برای افراد نمایان بود هیچوقت یک کار را به عنوان این که کار مثبت است به نفع سازمان است به نفع جمع است ارزیابی نمی‌کردند، اکثراً ارزیابی‌اش برای این بود که این به دست کی به وجود آمده بعد چرا من در جریان گذاشته نشدم از من چرا مصلحت نگرفتند این مسئله بود، لہذا باز هم این ادامه داشت. اعلامیه‌های متعددی حدود سی و چند اعلامیه در آن منطقه داده شد در ظرف یکسال که معمولاً خیلی‌هایش مفید بود، در بعضی جنگ‌های که در بین گروه‌های دیگر به وجود آمده بود بین شیعه، سنی، سازمان موضع گرفت اعلامیه داد از بعضی مسائلی که دولت دست گذاشته بود توطئه که دزدها را مسلح کرده بود موضع گرفت که باز هم با آن جنگ تحمیلی که حرکت بر علیه سازمان به وجود آورد که قضایایش مفصل است باز این مسئله فرهنگی و مدارس مدتی تعطیل شد و این نشریه هم تعطیل شد و هکذا در بخش‌های بهسود بخش غزنی هم فقط در سطح اعلامیه عمل می‌شد از نگاه کار فرهنگی اعلامیه می‌دادند نشریه به وجود نیامد این در بخش نظامی بود که در این مناطق مختلف سازمان از سال ۱۳۵۸ شروع کرد تا حالا که بیشتر شده و در همه جا الان پایگاه نظامی به وجود آورده که عملکردهای نظامی‌اش را هر منطقه باید جزوه‌وار از نشریه‌ها، از داخل تحقیق بکنید و تدوین بکنید که الان فقط اسامی این مناطق را که سازمان پایگاه نظامی دارد اسم می‌برم و عملکردهایش را بعد از تحقیق درج بکنید، که مسئله چهارکنت است و شولگر، دولت

آباد، چتمال، بلخ، سنگچارک، بلخاب، دره صوف، چیل و بلغلی، همرخ، کاشان و او طرف میدان سیغان، پشت بند که همان سمنگان و دوآب است و پلخمیری بعد در حصه خان آباد هم مدتی سازمان آنجا پایگاه به وجود آورد و عملیات نظامی انجام داد که بعد با یک توطئه که علیه بچه‌ها شد جبهه ملی پدر وطن و احزاب همدست که داشت که بنا بود درگیری پیش بیاید سال ۱۳۶۱ بود بچه‌ها منطقه را ترک کردند دوباره برگشتند در پلخمیری و تا حالا هم پایگاه تعطیل است بچه‌های شان در پلخمیری بسر می‌برند دیگه بامیان و یکاولنگ، پنجاب، ورس و لعل، دایکندی، کجران، گیزاب و ارزگان خاص و مالستان و شهرستان، جاغوری، غزنی قره باغ است و جغتو، خواجه امیری، ناهور بعد بهسود است بهسود حصه اول و حصه دوم، جلریز، دایمیر داد، شیخ علی ترکمن و مسئله بادغیس و هرات، در این مناطق تا حالا پایگاه نظامی به وجود آورده که عملکردهایش و جزئیاتش باید تدوین شود که بسیاری از این جا در مسئله آزاد کردنش سازمان نقش داشته و شهدای که در این راه دارد.

اتحادها و عملکردها

مسئله بعدی که اینجا مطرح است این است که اتحاد کلاً درباره گروهها بوده که سازمان در اینجا موضع داشته و چقدر در این راه کوشش کرده و کیها موضع عکس العملی داشته و در داخل سازمان باز تابش چه بوده که این مسئله مفصل است. مسئله اول همانطوری که قبلاً هم عرض کردم در سال ۱۳۵۸ بود که مسئله اتحاد مطرح شد که پنج گروه رفتند اول بار اتحاد کردند، که کلاً بچههای خارج همه اش موضع گرفتند نه برای این که ما اتحاد را قبول نداریم و این عناصری که آمده اتحاد را قبول نداریم و این عناصری که آمده اتحاد کردند با اینها مخالفت کردند که بعد این اتحاد منجر شد به جبهه تشکیل دادن که از ده تا گروه جبهه آزادیبخش تشکیل شده بود که باز هم در این جبهه مخالفتی که پیش آمد روی این مسئله بود که یکسری التقاطی بود که از مجاهدین خلق بود و یکسری هم از گروههای بود که اینها معمولاً در سیاست خارجی گرایش به غرب و آمریکا داشت، از این جهت باز این جبهه به هم خورد جبهه که به هم خورد تا سال ۱۳۶۰ به همین صورت باقی ماند سال ۱۳۶۰ مطرح شد در اینجا که واحد نهضت‌های که از طرف ایران برای نهضت‌های آزادیبخش جهان تشکیل شده بود و مسئولیت داده شده بود، اینها تصمیم گرفتند که درباره افغانستان یک وحدتی به وجود بیاورند. بعد از این که سه

سال از عملکرد گروه‌ها گذشته بود عملکرد سیاسی و فرهنگی و نظامی شان مشخص شده بود اینها بود که واحد نهضتها تصمیم گرفتند که یک مسئله جدیدی را در افغانستان مخصوصاً در جریان گروههای شیعه به وجود بیاورد. از اینجا برای سه کس نامه نوشتند یکی برای صادقی ما در ترکمن نامه نوشته بود که برای اتحاد خارج بیائید یکی برای شمال برای من نامه نوشته بود یکی هم برای بهشتی در شورا نامه نوشته بوده در خارج بیائید ما می‌خواهیم وحدتی رابه وجود بیاوریم و در این تشکیلات شما همکاری بکنید که یک تشکیلات منسجم و درست بین گروههای تشیع به وجود بیاید. بهشتی این مسئله را با آن گرایشاتی که در زندگی اش بود و داشت و یکسری عناصری هم که در اطرافش بود که سخت فعالیت می‌کرد بر این که موضع بهشتی از ایران دور نگه داشته شود، مخصوصاً در اینجا خوانین که در مناطق مرکزی بود وکلای دوران ظاهر و اتحادیه که در پاکستان به وجود آمده بود این سه تا عناصر شدیداً فعالیت می‌کرد، که بهشتی را از موضع ایران دور کند و گروههای هم که از ایران تقویت می‌شود و طرف سیاست جمهوری اسلامی است اینها را در بین شان بیندازد لذا بهشتی را وادار کردند که جواب بدهد که نه ما نمی‌توانیم ایران بیایم و نمی‌آییم و خود ما اینجا تصمیم گیرنده هستیم جواب داد. آقای صادقی که نامه برایش رسیده بود، بعد از این که از زندان آزاد شده بود آمده بود. منتهی نامه من بعد از سه ماه در چهار کنت به من رسید که نوشته بودند بعضی تصمیمات گروهها در خارج گرفته برای اتحاد و شما هم لازم است که بیائید. تأخیر این نامه که سه ماه تأخیر افتاده بود باز دلیلش در داخل خود سازمان بود و یکسری کسانی که این نامه در دستش رسیده بود که از نگاه مسائل سازمانی در شورای تصمیم‌گیری بود خود او هم توقع داشت که همچو نامه بما هم باید می‌نوشت که ننوشته بود تأخیر انداخته بود نداده بود، روی همرفته وقتی که این بدست ما رسید باز عامل آمدنم در خارج این نامه نبود عامل آمدنم در خارج همان مسئله بود که اخگر و افتخاری شان به وجود آورده بود. در سازمان که هم بچه‌ها از خارج نامه

نوشته کرده بود هم جعفری از دره صوف نامه نوشته کرد که اله ولا بود برو، بعد از آنجا من خارج آمدم خارج که آمدیم در اینجا اینها با عملکرد سه سال گروه‌ها در داخل در این نتیجه رسیده بودند که بیایم در اینجا نصر را تقویت بکنیم گروه‌های کوچک تشیع را در نصر ادغام بکنیم و هیک روحانیت مبارز از شخصیت‌ها و علمای بی طرف و علمای که در داخل گروه‌ها بوده به وجود بیاوریم خط فکری انقلاب را و ارتباط با دستگاه رهبری و کمک گرفتن از مردم مسلمان و کشورهای اسلامی را این روحانیت مبارز بدوش بگیرد. بازوی نظامی‌اش هم در داخل افغانستان در داخل مناطق تشیع سازمان نصر باشد، که هم منسجم و تشکیلاتی است هم در همه نقاط اینها حضور دارد، این مسئله را وقتی که مطرح کردند سران سازمان همه‌اش خارج آمده بود همه اینجا بودند و از مسئله که ما یک مقدار از قبل با بیت آقا بود با یکسری مبارزین در ایران آشنایی داشتیم بطور طبیعی یکسری کاربرد ما در خارج بیشتر بود و آشنائی‌ام بیشتر بود این مسئله که آمد اینجا ما را خواستند و گفتند طرح از اینقرار است من گفتم خوب کسانی را که شما می‌آورید به نصر ادغام می‌کنید کی‌ها است؟ گفتند اسلام مکتب توحید است شاخه‌ی که هاشمی و قاسمی شان است که از نکته دان جدا شده. جنبش است فاما است رجا است نهضت است و یک سپاه ما به وجود آوردیم که آن وقت نه آرم داشت نه مهر یک مقدار سلاح فقط در داخل رفته بود و پایگاه‌های به وجود آمده بود بنام پاسداران، یعنی پاسداران سپاه ایران و اینها را هم که تشکیلات ندارد به شما ملحق می‌کنیم و روحانیت مبارز را هم تشکیل می‌دهیم. ما وقتی که در اینجا دیدیم که مسئله برای نصر مفید است و برای تشیع یک تشکیلات منسجم و خوب به وجود می‌آید استقبال کردیم گفتیم ما در این گروه‌ها یکسری اشکالات داریم و این اشکالات باید رفع شود ما آمده هستیم برای پذیرش اینها گفتند اشکالات شما در این باره چیست؟ گفتیم خوب درباره اسلام مکتب توحید روی خودی مسئله نکته دان اشکال داشتیم که با جداسدن او روی اینپایش حرفی نداریم، در فاما هم که مال رضایی سرپیل است این هم که نیرو

ندارد و چند نیروی فرهنگی در خارج دارد، حرفی نداریم در رابطه با مسئله جنبش پیش ما دو نکته اینجا مبهم است که اینها باید طی اعلامیه این مسئله را روشن کند یکی ارتباط جنبش با مجاهدین خلق که اینها باید کتباً موضع شان را روشن بکنند و مجاهدین خلق را رد بکنند که مامعتقدیم که اینها یکجا است و یکجا کار می‌کنند حالا روی دو شاخه کار به وجود آمده و یکی هم در رابطه با تنظیم نسل نو هزاره که اول به وجود آمده یکی از دو نفری که سر براه کننده جنبش است که محمدی باشد که همو شیخ عبدالحسین عاقلی باشد و شیخ عبدالحسین اخلاقی این دو تا از کسانی بودند که اول با تنظیم کار فرهنگی اش را راه انداختند و مقاله دادند این دو نفر بودند هر دویس مقاله می‌داد در نشریه ذوالفقار تنظیم، اینجا مواضع خود را در رابطه با موضع تنظیم طی یک اعلامیه مشخص بکند مسئله سومی که ما درباره این گروه‌ها داشتیم مسئله رجا بود که رجا یکسری خوانین را در ارزگان سلاح که بدستش آمده بود داده بود و آن خوانین در مقابل دیگران موضع داشت گفتیم این را روشن بکند یا این خوانین را تصفیه بکند و یا این که سلاحها را از اینها بگیرد یک ترتیبی که ما خوانین را به عنوان مسئول در انقلاب قبول نداریم. مسئله‌ای هم که با نهضت در آتروز مطرح بود مسئله این بود که ما گفتیم که روی رحیمی نهضت ما حرف داریم رحیمی نهضت با چپی‌ها و شعله‌ای‌ها در رابطه بوده رحیمی نهضت بینش قومی دارد و احتمال این که در مسئله جبهه ملی پدر وطن رابطه داشته باشد و این را باید توضیح بدهد و مواضع شانرا مشخص بکند.

مسئله دیگری هم که در نهضت داریم کلاً نهضت یک تشکیلات قومی و برای جاغوری است، در ظرف این سه چهار سال مبارزه مسلحانه در جای دیگر از نگاه فرهنگی نه از نگاه نظامی کار نکرده این که باید مسئله تشکیلات قومی را رد بکند و موضع خود را روشن بکند، خوب در رابطه با سپاه هم که تشکیلات نیست کسانی که از شورا بریدند الان آمده بنام پاسداران کار می‌کنند اینها هم یکسری عناصر نامطلوب شان ترد شود، این مواضع بود که اینجا ما باواحد نهضتها بیان کردیم و آنها

هم گفت که اینها هم درباره شما حرف دارد، حرف از اینها درباره ما همین مسئله عضویت افتخاری واخگر بود گفتم این حرف، حرف حق است ما در صدد این هستیم که تصفیه کنیم این مسئله در این حد که پیش آمد. ما از این مسئله که استقبال کردیم پیش خود فکر می‌کردیم تنها برد و عظمتی که اینجا دارد نصر است لهذا این مسئله را که با ما در میان گذاشت، آمدیم با برادران مطرح کردیم و آن وضعیتی که در داخل ما داشتیم حساسیت‌های که به وجود آمده بود تنگ نظری‌های که داشتیم اینها علیه‌اش موضع گرفتند که چرا این مسئله در دست اینها شود اول و بعد هم در خود اخگر و افتخاری اینها حرف داشت بیرون کردن نمی‌گذاشت مدت یکسال در این مسئله ماندیم. اولین گروهی که من اینها در آنجا بردم که مهر خود را ملغی اعلام کرد که به نصر ادغام شود اسلام مکتب توحید بود که در یک جلسه مهر خود را ملغی اعلام کرد و از طرف سازمان هم من وظیفه دار شدیم با آقای شفق که بحث بکنیم بعد از سه ماه که در این مسئله تلاش کردیم و صحبت کردیم راستش در اینجا سه عامل بود که نشد که اینها بما ادغام شود، عامل اولش همین بود که ما در داخل اتفاق نظر نداشتیم یعنی رو مسئله اخگر و افتخاری بحث بود اختلاف داشتیم یعنی جرأت نمی‌کردیم کسی را بیاوریم در سازمان ادغام بکنیم که خود ما در داخل سازمان انسجام نداریم ما سر این مسئله بحث داشتیم و آنها هم می‌ترسیدند یعنی باقی می‌گفت وقتی که این مسئله است که کسی اینجا می‌آورد ادغام می‌کند در واقع طرفدارهای خط خودش است تقویت می‌کند و اکثریت می‌شود خوب ما را منزوی می‌کند به این خاطر و جهت کار شکنی هم می‌شد. مسئله دوم در این بود که خوب حالا بیاوریم ادغام بکنیم اینها ترسش در این بود که در اول یک‌سری حقیقت‌ها را به آنها نگویم. یک کسی که می‌آید در یک جریان ادغام می‌شود و ادغام نمی‌شود که یک‌سری مسایل را برای شان معلومات ندهیم، لذا در مسائل فرهنگی در کادرهای فرهنگی در کادرهای سیاسی در کادرهای نظامی بچه‌های سازمان حاضر نبود که برای آنها مشروحاً بیان کند دو تا مسئله بود که از

طرف ما بود یک مسئله دیگر هم که بعد از سه چهار ماه منجر شد به دوباره زنده شدن اسلام مکتب توحید و مهر خود را دوباره رسمیت دادن آن مسئله نپختگی خود آنها بود یعنی خود آنها از نگاه تشکیلاتی و از نگاه این که بیاید در یک گروه ادغام شود حتی برداشت ادغام و مفهومی را نمی دانست، مسئله اش هم در این بود بعد از این که ما دو سه ماه بحث کردیم و آمارهای آنها را گرفتیم که خیلی عجیب بود که باز ما را به سازمان معتقد می کرد با این همه اختلافاتی که داشتیم وقتی که بررسی کردیم امکانات نظامی اسلام مکتب توحید را که تحصیل کرده و در داخل فرستاده خیلی بیشتر از سازمان نصر بود امکاناتی را که اسلام مکتب توحید از اینجا تهیه کرده به عنوان اسلام مکتب توحید در داخل فرستاده این خیلی زیاد بود از آن امکاناتی که سازمان در داخل افغانستان فرستاده بود ولی از نگاه موجودیت خودشان معترف بود که تا حالا که در سال ۱۳۶۱ بود که حاضر بود با ما بیاید ادغام شود یک نفر در یک جا مسلح که مشخصاً شناخته شده بنام اسلام مکتب توحید باشد وجود نداشت. وقتی ما موشکافی کردیم در اینجا کسانی که آمده بود اسلام مکتب توحید را تشکیل داده بود در خارج با آن سابقه ای هم که در داخل افغانستان داشت، از نگاه کار فکری و فرهنگی و تشکیلاتی اینها هیچکدامش حاضر نشده بود از این امکانات و سلاح در منطقه بروند استفاده نکنند یعنی همه شان کسانی بودند که آن تحمل مشکلات بین مردم و مناطق آزاد شده جنگی را نداشتند لذا اینجا فقط دفتر، دستکی داشتند، اعلامیه می دادند این طرف آن طرف می رفتند امکانات جمع می کردند و یک سری کسانی یا از خوانین یا هم از گروه های دیگر از اینها سلاح را می گرفتند و می بردند در نشریه شان هم گاهگاهی از آنها عکس می آمد که اینها کشته شده، اینها به عنوان شهدای اسلام مکتب توحید چاپ، که نفرهای زیادشان در بین حرکت اسلامی، حرکت انقلاب و بین شورا و این شکل بود، در آنروزی که آنها آمده بود که با ما ادغام شوند گفتیم الان شما در یک منطقه یک نفر مسلح دارید؟ گفت نداریم، بعد در اینجا ایمان ما عقیده ما به سازمان نصر خیلی بیشتر می شد

برای این که کادر سازمان نصر کادر مرکزی و شورای تصمیم‌گیریش کسی نبودند که اینها یک دوره افغانستان نرفته باشد و آنجا در جبهه تشکیل دادن در بین مردم حضور نداشته باشند و آن مشکلات را لمس نکرده باشند. لذا در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ حضور سازمان نصر در داخل افغانستان خیلی بیشتر از امکانات و توانش بود. لذا سازمان در اول هر جا جبهه به وجود آورده بود هیچوقت با سلاح به وجود نیآورده بود. یعنی از سلاح مردم و از منطقه جبهه را به وجود آورده بود بعداً از جای دیگر یا خارج سلاح تهیه کرده بود بلدش برده بود این مسئله بود که نشستیم و بحث کردیم مسئله به این جا آمد که شورای مرکزی با شورای مرکزی سازمان نصر باید ادغام شود. ما از ادغام این مسئله را نمی‌فهمیدیم یعنی ما از ادغام این را می‌فهمیدیم که نصر همه موضوع‌هایش موجود است از دفترش و شورای فرهنگی‌اش از شورای نظامی‌اش، شورای سیاسی‌اش و اسلام مکتب توحید هم آمده با این ملحق شده، هر کدامش الان صلاحیت داشت با آن شوراها ملحق می‌شود، اینها از ادغام این را فهمیده بود که خوب اگر ما ۲۰ نفر شورای فرهنگی داریم کل اینها می‌رود عضو شورای فرهنگی نصر می‌شود اگر چند نفر در شورای نظامی که نداشتند یعنی فرضی‌اش به شورای نظامی‌اش ملحق می‌شود. شورای سیاسی‌اش هم همین‌طور. شورای تصمیم‌گیریش هم که اتفاقاً نصر ۱۰-۱۲ نفر بود و اینها حدود ۱۵ نفر یا ۱۷ نفر بود که هر چه در خارج وجود داشتند در شورای تصمیم‌گیری‌اش بود و نظرش هم این بود که همه اینها ادغام شود، گفتم والله اگر بناست الان در نصر گروه‌ها همه‌اش بیایند به شورای تصمیم‌گیری سازمان نصر ادغام شود ۱۲ تا خودش است، ۱۵ تا اسلام مکتب توحید است، شاید ۱۵ تای دیگر نهضت است، ۱۵ تای دیگر جنبش است، ۱۵ تای دیگر فاما است، ۱۵ تای دیگر رجا است و یک مقدار هم از سپاه است. این یک حزب خیلی بزرگی در افغانستان می‌شود حدود ۲۰۰-۳۰۰ نفر و اینجا نمی‌شود تصمیم‌گیری کرد. خوب گفت الان این مشکل را چطور حل بکنیم؟ من گفتم تنها راه حلش این است که شما الان شورای تصمیم‌گیری را بگذارید در

اینجا باقی کارها را شروع بکنید، شورای تصمیم‌گیری نصر سر جایش باشد و باقی گروه‌ها هم بیایند مراحلش را طی بکند، بعد ما یک معیار مبارزاتی، سیاسی و فکری برای شورای مرکزی وضع می‌کنیم و چند نفری که شناخته شده است و همه قبول دارد از همه گروه‌ها که حالا در نصر آمده اینها را به عنوان شورای داوری تعیین می‌کنیم با این ضوابط می‌گویم از مجموع این شورای مرکزی گروه‌های متعدد یک شورای مرکزی برای سازمان نصر به وجود می‌آوریم این تنها راه حلش است که می‌توانیم مسئله استعدادهای دیگران و لیاقت دیگران را نادیده نگیریم. نه به عنوان این که الان نصر سر جای خودش است تشکیلات خودش را حفظ می‌کند دیگران بیاید. این معقول‌ترین راه حل بود که این مسئله را با واحد نهضتها هم به میان گذاشتیم آنها هم پذیرفت. آقایون اسلام مکتب توحید در اینجا برگشتند گفتند که خوب امکان دارد در این که در آن معیار که شما وضع می‌کنید از ما در شورای مرکزی هیچکس نیاید. گفتم امکانش است. امکان دارد از شما دو، سه نفر بیاید و امکان دارد که از شما اصلاً نیاید. شما وقتی که آمدید به نصر ادغام شدید دیگر معنای ندارد بر این که شمای وجود داشته باشد که از شما در شورای مرکزی نیامده، شدید نصر، نصر یک شورای مرکزی دارد مال شما هم است اینجا بود که اینها از نگاه مسایل تشکیلاتی و آمادگی ادغام در یک تشکیلات آماده نبودند با آن دو تا عواملی که قبلاً هم ذکر کردم این مسئله منتفی شد. در اینجا البته یک‌سری گروه‌های دیگر هم برای تخریب مسئله نقش داشت. آن نقشش این بود که این گروه‌های که به وجود آمده بودند اکثرش امکاناتی و تدارکاتی بود یعنی یک گروه نبودند که امید داشته باشد بر این که ما یک روز در افغانستان حکومت تشکیل می‌دهیم و خط و مشی داریم مسئله‌اش در این بود در جوی مبارزاتی که به وجود آمده در بین قوم و قبیله‌شان سر شکسته نباشد که شما در مبارزه افغانستان چه کار کردید.

لذا یک جریان‌ی را به وجود آورده بود یک‌سری‌اش هم در این فکر بودند که خوب

الان هم به اعتراضات مردمش جواب گفته شود و هم یکسری امکانات از این راه بدست می‌آید و هم امرار معاش خود و زندگی خود را از این راه می‌کنیم لهذا وقتی که آمده بود ایران موضع گرفته بود که یک تشکیلات منسجم در افغانستان به وجود بیاورد که از آن بتواند در انقلاب افغانستان استفاده بیشتری را بکند طبیعی بود که موضعش این بود که اگر کسی این موضع را قبول نکرد که بیاید در نصر ادغام شود ما دفتر و دستکش را می‌بندیم در ایران برایش کمک نمی‌کنیم در این صورت رد نمی‌توانست ولی هیچوقت هم راضی نبود بر این که این دفاتر شان بسته شود و در نصر ادغام شود نصر هم یکسری نیرو دارد که مسلط بر مسائل است و استفاده و مسائلی را که قبلاً داشتند از دست‌شان می‌رود، شروع کردند در اینجا چند تای دیگر را دیدن و اعلان کردند که ماها در بین خود یک وحدت به وجود می‌آوریم بعداً به نصر ادغام می‌شویم، دو تا نظر داشتند یکی این مسئله بود که از موقعیت ضعف با نصر برخورد نکند یکی هم مسئله در این بود که پیش ایران جلوه بدهد بر این که ما خواهان وحدت هستیم و نصر خواهان وحدت نیست مسئله سومی که در نظر داشت می‌خواستند که تمام این گروهها را ببیند و این آرم و مهر نصر را هم به هم بزند یعنی به شکل نصر قبول نداشته باشد که این را نصر قبول نداشت و هم نظر اینجا در این نبود لهذا جنبش و فاما و چند تای دیگر نشستند در بین خودشان طرح وحدت را ریختند و سراغ اسلام مکتب توحید رفتند که شما این طور ضعیف به نصر می‌روید فایده ندارد، باید اول با ما بعد در آنجا بروید در خلال این هم اسلام مکتب توحید با ما صحبت داشت، این مسایل بود که این مسئله منتفی شد، مسئله که منتفی شد یکسری حساسیت‌های در ایران علیه واحد نهضت‌ها به وجود آمد علیه واحد نهضت‌ها که به وجود آمد آن هم دلیلش این بود که یکسری امکانات خیلی زیادی را در رابطه با نهضت‌ها و مخصوصاً در رابطه به افغانستان اینها استفاده کردند و در رابطه با انقلاب افغانستان کاری نکردند. خوب یکسری آمار سلاح زیاد در رابطه به انقلاب افغانستان داده شده بود، یکسری پول زیادی چهل و چند میلیون تومان

پول در رابطه با انقلاب افغانستان قلمداد شده بود و هفتاد و چند تا منزل مسایل این طوری بود، تحت فشار گرفته شده بود، تحت فشار گرفته شده بود سپاه هم اختلافش بالا گرفت که مسئولیت نهضت‌ها را از دست واحد نهضت‌ها بگیرد و واحد نهضت‌ها را منحل کند که نهایتش هم منحل کرد بعد از این که این مسئله را منحل کرد، ما هم موفق شدیم که اخگر و افتخاری را در بکنیم برای سازمان یک تشکیلات نسبی و یک تفاهمی به وجود بیاوریم. سال ۱۳۶۲ که آقای صادقی با آقای حسینی شان داخل رفته بود و آن درگیری شدید هم سمت شمال بود وضعیت و مسایل و اینها. سپاه در اینجا وقتی زور خود را زدند در سال ۱۳۶۲ که همه گروهها را بایکوت بکند و فقط سپاه را در ایران مطرح بکند که اینجا هم شعار مذهبی و جذب مذهبی داشت هم امکانات داشت و تنها راه حل هم برای افغانستان پیش خودش سپاه را می‌دانست. می‌گفت گروه‌ها تشکیلات دارد هیچوقت اطلاعات نمی‌دهد و ما را از جزئیاتش با خبر نمی‌کند و اینها یک تشکیلات است که خود ما به وجود می‌آوریم افرادش را می‌شناسیم بدون اراده از ما هم کاری نمی‌کند و علیه شورا و حرکت و همه موضع داشت منتهی عملاً علیه شورا درگیری داشت و علیه باقی گروه‌ها فقط امکانات نمی‌داد و هر چه امکاناتی از جمهوری اسلامی فراهم شد در سال ۱۳۶۲ برای سپاه فرستاد. برای سپاه فرستاد و برای گروهها نفرستاد، برای نصر هم دلیلش این بود که در سال ۱۳۶۱ نصر سلاحش در دو جای ضربه دید در گلران و کازک یکی هم که با جمعیت تبادل کردند و سلاح را ندادند. گفتند نیرو هم ندارد نمی‌دهیم حتی یک نامه هم نمی‌داد پافشاری داشت در تمام مناطق سپاه حضور پیدا بکند. این مسئله که پیش آمد در پیش مقامات مطرح می‌کردند که تنه مخالفت وحدت و اتحاد سازمان نصر است، لذا در این شرایط بود سال ۱۳۶۲ بود که آقای اکبری را از آنجا خواستند آمد و این خواستن آقای اکبری هم برای این بود که اول این را سیدمهدی خواست چون واحد نهضت‌ها سقوط می‌کرد و تپ و تلاش شدید را راه انداخت در سال ۱۳۶۲ سیدمهدی که روحانیت مبارز را تشکیل بدهد

شخصیت‌های شناخته شده افغانی را اینجا جمع بکند با موضع‌گیری شدیدی که آقای منتظری در رابطه با نهضت‌ها داشت و حمایت می‌کرد در مقابل دولت بایستد. وقت آقای اکبری را از آنجا خواست و تجلیل کرد و مصاحبه کرد بنا بود که صادقی نیلی هم بیاید که جنگ صادقی و بهشتی شدید شد صادقی نتوانست بیاید با آقای اکبری، تا اوایل سال ۱۳۶۳ در اینجا ماند و روحانیت مبارز بجائی نرسید آنروز سیدمهدی بایکوت شد و روابط بین المللی فعال شد. سلاحهای هم فرستادند فقط برای پاسداران نه برای باقی گروه‌ها، در اینجا بود که در سال ۱۳۶۲ سال تأسیس بود و سال ۱۳۶۳ پا گرفت.

ستاد تشکیل شد که از پنج نهاد بود یعنی وزارت خارجه بود و سپاه بود و وزرات کشور بود و وزارت ارشاد بود آن وقت وزارت اطلاعات نبود بنام نخست وزیری بود. این ستاد زیر نظر آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) تشکیل شد وقتی که تشکیل شد جا افتاد که از نگاه سیاسی وزارت خارجه جهت بدهد از نگاه عملکرد نظامی و تدارکاتش سپاه تأمین بکند و از نگاه فرهنگی وزارت ارشاد و از نگاه امنیتی و کشوری هم نخست وزیری بررسی بکند از نگاه مهاجرین در داخل وزارت کشور، سیاست اینها این شد که تمام گروه‌ها را در اینجا عملکرد چهار ساله شان را بررسی بکند رسیدگی بکند و پرونده تشکیل بدهد، و عملکرد داخل و خارج شان را و موضع‌گیری سیاسی و موضع‌گیری داخل را بررسی بکند و بعد درجه بندی بکند که کدام گروه را در ایران حمایت بکند و کدام گروه را حمایت سیاسی بکند کدام گروه را اینجا دفتر بدهد بلدش و کدام گروه‌ها را ببندد. این مسئله را که از سال ۱۳۶۲ شروع کرد تا ۱۳۶۳ بیشتر از یک سال مسئله طول کشید. تا پرونده‌ها تشکیل شد اینها سیاست جدیدی را مطرح کرد که این سیاست باز سیاست آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بود که طرحی را که بنام سپاه پاسداران در افغانستان ریخته که کار بکنم غلط است. چون آنها یک‌سری ناشی‌گری‌ها را در داخل می‌کرد. آرم سپاه ایران را از اینجا می‌برد آنجا پخش می‌کرد در همه جا اعلامیه می‌نوشت بنام از اینها آرم را میزد و

یک‌سری را هم که دعوت می‌کرد به عنوان مثال هر چه امام از سپاه ایران حمایت کرده بود برای آنها می‌گفت لذا عالمی در سمت شمال سخنرانی کرده بود که برای ما امام سه کار را تمام کرده و از این جهت الان ما به سپاه آمدیم و روی این مسئله عمل می‌کنیم عالمی که در آن وقت که در اول اکبر پالیزی با حاجی فلاح در سمت شمال رفته بود بنام همین سپاه کار می‌کرد نزدیک شش ماه علیه اینها جنگیدند و در یک خانه که فلاح‌شان بود ۹ تا راکت سر آن خانه فیر کردند و اینها را توده‌ای می‌گفت. دوباره شرایط طوری آمد که شورا شکست خورد و اینها آمدند به سپاه پیوستند سخنرانی کرده بود در آنجا که امام سه تا مسئله گفته یکی گفته که کاش من یک پاسدار می‌بودم، از این جهت دیگر سپاه مشروعیت دارد ما سپاه را قبول کردیم یکی دیگه امام گفته اگر سپاه نبود کشور نبود یکی دیگه گفته گروه‌گرایی حرام است. پس نصر کافر است چون امام گفته گروه‌گرایی حرام است ما هم سپاه را قبول کردیم.

گزارش‌های متعددی که از درگیریهای مختلف از آنجا در پیش آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) آمد آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) در این ستاد اعلام کردند گفتند هر کسی نامی از نهاد ایران در افغانستان ببرد برای گروهی، تشکیلاتی چون پاسداران تشکیلات ایران هست یعنی بنام پاسداران ایران باید پیگیری شود چه ایرانی باشد چه افغانی و ممنوع است این تشکیلات نظامی مخصوص ایران است در آنجا نیست. اینهای هم که می‌خواهند کار بکنند ما نفی نمی‌کنیم باید اسم بلدی خود انتخاب بکنند و تشکیلات و ما فقط در افغانستان تشکیلات که از خود مردم به وجود آمده آنها را حمایت می‌کنیم و جریانی که تشکیلات نباشد و کار مردمی نباشد غلط است. این سیاست عیناً عکس آن سیاستی بود که واحد نهضت‌ها گرفته بود و سپاه عمل می‌کرد لذا اینها در سال ۱۳۶۳ مجبور شدند یک آرم درست بکنند و بنام پاسداران جهاد در آن وقت بحث بود که اینها بنام مجاهدین انقلاب باشد سازمان مجاهدین انقلاب یا بنام دیگر که بعداً آقای اکبری در داخل رفت و با اسم پاسداران جهاد

موافقت کرد منتهی وقتی که در سال ۱۳۶۳ این مسئله را موافقت کرد آرم را که درست کردند سال ۱۳۵۹ زدند در حالی که این تشکیلات و اسم و آرم‌شان در سال ۱۳۶۳ مورد توافق‌شان واقع شد که اکثرشان می‌گفتند ما حتی از آرمی که درست کرده خبر نداریم یعنی سپاه ایران درست کرده بگذریم از این مسئله روی این مسئله بود که در سال ۱۳۶۳ اینها که سازمانها را کمک نمی‌کرد و جلوه هم داده بود که سازمان نصر مخالفتی با اتحاد دارد. ما برداشتیم در اینجا یک نامه نوشتیم از چند تا گروه بودیم که در این جریان ما بودیم، جبهه متحد بود که از پنج گروه تشکیل شده بود نهضت بود و پاسداران که آقای اکبری باشد به ریاست جمهوری که ده تا دلیل ظاهراً در آنجا گفتیم برای ضرورت وحدت گروههای که به اصطلاح خط امامی است و ماخواهان وحدت هستیم فقط مانعی که در اینجا است سپاه ایران است که نمی‌گذارد این وحدت جا بافتد و این را مخالف طرح خودشان می‌داند طرح خودشان این است که فقط سپاه باشد در ایران نه دیگر چیز، یکی از این ده تا دلیل این را گفته بودیم و جلوه از درگیری‌های آینده بین سپاه و باقی گروه‌ها، وقتی که این نامه را دادیم این نامه پیش آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) رفت و اینجا صراحتاً از سپاه انتقاد شده بود لذا این سپاه در تپ و تلاش عجیب افتاد اول رفتند دست روی جبهه متحد گذاشتند که این مهر از همه شما بوده یا از بعضی شما بوده آقای نقوی چقدر صلاحیت دارد ندارد امروز به اصطلاح خودشان دبیر جبهه نقوی بود، خوب فدائیان را وادار کردند که ما شما را پنجاه میل سلاح می‌دهیم امسال و شما این مسئله را تکذیب بکنید که از ما نبوده، نهضت را هم بیک شکلی دنبالش افتادند که آنهم دست خود را بگیرد. سپاه را که باقر را تحریک کردند که اتهام بستند که اکبری نصری است، دنبال نصر هم آمدند دنبال آقای حکیمی و اینها که این نامه که نوشته شده شما اطلاع دارید یا نه؟ در حالی که مسئول روابط عمومی در مسئله تدارکات و ارتباطات خارجی و مسئله باز کردن دفاتر و مسئله اتحاد و ادغام مسئولش من بودم. اینها هم گفتند نه ما اطلاع نداریم، خوب این مسئله را مدتی خواباند و در

سطح بالا جا افتاد که گروه‌ها پس مخالف اتحاد نیستند و یکسری مشکلات اینجاست. سپاه هم که بر علیه‌اش تحریک شد ایام مکه بود که تعدادی سال ۱۳۶۳ مکه رفتند همزمان در مکه هم مسئله وحدت را مطرح کردند اینجا هم سپاه یک روز بود تلفن کرد در روابط بین‌المللی از چند نفر خواسته بود از جمله من و آقای عرفانی را خواستند که بیایید ما جلسه داریم. ما خبر نداشتیم من و آقای عرفانی در آن جلسه رفتیم که آنجا از نهضت افتخاری و شهید احسانی است از جبهه متحد رضایی و عالمی ظاهراً است، از پاسداران محسنی و استاد خلیلی و آقای محقق آنجا بود که مهدی نژاد با باقری و اینها مطرح کردند که ما می‌خواهیم در سر حد گروه‌های تشیع یک وحدت به وجود بیاوریم و شما بیاید اینجا بنشیند و کار بکنید نماینده انتخاب کنید بحث بکنید که وحدت از چه راه میسر است این ابتکار دست سپاه است، گفتیم باشد. ما یکسری صحبت‌ها آنجا کردیم هر کسی یکسری از گروه‌های دیگر گلایه کردند که کی اتحاد را می‌خواهد کی نمی‌خواهد. گفتیم برای هفته بعد جلسه می‌گذاریم و در آن جلسه مطرح شد که از هر گروه دو نفر بیاید و ثابت هم باشد این دو نفر و هفته دو روز جلسه باشد، خوب این مسئله که پیش آمد و اینها، ما در دفتر آمدیم و اینها را جمع کردیم بچه‌ها را جمع کردیم که این‌طوری است. که آن حساسیتی که روی مسئله سلاح بود در واقع من درخواست کرده بودم بعد اینها درخواست کرده بود اختلاف پیش آمده بود این حساسیت‌ها هنوز هم حل نشده بود همه‌ای اینها بود این شدید بود این مسئله که اینجا پیش آمد برای این که آنها ما را خواسته باز هم یک حالت ترسی و وحشت را بخود گرفته بود و سوءظن را که چطور در اینجا مزاری با عرفانی خواسته شده و اینها رفته، در جلساتی که اینجا نشستیم حکیمی اینجا سخت موضع داشت، شفق موضع داشت که اصلاً درست نیست ما نصر را نمی‌خواهیم وحدت بکند. بعد از جر و بحث نشستیم که چرا اینها برود. ما گفتیم که نه این را خواسته و پیشگام شده که اثبات بکند که پاسداران و سپاه ایران وحدت افغانی‌ها را می‌خواهد و اینها خودشان است که وحدت نمی‌کنند.

تا این جوی را که یک‌سری اختلافات در داخل سپاه به وجود آورده از بین ببرد و اینها معتقد به وحدت نیستند از این جهتی که خوب برگ تبلیغاتی را در دست اینها ندهیم، نه ما و آقای عرفانی هیچوقت نمی‌رویم از بین سازمان کس دیگه برود و مسئله وحدت را پیش ببرد و تام الاختیار هم است، تمام وحشت اینها این بود که وقتی که اینها وحدت می‌کند با دیگران حتماً ماها را حذف می‌کند یعنی مثل شفق و خلیلی را حذف می‌کند یا ناطقی را، در حالی که ما این نظر را هیچوقت نداشتیم بعد به محض این که ما پای خود را عقب گذاشتیم که شما بروید در جلسه وحدت شرکت بکنید آنجا خود آقای حکیمی را با ناطقی کیو را انتخاب کردیم صاحب اختیار گذاشتیم یک هفته ده روز روی مسئله بحث کرده بودیم این مسئله را قبول کردند و بالاتفاق آنجا تصویب کردیم که اتحاد بکنیم تا وقتی که ما و عرفانی مطرح بودیم اینها هی شرط و قید می‌گذاشت که با این شرط و با آن شرط می‌شود صحبت کرد، این قید و شرطها را رها کرده از من بازخواست کرد چگونه، شرایطش چیست؟ که اینها آنجا بروند؟ من گفتم فقط همین که روی سوابق افرادش، افراد سالم بیاید و حق سازمان در مناطق نسوزد، دیگر قید و شرطی ندارد، این دو تا برادر صاحب اختیار است هرکسی را در آن اتحاد می‌برد و هرکسی را هم در آن شورا نمی‌برد گفتم یک وقتی که کسی حاضر می‌شود در اینجا که برود وحدت بکند و اختیار سازمان را دارد، بعد در آنجا نمی‌شود که حتماً همه بچه‌های سازمان در شورای مرکزی اش برود چون آن کس دیگر و آن طرف هم همانطور می‌گوید در نهایتش همان سه صد نفر شورای مرکزی می‌شود که به جا نمی‌رسد و ما اینها را صاحب اختیار می‌دانیم که هر چه اینها صلاح می‌داند نامه دادیم و فرستادیم و اینها هم رفت جر و بحث تا چهار ماه طول کشید و اینها مصوبات زیادی در این جلسه وحدت کردند که نمی‌دانم ۳۵ نفر شورای مرکزی اصلی و ۳۵ نفر دیگر علی‌البدل و ضوابطش چه باشد. مبارزاتش چه باشد زیاد و مفصل است که اینها کلش نوشته شده هست در این خلال آنهاپی هم که از حج برگشته بودند یک‌سری سمینار را در حج گذاشته

بودند آنجا در رابطه به وحدت صحبت شده بود هر کس یک چیزی گفته بود سازمان گفته بود این مربوط شورای تصمیم‌گیری سازمان است ما مخالف وحدت نیستیم ولی آنجا، اینجا که آمدند مسئله را ادامه دادند و شروع کردند چون عملاً از نگاه سیاسی صاحب اختیار در مسایل افغانستان ستاد بود سپاه که اینجا ابتکار مسئله را در دست گرفته بود باز هم عملاً از این جلسات کنار رفتند فقط ستاد به عنوان ناظر شرکت می‌کردند اینها در بین خودش جر و بحث می‌کرد تا آن وقتی که در سال ۱۳۶۳ ما شروع به اعزام کردیم که البته شش ماه در این کار سرگردان و مشغول ماندیم که حکیمی و ناطقی در این جلسات شرکت داشت ما در آخر سر رفتیم که اعزام شروع شد اینها هم آمد، در مشهد آقای حسینی از داخل آمده بود آقای حسینی مسئله را قبول نداشت نظرش هم این بود که تنها مسئله راه حل در مسئله افغانستان سازمان است و سپاه وضعش خوب نیست دیگران هم وضعش خوب نیستند نمی‌شود. با گفتن و سه، چهار ساعت جلسه از تعصب پائین آوردیم که تنها راه حل در مسئله تشیع ما نیستیم و اکثریت مسئله تسنن است در رابطه به این و تشکیلات صحبت کردیم و آنجا باز هم نماینده تام‌الاختیار آقای حسینی را گرفتیم که این برود در جلسات شرکت بکند ما در اعزام سرگردان هستیم. این مسئله شد که ایشان آمد جلسات را ادامه داد به آنجا کار رسید که الان شورای مرکزی تعیین شود. حالی این ۳۵ نفر اصلی و ۳۵ نفر هم علی‌البدل بعد یک‌سری معیارها را هم اینها تصویب کرده که سابقه مبارزاتی داشته باشد سوءسابقه نداشته باشد شجاع باشد و سوادش چه باشد، همه‌ای اینها را در این شرایط آوردند و تصویب کردند که چهار نفر شورای داوری تشکیل شود که اینها شورای مرکزی را انتخاب بکند که این ضوابط را تطبیق بکند روی افراد، در اینجا که آمدند آقای حسینی تلفن زدند که ما الان چون هم از بچه‌های سازمان شناخت نداریم و هم از افراد گروه‌های دیگر که هیچ شناخت نداریم، لذا جلسه الان تعطیل است تا اعزام شما خلاص شود و بیاید دوباره نفر انتخاب شود این مسئله را تأخیر انداخته بوده و باقی سه گروه دیگر هم

قبول کرده بود که تا نصر از اعزام بیاید. ما اعزام را خلاص کردیم وسط‌های چپ‌ها بود آمدیم به منطقه هم رفته بودم کمی تصادف کرده بودم بعد آمدیم از این طرف تصمیم داشتیم که داخل برویم فقط مسئله که اینجا پیش آمده بود که اعزام تمام نشده بود برگشته بودیم گفته بودیم که اعزام تمام شد دنبالش برویم از آنجا تهران آمدیم یک شب جلسه کردیم ما نظر داشتیم که داخل برویم و اینها بالاتفاق بچه‌ها هر کاری که می‌کنند بالاتفاق بچه‌ها در اینجا پافشاری کردند که الان اتحاد در جای حساس رسیده و شما بنشیند و اتحاد را تمام بکنید بعد داخل بروید و مسئله دیگری هم که اینجا است از همه باقی کرده شما از گروه‌های دیگر و افراد و شخصیت‌هایش شناخت دارید در شورای داوری هم حتماً شما بروید من در آنجا گفتم که اگر می‌خواهید این اتحاد، اتحاد شود من در شورای داوری نمی‌روم دو تا مسئله است که یکی از نگاه گروهی من از همه شما کرده در نصر تعصب دارم و از همه‌ای شما کرده هم روی گروه‌های دیگر شناخت دارم روی شخصیت‌هایش حتی از بعضی گروه‌ها کرده از خودش هم کرده روی افراد و شخصیت‌هایش بیشتر شناخت دارم سابقه‌اش را می‌دانم این دو دلیل، دلیل سومش این است که در داخل خود نصر هم حساسیت زیادی وجود دارد که الان نیست اما وقتی که من در آنجا بروم طبیعی مسئله است وقتی که شورای مرکزی را در آنجا انتخاب می‌کنیم تمام شورای مرکزی نصر در آنجا نمی‌آید همانطوریکه از جبهه‌اش نمی‌آید از نهضتش نمی‌آید از پاسدارانش نمی‌آید طبیعی است که ۳۵ نفر را قبول بکنی یک‌سری‌اش نمی‌آید چون هر کدام شما که از اینجا واجد شرایط نباشید یا آنها تعصب نشان بدهد لیاقت شما بالا باشد قبول نکند روی مسئله گروهی، شما می‌گویید ما را مزاری حذف کرد از این جهت حساسیت به وجود می‌آید صلاح نیست که من بروم نمی‌روم و شما اختیار دارید نفر دیگری را تعیین بکنید خدا کند هر کسی را که بفرستید بالاتفاق اینها قبول نکردند مرا فرستاد، بعد از این که من رفتم در آنجا نشستم و صحبت کردیم بعضی روزها بود که خوب در هفتاد نفری که ما معرفی کردیم هفتاد

نفر را بیوگرافی‌اش را تهیه کردیم که هیچکس از گروه‌های دیگر اینکار را برای اشخاص نکردند اول هم طرح بر این بود که ۷۰ نفر از خودش و گروه‌های دیگر معرفی بکند که بعد دیگران برگشتند و درگیری شدید در مسئله داشتیم و همه شکایت می‌کرد بر این که من با همان بچه‌های که در نصر از جهاتی بینش مسئله داشتیم با هیچکدام آنها مقایسه نمی‌کردم از دست ما ناراضی بود که این گروه‌گرا است. بعد در اینجا دو تا مسئله به وجود آمد، یک مسئله این بود که عملاً کار در دست ستاد افتاده بود و این وحدت که داشت انجام می‌شد بنام ستاد تمام می‌شد، ستاد ناظر بود سپاه برای تخریب این مسئله شروع کرد، و یک مسئله دیگر در این بود که ما در آنجا در جلسه مطرح کردم که عملاً شما الان چهار هفتاد نفر را از گروه‌ها و بی طرف‌ها اینجا آوردید معرفی کردید پیشنهاد دادیم و مصوبه که در این شورای داوری می‌آید، از روی تعهدات اسلامی و الهی حق ندارید که به هیچ کس به بیرون بگویید چه در گروه خودتان و چه در گروه دیگران. برای این که شما برای خوش خدمتی یک کسانی را در اینجا آوردید و در شورای مرکزی معرفی کردید بخاطریکه این را در گروه تان جذب بکنید یا از او یک شاه باز و بارک الله بگیرید می‌روید به او می‌گویید که من تو را معرفی کردیم نه‌ایتش مسلماً این چهار ۷۰ نفر که انتخاب نمی‌شود یک ۷۰ نفرش انتخاب می‌شود در نتیجه سه ۷۰ نفر دیگرش را توقعش را بالا بردید و برای شورای مرکزی الان انتخاب نشده، در شورای داوری کی بوده فلانی‌ها، و آنها با اینها مخالف می‌شوند که اینها مخالف ماست، گفتم یکی از علت‌های که عامل جنگ جمل و نهروان را و عامل کشته شدن حضرت امیر را می‌گویند عمر است، دلیلش را هم ازش بازخواست کردند تحلیل چیست؟ می‌گوید وقتی که عمر از بین می‌رفت و آن شورای شش نفری را به وجود آورد و گفت اینها تصمیم بگیرند و رهبر آینده اسلام را تعیین بکند و قید هم کرد طوری شورا را به وجود آورده بود که حضرت امیر روی کار نیاید، ای‌را می‌گوید که تا آن وقت برای طلعه و زبیر هوای خلافت و مسئله حکومت در کله‌اش نبود و این مسئله را عمر در

کله اینها زنده کرد و گنجانید، که بعد در زمان خلافت علی (ع) اول کسانی که حضرت امیر را در این مسئله رسانده و حمایت کرده در ظاهر طلعه و زبیر است ولی در کلهاش هم پر شدگی است که در مقابل حضرت امیر از نگاه شخصیت اجتماعی برای خود شخصیت مساوی قایل شود، لذا وقتی که علی (ع) بلدش قایل نمی‌شود حسادت می‌گیرد و جنگ می‌کند گفتم الان که شما آمدید در اینجا ۷۰ - ۷۰ نفر را معرفی کردید، افراد زیادی در اینجا بودند که اصلاً در فکرش هم نبود که در شورای مرکزی یکی از احزاب راه پیدا می‌کند و در آینده در این تشکیلات می‌آید ولی شما الان رفتید این را به اینها گفتید یعنی این خصلت را زنده کردید و این احساس را به وجود آوردید صباح بطور طبیعی وقتی که نمی‌آید کل این مسئله می‌گردد. به گردن شورای دآوری آنجا قسم می‌کردیم و آقایون وقتی که تصویب می‌کردیم از اینجا که بیرون می‌رفتند به افراد گروه‌هایش می‌گفتند نهایتاً ما در اینجا پایبند بودیم در این که به شورای مرکزی سازمان نگویم.

بعد اینجا مصوبه که پیش آمد که مشترکات مطلق را بگویم یعنی الان از چهار گروه که آمده معرفی شده در ۳۵ نفر کی هاند ۹ نفر از جمله مشترکات بود که همه گروهها معرفی کرده بود که چهار نفرش مال نصر بود پنج دیگرش از باقی گروهها بود بعد در مسئله که پیش آمد دست سپاه هم در اینجا بود و نهضت و جبهه هم ضعف پیدا کرد که نفر در مشترکات نداشت اصلاً از جبهه تا آن وقت نفر مشترک نیامده بود فقط از نهضت یکی آمده بود اینها برگشتاندن بر این که معرفی خود را پس بگیرد، افراد خود را دوباره معرفی بکند و رای‌گیری بکنند یک‌سری قوانین را وضع بکنند که اگر دو تا مشترک بود دو گروه معرفی کرده بود اگر یک گروه معرفی کرده بود یک گروه دیگر معرفی نکرده بود یک گروه دیگر عضو علی البدل معرفی کرده بود از این تشکیلات، وقتی که تصویب کردیم نهضت و جبهه رفتند نفرهای خود را مشترکاً و متفقاً معرفی کردند. پاسداران و نصر هم که هر کدام متفرق معرفی کرده بود در واقع از آنها مشترکات دو تای زیاد آمد و پاسداران و نصر که از نگاه صلاحیت و بیوگرافی

قوی بود نیامد در اینجا بود که حساسیت را از این طرف مرتب جبهه و نهضت می‌رفت در بچه‌های نصر می‌گفت بر این که اینها می‌خواهد شما را حذف بکند و قبول ندارد لذا هم اصراری که اینها داشت اینها شروع کردن به تخریب کردند و یک‌سری بچه‌های غزنی را تحریک کردند بچه‌های بهسود بچه‌های پنجاب تلقینش هم بر این بود که نه شفق را قبول دارند و نه هم خلیلی را قبول دارد اینها را می‌خواهد تصفیه کند صادقی هم از جمله مشترکات نیامده بود پاسداران ننوشته بود دیگران نوشته بود. شروع شد بر علیه این مسئله در دفتر تهران سخنرانی کردن این طرف آن طرف تخریب کردن که باز ما ناچار شدیم در اینجا جمع کردیم آقایون را از او طرف هم شکایت داشتند که این گروه‌گرا است و از افرادش نمی‌گذرد از این طرف هم اینها سوءظن داشتند که این می‌خواهد ما را از تشکیلات حذف بکند. دو ماه این مسئله طول کشید که باز بچه‌ها را از همه جا در قم جمع کردیم گفتیم که الان ما پیشنهاد می‌کنیم که در این شورای دآوری هم من نمی‌روم یک کس دیگر را معرفی بکنید شما هم اگر می‌خواهید وحدت را به هم بزنید راهش این نیست که تمام این شش ماهی که سازمان نشسته و بحث کرده با اینها مصوباتی را انجام داده مسئولیت الان بدوش سازمان بافتد که سازمان مخالفت کرده و سازمان مخالف وحدت است. این چیزی است که همه‌ای گروه‌ها را می‌شود الان بهم زد و وحدت از طرف آنها شکسته شود منتهی سازمان هم بدنام نشود. راهش این نیست. اگر مخالف با وحدت هستید که باز اینجا خلیلی حرف نمی‌زد و می‌گفت نه این‌طور نیست شما توطئه می‌کنید در اینجا باز هم قبول نکرد و واعظی در اینجا قبول کرد که نه روی حرف‌های ایشان (من) و مسائل ایشان حساسیت خلق شده بیا یک کس دیگر آقای عرفانی را بفرستیم و ایشان نرود، هم در داخل آنها ناراض از این و در داخل که بیایم سازمان یک‌سری موضع‌گیری داشته باشد. باقی قبول نکردند و گفتند اکثریت آراء است الان تو می‌پذیری یا نمی‌پذیری اکثریت آراء این است که تو بروی باز هم که من رفتم آنجا و نشستم، یک روز سپاه هم آمد چهار نفر از بچه‌های

سپاه آمد که تورن علوی بود و شورابی و احمد یکی دیگر هم بود که اسمش را فراموش کردیم و اینها و یک مقدار مسئله پاسداران جهاد و آقای محقق را مسخره کردیم در نفاطی که نفر می‌گرفتیم مسئله مناطق نفوذ و شخصیت‌های که مردم در منطقه به او وابسته است که در مسئله پلخمری روی مسئله شیخ دولت بحث بود که آقای محقق می‌گفت آنجا از پاسداران کسی است یا نیست؟ من خندیدم که پس شما این تشکیلات را که به وجود می‌آورید برای پاسداران جهاد است نه برای گروه‌های دیگر، که اگر در جای از پاسداران جهاد نبود از آنجا کسی را قبول نمی‌کنید که سپاه سخت در آنجا ناراحت بود که اینها موضع‌گیری نمی‌تواند، که بعد از آن دیگر به جلسات نیامد، باز رفتیم و آنجا نشستیم و بحث کردیم. آمدیم و به این نتیجه رسیدیم که خوب مسئله را از این بن بست بیرون بیاوریم.

از این طرف سازمان موضع‌گیری دارد از این طرف هم گروه‌های دیگر سخت علیه نصر موضع گرفته که همه‌ای شخصیت‌های اینها در مشترکات می‌آید همه نظر دارد نصر در این برهه باز اتحاد جدید را در دست می‌گیرد این حساسیت بخاطریکه از بین برود آنجا رفتیم نشستیم که عملاً شورای داوری در موضع گروهی قرار گرفته و از این جهت ما نمی‌توانیم انتخاب بکنیم و همه ما نمایندگی‌های خود را عزل می‌کنیم برای گروه‌ها و سازمان‌ها بر می‌گردانیم تا افراد جدید در شورای داوری انتخاب شود که این حساسیت‌های گروهی برایش نباشد، آنجا بالاتفاق تصویب کردیم نامه‌ها را برگشتاندیم و در گروه‌ها که برگشتاندیم که من شوخی می‌کردم که عملاً ما این جرأت را داشتیم که اعلان کردیم که ما صلاحیت این کار را نداریم، شما بیایند. در این مسئله بود که دوباره در اینجا ما آقای عرفانی را در شورای داوری انتخاب کردیم و فرستادیم من نفتم و دنبال کار خود رفتم که البته خیلی سوءظن پیدا کرده بود که در اینجا که باز آقای عرفانی را مثل من فکر می‌کرد و خودش را در شورای داوری دیگران قبول نداشت. مشکل ما حل نشد. در اینجا بود که همانروزی که ما مسئله را یعنی شورای داوری را منحل می‌کردیم که افراد دیگر بیاید روی این

کارها بحث نکنند مسئله‌اش در این بود که یک مسئله ائتلاف هم اعلان کردیم که این را وزارت خارجه مطرح کرد یک‌سری مواضع ائتلاف را اعلام کردیم که ما قبلاً هم داشتیم که راه‌پیمایی‌های مشترک مثلاً اعلامیه مشترک بدهیم موضع مشترک بگیریم جلسات مشترک برقرار بکنیم از این مسائل و اینها.

وقتی که اعلامیه ائتلاف را خواندن یک مصاحبه برقرار شد که من مصاحبه بکنم و پافشاری جمهوری اسلامی که من در این مسئله مصاحبه بکنیم که من مواضع سازمان را در رابطه با وحدت اعلام کردیم در اینجا بود که باقی گروه‌ها حساستیش این بود که نصر بهره برداری سیاسی می‌کند و خود را جا می‌اندازد، و مخصوصاً در این مسئله مزاری و حساسیت و اعتراض که ما این مسئله را بهم می‌زنیم، نهایتش ما رفتیم با ایشان بحث کردیم که مثلاً چی؟ از طرف ائتلاف صحبت کردیم که شما به این مسئله اعتراض دارید؟ ما از طرف نصر مواضع اتحاد را اعلام کردیم و شما هم بروید از خاطر باقی گروه‌ها اعلام کنید که در این دامن زدن با این که به نفع نصر بود باز هم روی آن عقده‌های که بود خیلی شان دامن می‌زد، تا مسئله در اینجا آمد که اینها بروند در بین‌شان بحث بکنند اینها هم به نتیجه نرسیدند در شورای مرکزی تصمیم گرفتند که در این مسئله یک شورای رهبری درست بکنند و آن شورای رهبری اگر لازم دانست شورای مرکزی دیگری را به وجود بیاورد و این شورای رهبری خودش مخفی باشد هم از نظر استکباری و امنیتی ضربه نبیند هم حساسیت‌های دیگران به وجود نیاید در این شورای رهبری باز پنج نفر انتخاب شده بود که دو نفرش از نصر بود دو نفرش از پاسداران بود یک نفر هم از نهضت، که باز اینجا گفتند جلسات بعدی راه بعد از یک ماه تسلیم شورای رهبری بکنند اینها بنشینند جلسه دایر بکنند که از پاسداران صادقی و اکبری بود از نصر من و حسینی را انتخاب کرده بود از نهضت هم افتخاری بود. که باز اینجا تلفن زدند از ستاد آقای آگین ناظر بود مصوبه که الان جلسات را ما دایر می‌کنیم باز جبهه متحد در اینجا پای خود را پس کشیده بود که عملاً دیگر نیستیم سه گروه وحدت بکنند اگر اینها

وحدتش بجایی رسید بعد ما موضع خود را مشخص می‌کنیم چون در شورای رهبری وقتی که ما نیستیم عملاً ما نیستیم. باز اینها از ما دعوت کردند آقای حسینی تصادف کرده بود در خانه‌اش بود که من و آقای افتخاری رفتیم دیگران نبود یک جلسه نشستیم اینها به ما ابلاغ کرد ما گفتیم یک هفته بما مهلت بدهید که ما مصلحت بکنیم که اینکار را قبول می‌کنیم یا نمی‌کنیم باز که آمدیم در اینجا نشستیم صحبت کردیم من و حسینی گفتیم از این که جمع شوند و مسائل تشیع پراکنده نشود مجبوریم که شورای رهبری را توسعه بدهیم اینها موافقت بکند پنج نفر نباشد مثلاً هفت باشد یکی را مصلحتاً از جبهه بیاوریم مانده بودیم که کی را بیاوریم و یکی هم از نصر بیاید که صادقی باشد من گفتم هم حقی ضایع شده و هم از همه بیشتر سابقه مبارزاتی دارد. این مسئله که پیش آمد باز آمدیم یک جلسه کردیم در اینجا نشستیم باز جبهه این مسئله را قبول نکرد نهضت هم این مسئله را قبول نکرد. این مسئله در اینجا ماند گفتیم عملاً شورای رهبری که شما تصویب کردید منتفی است و دیگر کار خود را ادامه نمی‌دهد شورای داوری دوباره کار خود را ادامه بدهد. در خلال این مسئله یک نامه ما نوشتیم در دفتر آقای منتظری و گفتیم که شما اینجا یک نماینده از طرف ولی فقیه تعیین بکنید که او بیاید به عنوان داور باشد که ما بیوگرافی اشخاص را وقتی که مطرح می‌کنیم او داوری بکند که بتوانیم شورای مرکزی را انتخاب بکنیم چون ما اختلافی که پیدا می‌کنیم که روی مسئله گروهی بعد او نماینده ولی فقیه باشد که بتواند بگوید که این حق با این است این حق با این و این هم ناحق، که باز در آنجا مسئله را دفتر آقای منتظری جواب نداد برای این که از طرف دولت شود رسمی باید شود. این مسائل و ماند، در همین گیرو دار بود که دوباره ما که این مسایل را منتفی کردیم و آقای عرفانی شان یک‌سری جلسات تشکیل دادند که روی این مسئله بحث بکند در این وقت بود که مسئله ملاقات آقای منتظری پیش آمد و فعالیت‌های حرکت پیش آمد و سخت از این مسئله حرکت ترسیده بود که هم در داخل پایگاه‌هایش را داشت از دست می‌داد

هم در خارج در این اتحاد نبود و اتحاد هم اگر پیش می‌آمد حرکت حذف می‌شد در آینده‌اش نهایتش مسئله موضع حمایت کردن از این تشکل واحد بود، روی این مسئله راه افتادند روی وساطت علما اینها. که بیایند یک کاری بکنند در اینجا که حرکت هم در مسئله شریک شود، در این چهار گروهی که داشت بحث می‌کرد، در این تب و تلاش و ناراحتی برای همه پیش آمده بود. حزب دعوت سخت ناراحت بود می‌آمد با ما جلسه می‌کرد که در این وحدت ما هستیم یا نیستیم نیرو می‌آمد جلسه می‌کرد که در وحدت ما هستیم یا نیستیم و حزب الله جلسه می‌کرد که در این وحدت ما هستیم یا نیستیم جنبش جلسه می‌کرد که ما را قبول دارید یا نه؟ حرکت هم به همین شکل. این مسئله بود که پیش از ماه رمضان بود پارسال (۱۳۶۴) که یکبار اینها رفتند موافقت آقای منتظری را گرفتند که از همه احزاب دعوت بکند که آقا صحبت بکند، آن صحبت را انجام داد و دنبالش آن سمینار تشکیل شد و حرکت مشروعیت پیدا کرد موضع‌گیری دوباره در اینجا پیش آمد.

مسئله وحدت چهار گروه در اینجا رسید که برای تعیین اعضای مرکزی تشکیلات جدید روی اختلافاتی که پیش آمد تعیین نشد، بعد هم از آقای منتظری درخواست نماینده کردیم که ایشان جواب نداد. بعد در این خلال گروه‌های دیگر همان طوریکه عرض کردم همه‌اش به تب و تلاش زیاد افتاده بود و احساس خطر زیاد کرده بودند از جمله حرکت که مرتب از کانال‌های مختلف در این مسئله اقدام کردند که هم ایران تصمیم داشت که رو عملکرد حرکت و بررسی پرونده‌اش دفترش را در ایران ببندد و در داخل هم پایگاه‌هایش را از دست داده بود و می‌خواست از این مخاطره ضعف و عدم مشروعیتی که برایش پیش آمده بود آنرا جبران بکند که بیک شکلی خود را با این وحدت وصل بکند و از این خطر سقوط نجات پیدا بکند از راه‌های مختلف در این رابطه اقدام کرد، اولین اقدامش بر این بود که از طلبه‌های که قبلاً طرفدار حرکت و از اعضای حرکت بود در سال ۱۳۵۸ اینها بعداً روی یک سلسله مسایل از حرکت فاصله گرفت و به عنوان بی طرف از حرکت حمایت می‌کرد، اینها را

به عنوان طلبه‌های صلح طلب و این که باید در بین گروه‌ها مذاکره شود دسته را درست کردند راه افتاده که حسینی پسر حاجی شاه حسین علی، چهارکنت که معروف به حسینی نینوا است این از بنیانگذاران حرکت در سال ۱۳۵۸ بود و رضائی دره صوف که از طلبه‌های نجف است اصلاً در سابق در حرکت‌های امام و طلبه‌های که در رابطه با امام در نجف فعالیت می‌کردند مخالفت داشت این بود سجادی فیلسوف که باز از چهارکنت است که اول با حرکت همکاری داشت بعد هم با فدائیان همکاری داشت، بعد به عنوان بی‌طرف خود را اعلام کرد و مدتی با شورای افغانه کار می‌کرد و سیدعبدالخالق علوی که باز از طلبه‌های نجف بود و در وقتی که در نجف بود از طلبه‌های فعال و مبارز خوب و خوش فکر بود، وقتی که انقلاب پیروز شد در ایران آمد و در کاشان ملا امام شد دنبال فکر خانه و زندگانی افتاد که در هشت سال مبارزه افغانستان کوچکترین سهمی نگرفت و از نتیجه فکری اخیر ایشان که ارتباطاتی احتمالی با انجمن پیدا کرده بود و این هم هماهنگ شد با اینها مرتب از این دفتر به آن دفتر راه می‌رفت و فشار می‌آورد که با حرکت بنشینید و مذاکره کنید. سیدفاضل از قومای نزدیک آقای واعظ که از اعضای شورای مرکزی حرکت است از نجف به سوریه رفته بود از سوریه اینجا آمد یک‌سری مخالفت‌های با خود شیخ آصف داشت ولی نه با خط و مشی حرکت، حتی از هادی که عضو خاد کابل است و عضو حرکت در بهسود از او دفاع می‌کرد و این هم راه افتاده بود به این طرف آن طرف که با دفاعی که می‌کردند دو تا مسئله در نظرشان بود و مطرح می‌کرد که حرکت را باید تصفیه کرد باز به این اتحاد وصل کرد یا این که تحلیلی درباره حرکت مثل شورا نوشته شود از این جلوگیری کرد روی این مسئله راه افتاده بود از کانال‌های مختلف از طریق مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) را دیدند و پیش سیدمهدی هاشمی رفتند و جامعه مدرسین را دیدند از کانال‌های مختلف را افتادند برای این که بیایند حاضر بکنند گروه‌ها را که با حرکت در مذاکره بنشینند.

تعدادی هم در شیراز رفتند آقای حائری شیرازی را دیدند از شیرازی درخواست کردند که سمیناری تشکیل بدهد و در آنجا از گروه‌های افغانی دعوت بکند که شیراز بیایند و بحث بکنند که کدام شان متجاوز است و کدامش غیر متجاوز است و دعوتی به وحدت بکند. که باز چند طلبه حرکتی که در شیراز درس می‌خواند پیش آقای شیرازی رفته بود و آقای شیرازی اینها را به قم فرستاده بود چندین بار آمدند و رفتند. در اینجا آقای محقق که در پاسداران جهاد است چون از نگاه فکری هیچ فرقی با حرکت نداشت و فقط از نگاه این که اینها هم ادعای مجتهد بودن داشت و آصف هم اختلاف داشت لذا ایشان گفتند اگر نصر قبول بکند این مسئله را ما بحثی نداریم پیش نهضت هم که رفتند گفتند اگر نصر قبول بکند و در سمینار حاضر شود شرطش هم اگر مزاری باشد ما حرفی نداریم روی هم‌رفته تحت فشار زیادی قرار دادند سازمان را که بیاید مذاکره بکنید و ابو شریف که از سابق هم یعنی فکر لیبرالی داشت که در زمانیکه بنی‌صدر در اینجا رئیس جمهور بود طرفدار بنی‌صدر بود و سبک مبارزه را مثل فلسطین در افغانستان تلقی داشت که بارها می‌نشستیم بحث می‌کردیم می‌گفت شما اعم از صبغت‌الله و افندی و مولوی محمدنبی و همه در خارج یک نماینده داشته باشید خود را مطرح بکنید و جبهه تشکیل بدهید که من به ایشان می‌گفتم که این طرح فلسطین است که امروز کهنه شده و شکست خورده شما می‌خواهید دوباره در مسئله افغانستان از سر بگیرید و با رفاقت‌های که با آقای محسنی داشت در دوره سفارتش در پاکستان واسطه شد که محسنی را با جنرال ضیاء ملاقات بدهد و با او در آنجا ملاقات کرد و درخواست سلاح از ضیاء برای محسنی کرد. حرکت‌های ایشان داشت بعد از این که از سفارت عزل شد قم آمد به تحریک حرکت این طرف آن طرف راه افتاد که بیائید یک روز بنشیند با حرکت مذاکره بکنید. که آنروز شرایط برادرهای ما در این بود که چون حرکت تکفیر کرده ما را بدتر از خلقی‌ها و پرچمی‌ها دانسته و محدود‌الدم دانسته هر گاه این فتوایش را پس بگیرد و بگویند در این که ما اینها را کافر نمی‌دانیم و اشتباه شده آن وقت

مامی‌نشینیم که کی متجاوز است و کی تجاوز و جنگ را شروع کرده و خسارات جنگ را بدهد. این مرتب می‌آمد می‌گفت شما نظریات خود را بنویسید در نوع این که چطور تکفیر نامه را پس بگیرد روی این بحث‌ها یک ماه دو ماه تحت فشار قرار دادند که سازمان در این جریان گفتند ما آغازگر جنگ نبودیم و کسی را هم کافر نمی‌دانیم فقط اینها ما را کافر میدانند و جنگ را آغاز کرده و جنایات زیادی انجام داده و یکسری کسانی که سردمدار حرکت در منطقه‌اند اینها رابطه دوستی دارد تا تصفیه نشده و تکفیر نامه را پس نگرفته ما حاضر به مذاکره نیستیم در این شرایط بود که فاضل و ابوشریف و اینها با فعالیت‌های زیادی که در بیت آقای منتظری داشتند و ظاهراً خودی آصف هم رفته بود آیت الله طاهری را در اصفهان دیده بود و وساطت زیادی با آقا کردند اوایل رمضان سال ۱۳۶۴ بود که هنوز رمضان نرسیده بود یک دفعه آقای منتظری تصمیم گرفت بر این مسئله که گروه‌ها را بخواهد و صحبتی بکند که ما از جریان این مسئله اطلاعی نداشتیم و این زمینه سازی‌های که شده بود. بعد یک شب پیش شیخ حسن ابراهیمی از دفتر آقای منتظری به من تلفن زد ساعت هشت بجه شب بود که گفت فردا پنج بجه روز شما هم بیائید که آقا ملاقات دارد. که من از ایشان بازخواست کردم که ملاقات چیه؟ گفتند همه گروه‌ها و روحانیت افغانستان را آقا خواسته و می‌خواهد صحبت کند. گفتم کی‌ها است؟ گفتند همه! گفتم وقتی که همه است لازم نیست که ما بیایم یعنی از سازمان کسی که می‌آید در قم عده دار مسئولیت آقای عرفانی و حسینی است آنها می‌آیند. گفتند نه شخصاً باید شما و خلیلی و حسینی و عرفانی بیائید. اگر نیائید ضد ولایت فقیه می‌شوید. من گفتم خوب اگر این‌طور ولایت فقیه آمدنش در جلسه و عدم جلسه باشد خو ما بعد هم آن آقایونی که تا حالا شش سال ضد ولایت فقیه عمل کرده امروز یک شبه ولایت فقیه‌ی شده باشد ما ضد ولایت فقیه باشیم، مسئله این است. بعد اصرار زیاد کرد که نه آلا و لابد باید بیایی و ما فردایش تصمیم گرفتیم و دفتر تلفن زدیم به آقای خلیلی ابلاغ کردیم که خودش نبود و بچه‌های دفتر گفتند به

ایشان می‌گوییم فردا از اینجا حرکت کردیم، ساعت ۴ به دفتر قم رسیدیم، که آقای حسینی و آقای عرفانی آنجا منتظر بود و یک ساعت مانده بود که آقای خلیلی نیامده بود آنجا نشستیم که مسئله چیه؟ گفتند با زمینه سازی‌های که شده حرکت را هم خواسته و آقا در رابطه به مسئله آتش بس و اینها صحبت می‌کند. ما گفتیم در اینجا تصمیم گرفتیم که خوب یک نفر باید از ما صحبت بکند و آن آقای حسینی باشد که چون جدیداً از داخل آمده و یکسری عوامل و مسایل را آشنایی دارد و ضمناً هم خط و خطوط و عملکرد حرکت را بیشتر ملموس بوده. در آنجا رفتیم نزدیک ساعت پنج بود که از همه‌ای گروه‌ها در دفتر آقا جمع شده بود. شیخ حسن هم جلو در ایستاده بود و ما را گفت دیر آمدید، همه‌ای ما پیش آقای منتظری جمع شدیم آنجا در اطاق نشسته بودیم که آقا آمد احوالپرسی کرد خوش آمد گفت بعد هم ایشان در آنجا صحبت کرد برخورداردی که در مجلس داشت یکی هم بامن داشت یکی هم با آقای افتخاری، مرا گفت که قبلاً ایشان آخوند بود و تازه آدم شده مسایل و اینها و افتخاری را هم شوخی کرد که افتخار همه است. صحبت مفصلی که نیم ساعتی که کرد و حرفهای اساسی و اصولی که در انقلاب افغانستان بود ایشان مطرح کرد و پیشنهاد آتش بس کرد که دنبال این مسئله گروهها اعلام آمادگی برای آتش بس کرد که باز هم جبهه متحد و نهضت و سپاه پاسداران و نصر اعلامیه مشترک داد و آن برنامه قبلی که ائتلاف اعلام کرده بود و در اینجا به عنوان اولوالامر مسئله آتش بس را قبول کرد که در این خلال وقتی آقای منتظری صحبت می‌کرد وسط جلسه بود که آقای خلیلی رسید که از جلسه که بیرون آمدیم، گفتیم: شما وقت نیامدید ما در دفتر خبر داده بودیم، بعد هم ایشان فرمودند که شما نمی‌خواهید که ما باشیم گفتیم نه، مسئله این نیست قبل از آن ما خبر نداشتیم یک شب که تلفن زدند ما هم همان شب تلفن زدیم فردایش شما دفتر نبودید. باز هم دوباره اینجا نشست. ایشان رفت که این جلسه و صحبت‌های آقا و مسایل و اینها را بررسی بکنیم ما که در اینجا با ائتلاف اعلامیه دادیم ایشان از طرف دفتر تهران باز یک اعلامیه داد به

عنوان حمایت این مسئله و آمادگی بدون این که اعلامیه دادن را در جریان بگذارد این در واقع دو تا مسئله بودیک مسئله اظهار مخالفت ایشان با اتحاد و ائتلاف که در بین چهار گروه مطرح بود او را رد کرد که ما گفته بودیم مواضع مشترک داشته باشیم و یک اعلامیه بدهیم و مسئله دیگر این که دفتر مرکزی که در تهران مطرح شده بود فقط ایشان مسئله را مطرح کرده به تصویب شورای مرکزی نرسیده بود که باز برادرها در مسئله حرفی نزدند و تحمل کردند، مدتی از این مسئله گذشت طرح سمینار را سیدمهدی ریخت یعنی پشت خط سیدمهدی قرار گرفته بود و طرح سمینار را ریختند کارت چاپ کردند و دعوت کردند که همه بیایند در رابطه با صحبت‌های آقای منتظری تحلیل بدهند و نظریات خود را بگویند در وقتی که از گروه‌ها خواسته بود و از گروه‌ها دعوت شده بود بعضی افراد را به عنوان بی طرف که در واقع بی طرف نبود، و حدود ۹ - ۱۰ نفر از سازمان خواسته بود کارت داده بود که باز این سمینار که دایر شد ناطقی و واعظی را از مشهد خواستیم شورای مرکزی سازمان نشستند جلسه بکنند خلیلی را تلفن زدیم نیامد ما که نشستیم در اینجا تصمیم گرفتیم از این که در تاریخ انقلاب افغانستان و پیش بچه‌های که در سنگر نشسته و تکلیف دیده و تحمل کرده و کسانی که جوانانش را در این راه به دست حرکت از دست داده محکوم نباشیم و نگویند در این که چنین سمیناری تشکیل شد و در آنجا شما این مسائل را مطرح نکردید، بی تفاوت بودید در اینجا تصمیم گرفتیم که سه نفر از سازمان صحبت بکند و با این که از طرف سیدمهدی ابلاغ شده بود که به هیچ وجه اسم گروهی برده نشود و تشنج پیش نیاید، باز هم در اینجا ما گفتیم که همه‌ای حرفها و کارهایی را که اینها کرده بدون اسم بگویم که این در تاریخ انقلاب ثبت باشد در آینده برای مردم ما و برای بچه‌های سنگر نشین جواب داشته باشیم که ما گفتیم در آنجا نبود که مسامحه کرده باشیم این مسئله شد که تصمیم گرفتیم که حسینی که تازه از داخل آمده مسایل را صحبت بکند و واعظی و عرفانی که سمینار سه شب است در خواست بدهیم که در واقع جوابهای دیگران را داده باشیم،

اینجا وقتی که به سمینار رفتیم کارت‌های را که توزیع شده بود باز هم کارتهای که برای خلیلی گذاشته بودیم شبی که می‌خواستیم برویم دوباره نیامد که کارت‌ها را بگیرد پیش سیدمهدی رفته بود برای این که ما یک‌سری بچه‌ها از خود ماست در رابطه با ماست و آنها مارا الان کارت نمی‌دهد برای خود ما کارت جدا بده، شش، هفت تا کارت از سیدمهدی گرفته بود یک‌سری بچه‌ها را گرفته رفتند در جمع ما نرفته بود در سمینار رفتیم سمینار که رفتیم وقتی که شروع شد، بعد بحث شروع شد، در آنجا اول شیخ آصف صحبت کرد در آن سمینار صحبت کرد که ولایت فقیه را نه تنها موجودات زمین قبول دارد که کهکشان‌های آسمان هم قبول دارد ما یک اقلیت هستیم باید به فریاد تشیع رسید وحدتی بین شیعه و سنی ایجاد کرد از این یک‌سری مسائل ایشان صحبت کرد. بعد آقای حسینی صحبت کرد که در آنجا آیه قرآن را مطرح کرد که از چهار طرف دشمن می‌آید از روبرو است از عقب سر است از طرف راست و از طرف چپ، که خداوند تبارک تعالی برای مومنین خطاب می‌کند که اینجا مقاومت بکنید که ایشان تشبیه‌اش دشمن رویاروی را روسیه را مطرح کرد و دشمن که از عقب می‌زند خوانین است از طرف راست هم آمریکائی‌ها است و از طرف چپ چینی‌ها آمده و مایم که اینجا در افغانستان این ضربات سخت را می‌بینیم شروع کرد برای یک‌سری کارهای خوانین و توطئه جبهه ملی پدر وطن و مسایل و حساب‌های که پیش آمده بود.

در اینجا بود که سیدمهدی نامه نوشت به آقای حسینی که بنا بود که از این صحبت‌ها نکنید و این صحبت‌ها درست نیست، آقای حسینی هم در جواب گفت که اگر بنا باشد که قرآن خوانده نشود و معنی نشود چرا ما را خواستید ما داریم قرآن می‌خوانیم و معنی می‌کنیم و این مسئله در افغانستان است. که سیدمهدی گفت خوب بعضی حصه‌های قرآن را نباید بخوانید و مسایل و اینها، و صحبت آقای حسینی که تمام شد، سیدمهدی دعوت کرد از حرکت و معذرت خواهی کرد که شما تحمل بکنید و صبر داشته باشید بعضی حرفهای که تند است شما تحمل کنید، بعد

آقای خلوصی آمد صحبت کرد که باز هم آقای خلوصی مطرح کرد که در افغانستان الان سه تا خط مبارزه می‌کند یکی خط روسها است و یکی خط آمریکا است و یکی هم خط اصیل اسلام است و آمریکایی‌ها چه کرده و مسایل و اینها، که باز حرکتی‌ها اینجا اعتراض کرد و نامه نوشت به سیدمهدی که آقای خلوصی دارد آمریکا را بد می‌گوید و ما را می‌کوبد. که باز هم اینجا سیدمهدی به آقای خلوصی گفت که شما این‌طوری صحبت نکنید و معذرت خواهی. همین‌طور هر کسی آمد و بعد هم اعلان جلسه بر این شد که هر کس صحبت کردنی است درخواست بدهد. روز و شب اول و دوم همین‌طوری هر کسی به نوبه‌اش تمام شد در شب سوم ظاهراً آقای واعظی و آقای عرفانی را گذاشته بود که آقای واعظی صحبت کرد که دو تا خط در افغانستان مطرح بود ما می‌گفتیم کمک گرفتن از آمریکا حرام است و یک تعدادی فتوا می‌داد که کمک گرفتن از آمریکا واجب است این خط فکری درگیری داشته که اینها تذکر دادند اول جلسات نیم ساعت بود بعد وقت را ۱۵ دقیقه‌ای کردند و نگذاشتند احساسات آقای واعظی بالا شد و گفت یا نمی‌گذاشتید که ما بیایم وقتی که آمدیم بگذارید که ما صحبت خود را بکنیم، بعد آقای عرفانی هم همین‌طور. بعد از این صحبت‌های زیادی که همه آمدند، کسانی که به عنوان بی‌طرف بود فرصت‌طلبی و تجلیل از صحبت‌های آقا و زیر پوشش صحبت‌های آقا گروه‌ها را کوبیدند، بعضی‌ها مشخصاً نصر را بکوبد نه به اسم نصر ولی خوب حرفهایش می‌آمد سمینار یک شب دیگر تمدید شد و چهار شب شد در اینجا ما تصمیم گرفتیم ما و ناطقی که درخواست بدهیم بر این که وقت بدهد برای ما ۱۵ - ۱۵ دقیقه نیم ساعت که هر دوی ما در شب آخر، جمع بندی و تقسیم بندی بکنیم که چقدر صحبتی که شده در اینجا که خلاف مواضع اینها در افغانستان بوده عملکردش جواب بدهیم که اینجا ما را که وقت نداد و خلیلی هم اینجا صحبت کردنی شد با این که قبلاً در جریان نگذاشته بود برایش وقت داد یک ۱۵ دقیقه رفته بود در آنجا صحبت کرد تجلیل از

حرفهای آقا و مسایل و اینها. در این خلال که این طوری آمدند بعد قطعنامه برای سمینار باید تدوین شود در خلال این مسئله در یک جلسه آنجا خواستند که قطعنامه را تدوین بکنیم قطعنامه را تدوین کردیم در جمله در تدوین کردن قطعنامه مرا خواستند بعد آمدند اینجا جلسه کردند که شما چه مواضع دارید. حرکتی‌ها در یک جا و ما هم در یک جلسه و در یک خانه دیگر. باز اینجا که رفتیم صحبت کردیم خیلی هم موضع با ما نبود و موضع ما را نمی‌گرفت تا آمد این سمینار بنا بود تمام شود یک روز پیش از تمام شدن سمینار، سیدمهدی در موسسه شان دعوت کرد همهٔ بچه‌های سازمان را و حرکتی‌ها را هم دعوت کرده بود آنجا که الان بیایید شما آشتی بکنید تعهد کردند بر این که ما تکفیر نامه را پس می‌گیریم و همکاری که با شورا بستیم پیمان ۱۹ ماده‌ای را ملغی می‌کنیم خوب آشتی کردند و اینها. بعد آتش بس که آقا گفته و این مسئله تمام شد. آخر سمینار باز هم اعلان کردند که همه با هم آشتی بکنند و احوالپرسی بکنند، در سمینار هفتاد - هشتاد نفر افغانی که بودند آشتی و احوالپرسی کردند. این مسئله به همین صورت تمام شد. اینجا بود که در آخر این جلسه آقای خلیلی با یک تعداد از بچه‌های غزنی که قبلاً با جوادی‌شان که علیه آن اتحادی که ما چهار گروه داشتیم و اینها سخنرانی کرده بود و رد کرده بود. اینجا در خود جلسه سر آقای واعظی کنده شد و دعوا کرد بر این که تو آبروی سازمان را بردی خلاف وحدت صحبت کردی خلیلی هم در اینجا تپ و تلاش می‌کرد که این مسئله پیش بیاید و سیدمهدی این را از خود کرده بود. و تعجب مسئله هم در اینجا بود که در زمان واحد نهضت‌ها آنچه که اینها اعتراض و اشکال داشت سرخلیلی و افتخاری و اخگر و اینها داشت - هی مرتب وقتی که دعوتی به وحدت می‌کرد می‌گفت اینها را تصفیه کنید، در زمان روابط بین الملل سیزده تا اشکال که سر سازمان از نگاه خط فکری، سیاسی آورده بود، همه‌اش موضع خلیلی شان بود. ولی در وقتی که الان این مسئله پیش آمده باز اینها را د

بغل شان گرفته و به عنوان یک خط صلح طلب و اتحاد خواه ازش استفاده می‌کند. بعد این مسئله وقتی که اینجا پیش آمد جلسه تمام شد در عین که جوادی با واعظی درگیری کرده بود من نبودم بیرون آمده بودم و خبر نداشتم و بعد جوادی آمد و در بیرون به من گفت که خجالت می‌کشم از این که شما با آصف یکجا بنشینید. این همه جنایت آصف انجام داده فلان و بسمدان. شما رهبران انقلاب بودید و نخبه‌های انقلاب بودید، یک‌سری صحبت کرد. گفتم آقای جوادی اینها درست نیست که می‌گویی و ما هیچ وقت با آصف ننشستیم. وقتی که آقای منتظری گفت چون به عنوان ولی فقیه نشستیم و آتش بس را الان قبول داریم. و آن در صورتی است که شرایط ما تحقق پیدا بکند صلح می‌کنیم که اصل این که آن جنگ کرده بود و دعوا کرده بود من خبر نداشتم بعد به دفتر آمدم اینجا بود که آقای واعظی گفت بلی اینها سر ما جنگ کردند و سروصدا کردند که شما خلاف وحدت صحبت می‌کنید. من تعجب کردم که این دیروز با چهار گروه خط امامی که بنا بود وحدت بکنیم و صحبت بکنیم که همه سازمان تصویب کرده بود و تصمیم گرفته بود چطور مخالفت می‌کرد و الان با حرکتی که این همه جنایت انجام داده الان که این مسئله را تحمیل کرده اینها از این موضع برخورد می‌کند. بعد من گفتم که مفصلاً صحبت می‌کنیم. در این موضع‌گیری که در سازمان پیش آمده کی‌ها موضع گرفتند در رابطه به اتحاد و اینها را باید تفصیلی صحبت بکنیم در اینجا بود که خلیلی آمد پیش آقای حسینی که الان که ما با حرکت داریم می‌نشینیم روبروسی می‌کنیم و صحبت می‌کنیم اگر برادرها قبول می‌کند، شب ۱۹ رمضان بیائید تهران من نان می‌کنم دیگر نباید در بین خود ما اختلاف باشد اگر اینها قبول بکند بعد هم من گفتم والله حرفی نداشتم و نداریم آقایون‌اند که مخالفت می‌کنند و آقایون‌اند که سازمان را تضعیف می‌کنند که موضع خلاف می‌گیرند الان که اینها پشیمان شده‌اند ما حرفی در مسئله نداریم می‌رویم اصرارش هم بر این بود که احتمال دارد ایشان

(من) در خانه ما نیاید، من گفتم همچو چیزی در مسایل به ما هیچوقت مطرح نبوده. بعد همه ما جمع شده من و دانش و ناطقی و واعظی و عرفانی اینها همه ما خانه اینها شب نوزدهم رمضان آمدیم اینجا نشستیم و اینها گفتند گذشته‌ها گذشته باید حساب بکنیم این سازمان را حفظ بکنیم. ما را در کنار حرکت آشتی می‌دهد و ما و شما در بین خود چیزی نداریم. صبح نوزدهم بود که در آنجا نماز می‌خواندیم و همه سر تعقیب نمازشان گریه کردند و طلب استغفار کردند که بعد از این هیچگونه بدگویی و اختلاف و مسایل نداریم که من گفتم این باراول نیست سال ۱۳۶۱ شما این کار را کردید و دنبالش عمل نکردید، الان هم خدا کند که عمل بکنید این مسئله شد که بعد ما گفتیم الان ما کاری نداریم در تهران اقامه می‌کنم روزه می‌گیرم که اقامه کردیم. بعد اینها رابطه داشتند پیش سیدمهدی می‌رفتند و می‌نشستند. یک کمیسیونی آنجا دایر شد که در آن کمیسیون از گروه‌ها باید می‌بود بررسی می‌شد ترتیب هیئت داده می‌شد پیگیری می‌شد که کی تخلف می‌کند که در آن جلسه ما رفتیم آنجا نشستیم در آن کمیسیون همه بودند. آنجا گفتند از هر سازمان دو نفر باشد از نصر دو نفر مثلاً از نهضت یک نفر از حرکت هم دو نفر از سپاه مطرح کرد چون اینها اختلاف دارد از هر پایگاه یک نفر باشد. که طرح سیدمهدی در اینجا بود که برای هیئت صلح که بعد می‌فرستند تقویت سپاه پاسداران مطرح بود و از بی‌طرف‌ها هم یک‌سری نفر در این کمیسیون باشد که در آنجا باز سیدمهدی مطرح کرد که سازمان‌های که اختلاف دارد و به طرف انشعاب نامرئی می‌روند از دو جناح‌اش باشد که باز مسئله خلیلی را مطرح می‌کرد و مسئله اختلاف را، خلیلی باز در آنجا وحشت داشت بر این که ما را اینها در کمیسیون معرفی نمی‌کند که من گفتم نه این درست نیست حسینی برود در این کمیسیون که جدیداً از داخل آمده و شما بروید من نمی‌روم نامه نوشتیم اینها را نماینده معرفی کردیم. بعد آنها اصرار کردند که به غیر از ثابت یعنی گاهگاهی هم من شرکت بکنم چنانچه که حرکتی‌ها در آنجا

گفته بوده که دو نفر ثابت می‌آید و شیخ آصف هم غیر ثابت. بچه‌ها گفتند شما هم می‌توانید که من از اول تا آخر کمیسیون شرکت نکردم. بعد یک سمیناری در رابطه با روز قدس که هفته آخر رمضان بود دایر شد در فیضیه که اینها شیخ حسن شان اصرار کردند که بیایید من اینجا اقامت داشتم نرفتم که آقای حسینی شان شرکت کرد و صحبت نمود و تلقی شیخ حسن شان این بود که کلاً از این حرکتی که پیش آمده ناراحت است، قهر کرده هرچه اصرار کرد من گفتم روزه گرفتیم اقامه کردیم نمی‌توانم اقامه‌ام را بهم بزنم. نهایتش مصوباتی که آنجا در کمیسیون شد که باز هم ما بی‌طرف‌ها را رد کردیم که نباید بیاید در جلسه رای‌گیری کردیم پیش از کمیسیون همه رای دادند شیخ آصف شان گفتند که به ما هیچ فرقی نمی‌کند چه بیاید چه نیاید. بعد نهضت گفته بود بیاید. سیدمهدی خودش گفت بیاید، ما گفتیم نه بی‌طرف قبول نداریم و بی‌طرف هم نیست که رای‌گیری کردیم که سپاه و ما یک رقم رای دادیم باز خلیلی آنجا به نفع سیدمهدی رای داد که باز هم ما رای اکثریت را آوردیم و تصویب کردیم که به عنوان بی‌طرف کسی نیاید. که بعداً گفتیم هر قدر الان در سازمان اختلاف هم داریم این‌طوری ناشیانه برخورد نکن که در پیش مردم و پیش احزاب دیگر مشخص شود که اینها در بین خودش مسئله دارد. آصف وقتی گفت بی‌طرف به ما هیچ فرق ندارد کاری نداریم چه بیاید چه نیاید در رای‌گیری هم هیچکدام شان دست خود را بلند نکردند گفت چون ما رای نداریم. مسائلی بود که اینها را به کمیسیون فرستادیم و آن مسئله که پیش آمد اینها به کمیسیون می‌رفت. یکی دو بار دعوت کردند که فلانی بیاید من نرفتم مصوباتی که در آنجا - آن - در اینجا دو سه بار سیدمهدی اعلامیه داد که یک دفعه به عنوان میثاق صلح اعلامیه داد یک گشت به عنوان میثاق وحدت اعلامیه داد که باز در آنجا در کمیسیون تصویب نشده بود اینها اعتراض داشت و در این خلال بود که از روال این مسئله پیدا بود که مشروعیت دادن برای حرکت است و نهایتش تقویت پاسداران است و

فشار آوردن به نصر است که از آن روز هم ما فکر می‌کردیم که یک روزی در مسئله پیش بیاید که از آقای منتظری اینها فتوا بگیرد برای این که بیائید وحدت کنید. در این مسئله بود که اینها رفته بود همه مصوبات را سر دیگران امضا کرده بود این مصوبات را گذاشته بود چون غیر مستقیم گاهی من هم باید بروم در آنجا مرا خواستند که بروم من هم مصوبه را امضا کنم که جواب دادم هیچوقت آن مصوبه که به اتفاق آرا و نظر ما گرفته نشود و تصویب نشود امضا نمی‌کنم امضا سازمان را می‌خواهید نماینده‌اش امضا کرده جواب بدش خودش است. ما در آنجا امضا می‌کنیم که این اعلامیه‌ها و مصوبات با نظر خود ما تنظیم شود. یک روز من پیش جعفرزاده کار داشتم می‌خواستم بروم خطیب آورد و من امضا نکردم. در اینجا بود که روال مسئله که به این شکلی پیش می‌رود ما اینها را جمع کردیم باز یک روز در خانه آقای خلیلی بود همه‌ای اینها نشسته بود من گفتم که الان ما می‌خواهیم چون اعلامیه که گفته بود نداده فتوای را که پس بگیرند نگرفتند در تعهداتش عمل نکردند و سیدمهدی هم می‌خواهد که حرکت را مشروعیت بدهد از این جهت به نفع سازمان نیست ما فقط آتش بس که آقای منتظری گفته قبول داریم و دیگر مسایل را قبول نداریم خوب بیائید اینجا جلو مسئله بایستیم و از نظر ما منتفی است باز جلسه در خانه خلیلی کردیم که باز دانش، واعظی، ناطقی، عرفانی، حسینی و خلیلی و من بودیم رای‌گیری کردیم ما چهار نفر یک طرف شدیم که این مسئله را به هم بزنیم غیر از آتش بس دیگر دنبالش نکنیم اعلامیه بدهیم و خلیلی و حسینی و عرفانی قبول نکرد صورت جلسه را به همین شکل نوشتیم که نظر ما این بود و بعد از این به کمیسیون هم معتقد نیستیم و هیچ چیز را ارجاع نمی‌دهیم و هیچ سؤالی هم از شما نداریم و بعد هم شما در رابطه با مسئله کمیسیون و هیئت فرستادن از ما نظر نخواهید ما نظر نداریم چون این مسئله را تحریم کردیم و در آینده هم برای سازمان می‌گویم پیامدش کلس به گردن شما است. اینها را به همین صورت نوشتیم. مسئله

هیئت رفتن مطرح شد از اینجا خلیلی و احمدی را معرفی کردند هیئت کذایی به این شکل راه افتید و رفت و یک‌سری عمل که در آنجا کردند کلاً مسئله تقویت پاسدارها بود و منزوی کردن نصر و تبلیغات سوء علیه نصر حتی در سمت شمال در این مسئله خلیلی هم تا بسیاری قسمت هماهنگ بود که آقای صادقی روی این مسئله با ایشان در ترکمن قهر کرد هیئت هم که در بهسود آمده بود صادقی نیامد هر چه اصرار کردند نیامد. با این شکلی گزارشی هم دادند علیه نصر داد. پیش از این که هیئت برود ما می‌خواستیم در رابطه با مسائل که آتش بس را نقض کرده بود که احسانی در غزنی ترور شد و احمدزاده را راهش را گرفتند و جنگ در بهسود راه افتید که حرکت شروع کرده بود. در سمت شمال هم اینها آتش بس را قبول نکرده بود. در این رابطه اعلامیه بدهیم و کمیسیون هم با جواب نامه حرکت علیه خاطرات یک سنگ‌نشین علیه نصر اعلامیه داده بود می‌خواستیم روشن بکنیم در این رابطه بود که بچه‌های سیدمهدی خبر شد و آمد یک روز مرا گرفته برود با سیدمهدی نشستیم آقای عرفانی هم آمد سه ساعت صحبت کردیم موضوعات مختلفی را مطرح کردیم که شما موضع تان این بود این‌طوری تحلیل می‌کردید، الان چه شده؟ نهایتش سیدمهدی در آنجا گفت که دولت می‌خواهد حرکت را حذف بکند و من جلو این مسئله را می‌گیرم و نمی‌گذارم که دفتر حرکت بسته شود و موضع من همان موضع است. فهمیدم بر این که یک‌سری خط و خطوطی که مثلاً اینها اختلافاتی که در داخل ایران دارد و مسائلی که در اینجا است از این مسئله افغانستان را قربانی‌اش می‌کند. من گفتم خوب تو که الان از خاطر موضع‌گیری دولت علیه ما موضع‌گیری می‌کنی ما حرفی با تو و کاری نداریم، لذا در اینجا وقتی که ستاد یک مدتی عمل کرده بود و قوی عمل کرده بود. سپاه را هم منزوی کرده بود. در کارهای شان و از خودسری و مسائلی که باید پاسداران جهاد را تقویت بکند و هیچ گروه دیگر را امکانات ندهد. سپاه هم برای هیئت فرستادن در کنار سیدمهدی رفتند.

آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) مخالف بود و ستاد هم مخالف بود. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) پنج تا وزیر را وظیفه دادند که بروند به آقای منتظری توضیح بدهد که این هیئت فرستادن درست نیست و ما مسایل را الان می‌دانیم از نگاه سیاسی خوب نیست. آنجا وقت ندادند اینها را نگذاشتند. هیئت قم رفت. سپاه از خود چند نفر نماینده دارد، وزارت خارجه نماینده ندارد. گزارش به این شکل آمد که آنجا تمام عملکرد به نفع پاسداران و حرکت و حتی به شورا که در برنامه نبود از منطقه فراری بود که پاکستان به جگرن سه دستگاه موشک و ۵۵۰۰ مرمی موشک داد که به زور موشک از میدان وردک به ناهور بیاید. منطقه را از پیش زاهدی بگیرد، در آنجا باز هم هیئت رفت و فاضل‌شان به عنوان نماینده ولی فقیه با ایشان نشستند یک طرفه هم به زاهدی نامه نوشته کرد که ما اینجا آتش‌بس کردیم و شما بیایید بپذیرید و زاهدی را اصلاً ندید و زاهدی از آنجا قبول کرد. این جریان بود که تا اینجا آمد بعد هم گزارش در هیئت دولت داد و اینها راه افتاد با این نفرها این طرف و آن طرف و جنگ‌های داخلی را عمده کردن و این که همه یک نواخت مقصر است از این مسایل و پیشنهاد دادن که در جبهات مقدم که علیه روس‌ها می‌جنگند باید تقویت شود و جای دیگر سلاح داده نشود، و مسایلی در مسئله است که باید جامعه روحانیت تشکیل داده شود که همان طرح اول سیدمهدی بود که در سمت شمال و بهسود و غزنی جامعه روحانیت تشکیل داده اعم از همه احزاب و یکسری افراد که عامل اصلی جنگ‌های داخلی بود آنها را هم در جامعه روحانیت آورد عمل کردش همان چیزی که ما پیش بینی می‌کردیم پیدا بود، گزارش هم دادند، آمدند در اینجا تب و تلاش کردند به این مسئله که باید فتوای هم از آقای منتظری بگیرد، برای تشکیل جامعه روحانیت باز در خانه نشستند سیدمهدی شان متن را تدوین کردند، دنبال همه گروه‌ها بردند که یا این را امضاء می‌کنید یا ضد ولایت فقیه هستید. همه هم امضاء کردند استفتا را که تکلیف هیئت چه می‌شود؟ و آتش‌بس چه است؟ و الان هم که ما آمدیم در حال

سردرگمی زندگی می‌کنیم شما تکلیف ما را روشن کنید که همه‌اش مقدمه بود برای این که آقای منتظری تشکیلات جدید را تأیید بکند و دعوت به وحدت کند. بدون این که در یک سالی که هر چه تعهداتی که سپرده بودند اینها عمل نکردند و هر چه قدر هم آتش بس نقض شده بود کسی رسیدگی نکرد و متجاوزین قبلی را هم معرفی نکردند این مسایل. در اینجا بود که دنبال سازمان هم آمدند، این استفتاء را آوردند در دفتر گفتند ۹ ساعت شما وقت دارید که یا مهر بکنید اگر مهر نکردید ضد ولایت فقیه می‌شوید. باز هم بچه‌ها با ما تماس گرفتند گفتند اگر ولایت فقیه یک همچو چیزی باشد که مکلف و مجبور بکند که آدم باید استفتاء بکند بدون این که خود آدم تشخیص بدهد که من تکلیف شرعی‌ام چیست؟ و این را نمی‌دانم یک کسی دیگر سلب اراده و سلب صلاحیت از یک گروه و از یک جمع بکند و بگوید ما برای شما تکلیف تعیین می‌کنیم، ما این را امضاء نمی‌کنیم. امضاء نکردیم بعد از آن پیش آقای منتظری بروند از آقای منتظری فتوا گرفتند در رابطه به مسئله آتش بس که ما مخالف نبودیم و در رابطه با اتحاد گروه‌ها باید متحد شود اعم از شیعه و سنی و همه یک تشکیلات جدید را تشکیل بدهد. در اینجا بود که ما گفتیم که الان از نگاه شرعی این گروه‌های که مدعی پیروی ولایت فقیه‌اند خودشان باید منحل شود و اتحاد جدید را به وجود بیاورند مسلماً تکلیف فتوای آقا اینها را گرفته اگر اینها متحد شد بعداً ما برای شرایطی که داریم اعلام آمادگی اتحاد می‌کنیم. اینها بیایند عمل بکنند باز هم در اینجا شروع کردند از این استفتاء سوء استفاده کردن و تکثیر کردن که نصر مخالف اتحاد است محتوای استفتاء را قبول نداشت. آقا را قبول ندارد از این مسایل و تکثیر کردن و فرستادن که سازمان در اینجا باز هم ایستاد و خودش استفتا کرد از این که از آقای منتظری استفتا بکند و یک سری تکالیف که در جنگ با روسها دارد و یک سری نفوذی دولت و یک سری مسایلی که به عنوان گروه‌گرایی تجاوز می‌کند مسلمان‌ها را می‌کشند تکلیف شان چیست؟ که این استفتا هنوز

جواب داده نشده و این است که در این شرایط کلاً همه دست به هم داده برای این مسئله که برای تضعیف سازمان باشد و سازمان را تضعیف بکند در یک سازمانی که دقیقاً در این شرایط خواست روسها همین مسئله است امروز چه در شرق و چه در غرب روی مسئله خط امام و آن خط بازرری که در افغانستان عمل کرده شعارهای امام را و طرح‌های سیاسی امام را سازمان است و از این جهت احساس خطر کرده و می‌خواهد این تشکیلات را بهم بزنند و روی این مسئله تلاش می‌کند لهدا برادرهای سازمان هم به این مسئله مقاومت کرده تا حالا ایستاده و این ضعف‌های بوده در داخل سازمان از طرف بعضی افراد وجود داشته و این مسئله را سر سازمان تا این حد تحمیل کرده‌اند تا اینجا مسئله وحدت، یک مسئله مهمی که در اینجا مطرح است که تصمیم گرفتیم داخل برویم مسئله این است که ما معتقدیم که اتحاد اساسی و اصولی آن وقت می‌شود که آن کسانی که در داخل می‌جنگند در سنگرها است و فداکاری می‌کنند اینها با آن خطر و خطوط سیاسی که شناخته شده در منطقه است آن خط‌های اصیل اسلامی در آنجا وحدت بکند و وحدت از داخل جبهه‌ها در بیرون مطرح شود. که سال ۱۳۶۲ هم این مسئله را به برهان الدین ربانی مطرح کرده بود که ما الان یک اتحاد هفتگانه مطرح کردیم و به وجود آوردیم شما هم یک همچنان چیزی را به وجود بیاورید که من در جواب ایشان آن وقت گفتم که اتحاد باید از سنگرها صورت بگیرد و نیروهای که اصیل‌اند و برای اسلام مبارزه می‌کند اینها از داخل اگر باشد دوام دارد، اینجا شما تا حالا چندین اتحاد به وجود آوردید ثمری نداشته و از آنجا باید شروع بکنیم که ایشان هم در آن وقت قانع شد، الان هم ما باید این سیاست بازی‌های که در خارج اعمال می‌شوند و خط و خطوطی که در ایران هستند که بین خودشان اختلاف دارند آن خط آنرا خنثی بکن آن خط آنرا خنثی بکن یکسری موضع‌گیری دارند و مسئله افغانستان قربانی می‌شود یا در پاکستان یکسری فشارهای از کشورهای منطقه وارد می‌شود و اتحاد تحمیلی به

وجود می‌آید در این هشت سال نتیجه نداده و ما معتقدیم که باید برویم در داخل یکسری خطوطی که برای اسلام مبارزه می‌کند و خط‌های اصیل اسلامی است اینها را با هم نزدیک بکنیم و یک وحدت در آنجا به وجود بیاوریم که تمام توطئه‌های استکباری که در خارج در رابطه به کنفرانس ژنو و مسایل که پیش می‌آید بتوانیم موضع‌گیری بکنیم و از داخل خنثی بکنیم و مسئله مهم دیگری که در اینجا مطرح است مسئله انسجام داخل سازمان است و مسئله ارتباط برقرار کردن در جبهات است و هماهنگی است که الان از همه طرف از طرف شرق و غرب و ایادی مرموز التقاطی اینها همه بسیج شده علیه سازمان و لازم دارد که سازمان یک انسجام در داخلش به وجود بیاورد که بتواند با آن انسجام‌اش در مقابل توطئه‌ها بایستد و این انسجام نمی‌شود مگر از داخل جبهات و آنجا انسجام برقرار بکنیم که این‌طوری نشود که در یک جا سازمان مورد حمله نظامی و تبلیغاتی قرار بگیرد و منطقه دیگر نمی‌تواند از آن دفاع بکند یا به کمکش نمی‌رسد و این مشکلات و مواضع را برویم رفع بکنیم و سوق بدهیم نیروهای اصیل را بر ضد دشمن اصلی در افغانستان که همان روسها است و تا وقتی که روسها بیرون نشده هیچگونه آرامی برای مردم وجود ندارد عامل اصلی جنگهای داخلی هم روسها و جبهه ملی پدر وطن است و همه کس باید متوجه این مسئله باشد و این چهره‌ها را افشا بکند که این جنگ را جنگ ضد روسی بکند برای این مسئله می‌خواهیم در داخل برویم تلاش بکنیم تا چه قدر می‌توانیم این کارها را انجام بدهیم و موفق شویم.

والسلام

۱۳۶۵

خاطرات
استاد شهید از
شهید رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

ما در سال ۱۳۵۴ وقتی که طرف سوریه و مکه رفتیم آنگاه عراق و از آنجا برگشتیم، سر مرز یک مقدار کتابهای امام خمینی (ره) و نشریات داشتیم یکی از رفقای ما را در مرز گرفتند و کتابهای ما را گرفت ما قم آمدیم بعد از دو شب ساواک آمد صبح وقت بود که مدرسهٔ سعادت را محاصره کرد و ما در رابطه با کتابهای امام (ره) دستگیر شدیم و یک مدتی در تک سلول بودیم برای شکنجه و سئوالات، بعد از اینکه شکنجه و اینها تمام شد که بیش از دو ماه این مسئله طول کشید ما را در زندان کمیته آوردند و از کمیته به اوین برکشانند، در آنجائی که ما را در اوین تحویل می داد، کسی که مسئول زندان بود از ما بازخواست کرد که شما قبلا بالا بودید یا پایین، ما فکر کردیم که یعنی بالای شهر و پائین شهر را می گوید قبلا اول که ما را زندانی کرده بود، اوین برده بود و بعد دوباره کمیته برده بود و از کمیته برگشته بود گفتم بالا بودیم لهذا ما را هم فرستاد و گفت این را هم به اطاق همان نماز خوانها بفرست. به اطاق رفتیم در بند ۲ اوین که آنجا شهید رجائی و تعدادی از دوستانش بود بعد آنجا آشنا شدیم و ماندیم و با شهید رجائی آشنائی ما از آنجا آغاز شد بعد در زندان این مسئله پیش می آید که تو چه مدت هست زندانی هستی و چه

نوع شکنجه شدی در چه رابطه زندانی شدی و... بعد شهید رجائی گفت که ما در مدرسه رفاه آنجا معلم بودیم و از جهتی که دولت حساس بود و اعلامیه داده می‌شد و اعلامیه‌های امام پخش می‌شد ما را دستگیر کردند و در آن موقع که با ایشان یکجا شده بودیم نزدیک به سه سال زندان را سپری کرده بود ۲ سال و نیم دیگر در تک سلول بود و شکنجه کرده بود و آنقدر شکنجه کرده بود که کف پایش هموار شده بود و ناخن‌هایش شکسته بود و استخوانش در بین پوست فرو رفته بود و همان وقت‌ها هم دواء می‌کرد بعد ایشان صحبت می‌کرد که در این دوران شکنجه ما هفته پنجاه شلاق استحقاق داشتیم پاهای ما زخم بود در یک هفته هم که یک مقدار زخمش خوب می‌شد هفته بعدی که آن پنجاه شلاق را می‌زد این زخمها از اولش تازه‌تر می‌شد. به همین شکل ایشان دو سال و نیم را گذرانده بود.

بعد آورده عمومی، در عمومی هم چیزهایی که جلب توجه می‌کرد و برای ما به عنوان یک خاطره از ایشان مانده چند تا مسئله بود.

یکی از مسائل این بود که ما با اینکه طلبه بودیم و طلبه قم بودیم و در مسئله عبادی، طلبه‌ها معمولاً از دیگران بیشتر توجه دارند و با شهید رجائی پهلوی هم می‌خوابیدیم. با رجائی در یک اطاقی که بودیم جمعاً ۲۰ نفر بود و من نمی‌دانستم که شهید رجائی نماز شب می‌خواند، زمانیکه نیمه‌های شب از پهلویم به خاطر وضو و نماز شب بلند می‌شد، طوری بر می‌خاست که ما هیچ بیدار و متوجه نمی‌شدیم صبح که روشن می‌شد ما را بیدار می‌کرد که نماز قضا نشود و مدتها را به همین شکل سپری نموده بودیم.

یک شب مریض شده بودم و همان شب خواب نمی‌برد دیدم که تعدادی از این برادران نماز شب می‌خواند و از جمله رجائی نماز شب می‌خواندند آنوقت دانستم که ایشان نماز شب می‌خواند و بدون اینکه این مسئله را ابراز بکند، و بدون اینکه ما را که طلبه بودیم زیر سؤال برد کوشش می‌کرد دیگران از خواندن نماز شبش خیر نشوند.

مسئله دیگری که به عنوان خاطره باقی مانده این است که در آن زمان که ما در زندان بودیم شاه ساعت را تغییر داده بود و یک ساعت پیش آورده بود و خیلی‌ها در اول حساسیت نشان می‌دادند و می‌گفتند که این یک طرح بخاطر بی‌بند و باریست و مسئله نماز ... و باز یکی از کسانی که حساس بود شهید رجائی بود و همان روز که ساعت یک و چند دقیقه اذان گفت، شهید رجائی گفت: الحمدالله که این مسئله به خاطر نماز نبوده.

و مسئله دیگری که ایشان داشت، وقتی ساعت را جلو آوردند غذا را نیز زود می‌آورد یعنی ساعت ۱۲ دیگران همه غذایش را می‌خوردند و ایشان غذای خود را در یک کاسه می‌گذاشت بعد که نماز را می‌خواند غذایش را می‌خورد، من از ایشان سؤال کردم چرا که ایشان ناراحت بود از اینکه در جمع نباشد و غذا نخورد، بعد گفت که من قسم یاد کرده بودم که در اول وقت نماز بخوانم و وقتی نماز را خواندم غذا بخورم، و این کار را در بیرون از زندان در زمانیکه معلم بودم قسم یاد کردم از این جهت الان که ساعت تغییر کرده روی این مسئله باید روی تعهد و قسمم وفا بکنم و غذا را بعد می‌خورد برای خودش خیلی مشکل بود چون زمانیکه غذای عمومی می‌آمد در یک ساعت تمام می‌شد و ایشان از خود را نگه می‌داشت، بعد من گفتم این قسم شما در آن وقت که بود موضوعیت داشته موضوعیت عقلانی داشته بخاطری که شما باید اول وقت نماز بخوانید و نذر کردید که اول وقت نماز بخوانید هیچ نقضی در آن مسئله نمی‌آید و این قسم فعلاً شاید درست نباشد، و ایشان ایستادگی می‌کردند و می‌گفت مگر اینکه من کفار بدهم و تا وقتی هم که ما زندان بودیم برنامه خود را تغییر نداده بود. که این مسئله مقاومت و تصمیم ایشان را در یک جمع می‌رساند.

و مسئله دیگری که در زمان زندانی ما پیش آمده بود این بود که مجاهدین خلق بیانیه ۵۰۰ صفحه‌ای و تغییر مواضع را داده بود. و یک تعداد از علما هم که در آن زمان در بند ۳ یا یک بودند مانند آقایان طالقانی، منتظری، رفسنجانی، ربانی

شیرازی اینها فتوا داده بودند که مارکسیست‌ها نجس هستند جسماً و فکراً و باید از نزدیکی به آنها اجتناب شود برای مسلمانان یک مسئله عادی بود ولی مجاهدین خلق اجتناب نمی‌کردند. و از جمله مسائلی که در زندان به تنگنا قرار گرفته بودیم همین مسئله بود و دولت هم و از همین مسئله استفاده می‌کرد با وصف اینکه صفوف مبارزین یکی بود در مقابل دولت لذا با این فتوا شکاف بین مبارزین به وجود آمد و از این شکاف دولت استفاده می‌کرد. و آنها علیه اینها هم علیه آنها. و یک تعدادی پیش دولت رفتند که غذای ما جدا از آنها باشد و در زندان طبیعی بود که روزی یک نفر وظیفه دار می‌شد که چای بیاورد غذا بیاورد و ظرفها را بشوید روی این مسئله بود که بسیار مشکلات در زندان خلق شده بود و شهید رجائی از این جهت سخت ناراحت بود با اینکه همه ما معتقد بودیم که این یک فتوا جدید نیست و کفار نجس‌اند این اتفاق علماست، از یک طرف از نظر سیاسی مسئله پیدا کرده بود و در خود زندان با آن شکلش مشکل بود لذا ما این‌ها را نجس می‌دانستیم و ابراز نمی‌کردیم و از کسانی که ابراز می‌کردند و به دولت می‌رفتند شکایت می‌کردند ناراحت بودیم. ما و شهید رجائی می‌گفتیم که نه عمل این درست و نه عمل آنها، که اینطور می‌کنند و یک برنامه ریخته بودیم و کوشش می‌کردیم که غذا تقسیم‌کننده‌ها باید مسلمان باشند. و یکی از دوستان به سماور نخ بسته بود چون در اوین ۴ بند بود زمانیکه این سماور را بچه مسلمان شستشو کرده بود نمی‌دانستیم همان بر می‌گردد یا دیگری لذا آن برادر چای نمی‌خورد و آقای رجائی ناراحت شده و می‌گفت چرا تکلیف مردم را شاق می‌کنید ولی کوشش می‌کردیم که دست ما وقتی به آنها می‌خورد بشوئیم و لباس خود را بخاطر نماز احتیاط می‌کردیم و مرحوم رجائی می‌گفت فتوای علما هم تا هنوز بما نیامده که آنها این مشکل را چه قسم حل کردند و چه رقم این فتوا را در نظر گرفته.

تا زمانیکه نمایندگان سازمان ملل آمدند چرا که در خارج شکایت زیاد شد و مبارزین در خارج، به سازمان ملل و عفو بین‌المللی شکایت برده بودند که در

زندان‌های ایران رفتارهای انسانی نیست و با زندانی‌ها بسیار بد رفتار می‌شود و شکنجه شدید است و یک هیئت آمد که باید از زندان دیدن بکند، و دولت شاه کاری که کرد، آن کسانی که علامت شکنجه در بدن‌شان داشت را پنهان کرد و شب در یک زندان می‌برد و روز در یک زندان دیگر می‌برد این چهار، پنج تا زندانی را که در تهران داشت همه را دولت قبلاً بررسی کرد و من و رجائی از کسانی بودیم که در پائو صورت ما علامت شکنجه بود. (لازم بیادآوری است اینکه استاد مزاری دارای ریش بلند بود و ساواک آتش سیگار را به صورتش می‌چسپاند) اول ما را از این بند برداشت به کمیته برد و بعد از چند روزی که در کمیته بودیم چون نوبت بازرسی هیئت از کمیته شد ما را برگشتاندند به بند ۴ اوین آوردند چند مدتی که آنجا ماندیم از آنجا ما را به زندان قصر بردند روی هم رفته تا آخر ما را که علامت شکنجه داشتیم هیئت سازمان ملل ندید. روز اول که ما را می‌خواست ببرد چشم‌های همه ما را بسته بودند آقای رجائی بمن گفت سعی بکن که از هم جدا نشویم بخاطر مشکلات نماز و... گفتم خوب است محکم یکی از بازوی دیگر گرفتیم به ماشین سوار کرد و به کمیته که برد در آن راه‌پله که رسیدیم همه صف بودیم یکی از بازوی دیگر گرفته بودیم چشم‌ها هم بسته بود مامورین همه را بهم زد و بامشت و لگد بجان همه افتاد این صفی که قبلاً ترتیب داده بودیم به هم خورد وقتی از آنجا رفتیم به بندهای تک سلول سه، چهار نفر را انداختند، که متأسفانه از مرحوم رجائی جدا شدم و از جمله پنج نفر تنها من نماز می‌خواندم دوتای‌شان از کسانی بود که تغییر ایدئولوژی را قبول کرده بود از مجاهدین خلق و دوتای دیگر مائوئیست و توده‌ای بودند که نماز نمی‌خواندند و ما یک مباشرت آزاد برقرار کرده بودیم که وقتی نماز می‌خواندم آنها چیزی نمی‌گفتند و ما هم به آنها نمی‌گفتیم چرا نماز نمی‌خوانید، بعد بحث می‌کردیم روی مسائل محرومیت‌های افغانستان و آنها هم فکر می‌کردند که زمینه مارکسیست شدن آن هست چون محرومیت کشیده یک مدتی را همین طور سپری کردیم و کوشش می‌کردم که لباس ما نجس نشود که بتوانیم نماز خود را

بخوانم. ده، دوازده روزی که ماندیم یکی از آنها حس کرد که این همچو رعایت را دارد دستشوئی یکجا بود یکی را آخوند زاده می‌گفت، که از مجاهدین خلق بود از آن جمله نفرهائی بود که تغییر مواضع را قبول کرده بود و پسر همان آخوندی که کتابفروشی و چاپخانه در تهران داشت، بود. دست و صورت خود را شسته بود من دست و صورت را می‌شستم که دست هایم خشک شود که بعد دست ترم به اینها نخورد بخاطر نماز خواندن، در این وقت آمد و با یک شوخی، شوخی دستهای ترش را به لباس هایم زد و دست خود را بگردن من انداخت و نظر داشت که بداند اینها ما را نجس می‌داند یا نه؟ اوقاتم تلخ شد ولی سعی کردم که بروز ندهم ناراحتی را حفظ کردم دست‌هایم را آب کشیدم و نماز را با همین لباس ادامه دادم چون چاره‌ای نداشتم وقتی باز دیده‌های نمایندگان سازمان ملل تمام شد به بند ۲ اوین برد که باز با آقای رجائی یکجا شدیم آقای رجائی گفت تمام ناراحتی من در این مدت این بود که تو که از صف جدا شدی، با آن مارکسیست‌ها خیلی حساس بود، در این جا یک طلبه هم بود و تا حد لمعه درس خوانده بود از مشهد بود و خاوری هم بود من با او صحبت می‌کردم روزی که کشف کنم این مارکسیست است یا مجاهدین خلق و یا هم مسلمان، که مرحوم رجائی دید و صدا کرد که بیا کار دارم و مرا گفت این را می‌شناسی گفتم نه، فقط می‌دانم طلبه است از مشهد و خاوری می‌باشد، گفت این از مارکسیست‌های بسیار سرسخت است، فکرت باشد، من گفتم اتفاقاً من هم سعی داشتم با او صحبت کنم تا موضعش را بدانم.

بعد از اوین ما را به قصر در اوین عمومی بردند و مقداری آزادی بود ولی در قصر محکم‌گیری بود و آقای مرحوم لاهوتی و آقای محسن رفیق‌دوست را هم از آن بند که بند یک بود یا بند سه که علما بود از آنجا جدا کرده آورد با این بند یکجا شده بود. زندان به آن سخت ایستاد که ریش و موی سر تراشیده شود برای ما سخت بود و معمول بود هر کس تخلف بکند زیر بند ۸ می‌برد ما گفتیم تراش نمی‌کنیم ولی مرحوم رجائی گفت نمی‌ارزد تراش کنید چون معذورید. و زندان بان می‌گفت من باید

صورت را ببینم که این زندانی است، مقررات دیگرش این بود که چراغ خاموش می شد که باید همه بخوابد و صبح هم برای کسانی که نماز می خواند روشن می کرد و برای نماز شب روشن نمی کردند و مقررات دیگرش این بود که کسی که از خارج می آمد دست دادن و رو بوسیدن نمی گذاشتند و کسی هم که خارج می رفت از بند خداحافظی و بدرقه کردن نمی گذاشت.

درگیری مرحوم رجائی از اینجا شروع شد ایشان عادت به نماز شب داشت، شب اول که برخاست وضو بگیرد و نماز بخواند مامورین خبر شد و درگیری پیش آمد و زیر بند ۸ برای شکنجه برد شب دوم و... هر قدر شکنجه کرد مرحوم رجائی مقاومت کرد و می خواست مقرراتشان شکسته شود تا اینکه آنها تسلیم شدند و استثناء قرار داد که مرحوم رجائی نماز شب بخواند. وقتی که مرحوم لاهوتی و آقای رفیق دوست در بند ما آمدند صحبت شد که مسئله فتوا چگونه بود؟ بعد از صحبت ها بود که مرحوم رجائی قانع شد که حالا به تظاهر هم که شده باید از مارکسیست ها اجتناب بکنیم.

بعد در قصر بودیم که بازجویی آمد مرا خواست و یک روز برد به بازجویی آنجا فهمیدم که این زندان بان اول گفته بود بالا بودی یا پائین، این اشتباه کرده بوده چرا که پائین در اوین همان تکسلول ها بوده بالیش بندهای عمومی بوده از من این را بازخواست کرده بود من هم پائین و بالا، پائین شهر و بالا شهر را فکر کردم، بازجوی ما گفت این جا وضعیت چطور هست؟ گفتم عمومی خوب است، گفت تو با عمومی هستی؟ گفتم بلی، گفت بنا نبود تو با عمومی باشی و باید تکسلول باشی گفتم خوب، عمومی معمولاً خوب می گذرد. در این شرایط بود که مرحوم پدرم آمده بود و پیش آقای خوانساری رفته بود و نظر اینها این بود که مرا از ایران اخراج بکنند، وقتی آمدم گفتم این بازجویی ها را از من کردند، مرحوم رجائی گفت یا ترا می برند به تکسلول یا هم آزاد می کنند. باز دو سه روز بعد مرا صدا زد که لباسهایت را بگیر و بیا. اینجا بود که مرحوم رجائی باز بر خلاف مقررات زندان قصر با من تا دم در آمد و

خداحافظی کرد و ربوبسی، که من گفتم لازم نیست چون شکنجه می‌کنند، که ندانستم بعد از آزاد شدنم چکار کرد. من افغانستان رفتم از آنجا سوریه و عراق رفتم که امام (ره) فرانسه رفتند و مردم زندانی‌ها را آزاد کردند که مرحوم رجائی نیز آزاد شد.

در سال ۱۳۵۸ بود که من از داخل به ایران آمدم که دولت موقت تشکیل شده، هنوز انتخابات مجلس نشده بود و شورای انقلاب را اداره می‌کرد، بعد شماره تلفن مرحوم رجائی را از دکتر باهنر گرفتم شب تلفن زدم ایشان بودند و صحبت کردیم و گفت صدایت زیاد آشناست ولی نشناختم از اوین چیزی یادت هست که بالا فاصله شناخت و گفت کجا هستی؟ می‌توانی امشب بیائی همدیگر را ببینیم من گفتم امشب نمی‌شود فردا کجا قرار بگذاریم گفت وزارت آموزش و پرورش که ایشان معاون بودند فردا رفتم که ایشان را بدون کدام تغییر یافتم وقت نماز شد نماز خواندیم و غذا خوردیم من شوخی کردم که تا هنوز به همان قسمت هستی؟ گفت بلی حالا باید بیشتر باشیم از مسئله افغانستان سؤال کرد و مسائل انقلاب و مهاجرین را گفتم و گفت از ما چه ساخته است؟ گفتم از بچه‌های افغانستانی باید در آموزش و پرورش و دانشگاه گرفته شود و ما نیاز به یک نشریه داریم که گفت: آموزش و پرورش امکان دارد ولی ما از دانشگاه راضی نیستیم و دانشگاه تعطیل می‌شود، بعد بخش‌نامه کرد که بچه‌های افغانستانی بدون گذرنامه و... به مدارس گرفته شوند مرا گفت وزیر خارجه را که آنوقت ابراهیم یزدی، یا قطب‌زاده وزیر بود لازم است که ببینی که من رفتم دیدم و دوباره دیگر خودش رفت و بخشنامه برگشت خورد و روی هم‌رفته آن قدر زحمت کشید تا این مسئله تصویب شد و بچه‌ها افغانستانی به مدارس گرفته شدند. من رفتم افغانستان و اواخر سال ۱۳۵۹ برگشتم ایشان به مجلس شورای اسلامی راه یافته بود با ایشان ملاقات کردم و آقای بهشتی، خامنه‌ای (آیه‌الله) و تعدادی از دوستان را دیدیم و مطرح نمودم که ما سه، چهار چیز لازم داریم مسئله رادیو، تربیت، کمک‌های اولیه و دانشگاه و سلاح و... وقتی

پس از این صحبت‌ها با مرحوم رجائی در مجلس قرار گذاشتیم که پس از ختم جلسه بینم منتها در این سفر من لباس روحانی را نپوشیده بودم با لباس افغانی بودم وقتی آمد خندید و گفت من این طرف و آن طرف می‌گشتم که یک روحانی مرتب و... پیدا کنم تو با لباسهای محلی خود آمدی خندیدم و گفتم که کار فعلی ما با لباس روحانی چندان سازگار نیست و صحبت کردیم و گفت چه نیاز دارید و نیازها دارید، من همان‌ها را اسم بردم زمان دولت موقت بود، گفت دوستان دیگر چه گفتند گفتم همه قول مساعد دادند ایشان گفتند هیچکدام امکان‌پذیر نیست خودت را سرگردان نکنید و امکان دارد یک مقدار سلاح و آموزش اولیه بدهد ولی در آن حد نیست که سلاح خوب بدهد و به وعده‌های دوستان دل خوش نکن، من هم سه ماه اینجا گشتم آخرش حرف ایشان شد، و بعد یک رفیق ایشان بود بنام فیاض‌بخش که به من معرفی کرد و من ۲۰-۲۵ نفر را به ایشان بخاطر کمک‌های اولیه معرفی نمودم و آموزش و پرورش را خودش حل کرده بود و گفت همین دو کار می‌شود.

در اواخر بنی صدر رئیس جمهور شده بود و اختلاف شدید بین مجلس و بنی صدر پیش آمده بود برای معرفی کردن نخست‌وزیر که ایشان در آن مرحله نخست‌وزیر معرفی شده بود من هم داشتم می‌رفتم.

آنچه برای ما به عنوان یک خاطره بسیار با ارزش است آن زمانی که در زندان بود و آن موقع که در آموزش و پرورش بود و زمانی هم که نخست‌وزیر شدند هیچگونه تغییری در برخورد و... ایشان مشاهده نکردیم زمانیکه نماینده، مجلس هم بودند روزی با هم بودیم دفتر ما سید خندان بود ما پیاده شدیم که برویم ولی خودش از ماشین پیکانی که داشت پیاده شد و راننده را گفت اینها را به سید خندان برسان و خودش نزدیک‌های وزارت آموزش و پرورش پیاده شد و پیاده رفت و ما را با ماشین برد، ما در انقلاب و انقلاباتی را که در تاریخ خواندیم یا مثل ایشان نیست یا اگر هم هست کم است که در دورانی که به یک مقام می‌رسد زندگی‌اش یک رقم باشد، بعد ما افغانستان می‌رفتیم یک دوست ما به ایشان گفته بود که فلانی می‌رود

بعد مرحوم رجائی یک شماره تلفن داده بود که گفته بود تا حالا به هیچکس ندادیم تماس بگیرم این زمانی بود که ایشان نظر نهادهای انقلابی را می‌گرفت تا یک کابینه مکتبی و اسلامی معرفی بکند من با دوستم ناراحتی کردم که چرا در زمانیکه ایشان مصروفیت فراوان دارد این کار را کرده به دوستم گفتم لازم نیست که مزاحم ایشان در این شرایط شوم و گفتم با ایشان از طرف من خداحافظی بگوید.

وقتی به افغانستان رفتم که قضیه دفتر مرکزی حزب جمهوری و شهادت ۷۲ تن پیش آمد و مسئله انفجار دفتر نخست‌وزیر که شهادت ایشان با دکتر باهنر، به همین خاطر زندگی ایشان برای ما خیلی آموزنده است و فکر می‌کنم برای هر کسی که با اخلاق ایشان از نزدیک آشنا بود همین خاطره‌های ما را داشته باشد.

والسلام

سفر به بادغیس

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوعاتی که در رابطه با ولایت بادغیس مطرح است در رابطه ولایت بادغیس باید از چند جنبه مسئله‌اش را بررسی کنیم. اول از نگاه سیاسی و بعد هم از نگاه اقتصادی بعد هم از نگاه بافت اجتماعی و مبارزات‌شان در انقلاب از نگاه بافت سیاسی و اداری اش بادغیس از منطقه مهم نوار مرزی روسیه است و قبلاً هم مربوط بوده به ولایت هرات، بعد از اینکه افغانستان را به ۲۸ ولایت تقسیم کردند بادغیس از هرات جدا شد، و این از نگاه نفوس و مسئله بافت تشکیلاتی ولایت‌های افغانستان یعنی بافت کوچکی است چرا؟ چون از اینکه ولایت‌های افغانستان معمولاً ۱۳ تا ده تا هشت تا یا هفت تا ولسوالی یک ولایت را تشکیل می‌دهد در اینجا از نگاه مسئله چهار تا ولسوالی است یک علاقه داری این ولایت را تشکیل می‌دهد و از نگاه مسئله اقتصادی این ولایت کلاً زراعت و دامداری دارد آب درست و حسابی هم در اینجا نیست اگر چه بالا مرغاب هم رود مهم که در روسیه می‌رود از یک منطقه این رد می‌شود ولی از این رود مهم کم استفاده و دور داده نشده که در روسیه سرازیر می‌شود. وقت حضور شما عرض شود این منطقه کلاً از نگاه دامداری و زراعت اداره می‌شود و زراعتش هم اکثراً للمی است و آبی خیلی کم دارد لهذا



می‌شود از نگاه رشد فکری و اقتصادی روز و مسائل سیاسی از ولایت‌های عقب مانده افغانستان به حساب آورد. که دولت‌های قبل توجه نکرده از نگاه فکری اقتصادی، تعمیراتی و آبادانی عقب مانده نگاهداشته شده. و در سالی که برف و باران زیاد بیاید حاصلش خوب است و در سالی هم که برف و باران نیاید خشکسالی بیاید کاملاً قحطی می‌شود منتهی از نگاه دآمداری از مهم‌ترین ولایات افغانستان است کلاً و اکثر این مردم دامدار است و نقاط مهم دآمداری در اینجا وجود دارد. منتهی از نگاه زمین باز بالاترین زمین عمده‌ترین زمین را اینها دارند. اگر چه زمین مواتش بیشتر از زمینی است که احیاء شده است منتهی للمی است. یعنی اگر یک روزی حکومت اسلامی خواست مردم بوجود بیاید که برای این مردم توجه شود که از اینجا که مردم از مسئله زراعت و دآمداری استفاده می‌کنند.

گفتیم که زراعتش اکثراً للمی است مگر یک وقتی که یعنی حکومت دل بخواد مردم به وجود بیاید توجه بکنند در اینجا که این آب بالا مرغاب را بتوانند دور بدهند در این منطقه، این منطقه آباد می‌شود و از مناطقی که شاید اگر کل مسئله افغانستان را از نگاه زمینداری تأمین نکند اکثریتش را تأمین می‌کند زمین‌های دشت و لم یزرع و حاصل خیز زیاد دارد کم سنگ و کم کوه. یکی از مسائلی که در اینجا از نگاه اقتصادی خیلی مهم است و این مردم را از یک ویژگی خاصی برخوردار کرده و یکسری استقلال اقتصادی را مطرح کرده مسئله پسته است. که در این منطقه یک جای بسیار وسیعی که این پسته زار هسته که باپسته زار روسیه وصل است یعنی منطقه بسیار طولانی که از نگاه طولش شاید سه، چهار روز پیاده را راه باشد که این منطقه پسته دارد که با پسته زار روسیه وصل است و این یک نعمت خیلی عجیبی است چه از نگاه اقتصادی و چه از نگاه سوخت که برای این منطقه ویژگی خاصی داده مثلاً در وقتی که پسته می‌رسد یعنی قبلاً دولت اداره می‌کرده دولت‌های قبلی مردم جمع می‌کردند الان مجاهدین اداره می‌کند تا وقتی که پسته به ثمر نرسیده و پخته نشده کسی را نمی‌گذارد که مداخله بکند که از بین برود و

ببرد و آن وقت که پسته می‌رسد و وقت چیدنش می‌شود مردم را آزاد می‌کند که از این پسته بچینند که این هم معمولاً صادرات مهم افغانستان که از نگاه اقتصادی که از قبل هم پسته بوده عمده این پسته را هم سرزمین دارد از باب مثال مثلاً در اینجا یک نفر می‌تواند از من کلان هرات باشد، از یک من تا سی من تا چهل من را یک نفر می‌تواند که از پسته جمع کند مثلاً از باب مثال که امسال در منطقه رفته بودیم من هزار افغانی این پسته را خریدند از منطقه جلاب‌ها بردند که بعد در خارج چقدر می‌فروختند که او مسئله بعد و تجارت است از باب نمونه برای این مردم مثلاً یک نفر در ظرف یک ماه یا بیست و پنج روز وقت پسته چینی اش است می‌تواند تا چهل هزار افغانی را کار بکند یعنی چهل هزار افغانی را کار بکند که این برای دیگر نقاط افغانستان امکان دارد که در یک سال هم یک آدم که زحمت بکشد برایش چهل هزار افغانی گیر نیاید این یک ویژگی خاصی از نگاه اقتصادی در این منطقه است و از نگاه سوخت تا این منطقه هر چه هست سوخت این مردم را از چوب درخت‌های خشکیده پسته تامین می‌شود لهذا یک نعمت خیلی سرشاری در این منطقه است لهذا با همین مسئله از این جهت‌ها اهمیت‌های ویژه‌ای را به خود دارد. که این مردم از این منطقه پسته زار که به پسته‌زار روسیه وصل است به طور طبیعی مردم به پسته‌زار روسیه رفته می‌توانند که در بعد مبارزاتی اهمیت این مسئله را مطرح می‌کنم که روسیه از این جهت حساس است.

اما در رابطه به بافت اجتماعی‌شان، در بافت اجتماعی‌شان این ولایت از نگاه مذهبی همه‌شان تسنن است ولی از نگاه نژادی دو طایفه‌اند یعنی نژادشان فارسی زبان هزاره و نژاد پشتوزبان که از فارسی زبان هزاره یک اکثریت را تشکیل می‌دهد و پشتو زبان‌ها یک اقلیت را. منتهی مسئله بومی و اصل این سرزمین هزاره‌های‌شان بوده این پشتوزبان‌های‌شان به عنوان کوچی و بعد آمده لهذا از نگاه آبادانی تا حالا منزل و خانه که ساخته‌اند کم دارند ولی اکثراً در غزندی و سیار زندگی می‌کنند و اینجا تعصب مسئله فارسی و پشتو هم همان طوری که در دیگر جاهای افغانستان

استعمار کاری کرده که این مسئله حاد و زنده نگهدارد در اینجا هم فوق العاده این مسئله را حاد و داغ به وجود آورده که این مسئله مسئله شدیدی در اینجا است. هم این که هزاره‌های شان چهارتا قوم‌اند در این منطقه. که این چهار قوم که همان طور قبلاً عرض کردم حالا هم که خدمت شما بگویم مسئله دایزنگی مطرح است یک نژادشان است و مسئله کندلان است یک قوم است مسئله ممکه یک قوم است مسئله بوبک است یک قوم دیگر. که در اینجا یک مسئله است که تمامی این مردم مربوط می‌شود به نقاط مرکزی افغانستان که آنجا هم هزاره‌ها هست یعنی آنجا هم ۲ منطقه هزاره نشین است. همین قوم‌های که در اینجا وجود دارد در آنجا هم هست آن وقت تمام قیافه و صحبت و رسومات اینها با آنها یکی است شما وقتی که می‌بینید در مسئله دایزنگی در منطقه هزاره‌جات تقریباً شش، هفت ولسوالی بنام دایزنگی است یعنی آن چیز عمده هزاره‌جات را دایزنگی تشکیل می‌دهد که اینجا باز از این قوم دیده می‌شود. یعنی نژاد دوش کندلان است که کندلان باز در مسئله نقاط مرکزی هزاره‌جات داریم در آنجا در یک منطقه‌ای که شرقاً مربوط است به منطقه باغران است یعنی شرقاً مربوط با منطقه باغران، غرباً مربوط است به منطقه بکوا. شمالاً مربوط است به منطقه غور، جنوباً به کوه دره. در دو منطقه هزاره‌جات مسئله کندلان الان موجود است یک منطقه در منطقه دایکندی کندلان است که در بین باغران و بکوا است یک منطقه هم باز هم در منطقه سرحدی لعل و سرجنگل و ارزگان خاص مربوط است یعنی در دو تا منطقه که نامش کندلان است که در داخل دایکندی است نه بنام قوم کندلان اینجا در منطقه هزاره‌جات الان است اما در رابطه با مسئله ممکه در رابطه با قوم ممکه این در منطقه مردم هزاره‌جات الان زیاد است، که در منطقه دایکندی است شهرستان و نزدیک لعل و اینها. اما قومی بنام بوبک باز هم در مناطق مردم هزاره نشین که مردم خود مرکزی باشد وجود دارد منتهی پخش است که در غزنی، بین دایزنگی و دایکندی اینجا در همه جا قوم بوبک وجود دارد نه این طور که یک طایفه بسیار کلان باشد. روی هم‌رفته وقتی که

می‌آییم این چهار تا قوم را در نقاط مرکزی هزاره‌جات می‌بینیم و اینجا را هم می‌بینیم که در این مسئله که این چهار قوم در اینجا هم است. رسوماتش، قیافه‌اش و همان اصطلاحاتی که در آنجا است در اینجا هم می‌بینیم است. یعنی به این نتیجه می‌رسیم که اینها قبلاً مرتبط بود در آنجا و این بعداً آمده از آنجا بعد در این باره که ما تحقیق کردیم و تحقیقات ما به اینجا رسید که بعضی از پیرمردهای‌شان این مسئله دوران عبدالرحمن را تأیید می‌کرد و می‌گفت ما از آنجا آمدیم خوب بعضی از علما می‌گفت که اینها از قبل اینجا بودند. به این نتیجه می‌رسیم که در همان دورانی که عبدالرحمن هفت سال با مردم هزاره جنگید و اینها را متواری کرده از نگاه راهی که مهاجرت کرده یک تعدادش راه این منطقه می‌خورد به همین جا که اینها آمده باشد در منطقه هرات و مدتی هم گفتند که ما در بین روسیه و آنجا بودیم و بعد که از آنجا برگشته در این منطقه سکنی کرده و هکذا یک تعداد از منطقه جاغوری که نزدیک به پاکستان بوده کلاً رفته در منطقه کویته بلوچستان یعنی در آنجا از این مسئله آدم به دست می‌آورد که اینها وقتی هجوم جنگی سرشان آمده مجبور به مهاجرت و فرار شدند هرکدام به منطقه‌ای که به منطقه‌شان نزدیک بوده مهاجرت کردند. مثلاً از منطقه غزنی و جاغوری کلاً در پاکستان مهاجرتش از این منطقه‌های دایزنگی و این منطقه‌ها طرف ایران، خراسان در این مناطق هستند، بادغیس هم از این مناطق است. یعنی آمده در اینجا ماندگار شده یک مسئله دیگر که در آنجا مطرح بود مسئله این بود که در سر قبرستان و لوحه سنگ سابقه‌شان چیزها و کلمات عربی نوشته بود یعنی این ابن فلان ابن فلان با این کلمات نوشته بود من در اینجا متحیر شدم که الان این چه مسئله باشد یعنی واقعاً اینها اصل‌شان عرب بودند که این مسئله را اینجا نوشته است یا فرهنگ اسلامی در یک وقت آنقدر زبان عربی نفوذ کرده بوده تمام مناطق اسلامی مثلاً در تمام چیزشان عربی می‌نوشتند در این فکر شدم مبادا که با آن مهاجرت و مسایل و اینها زمان عبدالرحمن برابر نیاید ولی وقتی که آمدم با افراد مناطق هزاره‌جات این

مسئله را صحبت کردم و مطرح کردم که این هم یکی از دلایل‌های بوده که اینها اصلاً از آن منطقه بوده و بعد آمده چون می‌گویند در مناطق مرکزی از سابق در بین مردم رسم بوده که سر لوحه‌سنگ‌های عربی می‌نوشته که الان هم است. این دلیل دیگری می‌شود بر این که این مردم از همان مردم بوده و در اثر فشار مسئله جنگ هفت ساله عبدالرحمن مجبور شدند که اینجا آمدند. ولی یک مقداری از الفاظ و رسوماتش هراتی شده با لهجه هرات صحبت می‌کند و از نگاه رسومات که مثلاً در آنجا به یک خان و میر در بین مردم هزاره‌جات مطرح است در بین اینها هم مطرح است. از باقی قیافه و رسومات اینها کلاً این مردم مربوط به آنها و باقی رسومات آنها است. این یک مسئله اجتماعی بود که در اینجا می‌خواستیم در این سفری که رفته بودیم مطرح بکنیم.

اما در رابطه به مسئله مبارزاتی و مسئله فرهنگی این مردم و خصلت‌های اجتماعی‌شان: منتهی این مردم از نگاه مهمان دوستی خیلی مهمان نواز و مهمان دوست‌اند. مثلاً از باب مثال رسم بود که در بین‌شان ما این را هم در پشت‌وزبان‌های‌شان دیدیم و هم در فارسی‌زبان‌ش که تا مهمان را نان نداده و پذیرایی نشده خود این خانواده هیچکدامش نان نمی‌خورد. هر چه اصرار بکنید بیاید غذا بخورید نه! تا وقتی که اینها پذیرائیش تمام شد بعد خودشان غذا می‌خورند خیلی هم سعی دارند آنچه در خانه‌اش دارند غذای خوبتر که برای‌شان امکان دارد بلدی (برای) مهمانش تهیه بکنند خیلی هم مهمان نوازند از نگاه روحیه اجتماعی‌شان این طوری‌اند و از نگاه مسئله فرهنگی همانطوری که در اول، صحبت کردم که اینها از ولایت‌های افغانستان است که روی تعمد حکومت‌های قبلی از نگاه فرهنگی خیلی عقب نگه‌داشته شده. سواد در منطقه کم است. نوشته خیلی کم وجود دارد. و تعصب که مردم نسبت به حکومت داشتند مثلاً در مناطقی که ما رفتیم و بودیم چیزهای عجیبی وقتی که از مردم بازخواست کردیم ذهنیتی که برای مردم داده شده بود که حکومت‌های وقت فاسد است مکاتبی را که اینها بوجود می‌آورد فاسد

است از مردم بازخواست کردیم که شما در اینجا در مناطق مختلفش که شما در اینجا مسئله مکتب دارید می‌گویند الحمدلله از زمان قبلش هم مکتب را قبول نکرده بودیم چه رسد که در دوران حکومت مارکسیستی که هیچی نتوانستند بیایند، یک تعصب خاصی این طوری در مقابل این مسئله داشتند و اکثر مردم بی‌سواد است باسواد کم دارد. کلاً در بعضی جا مثلاً فرماندهان جنگ اینها سواد دارند اکثراً بی‌سوادند و یک چیز عجیبی هم که در اینجا ما دیدیم از نگاه فرهنگی باز خیلی مسئله با ارزشی بود مسئله سوادآموزی بچه‌های کوچک بود که یک سنت دیرینه اینها داشتند که از این جهتش واقعاً قابل تقدیر و تمجید بود برای این که اینها خورد و بزرگ بچه‌های خورد دختر و پسر را ملا دارند و قرآن شریف و کتاب در کل مساجدشان تدریس می‌شد که این واقعاً یک برنامه فرهنگی بسیار مفید بود ولی باز هم این برای همان ۴ - ۵ سال که طفل کوچک است برنامه داشتند یعنی بالاتر از آن نداشت. این بود که از نگاه فرهنگی با این شرایط بودند.

اما از نگاه مسئله مبارزات: مسئله مبارزات در سال ۱۳۵۸ تقریباً ماه جوزا یا ثور ۱۳۵۸ که یکسال بعد از کودتای مارکسیستی در افغانستان می‌شود، اینها جمع می‌شوند حمله می‌کنند سر ولایت و ولایت را با الله اکبر با شعار دادن تصرف می‌شوند. وقتی که ولایت را تصرف می‌شوند چون همان طوری که قبلاً مسئله سواد آموزی یعنی فرهنگی در منطقه ضعیف بوده همانقدر مسئله سیاسی هم ضعیف است. یعنی اینها اصلاً در فکر این که ما از ۲۸ ولایت افغانستان یک ولایت را آزاد کردیم الان نمی‌شود این را نگه بداریم یعنی باید جای دیگر ارتباط داشته باشیم مبارزین دیگر چه کار کرده در فکرش هم نبود بلافاصله وقتی که اینجا را آزاد می‌کند هیچگونه مهمات مادی و تسلیحاتی دولت را منتقل نمی‌کنند بلافاصله اینجا حکومت تشکیل می‌دهند والی تعیین می‌کنند. قوماندان تعیین می‌کنند بدون این که این سلاح‌ها را ببرند و سنگر بگیرند منتقل بکنند که دوباره ضربه نبیند. روی هم‌رفته اینها در یک فرصت کمی تمام ولسوالی‌های ولایت خود را آزاد می‌کنند ولی



یک مدت کمی طول نمی کشد و هنوز زندانی ها را آزاد نکرده بود، که از هرات می آید چندتا تانک با خدعه که روس ها و طرفداران روسیه به کار می برند، پرچم های سبز می زنند سرتانک ها وقتی که می آیند خیال می کنند همین طور که ما اینجا را آزاد کردیم، باقی مجاهدین هم هرات را آزاد کرده در اینجا می گوید اینها به کمک ما آمده این تانک ها تانک های مسلمان ها است اینجا است که از اینها استقبال می کند اینها هم می آید و این ضربه مهلک برای مردم زده می شود. از نگاه انقلاب که خودشان پیروز کرده بود زیادشان کشته و دستگیر می شوند مسلط می شود بعد از آن ضربه های خورد کننده ای را در کوتل سبزک و مثلاً راه قطار تانک می گیرند می زنند در می دهند. روی هم رفته تا حالا که حالا است که شش سال از انقلاب می گذرد مبارزات شان ادامه دارد فقط مرکز ولایت اینها که قلعه نو است به دست دولت است، دیگر اطرافش را کلاً آزاد کرده اند. از ولسوالی ها ولسوالی قادیس در دست دولت است باقی ولسوالی ها به دست مردم اداره می شود. کمیته های متعدد به وجود آورده و فرقه تشکیل داده غند تشکیل داده، کندک تشکیل داده وقت هم مرتب راه تورغندی را می گیرد. سر قلعه نو حمله می کند هر وقت مرتب جنگ ادامه دارد و سلاح می گیرند و دولتی ها را می کشند و روس ها را می کشند مبارزه به این شکل ادامه دارد که امیدوار کننده بود. مخصوصاً که در آن وقت که آنجا بودم قادر که وزیر دفاع بود رو حکومت مارکسیستی این آمده بود در قلعه نو که چهار صد دکان دارد و تمامش محاصره است یعنی روز هم ده دقیقه بین مجاهدین ولایت فاصله نباشد این قدر نزدیک به محاصره است اکثر وقت غذای شان بلدی شان هوایی می رسد بعد قادر هم آن روز آنجا سخنرانی کرده بود مسئله اش در این بود که ما اصلاحات اراضی می کنیم و چه می کنیم رادیوی ببرک هم اعلام کرد که قادر رفته این حرفها را زده در پیش این مردم یک چیز مسخره بود این که آمده فقط با هواپیما پیاده شده در قلعه نو این هم چهار صد دکان بیشتر ندارد، تمام مناطق در دست مردم است، در کجایش اصلاحات اراضی می کند که اینها می آید از اصلاحات اراضی صحبت می کند

این از ویژگی‌های این ولایت است.

از نگاه سیاسی: اینجا خوبترین وجه را مجاهدین برنامه‌ریزی کرده از نگاه اداری و کمیته برای خود. آمادگی‌شان که هر وقت بخواهند دولت را ضربه بزنند، هر وقت بتواند از اینجا یکی از ویژگی‌های مبارزاتی این منطقه که قبلاً هم یادآور شدم مسئله پسته لُق بودن اینها است و این پسته لُق‌شان وصل است به جنگل پسته روسیه. از نگاه مبارزاتی باز در آنجا ویژه خاصی از این ولایت بلدی (برای) خود اختصاص داده که یعنی انشاءالله حتماً هم شدنی است. این مسئله که مجاهدین تصمیم بگیرند برای این که در خاک روسیه بروند عملیات انجام بدهند و جا بگیرند در آنجا همین طور پسته‌زارشان وصل است در آن پسته‌زار به طور طبیعی الان مالدارها و افرادشان به جهت پسته می‌توانند در خاک روسیه نفوذ بکنند و برگردند، که از این جهت هم اهمیت خاصی را این منطقه دارد. و یک اهمیت دیگری که باز مهم است در اینجا از نگاه سوق الجیشی و مبارزاتی سرک یا جاده اسفالت تورغندی است که این جاده باز از این منطقه رد می‌شود، در هرات می‌آید که از بندرهای مهم روسیه و افغانستان این جاده تورغندی به حساب می‌آید، که اینجا باز از نگاه سوق الجیشی و مبارزاتی یعنی خرخره تدارکاتی قوای روسیه به حساب می‌رود که مجاهدین اگر برنامه‌ریزی درستی را در منطقه بکنند، می‌توانند این راه‌ها را سد بکنند و ضربه خورد کننده‌ای بر پیکر ارتش وارد کنند. و مسئله دیگری که این منطقه از ویژگی خاصی برخوردار است باز آن مسئله هم مرز بودنش با کشور اسلامی ایران است. اینجا رفت و آمد مهاجرین و مجاهدین از این منطقه بسیار اثر مهم دارد که تدارک فرهنگی و فکری از این منطقه در مناطق شمال و در مناطق مرکزی دیده شود.

والسلام

خزان سال ۱۳۶۴

عملیات در ولایت بلخ

- ۱- به تاریخ ۱۳۶۶/۹/۶ با پرتاب هشت موشک زمینی به کارته صلح مزار شریف سی تن از اشغالگران روس به جهنم واصل شدند.
- ۲- به تاریخ ۱۳۶۶/۹/۱۸ پنج گروهی سرپیوسته‌های بلخ صورت گرفت که پیوسته دولتی تخریب و آتش گرفت و هفت نفر از افراد خاد کشته شد و از برادران دو تن به اسامی سید میثم از پل برق و اسحاق از بابه عوض شولگره شهید شدند.
- ۳- به تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۷ در یک عملیات موشکی بالای فابریکه‌های کود و برق ده تن از زن و بچه‌های روسی کشته شد و یک موتر جیب به آتش کشیده شد.
- ۴- به تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۷ قوای دولت برادران را در قریه پالووزولی ولسوالی چتمال محاصره نمودند که درگیری از ساعت پنج صبح تا هفت شام ادامه پیدانمود که از دشمن دوازده صاحب منصب مانند قومندان کندک، قومندان کشف، آمر سیاسی و موسی منگل و جمیل و تورن محبوب شاه و یکصد و ده تن (۱۱۰) عسکر ورزیده و خادیسیم کشته و تعداد صد و بیست نفر هم زخمی گردید و ۲۰ میل کلاش و یک میل گرینوف و یکپایه مخابره و یک دوربین به غنیمت گرفته شد و تعداد زیادی از سلاحها بدست مردم افتاده است. و از برادران دوازده تن شهید گردید که روحشان شاد و هفت تن مجروح گردید که وضعشان خوب است چهارده تن از افرادخاد اسیر گردید بعد از این جنگ ۱۵۰ تن از افراد پیوسته‌های دولتی به نیروهای مجاهدین تسلیم شدند. ضمناً در جنگهای فوق دو تانک و یک موتر دشمن به آتش کشیده شد.

عملیات در حوزات بغلان و سمنگان

- ۱- به تاریخ ۱۳۶۶/۳/۱ شخصی بنام عبدالقادر از یک موسسه دولتی معه دو میل کلاش به برادران تسلیم شد.

۲- به تاریخ ۱۳۶۶/۱۶/۱۶ برادران یک کمین‌گیری در منطقه کهنه مسجد و باغ عطا والا دو نفر از مزدوران روس را به هلاکت رسانیده و یک تن از آنان را به اسارت خویش درآوردند و سه میل کلاش به غنیمت گرفتند.

۳- به تاریخ ۱۳۶۶/۸/۸ در قریه انار خیل که مدت شش سال بود به تصرف مزدوران روسی بود توسط برادران فتح گردید پایگاهی بنام شهید مراد در آنجا تأسیس گردید.

۴- به تاریخ ۱۳۶۶/۸/۱۵ در قریه گوهرگان بوسیله برادران قرارگاهی بنام شهید مجتبی افتتاح گردید. که از نظر سوق الجیشی دارای اهمیت می‌باشد، این قریه به اثر فشار هوائی و زمینی روسها از سکنه خالی گردیده بود.

گزارشهای از جنگ‌های سازمان نصر افغانستان علیه ارتش

اشغالگروس و عمال داخلی آن در جاغوری، قره‌باغ، بهسود و میدان

بسمه تعالی

امپریالیزم جهان‌خوار و تجاوز پیشه روس، از آغاز تجاوز بر افغانستان انقلابی تاکتیک‌های گوناگونی را برای کوبیدن انقلاب اسلامی و تسلط بر ملت مسلمان و قهرمان افغانستان بکار برده است. متجاوزان روسی در اواخر متوجه شدند که مهاجرین مسلمان افغانستان مهاجرین دائمی نبوده و برای همیشه در کشورهای هم‌جوار (پاکستان و جمهوری اسلامی ایران) نمی‌مانند بلکه بعد از مدتی کار و اقامت در این کشورها دوباره عازم افغانستان گشته و به سنگرهای جهاد و مبارزه علیه نیروهای اشغالگر روس و دولت دست‌نشانده و آنها می‌شتابند، نظامیان روسی تصمیم گرفتند که مرزهای کشور را بروی این مهاجرین عازم وطن، به بندند و از پیوستن آنان به صف دیگر مجاهدان راه حق و آزادی جلوگیری نمایند، و به خاطر رسیدن به این اهداف شیطانی به چند منطقه مرزی با تمام قدرت حمله کردند.

۱- شرق افغانستان منطقه کنرها: کنرها راه عمده و پراهمیت برای عبور و مرور

مجاهدین و مهاجرین افغانستان است قوای متجاوز روسی و مزدوران داخلی آنها پس از مدتها جنگ و درگیری و پس از تحمل تلفات سنگین، بناچار منطقه را ترک کرده و از عزمشان مبنی بر بستن آنراه منصرف شدند.

۲- در مرز جنوبی، "ولایت پکتیا" که یکی دیگر از راههای عمده و پررفت و آمد مجاهدین و مهاجرین افغانستان است، اما در آنجا نیز پوزۀ متجاوزان روسی بخاک مالیده شده و با دادن تلفات سنگین مایوسانه، از آنجا فراری شدند.

بدنبال این شکست‌ها و ناکامیهای روسهای جنایت پیشه در بستن مرزهای کشور، عوامل سرسپردۀ داخلی آنها (افراد مزدور باصطلاح جبهۀ ملی پدر وطن) به باداران‌شان این نوید را دادند که اگر ما نتوانستیم راه را از مرزها بروی مجاهدین و مهاجرین ببندیم می‌توانیم این هدف را در داخل کشور، تحقق بخشیم، بهسود، قره‌باغ و جاغوری شاهراه‌های عمده برای رفت و آمد مجاهدین و مهاجرین است ما می‌توانیم بر این مناطق تسلط یافته و به اهداف معینه خود نائل آئیم.

قوای مشترک روسی و مزدوران داخلی آنها روی این نوید و به امید توصل به مقصود اهریمنی‌شان حملات وسیع و شدیدی را در اوائل محرم در مناطق سرچشمه، سیاه خاک و کوتل اونی آغاز کردند که با مقاومت شدید دلیر مردان و مجاهدان اسلام روبرو شدند و پس از چند روز درگیری و نبرد سنگین متوجه شدند که تسلط بر آن مناطق نامیسر و غیرممکن است و لاجرم راه فرار را در پیش گرفتند و از منطقه متواری شدند. آخرین امید روسها و دولت دست نشانده آنها قره‌باغ و جاغوری بود که در طول شش سال گذشته در آنجا زحمات فراوان کشیده و پول گزاف در منطقه توزیع کرده و مزدورانی پرورده بودند قوای مشترک روسی و مزدوران داخلی بتاریخ ۶۴/۸/۱۹ از طریق، زمین و هوا وسیعاً بر مناطق جاغوری و قره‌باغ حمله کردند به این امید که بر منطقه تسلط یابند و راه را مسدود نمایند ولی این حملات نیز با مقاومت و عکس‌العمل شدید مجاهدان پاک باخته راه اسلام و آزادی روبرو شد و در طی چند روز جنگ و نبرد متحمل تلفات بسیار زیادی شدند.

روسهای متجاوز علی رغم تحمل تلفات بسیار سنگین چون راه قره‌باغ جاغوری را سخت مهم و حیاتی می‌دانند هم چنان به تلاش‌های مذبوحانه‌شان ادامه می‌دهند که شاید بتوانند به اهداف شیطانی‌شان نائل آیند ولی کور خوانده‌اند همان گونه که از مناطق دیگر سرخورده و ناکام برگشتند از تلاش‌ها مذبوحانه‌شان در قره‌باغ و جاغوری نیز جز تحمل تلفات بیش از حد و ناکامی چیزی دیگری بدست نخواهند آورد، نبرد و درگیری هنوز هم در منطقه قره‌باغ و جاغوری ادامه داشته و غیور مردان مسلمان و مجاهدان قهرمان همه روزه با حملات قهرمانانه شان علیه قوای دشمن، تلفات و ضربات سنگین و کوبنده‌ای به دشمن وارد می‌آورند. گزارشهای با تمام جزئیات از عملیات مجاهدان اسلام در منطقه قره‌باغ و جاغوری بتازگی رسیده است که در اختیارتان قرار می‌گیرد بشرح زیر:

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۰ - قوای ملحد روس، زردآلو را اشغال و تا کوتل و دشت یغلاو پیش آمده کوههای مشرف به یغلاو بنام زرد کوه و گهواره را تصرف نموده و مواضع خود را در تپه‌ها و موقعیت‌های جنگی مستحکم ساخت، ساعت سه بعدازظهر تاریخ فوق، گروههای سازمان در کوه گهواره و دشت یغلاو منتهی به قریه "گاو مرده" جنگ را شروع نموده که تا ساعت ۵ بجه ادامه داشت و در این عملیات انقلابی، کوه گهواره را پاکسازی و از پیش روی نیروهای پیاده نظام روس به طرف قریه گاو مرده جلوگیری نمود در این جنگ تعداد شش نفر از قوای متجاوز در گهواره و چهار نفر در یغلاو بدرک واصل شدند و فرزندان مجاهد شما هیچگونه آسیب ندیدند.

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۱ - عملیات قهرمانانه فرزندان مجاهدتان در دل شب بالای مواضع دشمن صورت گرفت در این عملیات یک سنگر دوشکا و سه سنگر اجتماعی و انفرادی قوای ملحد از بین رفت و فرزندان شما صحیح و سالم بازگشتند.

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۱ - تانکهای قوای ملحد به قصد حمله به دره خوش مدی و پایگاه شهید رضائی بطرف قریه گاومرده در حرکت شدند که یک عراده تانک دشمن توسط برخورد با مین که از طرف سازمان نصر کارگذاری شده بود منهدم و از بین

رفت و شش عسکر و با یک نفر افسر قوای ملحد نابود و کشته شدند به تعقیب آن، دولت توسط قوای توپخانه خود با شدت هر چه تمام تر، مواضع مجاهدین را کوبید که بحمدالله غازیان مجاهد هیچگونه آسیبی ندیده بلافاصله بعد از کوبیدن مواضع مجاهدین تانکهای دیگر در حرکت افتاد که توسط یک گروه از پاسداران جهاد اسلامی مستقر در قریه گاومرده و دو گروه از سازمان نصر که در تپه‌ها و بلندیهای کوه گهواره مستقر بودند راه را سد و برخورد شدید صورت گرفت که بالاخره تا ساعت‌های چهار و سی دقیقه بعد از ظهر قوای ملحد، توانست لاشه‌های گندیده و متعفن خود را از صحنه بیرون نماید.

تاریخ ۲۱ و ۱۳۶۴/۸/۲۲ اوضاع نسبتاً آرام گذشت و قوای ملحد توسط توپخانه دیوانه‌وار به هر طرف فیر می‌نمود.

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۲ دو هلیکوپتر در دشت یغلاو پائین شده و جنازه‌های خود را انتقال دادند در همان روز جنگ پراکنده بین مجاهدین و قوای ملحد صورت گرفت و نتیجه آن معلوم نیست.

تاریخ ۲۲ و ۱۳۶۴/۸/۲۳ اوضاع نسبتاً آرام گذشت، فرادی تاریخ فوق ساعت ۹ بجه دو هلیکوپتر بالای پایگاه پرواز نمود که توسط پدافند ضد هوایی عقب رانده شد و هیچگونه مجال بمباران برایش داده نشد.

تاریخ ۲۳ و ۱۳۶۴/۸/۲۴ عملیات ضربتی شدیدی در قلب پایگاههای دشمن صورت گرفت که در این عملیات ۱۰ الی ۱۲ سنگر اجتماعی و انفرادی خود را قوای ملحد، تخلیه و یک سنگر دوشکا دشمن منهدم شد، این عملیات به اندازه‌ای قهرمانانه و ضربتی صورت گرفت که قوای دولت عراده جات خود را به طرف زردآلو به حرکت در آورده و در حین حرکت، عراده جات یکی از دیگری سبقت می‌گرفت و چند تانک و توپ و سنگرهای هاوان دشمن، مستقر مانده بود مابقی به فراسوی کوتل زردآلو فرار نمودند.

تاریخ ۲۶ و ۱۳۶۴/۸/۲۷ گروهیهای عملیاتی مرکب از گروه هاوان، گروه دوشکا دو

گروپ ضربتی راکت انداز از بالای قرارگاه دشت "یغلاو" صورت گرفت که در این عملیات، قرارگاه مذکور، فوق‌العاده کوبیده شد بطوری که آتش قرارگاه خاموش گردید و یک سنگر دوشکای دشمن با راکت منهدم شده و فردای روز فوق، هلیکوپتر دشمن در "زردآلو" نشسته، طبق راپور تأیید شده، ده جنازه را منتقل نموده است.

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۸ یک گروپ ضربتی کلاش و یک گروپ راکت انداز در یک شبیخون قهرمانانه بالای مواضع و قرارگاه مستقر در پائین کوتل "زردآلو" صورت گرفت که در این عملیات ۶ پایه توپ سنگین دشمن که نی قلعه را زیر آتش می‌گرفت از کار افتاد و یک تانک منفجر و یک خیمه قوماندانی دشمن به آتش کشیده شد، مواضع دشمن از طرف مجاهدین توسط فیرهای مکرر راکت و هاوان و سلاحهای ثقلیه، فوق‌العاده کوبیده شد و یک مجمع ۱۵ نفری از عساکر متجاوز توسط رگبار مسلسل بکلی بخون کشیده شد. باز در تاریخ فوق دو گروپ از چریکهای ورزیده مأموریت یافت که در قلب اردوگاههای دشمن، مواد تی، ان، تی و انفجاری کارگذاری نمایند. یک گروپ توانست با موفقیت کامل مأموریت خود را انجام دهد و گروپ دیگر بعللی نتوانست به هدف تعیین شده مواد منفجره را کار بگذارد.

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۹ - دو هلیکوپتر به "زردآلو" نشسته و جنازه‌های خود را منتقل نمود. باز در همین تاریخ جنگ پراکنده بین مجاهدین و قوای دولت مزدور صورت گرفت که از یک طرف هاوان، توپ و انواع سلاح سنگین و از طرف دیگر تک‌تیراندازان ماهر هر دو قوا را رویاروی هم قرار داشت.

تاریخ ۲۹ و ۱۳۶۴/۸/۳۰ سه گروپ سازمان مرکب از یک گروپ دوشکا و دو گروپ راکت انداز سازمان نصر و یک گروپ از سازمان دعوت اسلامی در گردان لومان، بالای سه موضع دشمن و یک قرارگاه مستقر در کوتل و دو پوسته "هاشم بخت" و سه پوسته مستقر در کوه ليسان بطور هم‌آهنگ حمله بردند که هر ۹ موضع دشمن فوق‌العاده کوبیده شد، و ضرباتی را متحمل شدند از جمله پوسته مستقر در هاشم‌بخت بکلی فلج و منهدم گشت. بجز یک سنگر انفرادی دیگر سنگرهای سبک

و سنگین خاموش گشت و خیمه‌های دشمن ساعتها در آتش می‌سوخت و طبق راپور تأیید شده فردا پوسته مذکور از آنجا چیده شده بود.

تاریخ ۱۳۶۴/۱۸/۳۰ در گردان یغلاو منتهی شده به "تمکی" یک تانک دشمن توسط "مین" که از طرف سازمان کارگذاری شده بود، منهدم گشت. در کلیه جنگهای پارتیزانی سازمان در این مدت، کلیه فرزندان اسلام صحیح و سالم می‌باشند بجز دو نفر که زخم سطحی برداشتند.

تاریخ ۲ و ۱۳۶۴/۹/۳ - شب هنگام یک گروه هاوان، دو گروه راکت انداز، یک گروه ضربتی کلاش از مجاهدین سازمان نصر، عملیات بالای قرارگاه دولت مستقر در دشت، "یغلاو" انجام گرفت که قرارگاه مذکور فوق‌العاده کوبیده و خیمه‌هایشان به آتش کشیده شد و دشمن متجاوز فوق‌العاده، متحمل ضایعات و تلفات گردید. باز در همین شب گروههای سازمان مأموریت پیدا کرد تا در نقطه‌های حساس در قلب اردوگاه دشمن مین‌گذاری نماید که با موفقیت تمام مأموریت خود را به انجام رسانید.

تاریخ ۱۳۶۴/۹/۳ یک گروه از تانک عراده‌جات قوای ملحد از زردآلو به طرف یغلاو در حرکت بود که یک عراده موتر هشت سلنדרه حامل (۲۵ تا ۳۰) نفر از عساکر متجاوز توسط مین بکلی از بین رفت که از سرنشینان موتر مذکور فقط یک نفر جان سالم بدر برد.

تاریخ ۱۳۶۴/۹/۳ - قوای پیاده نظام دولت به حمایت آتش بار توپخانه سبک و سنگین در یک نبرد دو ساعته توانست مجاهدین را از کوه گهواره عقب راند. عقب نشینی سازمان ناشی از قدرت رزمی قوای دشمن نبوده بلکه ناشی از تغافل گروه بود، بدنبال اشتغال کوه گهواره توسط نیروهای دشمن و عقب‌نشینی گروه عملیاتی سازمان به تعقیب دهها عملیات پیروزمندانه سازمان که در گزارشات قبلی مطالعه فرموده‌اید، موازنه قوا از نظر سیاسی، نظامی و تبلیغاتی به ضرر سازمان تغییر یافت و هلمک و چشمک‌های منافقین هم بالا زد و...

تاریخ ۱۳۶۴/۹/۴ - عملیاتی صورت گرفت، عملیاتی که سمبل عاشورا، نمای بدر، مظهر حنین، خلاصه تجسم عینی کلیه مبارزات صدر اسلام بود، حماسه بود قهرمانی! چهار گروپ ضربتی سازمان ساعت ده بجه قبل از ظهر از سمت شمال کوه گهواره، عملیات را آغاز و این عملیات چنان قهرمانانه و تهاجمی و کوبنده بود که مجاهدین سر از پا نشناخته بالای مواضع دشمن یورش می بردند، سنگرهای عساکر دشمن یکی پس از دیگری اشغال می گردید و عساکر مزدور از فرط کوبیدن عملیات مجاهدین قهرمان، خود را از بالای قله پائین می انداختند و متلاشی می شدند تا ساعت (۵۰ و ۵) دقیقه بعد از ظهر مجاهدین توانستند کلیه کوه گهواره را از لوث قوای ملحد پاکسازی و بجز یک سنگر دوشکا که در انتها الیه کوه گهواره منتهی به دشت یغلاو باقی ماند و دیگر کلیه کوه گهواره به تصرف نیروهای اسلام افتید گرچه دولت دوبار با حمایت آتشبارهای سنگین خود می خواست پیاده نظام خود را بالای سنگرهای مجاهدین گسیل بدارد ولی مجاهدین "برنو" بدست و تک تیراندازان ماهر، دلیرانه آنها را مانند کبک، شکار و از پیشروی آنها جلوگیری و بالاخره با شکست مواجه می نمود، این عملیات بطور حماسه آفرین صورت گرفت که کلیه قریه جات همجوار در بلندیها به تماشا برآمده و صدای یا حسین یا حسین و تکبیرشان در فضا طنین انداز بود و هم به همین تاریخ دو عراده تانک دشمن یکی در تمکی و دیگر آن در زردآلو توسط مین که از طرف گروپ عملیاتی سازمان نصر کارگذاری شده بود، منهدم گشت و سرنشینان آن کاملاً نابود شدند. ناگفته نماند عملیاتی که در کوه گهواره صورت گرفت تمام فرزندان مجاهد اسلام کاملاً سالم و تنها یک نفر مجاهد در اثر ترکش مرمی هاوان دشمن بطور سطحی جراحت برداشت.

عملیات در جاغوری

در شب ۱۳۶۴/۸/۲۵ در اثر عملیات برادران سازمان که از دو طرف یعنی از طرف کوه رئیس و از طرف سه پایه و گردن وارد عملیات گردیدند یک تانک دشمن از کار

افتاده و دو نفر از افراد قوای ملحد به هلاکت رسیده است.

شب ۱۳۶۴/۸/۲۷ - از جانب سازمان‌های اسلامی (سازمان نصر افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان و پاسداران جهاد اسلامی) با اشتراک هم عملیاتی صورت گرفت که در اثر آن دشمن دچار دست‌پاچی زیاد گردید.

تاریخ ۱۳۶۴/۸/۲۷ - ساعت نه و نیم قبل از ظهر دو تانک دشمن در اثر مین‌گذاری برادران سازمان نصر در منطقه پایجلگه لومان منفجر گردیده و تمام سرنشینان آن به هلاکت رسیدند.

شب ۱۳۶۴/۸/۲۷ - برادران دلیر و فداکار سازمان نصر در اثر عملیات قهرمانانه‌ای که از طرف کوه رئیس در بازار غجور انجام دادند توانستند دو تانک دشمن را منهدم و تمام سرنشینان آن را به هلاکت برسانند.

شب ۱۳۶۴/۸/۲۷ - در قسمتهای قلندری نیز از جانب برادران سازمان نصر عملیات چشمگیری صورت گرفت و بر دشمن ضرباتی وارد گردید.

شب ۱۳۶۴/۸/۳۱ - برادران سازمان نصر از دو جناح یعنی کوه رئیس و قریه گردن شامل چندین گروه با سلاح سنگین و سبک ساعت ۹ شب عملیات خود را در بازار غجور بالای مواضع دشمن آغاز نمودند و از فاصله‌های نزدیک تانکها، عراده جات و نفرات دشمن را مورد حمله قرار دادند.

قرار راپور موثق پنج عراده تانک و موتر با فیرهای راکت منهدم گردیده و نیز تعدادی از نفرات دشمن به درک واصل شدند. ناگفته نماند که در این عملیات برادران پاسداران جهاد اسلامی نیز شرکت فعال داشتند و یک جیب حامل افراد نظامی دشمن توسط این برادران منهدم و یک خیمه نیز به آتش کشیده شد.

چند گروه دیگر از برادران سازمان در قسمت سر کوه لومان و قلندری عملیات صورت دادند که ضربات مهلک به دشمن وارد گردید.

در شب ۱۳۶۴/۸/۲۷ - برادران دلیر و فداکار سازمان در اثر یک عملیات قهرمانانه که از طرف کوه رئیس در بازار غجور انجام دادند توانستند دو تانک دیگر دشمن را

منهدم و تمام سرنشینان آن را به هلاکت برسانند که مجموعاً با تانکهای منهدم شده قبلی که توسط برادران سازمان نصر افغانستان منهدم شده است به پنج عراده می‌رسد.

گزارش مورخ ۱۳۶۴/۹/۳ - که از جاغوری تهیه شده به قراز ذیل است:

۱- یک فرونده هلیکوپتر در منطقه توسط برادران سازمان سقوط داده شده است.

۲- هشت خیمه با نفرها و مهمات داخلی‌شان به آتش کشانده شده.

۳- یک عراده موتر هشت سیلندر و چند محل توپ در زردآلو منهدم گشته.

۴- بازار زردآلو که توسط خود روس‌ها اشغال گردیده بود با شمول دشت یغلاو توسط جان برکفان سازمان نصر طی یک عملیات تخلیه شده.

۱۳۶۴/۹/۱ - توسط برادران سازمان که در بازار غجور عملیات شده از داخل موضع دشمن راپور رسیده چهارده نفر از نیروی دشمن بدرک واصل و تلفات موتر و تانک نیز داشته.

در عملیات ۱۳۶۴/۹/۲ سه نفر عسکر تسلیم مجاهدین سازمان در هوسه گردیده است.

در اخیر باید تذکر دهیم که این گزارشها از متن اعلامیه‌هایی که در جریان جنگ از طرف سازمان در داخل پخش شده بود تهیه در اختیارتان قرار دادیم. والسلام
قرار گزارشهایی که تازه از منطقه جاغوری رسیده است چریکهای قهرمان سازمان نصر افغانستان طی یک عملیات قهرمانانه تعداد هفتاد نفر از مزدوران دولتی را که در منطقه از طرف روسها و دولت دست نشانده مسلح شده بودند خلع سلاح کردند و به این ترتیب هفتاد میل سلاح را به غنیمت گرفتند. و نیز طی یک عملیات قهرمانانه دیگر یک میل زیکویک و یک میل ماشین دارخفیف و سه عراده موتر را از قوای روسی و دولتی بغنیمت گرفتند و تعداد پنجاه نفر از عساکر دولتی خودشان را به چریکها تسلیم کردند.

بسمه تعالی

گزارش جنگ جبهه بهسود - میدان

جبهه بهسود میدان یکی از بزرگترین جبهه‌های جهاد مسلحانه انقلاب اسلامی ملت مسلمان و قهرمان افغانستان است، و در عین حال نزدیکترین جبهه مقاومت اسلامی به مرکز فرماندهی ارتش اشغالگر امپریالیسم روس و عمال پلید داخلی آنان نیز می‌باشد و به حدی که ۵۰ - ۶۰ کیلومتر بیشتر از کابل فاصله ندارد و هر گاه غازیان غیور این جبهه بخواهند می‌توانند مقر اصلی فرماندهی ارتش سرخ و مزدوران منفور آنان در کابل را، می‌توانند گلوله باران نمایند و ژنرال‌ها و مستشاران خونخوار روس را حتی در اندرون هفت حصار اسلحه و آهن‌شان به کام آتش بکشند... و لذا از موقعیت بسیار مهم استراتژیک برخوردار است.

به همین جهت است که ارتش اشغالگران سرخ و عمال داخلی آنان سال‌ها است که شکست این جبهه شکست‌ناپذیر و تسخیر این منطقه حساس را وجهه همت خود قرار داده و بارها و بارها بالای آن از زمین و آسمان حمله برده است. ولی به یاری خداوند توانا و همت غازیان غیور این جبهه در هر بار شکست خورده و جز دلت و زبونی چیزی نصیب‌شان نشده است.

یکی از حملات وحشیانه ارتش اشغالگر امپریالیست روس و سرسپردگان داخلی آنان بالای جبهه بهسود میدان در این اواخر بود که طبق گزارشات رسیده از داخل بدین شکل بوده است:

روز هشتم محرم نیروهای زمینی و هوایی دشمن با تمام قدرت و امکانات خود بالای مواضع رزمندگان سازمان نصر افغانستان حمله می‌کنند.

اول نیروی هوایی دشمن، هلیکوپترها با راکت اندازهای دوربرد خود تمام مناطق را که احتمال می‌داد مجاهدین در آنجاها باشد، وحشیانه می‌کوبد، نیروهای چترباز خود را بالای کوهها و قلعه‌ها و در پشت سنگرهای مجاهدین فرود می‌آورد، و بدین

ترتیب در نصف روز تمام کوهها تحت تسلط کماندوهای روسی در می آید، وعده‌ای از مجاهدین در محاصره دشمن قرار می‌گیرد.

بدنبال عملیات هوایی نیروهای زمینی دشمن با تمام توان و امکانات و تانک‌ها و تجهیزات مدل خود وارد معرکه می‌شود، و جنگ شدیدی میان مجاهدین و دشمن در می‌گیرد.

جنگ کاملاً ناهمگون و نابرابر در یکسو می‌گ‌های جنگنده و هلیکوپترهای ام، ای ۲۴، تانک‌های پیشرفته ۷۲۴ و کماندوهای ورزیده ارتش سرخ با پیشرفته‌ترین سلاح‌ها... و در سوی دیگر مجاهدان و غازیان که مصمم‌اند تا بادیست خالی و فقط با نیروی ایمان به خدا از جان و مال و حیثیت و شرف و ناموس میهن و ملت خود دفاع نمایند. با اینکه ۴۰ نفر آنان در محاصره کامل دشمن قرار گرفته، مصمم و قاطع برآنند که داستان عاشورای حسینی را در اول دهن سیاه‌خاک، با تمام شکوه و عظمتش احیاء کنند. و این بار طعم تلخ شکست را به یزیدیان زمان بچشانند و آرامش را به ملت و مردم خود با دادن خون و جان خویش، هدیه نمایند جنگی که میان چنین مجاهدان بی‌سلاح و چنان دشمنان تا به دندان مسلحی، مدت سه شبانه روز طول می‌کشد. و سرانجام در شب یازدهم محرم یزیدیان با دادن تلفات و خسارات زیادی از چنگ حسینیان زمان فرار می‌کنند و رزمندگان پیروز اسلام شادمان و سرافراز دشمن متجاوز را شکست داده، نشاط و آرامش را به مردم خود هدیه می‌کنند.

طبق گزارشات رسیده از داخل و با استفاده از منابع سازمان نصر افغانستان در کابل کمیت و کیفیت و خسارات و تلفات دشمن و نیز تعداد شهدا و مجروحین سازمان نصر افغانستان به شرح زیر بوده است:

کمیت و کیفیت

۱ - همچنان که یادآوری شد، اول هلیکوپترها باراکت‌های خود به آسمان ظاهر

شده تمام مناطقی را که احتمال می‌دادند مجاهدین در آنجا باشد، وحشیانه می‌کوبد، بدنبال آن میگ‌های جنگی بمباران می‌کند، و آنگاه هلیکوپترهای دیگر نیروهای فراشوتی خود را بر فراز قله‌ها و کوهها و در پشت سنگرهای مجاهدین پائین می‌کند و نیروهای چترباز دشمن بر تمام کوهها مسلط می‌شوند.

۲ - تمام کماندوهای چترباز روسی که حتی یک نفر از مزدوران آن نبوده.

۳ - نیروهای دست‌نشانده روس با تانک‌ها و تجهیزات نظامی خود از دنبال روس‌ها بوده.

۴ - حدود بیست تا بیست و پنج نفر از خوانین خائن و مفسدین فی‌الارض با نیروهای زمینی بوده که هرکدام برای اشغال چوکی ولسوالی آمده بوده و هدف عمده فعال نمودن ولسوالی پنجاب بوده.

۵ - در این جنگ گذشته از نیروهای زمینی و تجهیزات آن صد طیاره میگ و هلیکوپتر شرکت داشته.

تلفات و خسارات روس‌ها

۱ - یک فروند هلیکوپتر ام، ۲۴ توسط رزمندگان سازمان نصر افغانستان در روز اول جنگ منهدم گشته.

۲ - سه عراده تانک توسط رزمندگان سازمان در روز سوم جنگ (روز عاشورا) به آتش کشیده شده.

۳ - نزدیک به یکصد و هشتاد تن روسی و هشت نفر دشمن داخلی مطابق گزارشات کابل به هلاکت رسیده.

۴ - مقدار معتناهی سلاح و مهمات دشمن به غنیمت گرفته شده.

تعداد مجروحین

۱۸ نفر از سازمان نصر افغانستان و ۳ نفر از پاسداران جهاد و تعدادی هم از مردم

غیرنظامی، مجروح گردیده‌اند.

تعداد و اسامی شهدای سازمان نصر

- ۱- برادر شهید عوضعلی حیدری از کجاب روز هشتم محرم.
- ۲- برادر شهید موفق از پایگاه شهید دانش روز هشتم محرم.
- ۳- برادر شهید قربانعلی از پشت مزار سرچشمه روز هشتم محرم.
- ۴- برادر شهید بهمن علی وفا از انجمن اسلامی هلمند روز هشتم محرم.
- ۵- برادر شهید انجینر نادرعلی سهرابی از انجمن اسلامی هلمند روز عاشورا.
- ۶- برادر شهید محمدیونس توسلی از انجمن اسلامی هلمند روز عاشورا.
- ۷- برادر شهید عبدالله از انجمن اسلامی هلمند روز عاشورا.
- ۸- برادر شهید محمدجواد از انجمن هلمند روز عاشورا.
- ۹- برادر شهید بهمن علی فهیم از انجمن هلمند روز عاشورا.
- ۱۰- برادر شهید علی حسن عطایی از انجمن هلمند روز عاشورا.
- ۱۱- برادر شهید خان شیرین از انجمن هلمند روز عاشورا.
- ۱۲- برادر شهید رضا هاشمی از پایگاه شهید قاسمی از انجمن اسلامی هلمند روز عاشورا.

۱۳- برادر شهید محمدحسین صالحی از انجمن اسلامی هلمند، روز عاشورا.

۱۴- برادر شهید رمضان کریمی مفقودالاثرا از انجمن اسلامی هلمند روز عاشورا.

و تعدادی از مردم غیر نظامی و بی دفاع سرچشمه نیز به شهادت رسیده‌اند.

بدنبال عدم موفقیت ارتش سرخ امپریالیسم روس، در سرکوبی ملت مسلمان و شکست انقلاب اسلامی افغانستان، یکی از نقشه‌های شوم امپریالیسم روس، برای تسلط بر افغانستان، آواره کردن ملت مسلمان افغانستان، بخصوص تخلیه ده ها و روستاها از وجود اهالی به منظور سلب پشتوانهٔ مردمی از مجاهدین، که در بعضی موارد و مواقع بعنوان رهنما بوده‌اند، بوده است.

که این نقشه شوم را از طریق‌های زیر دنبال نمودند:

۱ - سربازگیری بی حد و حساب و بدون داشتن قانون و ضابطه و فرستادن آنان در جنگ علیه پدران و برادران و هموطنان حقجو و استقلال و آزادی طلب‌شان که در نتیجه از ۱۵ ساله تا ۴۰ ساله از دانش‌آموزان و دانشجویان گرفته تا اقشار مختلف جامعه از شهرهای زیر سلطه روس‌ها، متواری گشته یا در مناطق آزاد شده و یا در کشورهای خارج آواره گشته‌اند و یا بزور سرنیزه به عسکری برده شده‌اند که هرگاه فرصت یابند از ارتش فرار کرده به جمع آوارگان در داخل یا خارج افزوده می‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم
أما الحياة عقيدة و جهاد

مرام‌نامهٔ حزب حسینی - گروه سیاسی مخفی^(۱)

ستم، بیعدالتی، استثمار و استعمار مفاهیم ناپاکی‌اند که تسلط آنها در توحید هماهنگی و رابطهٔ اکمال متقابل میان اجزاء جامعه را که در جهت تکامل بخشیدن بتاریخ انسانی فعال می‌کردند در گودال شرک و ناهماهنگی و تضاد قربانی نموده کاروان زندگی را از مسیر کمال‌یابی منحرف و در فساد ته نشینی و رسوب گمراه می‌سازد

تاریخ ۵۰۰ سالهٔ کشور گواه صادقی است که در اثر تلاش ازمنذ امامت شرک اجتماعی مردم مسلمان ما در کنار همه مشکلات خود چندین بار مورد یورش و تهاجم دشمن قرار گرفته و چندی تحرک و پویایی خود را همچون یک بخش عظیم از امکانات و ثروت‌های خود در اسارت قدرت‌های شرک آفرین ستم و تسلط‌های ظالمانه نگریسته است و هر بار عنصر شجاعت، دلاوری، عشق به استقلال و حاکمیت ملی در پرتو نگرش‌های انقلابی، اسلامی از زبان سلاح گرم و برنده تا محو کامل ستم و تسلط چهرهٔ خشمناک و غضب آلود قضاوت نهائی مردم قهرمان ما را متجلی ساخت چنانکه سلحشوری انقلابی و نبردهای سرخ و غرور آفرین، پیکار و

۱. از آنجائیکه مرام‌نامهٔ حزب حسینی به صورت پلی‌کپی بود بعضی کلمات خوانده نشد.

مجاهدات دلیرانه در مقابل سکندر مقدونی، تهاجم چنگیزیان و بالاخره درگیری انقلابی با امپریالیزم انگلیس، حقیقت فوق را ثابت می‌کند.

قیام ملی ۱۹۱۹ رؤیای تسلط مستقیم بر میهن محبوب ما را برای سردمداران امپریالیزم چنان پوچ و کاذب اثبات کرد که بدنبال آن ارباب کهنه کار استثمار با استفاده از زمینه بخصوص که خود آن را آفریده بود یکی از مزدوران وفادارش را به قدرت رسانید، مشتهای گره کرده مردم را که تا آن لحظه بر مغز گنبدیده ستمگران فرود می‌آوردند با نیرنگ ایجاد و تشدید اختلافات داخلی و جدائی افکندن بنام مذهب نژاد، زبان و منطقه رابطه توحیدی جامعه را در یک ترکیب نامتوازن و دشمن بیگانه از هم و رویاروی هم قرار داد، تا امپریالیزم در چهره صریح و مرموز و پدر مآبانه‌اش با خشم قاطع خلق که جز در سایه توحید امکان ندارد درگیر نشود.

نیابت استعمار جدید از استعمار قدیم ماهیت جهان‌خواری و تسلط جوئی قدرت‌های بزرگ را تغییر نداده زمینه استثمار و کام‌جوئی توسط دولت‌های وابسته و حکام دست‌نشانده تهیه دیده شد، گرچه مزدهای - سیاست غیر منسلک - بمثابه قرص خواب‌آور تا حس اعصاب تکان خورده‌ای جهان سوم را آرام ساخت در حالی که خود پوشش وابستگی‌های فجیع‌تر در روابط قدرت با کشورهای ضعیف گردید. وابستگی‌های پنهان و آشکار و ازدواج قدرت‌های بزرگ با دولت‌های مزدور و سرسپرده‌شان در نتیجه نطفه‌ای ستم و جنایت را در رحم زمان منعقد و تاریخ را شاهد نوزاد عصیانگر علیه همه مظاهر ارتجاع و تسلط ستم‌گرداند چه این که در همه کشورها هر قدر هم برای خونسرد نشان دادن زحمت بکار رود فریادی به گوش می‌رسد گو این که انسان‌ها در مجموعش فریاد برداشته وضع موجود جهان را هوشدار می‌دهد.

در این میان روشنفکران مسلمان از شرق دور تا شرق میانه و افریقا و دورتر از آن با الهام از اسلام ایدئولوژی و داغ شدن در تنور جهانسوز بیعدالتی در جهت

تشکیل حکومت اسلامی با طرد امپریالیزم و قطع شدن ریشه‌هایش - حکومت‌های وابسته و کسب استقلال سیاسی، اقتصادی و تکامل همه جانبه مطابق با اصول اسلامی برای کشورهای شان دست به اسلحه برده‌اند که اهمیت سوق الجیشی کشور ما - افغانستان - و دید آزمندانه قدرت‌های بزرگ برای تسلط کامل بر این سرزمین فرزندان صدیق مسلمان کشور را در این درگیری جهانی بسنگر می‌خواند.

لویه جرگه ۱۳۳۴ با نشاط زاید الوصف سیاست خارجی کشور را مبتنی بر بیطرفی صلحخواهی، پیروی از همزیستی مسالمت‌آمیز، مبارزه علیه استعمار کهنه و نو و عدم الحاق در بلوک‌های نظامی غرب و شرق اعلام داشت و سیاست اقتصادی را باساس پلانگذاری انکشافی و تقویة سکتور دولتی و سه پلان انکشافی اقتصادی و اجتماعی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۰ چشم روشنی داد که انحطاط اقتصادی، فقر، بیسوادی و عدم اتخاذ سیاست بیطرفی مثبت و فعال بصورت همگانی در حین افزایش باقی ماند و علت آن جز موجودیت رژیم فاسد، وابسته و ضد ملی نمی‌باشد. تضادهای موجود و نابرابری‌ها و تعمیل و تطبیق چوکات مرامی حزب حسینی حل گردیده و حزب مذکور تأسیس حکومت اسلامی را به حیت هدف استراتژیک خود برای تمام ملت اعم از کارگران، دهقانان، مامورین، اهل کسبه، خورده بورژوا و روشنفکران مسلمان پیشنهاد می‌کند. برای برآورد این ضرورت مرام حزب حسینی ذیلاً تدوین و به مردم مسلمان و رنج دیده کشور برای دعوت در جبهه درگیری با دشمن تقدیم می‌گردد.

۱ - ایدئولوژی:

ایدئولوژی حزب حسینی در یک کلام همان ایدئولوژی توحیدی است که باینش و آگاهی برای هماهنگ ساختن نیروهای انقلابی اسلامی و جهت بخشیدن بدانها و بسیج آنها برای ساختن جامعه بی طبقه و ایدئالی که جامعه آزاد و انسان در جامعه آزاد گردد و ناهماهنگی و چندگانگی اجتماعی جایش را بتوحید و یگانگی بخشد انتخاب شده و اینک اصول کلی آن را که همان اصول پنجگانه اعتقادی است از نظر



می‌گذرانیم.

اول توحید: همانگونه که در اینجا حرف از توحید خدا است - یعنی جز خدای واحد قدرتی را نپذیرفتن و سزاوار عبادت و پرستش ندانستن - هر مسلمانی که در این جمع فعال می‌گردد این اصل را به عنوان یک ایمان صد در صد قطعی پذیرفته باشد و خود توحید حرکت است که انسان در این حرکت فاصلهٔ انالله و انا الیه راجعون را طی می‌کند و بناءً نه تنها در توحید خود خالص‌تر گردد که با همه عوامل ضد توحید مبارزه کند.

دوم عدالت: توحید جز در مسیر عدالت امکان بقا ندارد زیرا مقابله - ظلم - که ایجاد نابرابری و ناهماهنگی است با توحید در تضاد قطعی بوده پدیده‌های انسان و جامعه در نظام توحیدی و بر خط عدالت تنها راه رشد و کمال یابی را به همین اصول بعدی کسب می‌نماید.

سوم بعثت: بعثت که همان انگیزش درونی و حرکت خودجوش می‌باشد. تجلی این قانون عام در شکل نبوت اسلامی «عرضهٔ نظامی براساس پایهٔ توحید برای بازگشت به توحید است در» مسیر عدل و مسلمان مطابق باین اصل وجود چنین نظام هائی را از منبع وحی توسط پیام آوران الهی بسوی مردم معتقد می‌گردد.

چهارم امامت: تا این حرکت در نظام شرک رسوب نکند دوازده تن در بنیاد و سازمان دهی حکومت اسلامی صلاحیت و راهنمائی و زعامت اصیل داشته و پس از آن «همهٔ ما در صورتی که در آن نظام راه توحید جوئیم پیشاهنگ بعثت توحیدی هستیم».

پنجم معاد: آنگاه که سخن از حرکت بمیان می‌آید طبیعی است که پدیده‌ها از جمله انسان سرانجام هائی را پشت سر می‌گذارد که هرکدام معادی است تا بمعاد نهائی خود می‌رسد. کیفر و پاداش اعمال خود را باز می‌بیند.

و عقیده داشتن به فرشتگان و کتب آسمانی نیز از ضروریات اعتقادی است.

۲ - عبادات:

انجام فرایض و واجبات عبادی اسلام در حکم هجرت بسوی خداست چنانچه هیچ مسلمانی نمی‌تواند در عباداتش غیر خدا را دخالت دهد و نیتش خالص نباشد که لزوماً قاصد تقرب بخدا بوده از پرستش و بندگی غیر خدا آزاد گردد.

۳ - امور اخلاقی:

فروغ ایدئولوژی توحیدی در روابط اخلاقی تبیین کننده اسلامی بودن اخلاق است چه این که هر صفت اخلاقی منافی با نظام توحیدی که وجدان جامعه را آلوده و ناپاک ساخته انسان را در... بر خوب وادارد ناجائز و غیرقانونی شناخته می‌شود.

۴ - امور سیاسی:

برای الثای روابط ستم در تمام شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نژادی و ملی جلوگیری از نفوذ امپریالیسم شرق و غرب امحای کامل وابستگی‌های پنهان و آشکار، مبارزه با فقر، مرض و بیسوادی لزوم تشکیل حکومت اسلامی در تبعیت از قانون آسمانی اسلام مطرح می‌گردد. حکومتی که در آن همه نیروهای مترقی کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان و منورین مسلمان گرد آیند و چنین حکومت به سیاست‌های دینی متکی خواهد بود.

۱ - بیطرفی فعال و مثبت، انتخاب سیاست مستقل براساس حاکمیت ملی و قضاوت آزاد مردم بدون سازش با شرق و غرب.

۲ - دفاع از تمامیت ارضی و تأمین استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی.

۳ - تحکیم حکومت اسلامی که همان حکومت قانون الهی و آسمانی است براساس معیارهای قرآنی.

۴ - تأمین دموکراسی واقعی منطبق بر اصول و پرنسیب‌های اصیل اسلامی شامل همه آزادی‌های فکری، عقیدوی، بیان، مطبوعات، اتحادیه‌ها، مسافرت، انتخاب شغل، مصونیت‌های فردی، مسکن و مخابرات بدون تبعیض اعم از جنس - زن و مرد - نژاد، قوم، منطقه، مذهب، عقیده، سواد و شغل موافق با روح کمال یابی جامعه و

رعایت منافع عمومی.

۵- وحدت ملی مطابق روحیه اسلامی به اساس برادری.

کشور عزیز ما مرکب است از اقوام مختلف زحمتکش دارای کلتورهای متنوع که از یک هسته طی قرون متمادی تشکیل شده و حکومت‌های ارتجاعی در طول زندگی‌شان از این اختلافات جزئی استفاده‌های فراوان برده‌اند و حزب حسینی مکلفیت دارد تا همه اشکال تبعیض را چه قومی، لسانی، نژادی و جنسی - زن و مرد - ریشه کن نماید.

۶- نابودی کامل نظام فاسد ارتجاعی و استثمار و ایجاد یک نظام صالح موافق با مصالح اکثریت براساس اصول اسلامی.

۷- دفاع از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز.

۸- مخالفت صریح با همه بلوک‌های نظامی و اتحادیه‌های اقتصادی متکی به سیاست استعماری.

۹- مبارزه برای جلوگیری از جنگ جهانی.

۱۰- تأیید سازمان ملل و احترام به منشور ملل متحد.

۱۱- طرفداری از خلع سلاح عام و تام تحت نظارت کامل بین‌المللی.

۱۲- پشتیبانی از تمام جنبش‌های آزادیبخش و ملی در سطح جهان.

۱۳- انتخاب سیاست دفاع از صلح جهانی، دوستی با تمام ممالک جهان برپایه تساوی مبارزه علیه استعمار و امپریالیزم بهر شکلی که باشد.

۵- امور اقتصادی:

پیشرفت اقتصادی در نظام حکومت اسلامی با اتکاء ایدئولوژی به همین چهار اصل ایجاد جامعه مستقل و برپای خود استاده، ایجاد جامعه فاقد فقر، ایجاد جامعه فاقد تمرکز و اعمال سلطه و ایجاد جامعه مساوات امکان‌پذیر است و ضرورت تکامل اقتصادی ایجاد می‌کند تا در جهت استفاده از استعداد بشری فوق العاده و منابع طبیعی فراوان کشور با طرد نظام فئودالی دنباله رو و نفی رشد نویابی مناسبات

کاپیتالیستی و سوسیالیزم که ظالمانه‌ترین شکل کاپیتالیسم است - کاپیتالیستی دولتی - و تطبیق اصول اقتصادی اسلام سیاست ذیل را دنبال می‌کند.

۱- ایجاد یک اقتصاد ملی، مستقل و هماهنگ براساس پلان و بر پایهٔ سیانس و تکنولوژی معاصر تحت هدایت اصول اقتصادی اسلام.

۲- نابود کردن همهٔ مناسبات استثماری و کاپیتالیستی در تمام اشکالش.

۳- صنعتی ساختن کشور باساس صنایع ثقیل و سبک.

۴- ایجاد صنایع ثقیل که ضامن پیشرفت سریع اقتصادی باعث تحکیم استقلال ملی می‌گردد.

۵- ایجاد صنایع سبک و استهلاکی که جهت رفع حوائج عمومی و ارتقای سطح زندگی مردم ضروری می‌باشد.

۶- سرمایه‌گذاریه‌های خصوصی مطابق با اصول اقتصاد اسلامی تشویق، حمایه، رهبری و کنترل می‌گردد.

۷- صنایع دستی کمک، تشویق، حمایه و رهبری می‌شود بر اساس اصول اقتصادی اسلام.

۶- زراعت و اصلاحات ارضی:

رشد ناهماهنگ توالد و تولید در کشش مداوم علت کمبود مواد غذایی گردیده اکثریت قاطع مردم ما را در رنج دائمی سرگردان نموده است و این گوشهٔ از حیات ملی ما ایجاب می‌کند تا روابط کهنهٔ دهقانی را نفی نموده وضع زراعت و تولیدات زراعتی بسود اکثریت بهبود داده شود، حزب حسینی جهت راهیابی برای حل مشکل قلت مواد غذایی در چوکات تشکیل حکومت اسلامی باصوالتی اتکا می‌کند.

۱- اصلاحات اراضی بنفع دهقانان کم زمین و بی‌زمین و طبقات محروم و ستمدیده مطابق اصول اقتصاد اسلامی.

۲- تأسیس کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی زراعتی، تولید و مصرف، با شرکت دهقانان و بنفع آنان متکی باصوالتی اقتصادی اسلام.

۳- طرد و محو فئودالیزم و نجات دهقانان از چنگال استثمارگر زمینداران بزرگ و افزایش سطح تولیدات زراعتی.

۴- از بین بردن سیستم کهنه زراعتی و جایگزین ساختن سیستم زراعتی معاصر.

۵- حمایت زمینداران کوچک در مقابل هر نوع استثمار و بلند بردن سطح زندگی‌شان.

۶- وضع قوانین اجاره داری و دهقانی باساس پرنسیب عدالت اجتماعی.

۷- تحت زرع آوردن زمینهای بایر و توزیع آنان بین دهقانان کم زمین بی‌زمین و کوچیها.

۸- اصلاح و انکشاف شبکه‌های آبیاری، حفر کانال‌ها، چاه‌های عمیق، اعمار سدها و بندها برای زمین‌های بایر و کم آب.

۹- تأسیس مؤسسات علمی و فنی جهت بلند بردن سطح تولید و جلوگیری از آفات زراعتی و استعمال کود کیمیاوی و تخم‌های اصلاح شده.

۱۰- از بین بردن روابطه کهنه شبانی و ایجاد روابط جدید که چوپانان ستمدیده از استثمار مالداران بزرگ نجات داده شود و اصلاح چراگاه‌ها.

۱۱- تأسیس مؤسسات وترنری مدرن جهت اصلاح نسل حیوانات و دفع آفات حیوانی.

۱۲- تأسیس کوپراتیف‌های مالداری بنفع مالداران.

۱۳- حل مسئله کوچیها و تبدیل زندگی قبیلوی و عشیروی به زندگی مدنی و شهری.

۷- تجارت و مالیه:

صدور مواد خام و تولید اجناس لکس و غیرضروری تجارت خارجی کشور را توسط عده محدود تجار غیرملی و نمایندگان کمپنی‌های انحصاری خارجی و محتکر که از یکطرف فرار اسعار کشور را باعث می‌گردد و از سویی ورشکستگی صنایع ملی را بسود قدرتهای سرمایه داری و استعماری تمام کرد و تجارت داخلی

که ذریعۀ یکعده تاجران کوچک و دوره‌گرد صورت می‌گرفت بعلت کمی سرمایه، نبودن بازار فروش و عدم وسایل ترانسپورتی و خطوط مواصلاتی ناکافی انکشاف نموده حزب حسینی برای آنکه تجارت را به سود مردم زحمتکش و فقیر کشور تمام کند در شکل عمل کرد حکومت اسلامی اصول ذیل را جدا مراعات خواهد نمود.

۱- ایجاد تجارت خارجی رهبری شده متکی بمنافع ملی.

۲- منع تولید اشیای لکس و غیر ضروری و تشویق تولید ماشین آلات بمنظور

ایجاد و انکشاف صنایع ملی.

۳- حمایت صنایع و تجارت با سیاست‌های گمرکی و حمایتی.

۴- تبدیل مواد خام بمواد نیمه پخته و ایجاد تنوع در صادرات کشور.

۵- از بین بردن مناسبات انحصاری و استعماری.

۶- جلوگیری از قاچاق که باعث شکست صنایع ملی می‌گردد.

۷- اصلاح و توسعه خطوط مواصلاتی و ترانسپورتی جهت حمایت تاجران کوچک و متوسط و افزایش تولیدات داخلی و تثبیت بازار.

۸- کنترل اسعار خارجی، تشویق پس‌انداز جهت سهم‌گیری در انکشاف اقتصاد

ملی.

۹- رجحان مالیات مستقیم بر مالیات غیر مستقیم مطابق وضع اقتصاد کشور.

۸- امور اجتماعی:

بند از بند بریدگی اقتصادی، روابط ناسالم اجتماعی، فقدان آزادی احترام بکرامت انسانی عناوینی‌اند که شکل عملکرد دولت‌های فاسد را تا هم اکنون می‌توان با آنها بیان نمود. گرچه مردم ما در اثر انگیزش‌های اسلامی هر چند گاهی یکبار مقاومت نموده خونها دادند اما بعلت‌های عدم تشکل درست و علمی و دسایس اربابان کهنه‌کار به نتیجه‌ای آنچنان که باید نرسید، اکنون تشکل انقلابی حزب حسینی با ایجاد حکومت اسلامی در جهت تحقق جامعه‌ای ایدآلی اصول ذیل را

تعقیب می‌کند.

- ۱- از بین بردن بیکاری و ایجاد شغل برای تمام افرادی که استعداد کار دارند و توزیع ثروت فیما بین عناصر تولید بر اساس ملاک‌های اقتصادی اسلام و رعایت عدالت اجتماعی.
- ۲- تدوین قانون مترقی کار بمنظور اصلاح و بهبود شرایط کار کارگران و تأمین مصونیت فردی و اجتماعی کارگران.
- ۳- تأسیس بیمه‌های صحی و اجتماعی برای کارگران و زحمتکشان در هنگام پیری، بیماری و معیوبی.
- ۴- تهیه منازل صحی و ارزان برای تمام طبقات محروم در شهرها و دهات و پایان آوردن کرایه منزل و دکاکین.
- ۵- احیای حقوق زنان و مردان در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی سیاسی و فرهنگی مطابق به اصول اسلامی.
- ۶- تأسیس بیمه‌های صحی و اجتماعی برای زنان و اعطای رخصتی‌های لازم در هنگام ولادت.
- ۷- تأسیس زایشگاه، شیرخوارگاه، و کودکانها متکی باصوّل اسلامی.
- ۸- ارتقاء بمقامات بلند دولتی باسّاس شایستگی، سوابق خدمت، روحیه وطنپرستی و عشق در راه خدمت به اعتلای وطن صورت خواهد گرفت.
- ۹- از بین بردن هر نوع فساد اداری، بروکراسی، ارتشاء و کاغذ پرانی.
- ۱۰- جلوگیری از هر نوع تمرکز سرمایه بدست عده محدود و از بین بردن حدهای اقتصادی و ایجاد جامعه بی طبقه و توحیدی.
- ۱۱- محاکمات سیاسی علنی و بیطرفانه صورت گرفته و محاسب مطابق کرامت بشری اصلاح می‌گردد.
- ۱۲- پلیکلینیک‌ها، شفاخانه‌ها و سناتوریم‌ها جهت بهبود شرایط صحی و سلامت توده‌ای محروم بصورت مجانی برای امحای امراض ساری و مهلک در تمام

کشور تأسیس می‌گردد.

۱۳ - مبارزه همه جانبه علیه ارتجاع، بیدینی، اعتیاد بچرس، تریاک، الکول، فحشاء و دیگر مفاسد اجتماعی صورت می‌گیرد.

۱۴ - تبلیغات مبنی بر تعلیمات انقلابی اسلام برای قاطبه مردم اعم از کارگران، دهقانان، اهل کسبه، خورده بورژوا و خورده مالکین و منورین آموزش داده می‌شود.

۹ - امور فرهنگی:

انقلاب فرهنگی اسلامی از اهداف عمده است زیرا توده تنها با اندیشه انقلابی قادر است دسیسه و نفوذ ارتجاع چه داخلی و یا خارجی درک و یا افشاء کند و همین اندیشه انقلابی است که هیچ رژیم سازشگر شرقی و غربی را اجازه نمی‌دهد تا آنها را اغفال نمایند بدین نسبت همانگونه که مرتجعین و نوکران امپریالیزم در طریق توسعه فرهنگ انقلابی اسلام سدی ایجاد نموده و از حرکت توده در پرتو انگیزش‌های اسلامی جلوگیری می‌کنند حکومت اسلامی با تمامی نیرو در جهت گسترش آن باساس پروگرام ذیل اقدام خواهد کرد.

۱ - نجات فرهنگ واقعی و انقلابی اسلام از یورش خرافات و پیراهه‌های جاهلی.
 ۲ - پرورش نسل جوان، باتقوی، شناخت روحیه انقلابی اسلامی، روحیه وطنپرستی و خدمت به مردم.

۳ - تعلیمات ابتدائی و متوسط بصورت اجباری همگانی و مجانی بزبان مادری در تمام مناطق کشور تعمیم می‌دهد.

۴ - برای تمام فرزندان کشور در هر منطقه زمینه‌ای تعلیمات مسلکی ثانوی، عالی و تخصص را با مدت معاش و لیلیه فراهم می‌سازد.

۵ - تأسیس مؤسسات تحقیقات و علمی، موزیم‌ها، کتابخانه‌ها، توسعه پوهنتونها و لیلیه‌ها جهت بلند بردن سطح دانش عمومی.

۶ - ایجاد شرایط مساعد و کمک بدانشمندان، محققین، علماء، نویسندگان و هنرمندان.

۷- توسعه و انکشاف حفریات، باستان‌شناسی و حفظ آثار باستانی از وظایف عمده است.

۸- در سر تا سر کشور مبارزه علیه بیسوادی در چوکات انقلاب فرهنگی اسلامی صورت می‌گیرد.

۹- میدانها، کلبها، وسایل سپورتی جهت تربیه بدنی جوانها مهیا می‌گردد.

۱۰- بوجود آوردن اطاق‌های کنفرانس، قرائت خانه‌ها و اتحادیه‌های محصلین جهت تعمیم انقلاب فرهنگی اسلامی برای دفاع از حکومت اسلامی، دیموکراسی واقعی، استقلال ملی، تمامیت ارضی، رفاه اقتصادی و اجتماعی، عشق و خدمت بوطن و احترام بتوده‌های زحمتکش؛ و مبارزه علیه ارتجاع، استعمار کهنه و نو، استثمار، استبداد، امپریالیزم نفوق طلبی‌های شرقی و غربی، کفر و بیدینی و بالاخره مبارزه با همه‌ای دشمنان مردم و دشمنان نیروهای مترقی.

۱۱- زبان مناطق مختلف کشور در پرتو ارزش‌های اسلامی بدون تبعیض توسعه و انکشاف داده می‌شود.

۱۲- بسط و انکشاف نشرات و مطبوعات و آزادی مطبوعات و نشرات مترقی بخاطر ایجاد روحیه انقلابی.

۱۳- نشراتیکه بمنظور پخش خرافات، نفاق افکنی و نفوذ اندیشه قدرتهای بیگانه شرقی یا غربی انتشار داده شود غیرقانونی اعلام می‌گردد.

در این مرحله حساس تاریخی حزب حسینی که هدف تشکیل حکومت اسلامی بنفع اکثریت مردم است با ارائه چوکات مرامیش از عموم نیروهای ملی و وطن پرست دعوت بعمل می‌آورد تا در صفوف این حزب برای تحقق این مرام بمبارزه انقلابی آغاز نمایند.

فصل دوم:

درس‌هایی از احزاب

طرح استعمار

و تشکیل

حزب وطن

از دیر زمان مسئله استعمار بین شرق و غرب مسابقه بوده برای تسلط کشاندن کشورهای مستضعف و مردم مستضعف. مثلاً اول در زمان عبدالرحمن انگلستان بر افغانستان تسلط داشته، در آن وقت تسلطش چه بوده؟ یعنی آن شاه و آن امیر که در یک مملکت حاکم بوده از طرف انگلستان منصوب بوده بعد حکومت‌های مرکزی در آن وقت آن چنان تسلط نداشته یعنی مردم قبایلی اداره می‌شده همان خان و خوانین بوده لهذا حکومت مرکزی وقتی که می‌خواستند در مراکز تسلط پیدا کند زدوخوردهای زیادی به وجود می‌آمد، استعمارگران وقتی که در اولین برنامه‌هایش که در کشورها آمده از دو سه چیز استفاده کرده.

یکی مسئله نژاد را مطرح کرده یعنی نژادپرستی را، یکی هم مسئله تعصبات مذهبی را مطرح کرده که تا ملت‌ها را دارای جمعیت‌های مختلف بار بیاورد تا خودشان بتوانند حکومت کنند. بعد هم روی مسئله قبایل، قبیله قبیله درست می‌کرده. بعد سران یک قبیله را می‌خریده و امیری و حکومت را در دست این‌ها می‌داده توسط این‌ها مردم را سرکوب می‌کرده، خوب وقتی که شما در این باره می‌خواهید مطالعه کنید! افغانستان در مسیر تاریخ، تاریخ خوبی است. که مثلاً چه قومی را در افغانستان این‌ها جیر کرده و چه کارهایی را در افغانستان به وجود آورده

در آنجا مفصل است. منتهی در آن زمان مردم شیعه در افغانستان تن‌ده حکومت عبدالرحمن نبودند. حدود هفت سال این‌ها جنگیدند. ۶۵ فیصد این مردم تار و مار شدند و از خانه خود متواری و کشته شده و فراری شده و رفتند و یا اسیر شدند. یعنی از هر صد نفر ۶۵ تایش از بین رفته ۳۵ فیصدش می‌ماند. این طوری هفت سال این‌ها جنگیدند. در این شرایط این طوری می‌جنگیده حکومت عبدالرحمن اینها را نتوانسته آرام بکند. بعد علمای اهل تسنن را جمع کرده فتوا گرفته که شیعه رافضی‌اند و کافرند بعد حمله و سرکوب کردند. منظور این که یعنی از دیرزمان اول مسئله نژادی را مطرح می‌کرده، بعد هم دنبالش مسئله تعصب مذهبی را دامن می‌زده. که البته این و صورت این فتواها پیش بعضی گروههای سیاسی غیر مذهبی افغانی می‌باشد. زمانی که مردم را رام کردند و حکومت مرکزی تسلط پیدا کرده باز قدرت به دست انگلستان بوده. تا زمانی که عبدالرحمن از بین رفته و حبیب‌الله روی کار آمده که فیض محمد هزاره یک کتاب به نام سراج التواریخ در چهار جلد نوشته است که در آنجا مفصلاً با چند تعریف قضایا و فجایع را که در باره این مردم نموده درج کرده که این کتاب‌ها در آن وقت در افغانستان چاپ شده. آن که مخصوص جنایات خود حبیب‌الله است این به نام حبیبی می‌باشد که این کتاب را چاپ کردن نگذاشته. تا این اواخر چاپش در افغانستان ممنوع بوده و همین طوری هم که پیدا می‌شد هفت هزار، ده هزار افغانی قیمت داشته. بعد در آن عصر که حبیب‌الله از بین می‌رود، امان‌الله روی کار می‌آید. امان‌الله که روی کار می‌آید حین تضادی که امروز در بین شرق و غرب در افغانستان مطرح است در آن روز هم مطرح بوده یعنی انگلستان سر افغانستان تسلط داشته، روس‌ها هم در مقابل این مسئله رقابت داشته که جای پای داشته باشد و حمایت بکند. روی هم‌رفته در زمان امان‌الله مسئله استقلال افغانستان مطرح می‌شود که استقلالش را از انگلستان بگیرد و آن جنگ‌های طولانی پیش می‌آید که از ارتش انگلستان حدود ده هزار در بین جلال آباد و کابل از بین می‌رود. جنگ‌های سرسام آوری که فرمانده خود انگلیسی‌ها

می‌گوید اگر سلاح آلمان در دست من باشد و لشکر از افغانستان من با جهان می‌جنگم. روی هم‌رفته اولین کشوری در منطقه که آزادی خود را از انگلستان می‌گیرد افغانستان است، منتهی چه رقم گرفتنی که فقط اسمی یعنی محتوایش تغییر نکرد وقتی که این مسئله مطرح می‌شود انگلستان بلافاصله از آنجا فشار می‌آورد که دوباره بگوید امان‌الله بر روسیه تکیه می‌کند. نکتهٔ مسئله در اینجا است که تکیه بر روس‌ها می‌کند قشنگ مانند همان مسئله که ناصر انگلستان را از مصر بیرون می‌کند فاروق را از بین می‌برد افسران آزاد را تشکیل می‌دهد آزادی و استقلال خود را می‌گیرد. اسرائیل و فرانسه و انگلستان متفقاً می‌آیند کانال سویز را اشغال می‌کند ناصر رو می‌آورد به خروشچوف می‌گوید که اگر بما کمک نکنی ما را اشغال کردند روسیه به خاطر این که جای پا باز بکند نامه می‌نویسد که اگر در ۲۴ ساعت ارتش خود را نکشی ما هم وارد می‌شویم. با یک نامه از کانال سویز می‌روند. جمال عبدالناصر را با آن دید انقلابی و ملی‌اش روسیه در واقع می‌خرد، بلافاصله پایگاه روس‌ها را در مصر جا می‌دهد. با جادادن پایگاه، اخوان از مبارزه طولانی‌اش علیه غرب برمی‌گردد. گفتند چه کار بدی کردیم که از زیر باران رفتیم زیر ناودان نشستیم. غرب را بیرون کردیم روس‌ها آمد. از روزی که از مبارزه علیه غرب برگشتند با روس‌ها مبارزه می‌کند. عین این مسئله را در افغانستان استفاده کرد در افغانستان امان‌الله به روس‌ها تکیه می‌کند استقلال افغانستان را امان‌الله گرفته به عنوان طرفدار روس‌ها یاد می‌شود تمام جریان‌های مذهبی علیه امان‌الله شوریده است از تمام اخوانی‌های افغانی که بازخواست کنی امان‌الله را مارکسیست می‌دانند. در حالی که امان‌الله مارکسیست نیست لادین است. یعنی دین ندارد ولی مارکسیست نیست. خوب روس‌ها به این کمک می‌کند، این هم آزادی و استقلال خود را گرفته. شما وقتی که در تشکیلات‌های نظامی بعدها کار بکنید. سیستم نظامی یک کشور اگر بنا شود عوض شود اگر سلاح ساخت غرب کنار برود افزار نظامی از شرق بیاید تغییر دادنش حد اقل پنج سال وقت لازم دارد. یعنی در هر رشته و سلاحی که دارد

تغییر بدهی کارشناس‌ها سیستم را سیستم دیگر بسازد، پنج سال وقت لازم دارد. یعنی تا پنج سال طول نکشیده نمی‌توانی که عوض بکنی از بزرگترین شکستی که لشکر عراق در مقابل ایران خورد همین مسئله بود یعنی ارتش عراق از اول مجهز به سلاح‌های روسی و سلاح شرق بود. در اینجا وقتی که ایران فشار آورد اول آنها تاحدی سلاح‌های خود را متوقف کردند عراق رو به سلاح غرب آورد. هر چه سلاح پیشرفته غرب از میراژ فرانسه و از سعودی و آمریکا می‌بردند کار انداخته نمی‌توانستند، لذا وقتی که رئیس جمهور جدید روسیه با عراق قرار داد سلاح را تجدید کرد. سلاح‌های جدید و پیشرفته موشک‌های ۱۲ متری برای‌شان دادند، لهذا حالا از نگاه جنگی عراق باز موقف خود را تحکیم کرده. با این که از نگاه کمک از سابق بلدیش (برایش) از شرق و غرب کمک می‌آمد. این یک مشکل نظامی است، وقت این مسئله در همه جا پیش می‌آید. وقتی که افغانستان انگلستان را بیرون کردند. بر روس‌ها تکیه کردند وابستگی این چیزها را دارد، سیستم نظامی‌اش، اقتصادش و صنعتش همین‌طور است. امان‌الله مجبور شدند دوباره رو به غرب آورند. با این که از اول امان‌الله را طرفدار شرق می‌گفتند و تا حالا هم می‌گویند. نه! واقعیت‌های که خود جاسوسان روسیه بیرون داده بدبختی افغانستان همیشه در یک مسافرت ساخته می‌شود، امان‌الله یک مسافرت به اروپا کرده تمام کشورهای فرانسه و انگلیس را گشته، روس‌ها با آن خسارات که در مقابل انگلستان داده بود، انگلستان را تضعیف کرده بود و پول مصرف کرده بود استقلال افغانستان را می‌خواست تا خودش جای پا داشته باشد به امان‌الله مظنون بود، یعنی سوء ظن داشت.

امان‌الله هم از آدم‌های سیاست مدار خیلی پیشرفته بود بعد در اینجا یک مسافرت به دنبال مسافرت غرب، روسیه می‌آید برای این که مسافرت غرب خود را توجیه بکند. بگوید که من در غرب چه چیزها را گفتم توضیح بدهد در دنیای امروز تمام سیستم‌های دولتی و اقتصادی سر مسئله جاسوسی می‌چرخد. در آن روز



جاسوسی روسیه به اندازه‌ای قوی بوده همان سیستم جاسوسی تزار قبلی بوده منتهی وقتی که لنین مسلط شده سیستم جاسوسی را تغییر ندادند. تمام حرکاتی که انگلستان در ایران و افغانستان و هند انجام می‌داده همه‌اش را می‌گرفته یعنی هر چه مکتوب بوده رونوشتش را می‌گرفته هر چه نفر داشته حرکات و اقوام همه‌اش را گزارشش را می‌گرفته، حالا امان‌الله اروپا رفته حرف‌های خود را زده آنها را هم دلگرم کرده که نه! کشور ما یک کشور طرفدار روسیه نخواهد بود، به شما تمایل دارد. برنامه‌های اقتصادی خود را بسته، قراردادهای نظامی خود را بسته آمده، روس‌ها هم در این مسئله مظنون بوده امان‌الله می‌خواست با مسافرت به روسیه مسئله را ترمیم بکند وقتی که وارد روسیه می‌شود یک کسی از افسرهای ایرانی جاسوس روسیه است، این را از ایران می‌خواهد چون فارسی می‌دانسته این را به عنوان خدمه در محل اقامت امان‌الله می‌گذارد. امان‌الله بدون این که بداند این فارسی می‌داند. تمام جاهای که امان‌الله می‌رفته، صحبت‌های خود را می‌کرده با یک هیئت آمده بوده تمام قراردادهای و حرف‌های خود را می‌زده اینها توضیح می‌داده که من در غرب چیزی نگفتم، شما دوست ما هستید دوباره که به اطاق خود می‌آمده، در بین رفیق‌های خود قطعاً می‌نشسته و صحبت می‌کرده که امروز با فلانی ملاقات کردیم این حرف‌ها را گفتیم قبولانندیم که ما وابستگی به غرب نداریم مسافرت ما خوب پیش می‌رود. خوب اینجا خصوصی علیه روس‌ها هم صحبت می‌کرده این جاسوس که به عنوان روسی الاصل و خدمه معرفی شده بود قشنگ همه حرف‌ها را گوش می‌کرده به خیال این که یک کلمه فارسی بلد نیست همه مسایل را می‌گرفته. روزی که امان‌الله از روسیه بیرون شده، دستگاه جاسوسی روسیه تجزیه و تحلیل کرده و به این نتیجه رسیده که هر چه امان‌الله اینجا گفته دروغ است. یعنی مظنون که بودیم حالا یقین کردند که به دامن غرب افتیده درست است. خوب روس‌ها تصمیم گرفته که امان‌الله را در افغانستان تضعیف کند هم روس‌ها تصمیم گرفته که تضعیف بکند انگلستان هم بچه سقو را بلند کرده آن هم بنام حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله. در

مهر بچه سقو، حبیب‌الله خادم رسول الله کنده شده است. به عنوان این که امان‌الله مارکسیست است و طرفدار روسیه است. مردم را حرکت دادند تا آن حدی وقتی که مهره‌اش از روسیه بلند شد، چون روس‌ها خاطر خوشی از امان‌الله نداشتند حمایت نکردند حمایت که نکردند در واقع امان‌الله شکست خورد شکست که خورد غلام نبی خان چرخ‌ی از لوگر است این سفیر امان‌الله در روسیه بوده پیش روس‌ها رفته گفته هر چه که شما می‌گویید ما قبول داریم اِلّا و لابد شما از امان‌الله حمایت کنید. چرا؟ در تحلیلی که نوشته تحلیلش این بوده، این مسئله حالا در افغانستان مهم است که از دیر زمان روس‌ها این تحلیل را داشته این در زمان پیروزی لنین بوده که چون بچه سقو تاجیک است اگر سلطنت به دست این بیفتد تاجیکستان و ازبکستان در خطر می‌افتد از نگاه نژادی ما مجبوریم از امان‌الله با این که سوء ظن دارند چون پشتو است از او حمایت می‌کند، لذا در اینجا ارتش روسیه می‌آید مزار را اشغال می‌کند مزار را به سرکردگی غلام نبی خان چرخ‌ی اشغال می‌کند و همین‌طور تا حصه سالنگ پیش می‌آید. دوشی و کیله‌گی را می‌گیرد که امان‌الله از غزنی فراری می‌شود پاکستان می‌رود، بعد از آنجا خبر می‌دهد که من نتوانستم مقاومت کنم فرار کردم. ارتش روسیه برمی‌گردد، مردم زیادی که از او حمایت کرده بود. وقت این مسئله اینجا ناگفته نماند که در اول برای شما گفتم که استعمار از دو پدیده مخصوصاً در افغانستان استفاده کرده یکی مسئله نژادی است، یکی هم مسئله مذهبی است.

حالا بچه سقو را آوردند در مقابل امان‌الله انگلستان بالا کرده وقت بچه سقو اولین بار که روی کار آمد آن چه که شیعه بوده گیر می‌کرده و زندانی می‌کرده با این که مسئله مهم که افغان‌ها چندین صد سال با کفر انگلیس ساخته هم هزاره را چور و چپاول کرده هم از یک را نابوده کرده ولی امروز که از تاجیک به قدرت رسیده بلافاصله مسئله مذهبی را مطرح کرده که مسئله مذهب برای‌شان مطرح است، آن هم به عنوان مذهب می‌کوبد. تمام مردم شیعه اینجا آمده حامی کی شده؟ حامی امان‌الله شده. تمام سمت شمال همه‌شان حامی امان‌الله بوده.

وقتی که ارتش روسیه عقب کشیده تعداد زیادی از مردم شیعه کشته شده یعنی بچه سقو مسلط شده. آن وقت نادر در فرانسه سفیر بوده با برادرهایش آمده استعمار در اینجا مشخصات نادر را روسیه خواسته تمامش را درج کرده بود دعوت کرده و این هم قبول نکرده. از آنجا هندوستان آمده و از جنوبی وارد افغانستان شده، مهره بعدی انگلستان اصلاً نادر بود. یعنی نمی خواست که بچه سقو را جایگزین کند. ولی او را به عنوان مذهبی در مقابل امان الله آورد. روسیه غلام نبی چرخ را پیش خود می خواهد که امان الله فایده ندارد و حالا ما از کی حمایت بکنیم، بچه سقو خوب است یا نادر؟ باز روسیه از همان طرح قدیمی اش استفاده می کند که چون نادر از جنوبی و افغان است و می دانسته که اگر از قندهار و جنوبی اگر پادشاه هم در افغانستان شوند، در قضیه تاجیکستان و ازبکستان ضرر ندارد، هیچ وقت از آزادی اینها حمایت نمی کند. لذا بچه سقو اگر مسلط شود امکان دارد این نواحی در حرکت بیاید باز با این که می داند نادر مهره انگلستان است تصمیم می گیرد از نادر حمایت کند، هم انگلستان و هم روسیه نادر را روی کار می آورد. البته نادر قرآن می کند قرآن را مهر می کند و راهی می کند که ما تو را نمی کشیم وقتی تسلیم می شود در کابل از بین می برد. عین همین طرح و مسئله را امروز هم روسیه اگر توانش برسد پیاده می کند و راضی نمی شود که از تاجیک و هزاره و ازبک در افغانستان حکومت بکنند. هدفشان سر مسئله تاجیکستان و ازبکستان و اینها است. به علاوه از حکومت اسلامی هم در بالاترین سطح می ترسد. لذا باز هم دنبال همان اقوام می روند، با این که امروز در افغانستان طرحش رنگ به رنگ تبلیغ می شود می گوید روس ها افغان زده شده، یعنی افغان ها به آنها خیانت کرده و می خواهد که تاجیک را به وجود بیاورد و کشتمند مسئله را با ازبک و هزاره و تاجیک مطرح می کند ولی این مسئله دروغ است و هر وقت از تاجیک بیاید اگر مردم هوشیاری خود را حفظ نکند مبارزه خود را حفظ نکند باز هم از همان راه سازش اقوام افغان خواهد آمد و باز حاضر است به آنها تکیه بکند. مسئله جاسوسی مهم ترین مسئله

است که این را برای شما صحبت می‌کنم که اگر در آینده فرصت یافتم در باره اطلاعات خواهم گفت که ارزشش چه است. روی هم‌رفته در اینجا از نادر حمایت می‌کند و بچه سقو را از بین می‌برد و حکومت را به نادر تسلیم می‌کند و اینها چند تا برادر بودند، تمام مهره‌های نظامی، خارجی و مسایل دولتی را اینها قبضه کرده می‌گیرند، اینها در افغانستان یک سیاست داشتند سیاستش عبارت از این بود که هر صدر اعظمی که تغییر دادند یکی‌اش را ظالم مقرر می‌کرد و یکی‌اش را هم عدالت خواه. برای چه؟ برای این که عدالت خواه که نبودند برای شناسائی مردم بود. او هم که شناسائی می‌کرد باز دیکتاتوری را مطرح می‌کرد تا مردم را نابود کند. هاشم‌خان جلاد معروف است. یعنی اولین صدر اعظم که از این‌ها آورد هاشم‌خان بود. هاشم‌خان وقتی که آمد چنان مردم را در قوطی کردند که از حرکت و جنبش و فکر کردن مانده بود. دنبال هاشم‌خان، شاه محمود صدر اعظم شد. وقتی صدر اعظم شد، به مردم آزادی داد یعنی قانون اساسی و آزادی و آزادی احزاب را مطرح کرد که در اینجا حزب وطن تشکیل شد. در زمان محمود حزب وطن یک حزب ملی بود، یعنی از افکار مختلف آمده بودند حزب را تشکیل داده بودند و می‌خواستند که یک حکومت ملی به وجود بیاورند. از مجموعه مذهبی‌ها و مجموعه مارکسیست‌ها به وجود آمده بود. مثلاً غلام‌محمد غبار یک مارکسیست است، از موسسین حزب وطن است، فرقه مشر فتح (که از خاطر جبهه ملی پدر وطن کشته شد) این آدم عضو حزب وطن است و این یک ارتشی بوده یعنی فرقه مشر بوده. نهضت یکی از علمای معروف افغانستان بود و روضه خوان و منبری در کابل بود این هم عضو حزب وطن بوده، برات علی تاج، غلام علی جويا یا شیوا، محمودی و این تیب نفرها حزب وطن را تشکیل دادند. حزب وطن را که تشکیل دادند متینگ دایر کردند و کار راه افتاد بعد وقتی که اینها شناسائی شدند دوباره شاه محمود را کنار می‌گذارد یک صدر اعظم دیگر روی کار می‌آید تمام این افراد را می‌گیرند یا می‌کشند یا زندانی می‌کند برنامه‌شان به همین شکل پیش می‌رود، بعد داود روی کار می‌آید دوران صدر

عظمی داود که روی کار می‌آید باز دیکتاتوری فوق العاده است که هیچ کس نفس کشیده نمی‌تواند به اندازه که در آن وقت‌ها صحبت می‌کردند یک جا داود رفته بوده که آنجا را خراب کند بعد مردم منطقه رفته بود پیشش عریضه کرده بودند که شما اگر اینجا را خراب می‌کنید اقلأً یک جای دیگر بدهید که ما برای خود جا درست بکنیم بعد این را خراب بکنید می‌گوید ماشین خود را از آنجا برگشته‌اند گفت همهٔ تان بروید که اینجا را در بدهیم هیچ کس هم در مقابلش چیزی گفته نتوانسته، بعد چند نفر دیگر قرآن آورده که بابا بد است که ملت خود را در بدهید گفته بود شما مردم خدمت را نمی‌فهمید یک دست من طرف روسیه دراز است یک دستم طرف آمریکا گدایی می‌کند که مملکت را آباد بکنم شما نمی‌گذارید. این مسئله با این شدت پیش آمد واقعاً خفقان بود و مردم از نگاه حزب و فکر مرده بود تا باز داود که ۹ سال صدر اعظم بود تغییر داد و مسئله صدر اعظمی داکتر محمدیوسف را مطرح کرد. در اینجا مسئله قانون اساسی مطرح شد، احزاب شروع به تشکیل شدن شد که در اینجا طلوع احزاب شروع می‌کند که حزب خلق، پرچم، شعله، ستم ملی بعد اخوان تشکیل می‌شوند که بعد یکی یکی بررسی می‌کنیم که حزب خلق چطور تشکیل شده و در برابرش حزب شعله چگونه تشکیل شد و خط فکرشان.



تشکیل احزاب





بحث در این بود که سیاست دولت ظاهر یک مدتی خفقان ایجاد می‌کرد یعنی تمام گروه‌های سیاسی را از بین می‌برد و مخفی می‌شد یک دوره صدر اعظمی را این گونه به وجود می‌آورد مردم که در مضیقۀ زیاد قرار می‌گرفتند بعد صدر اعظم را تغییر می‌داد و یک آزادی‌های می‌داد. گفتیم در زمان شاه محمودخان یک آزادی داد حزب وطن تشکیل شد که در باره‌اش صحبت کردیم. بعد از شاه محمودخان سردار داود روی کار آمد سردار داود، در دورانی بود که مسئله خفقان بالای تمامی گروه‌های سیاسی زیاد شد و گروه‌های سیاسی نابود شد و جلو رشدش را گرفتند در دوره ۹ ساله صدر اعظمی داود هیچ جریان سیاسی در افغانستان وجود نداشت و رسمیت نداشت. شرایط که این‌طوری پیش می‌آید ظاهرش این‌طوری بود که چون سیاست ظاهر از قبل همین بود که هم تمایلی به غرب داشت و هم با روسیه رابطه داشت. در این شرایط مسئله افغانستان و پاکستان حاد می‌شود برسر مسئله پشتونستان که داود رای‌گیری را مطرح می‌کند تا مردم را به جنگ پاکستان بفرستند. قضیه پشتونستان را انگلستان به عنوان نقطه اختلاف بین افغانستان و پاکستان گذاشته بود که در آن جریان سیدرئیس یکاوانگ از طرف کل مردم هزاره و شیعه صحبت کرد و اعلام کرد ما حاضریم به جهاد برویم. در این خلال شاه ایران

مسافرتی به افغانستان کرد به عنوان میانجی بین پاکستان و افغانستان بررسی کرد. آن روز شایع شد که شاه ایران به شاه افغانستان دستور داده که اگر صدر اعظم خود داود را تغییر ندهی مملکت از دست می‌رود. روی هم‌رفته شاه ایران وقتی برگشت، تحولی پیش آمد که داود استعفاء کرد و شاه هم استعفایش را پذیرفت و داکتر محمد یوسف را صدر اعظم مقرر کرد. داکتر محمد یوسف از مهره‌های مهم ظاهر در بین روسیه و آمریکا است، که در نوبتش صحبت می‌کنیم که سنای آمریکا هم یک قطعنامه‌ای را تصویب کرد که به دولت داکتر محمد یوسف کمک کند. این را روی کار آورد و دولت تشکیل داد و قانون اساسی را مطرح کرد. در سال ۱۳۴۳ قانون اساسی مطرح شد وقتی که حکومت تغییر کرد زندانی‌های سیاسی آزاد شد. در این دوره بود که مرحوم بلخی و ابراهیم گاو سوار و از این قبیل افراد آزاد شدند. در این خلال که باز آزادی دادند یعنی مسئله دموکراسی را مطرح کرد که البته دموکراسی قلابی بود. همان طوری که در دوران محمد هاشم خان خفقان بود و شاه محمود آزادی داد که احزاب تشکیل شد بعد در دوره ۹ ساله داود خفقان ایجاد شد دوباره که داکتر محمد یوسف روی کار آمد و قانون اساسی را مطرح کرد در اینجا باز احزاب تشکیل شد. اولین احزاب که رسماً تشکیل شد دو تا حزب اینجا مطرح شد که در تشکیل این دو تا حزب دولت دست داشت یعنی زمانی بود که در دنیا احزاب مطرح بود و انتخابات آزاد مطرح بود سروصدایش دنیا را کر کرده بود. برای این که اینها می‌خواست حکومت بکنند و از راه احزاب هم که شده باز در افغانستان حاکم باشند. اینجا تقسیم کردند دو تا حزب به وجود آوردند یکی به نام حزب دموکراتیک خلق که پرچم و خلق آن روز هر دویش یک جا بود. ۱۲ نفر از رهبران اینها که میراکبر خیبر است، نور محمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین و ببرک و نور محمد نور است که در خانه تره‌کی آن روز تشکیل شد. حزب دیگر هم به نام شعله جاوید بود حالا حزب پرچم یاد می‌شود نشریه‌اش به نام پرچم بود، حزب خلق را هم که حزب خلق می‌گوید نام نشریه‌اش خلق بود یعنی اصل نام حزب همان یک نام بود که حزب



دموکراتیک خلق بود، از شعله‌ای‌ها اینها اعلام می‌کرد که پیروان حزب وطن افغانستان است، لهذا اینها نشریه‌ای داشت به نام شعله. بعد پرچم که از خلق انشعاب کرد، نشریه‌اش پرچم نام داشت که یکی یکی بحث می‌کنیم:



تشکیل حزب خلق و پرچم

وقتی که در اینجا خلق و پرچم به وجود آمد. البته شعله‌ای کسانی است که در نوبت خودش بحث می‌کنیم در همین وقت به وجود می‌آید مؤسسين این از بچه خواننده‌های ظاهر است. روی هم‌رفته وقتی که حزب خلق به وجود آمد، اینها نشریه دادند و مرامنامه دادند متینگ دایر می‌کرد طرفدار روسیه بود در عین حالی که طرفدار روسیه بود یک مدتی اینها کار و فعالیت و عضوگیری کردند بلافاصله در بین‌شان اختلاف پیش آمد و یک نوع کاستی که در کل احزاب که روسیه هر جا پایه‌گذاری می‌کند است به عنوان جناح مترقی جناح مصلحت پرست و مثلاً سازش کار، اینجا حزب خلق متهم شد که مصلحت پرستی می‌کند و حزب پرچم مترقی است. در آن وقت پرچمی‌ها یک نشریه علیه خلقی‌ها چاپ کردند عکسی از تره‌کی در ژمانیکه خود را مخالف دولت قلمداد می‌کند دست ظاهر را گرفته، این عکس را در آن وقت چاپ کرد. منظور و انگیزه‌شان این بود که یک کسی و یک نهاد انقلابی که ضد دولت است این نمی‌تواند با شاهی که مخالفش است برود دست بدهد. پرچم به عنوان تندرو اینها را می‌کوبید دولت ظاهر در آن وقت در انتخاب وکلای که انتخاب می‌شد دست داشت که کی‌ها را بگذارند انتخاب شوند و کی‌ها را نگذارند مثلاً در دوره اول معمولاً کسی را که نشناخته بود انتخاب می‌شد در دوره اول چون در مقابل

دولت موضع می‌گرفت در دوره دوم انتخاب نمی‌شد. شاهد این مسئله مبلغ بود مبلغ در دوره اول از بهسود انتخاب شد ولی یک اندازه موضع حاد داشت و در مقابل دولت افشاگری می‌کرد در دوره دوم حاجی سلیمان انتخاب شد البته به توسط آقای واعظ، مبلغ انتخاب نشد، مثلاً در مزار دوره اول دکتور ظاهر انتخاب شد آدم ناشناخته شده بود، وقتی که آنجا موضع گرفت در دفعه دوم توسط حسن شرق و دکتور میر اکبر که در اوائل کودتا اینها با کشتمند یکجا دستگیر شد بچه میرمحمدعلی و در زندان کشتند این از مهره‌های مهم و رئیس شفاخانه جمهوریت کابل بود و از مهره‌های مهمی در خاندان ظاهر بود توسط این هشتاد هزار افغانی به حاجی شیخ قنبر فرستاده شد که در مقابل ظاهر خود را کاندید بکند ظاهر ناکام ماند. این هشتاد هزار افغانی را مصرف کرد در نتیجه ظاهر ناکام ماند شیخ قنبر هم رای نبرد و شاه محمدبچه سلطان محمدخان رای آورد. منظور این که اینها یک همچو تاکتیکی را در دوره وکلایش داشت در این دوران مثلاً ببرک دو، سه دوره که مجلس دایر بود انتخابات بود وکیل شد نورمحمد نور وکیل بود حفیظ‌الله امین وکیل بود. وقتی که شعله در اینجا مطرح می‌شد اینها هیچ درگیری در مقابل دولت و ناآرامی‌ها و یک‌سری ناملایماتی که سر مردم بود مطرح نمی‌کردند و اگر سیاست چین و روسیه در سطح تبلیغات و جنگ سرد حاد می‌شد اینها در دانشگاه زد و خورد می‌کردند چند نفر را می‌کشید و وسائلش را تخریب می‌کرد اگر در آنجا در بالا مسائل‌شان حاد نبود و روابط و روایید دیپلماتیک حسنه اعلام می‌شد اینها زد و خورد نداشتند همچو وابستگی‌های را اینها داشتند. در این مدت تا زمانیکه داکتر محمدیوسف آمد بعد نورمحمد اعتمادی روی کار آمد هیمنطور اینها نشریه داشته و کار می‌کرده تا این اواخر دولت در پرچمی و خلقی کردن بچه‌های که در مکتب درس می‌خواند دست داشت اگر عضو خلق و پرچم بودند کامیاب می‌شد اگر نبودند ناکام می‌شد در همین شرایط عکس‌العملی مسئله اخوان در افغانستان مطرح شد، البته اصل اخوان در مصر است در مصر حسن البناء تاسیس کرده دو

میلیون عضو داشته که در فرصتی اگر در احزاب خارجی بحث کردیم بعد ریشه‌های اخوان را هم بررسی می‌کنیم.

روی هم‌رفته برادر حفیظ‌الله‌امین، اسدالله‌امین از فامیل‌های گلبدین‌شان است یعنی همه‌شان از یک قوم خروتی است اینها در امام صاحب قطن زمین دارد یعنی هم حفیظ‌الله‌امین‌شان زمین دارد هم گلبدین‌شان زمین دارد اسدالله‌در آنجا با گلبدین بحث می‌کند و می‌گوید همان خدایی را که تو قبول داری نشان بده اینجا بچه‌ای بود که صنف ۱۲ را تمام نکرده بوده صنف ۱۰ یا ۹ بوده بعد اینها می‌روند با یک‌سری صحبت می‌کند گلبدین خودش توضیح می‌دهد روی مسئله عکس العمل ۱۲ نفر از اینها جمع می‌شود سازمانی بنام سازمان جوانان مسلمان تشکیل می‌دهد که در آنجا نیازی بوده سیف الدین بوده حبیب الرحمن بوده محمد عمر بوده گلبدین بوده که بعضی می‌گویند سیاف هم بوده و بعضی‌شان می‌گوید سیاف نبوده، برهان الدین مسلماً نبوده برهان الدین وقت تحصیلش در مصر بوده اینها کتاب خواندن و موضع‌گیری را شروع می‌کنند و دروان دوره احزاب بوده همین سه تا حزب در آن وقت تظاهرات راه می‌انداختند، شعله‌ای‌ها بود اول خلق و پرچم یکجا بود و اخوان که البته اینها بنام جوانان مسلمان بود. منتهای مسئله اصل اخوان را که بنام اخوان الشیاطین تعبیر کرده جمال عبدالناصر در مصر تعبیر کرد. این مسئله در تمام کشورهای اسلامی گسترش پیدا کرد و اخوان وجود داشت، لهذا در آن شرایط اینها تظاهرات می‌کرد اعتراض می‌کرد بیشتر آن سیاستی را که اخوان در مصر داشت اینها متأثر از آنها بود و همان مسئله را عمل می‌کرد بیشتر از این که در مقابل دولت ایستادگی کند و مبارزه کند ریشه مسائل را مطرح بکند مسئله مارکسیست پیش‌شان مطرح بود، این ریشه‌اش از آنجاست وقتی که حسن البنا مسئله را پایه‌گذاری می‌کند و پیش می‌رود در مصر دو میلیون عضو اخوان المسلمین دارد. جمال عبدالناصر افسران آزاد را تشکیل می‌دهد در اینجا بنا دارد دولتی را که طرفدار انگلیس است را ساقط بکند و اخوانی‌ها در اینجا قایل به مرحله می‌شود می‌گوید

حالا چون جامعه، جامعه مصر است و یک حکومت غیر اسلامی اینجا حکومت کرده اگر اول ما قدرت را در اینجا در دست بگیریم اصلاحات آنچنان را نمی‌توانیم به وجود بیاوریم خوب است که اول بیایم با افسران آزاد همکاری بکنیم دولت دست نشاندۀ را ساقط بکند اینها قدرت را در دست بگیرد یک‌سری اصلاحات را توسط اینها به وجود می‌آوریم، اگر حکومت اسلامی برقرار کرد تائید می‌کنیم اگر نکرد اینها را ما ساقط می‌کنیم این سیاستی بوده که حسن البنا در مصر مطرح کرده آن وقت افسران آزاد تشکیل شد ۱۴ عضو اخوان المسلمین آمد به افسران آزاد شرکت کرد. وقتی که پیروز می‌شوند حکومت مصر را ساقط می‌کند دوباره اسرائیل و فرانسه می‌آید کانال سوئز را اشغال می‌کند جمال عبدالناصر در زمان خروشچف بود به خروشچف احوال می‌دهد که مرا ناپود می‌کند خروشچف هم نامه می‌نویسد که تا ۴۸ ساعت باید قوای خود را بیرون بکشید و الا ما به مصر می‌آیم، از این که جنگ جهانی در نگیرد مسئله و مصلحت که خودشان داشته عقب می‌رود و جمال عبدالناصر هم بدامن روس‌ها می‌افتد بلافاصله این تصور برایش پیش می‌آید که ما نمی‌توانیم در مقابل توطئه‌های غرب مقابله بکنیم بیا اینجا تکیه بر روس‌ها بکنیم پایگاه نظامی به روس‌ها می‌دهد و مستشاران روسیه را می‌خواهد، یک دفعه اخوان المسلمین در مصر در دامن غرب می‌افتد که از آنروز تا امروز ادامه دارد، گفتند که چه کار بدی کردیم از زیر باران بلند شدیم و زیر ناودان نشستیم، غرب و حکومت قبلی را که ما ساقط کردیم اقلأ آنها خدا پرست بودند حالا روس‌ها آمدند از آنروز اینها تیغه مبارزه خود را علیه مارکسیست‌ها عوض می‌کند تحلیل‌شان هم این است که در هر جا که مبارزه علیه آمریکا است مبارزه مارکسیستی است تا وقتی که ایران هم پیروز شده بود در آن وقت آمدنم در پاکستان تحلیل‌شان این بود که دست روس‌ها در کار است اصلاً معتقد شده نمی‌توانستند که مسلمانان بدون تکیه بر شرق یا غرب مبارزه کرد. اینجا بود که این سیاست در کل کشورهای اسلامی سرازیر شد و تا حالا هم همین‌طور است، یعنی در تمام کشورهای اسلامی که جنبش‌های اسلامی



وجود دارد کلاً سیاست اخوان حاکم است. حالا بعد از این که انقلاب ایران پیروز شده کم کم این سیاست را تغییر می‌دهد. در افغانستان عین مسئله بود وقتی که اخوان عکس‌العملی در مقابل خلق و پرچم به وجود آمد تمام مبارزه شان علیه مارکسیست‌ها بود لهذا یک تظاهرات شد شصت تا آخوند دو ماه در مسجد پل خشتی اعتصاب کردند و سخنرانی می‌کردند بعد مسئله‌اش در چه بود؟ این جنبش‌ها از آن وقت که تأسیس شده هیچوقت کاری هم که می‌کرد شعاری هم که می‌داد روی بینش خودشان نبود. نیکسون وقتی که وزیر خارجه آمریکا بود به افغانستان آمد دید که همه از کارگری داد می‌زند بعد نظر داد که افغانستان بدامن روس‌ها غلطیده دیگر کمک نکنید. ظاهر شاه همین آخوندهای که زیر پرچم اخوان کار می‌کرد را تحریک کرد آمدند تظاهرات کردند و به مسجد پل خشتی شصت روز علیه روس‌ها تبلیغ کردند که عملاً به آمریکا بفهماند که در این کشور ما ضد مارکسیسم هستیم آن کمک‌ها و قراردادهای دوباره به افغانستان برگشت، شاه ولی‌خان عموی ظاهر بود چوب دست خود را گرفته در مسجد پل خشتی می‌آمد می‌گفت ملا صاحب‌ها را حرف نزنید اینها حرف خدا را می‌زنند. خوب روزی که قراردادها از طریق آمریکا برگشتند یک شب همه آخوند صاحب‌ها را گم کرد و همه را به خانه‌های شان انداخت. این طوری بود و این طوری عکس‌العملی رفتار می‌کرد. تمام انگیزه‌های اینها این بود که در مقابل مارکسیست‌ها بایستند. در ماه روزه هر کسی روزه می‌خورد می‌زدند و در مسجد می‌نشستند یا سخنرانی می‌کردند در مکتب‌ها هم دسته بندی شده بود یعنی هر کس که اخوانی بود و ثابت می‌شد استادها و معلم‌های اخوانی بی حساب نمره می‌دادند، پرچمی‌ها و خلقی‌ها همین طور بود. به همین شکل اینها پیش می‌رفت و صبغت‌الله‌مجددی که اصلاً اینها در هند بودند و انگلستان این خاندان را به افغانستان آورده از دیر زمان هم حضرت صاحب‌ها و پیر صاحب‌ها در افغانستان بوده و خودش تحصیل کرده مصر است، این آمد و سر دستگی اخوان را در آن وقت در دست گرفت، در همین وقت که جوانان

مسلمان وقتی که تشکیل شد کسانی که فارغ التحصیل از مصر می‌آمد، مثل صبغت‌الله مجددی و برهان الدین ربانی اینها هم به عنوان عضو انتخاب شدند. این مسئله حاد شد که بچه‌های شیعه را خیلی جذب کرده بودند تا آن وقت که مطرح شد یکی از بچه‌های شیعه اصول فلسفه آقای مطهری را در دانشگاه کابل درس بگوید. در اینجا پیش صبغت‌الله مجددی رفتند که مجددی اجازه می‌دهد یا اجازه نمی‌دهد، مجددی این مسئله را اجازه نداد حالا چه مسئله در پیش خودش بود تعصب بود یا نبود ریشه‌اش را ما نمی‌دانیم، ولی بچه‌های شیعه از اینها اینجا بریدند در آن وقت از شیعه‌ها تشکیلات منسجم و درستی وجود نداشت در عین حالی که این تشکیلات‌های مارکسیستی به وجود آمده بود ویژگی‌های قومی هم بلدیشان مطرح بود شعله‌ای‌ها معمولاً از فارسی زبانها تشکیل شده بود و اکثر بچه‌های شیعه جذب شعله‌ای‌ها شده بود از نگاه فرهنگ اینها قوی‌تر و کار کرده‌تر بود. (یک برادر اینجا سؤال کرده سؤال‌شان این است که پرسیده اینها در کدام سال تشکیل شده؟) در سال ۱۳۴۳ مسئله قانون اساسی در افغانستان مطرح شد و زندانیان سیاسی آزاد شد در ۱۳۴۴ قانون تصویب شد، ظاهراً در سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ مجلس دایر شد در ظاهر در مقدمه که خودشان گفتند در سال ۱۳۴۶ حزب دیموکراتیک خلق تأسیس می‌شود در سال ۱۳۴۷ شعله تأسیس می‌شود. اگر چه شعله خود را پیروان حزب وطن می‌دانند که در زمان شاه محمود تشکیل شده بود در همان سال ۱۳۴۷ اخوان هم بنام جوانان مسلمان تأسیس می‌شود، که بعد یکی یکی عضوهایش را بحث می‌کنیم و می‌رسیم به این که اینها روی چه انگیزه تأسیس شده.

اینجا خلق و پرچم که تشکیل شد مدتی کار کردند و دو تا تاکتیک اینجا داشتند یکی از آنها خود را موافق دولت و دیگرش خود را مخالف دولت نشان می‌داد. یک تاکتیک‌شان این بود که چون هر دو طرفدار روسیه بود اگر کسی از یکی ناراضی می‌شد جذب دیگر می‌شد که باز هر دو یکی بودند، همین‌طور حاد ادامه داشت تا وقتی که ظاهر به مسافرت رفت داود با یک کودتای روی کار آمد. آنجا چهار تا از

وزاره داود از طرفداران پرچم بود، یکی همو که بچه خوانده‌اش سید عبدالاله بود که کشته شد به عنوان معاونش کار می‌کرد قدیر بود، رسول بود اینها چهار نفر در کابینه داود از پرچمی‌ها شریک بود، پرچمی‌ها در قندهار به عنوان حکومت انقلابی بلدی (برای) داود تظاهرات می‌کرد، در این شرایط با غرب مثل دوران شاه محمود و دوران اخوانی‌ها که در دوران ظاهر بود به همان شکلی غرب رو گردان شده بود. که هر وقت در افغانستان تحولی بین شرق و غرب آمده یک مسافرت می‌کرده. داود اینجا دید که غرب و آیدای غرب کمک‌های خود را از ما قطع می‌کند در محاصره دریایی هم قرار داریم که در دریا راه نداریم، مسئله راه کشتی خط ریل ایران و پاکستان مطرح بود، داود یک مسافرت به عربستان سعودی و ایران و لیبی نمود. در سعودی در مصاحبه خود گفته بود که برای ما شرق و غرب فرق ندارد، شاه ایران البته بلدی (برای) داود وعده کرده بود که یک راه قطار از بندر عباس تا کابل که افغانستان به دریا وصل شود می‌کشد، عربستان سعودی یک بیمارستان ۲۵۰ بستری می‌ساخت. همین طوری به داود یک سری کمک‌ها را وعده شده بودند، این مسائل که پیش آمد روس‌ها بعد از این مسافرت از داود روگردان شد که فکر کرد داود بدامن غرب می‌افتد. در همین شرایط بود که روسیه سر پرچم و خلق فشار آورد که هر دو اتحاد کنند، هر دوی‌شان اتحاد اعلان کرد، من در سوریه بودم، اصلاً تعجب کردیم یعنی نشریه شانرا می‌خواندیم اینها یکدیگر خود را خیلی فحش و دشنام می‌داد، هر دوی‌شان اتحاد کرد و گفت که ما اختلافات خود را حل کردیم یک مدتی همین‌طور درون گروهی ماند. ظاهراً مسئله این بود که یک نفر سرشناس پرچم بنام میراکبر خیبر با این اتحاد مخالف بود و این را به یک عنوانی کشتند از تمام نقاط افغانستان خلق و پرچم قدرت نمایی کرد دولت هم گذاشت، برای تشییع جنازه‌اش شاید ۱۰ - ۱۵ هزار نفر در کابل، جمع شد و عملاً به روسیه نشان داد که ما توان داریم که مسئله طرح کودتا ریخته شد، طرح کودتا به دست کی ریخته شد اینها پیش داود به عنوان اعتراض رفته بودند که ما قاتل اکبر خیبر را از شما می‌خواهیم

باید قاتلش را بدهی داود هم اینها را زندانی کرد که با داود هماهنگ شد و ظاهر را از بین برد هم قادر بود آن وقت دگر من بود حالا که آمده علیه داود کودتا کرده باز قادر است که تحصیل کرده روسیه است. کودتای ۷ ثور به وجود آمد کمونیست‌ها به قدرت رسید بلافاصله رهبران زندانی آزاد شدند. بعد هم کودتا را بنام انقلاب و تره‌کی اعلام کرد، این مسئله که پیش آمد مردم ناآرامی‌شان شروع شد، قرار شنیدگی بلافاصله روس این طرح را ریختند که بدست یکی مردم را آرام بکند بعداً یکی دیگرش به حکومت برسد. آن کارشناس روسی که در افغانستان بوده از این دو تا جناح انتخاب کرده گفتند برای آدم کشتن خلقی‌ها خوب است و برای حکومت کردن پرچمی‌ها خوب است. لهذا بلافاصله به عنوان طرح کودتا پرچمی‌ها را از صحنه کشید، کشتمند، شاپور و داکتر علی اکبر که در شفاخانه جمهوری بود و رفیع و اینها را به عنوان کودتاجی و توطئه‌گر گرفت و آنروز در روزنامه انیس آنها را مزدور سیا و همه چیز درباره‌شان نوشتند. منتهای مسئله میر علی اکبر حزبی نبود طرفدار داود و ظاهرشان بود او را کشتند شاپور هم نظامی بود شاید هم حزبی نبود او را هم کشتند ولی کشتمند و رفیع و اینها چون حزبی بودند نکشتند. خلقی‌ها را روی کار آورد و وضع فجیع در افغانستان به وجود آورد که از یک سر بنام مسلمان و سرمایه دار همه را یک سره کرد نزدیک ۱۰۰-۱۵۰ هزار زندانی بود که تا امروز سرنوشتش معلوم نیست. بعد دیدند که به این ترتیب نمی‌توانند خاموش کنند دوباره مجبور شدند که این دفعه امین را بردارند و ببرک و تره‌کی را باز در حکومت یکجا کنند. وقتی که تره‌کی در کنفرانس عدم تعهد در سفری به هاوانا رفت در آلمان شرق باببرک هم صحبت کرده بود، برژنیف هم در آن سفر اعلان کرد که ما حمایت داریم در آنجا به این فیصله رسیده بودند به ببرک گفته بوده امین قبول ندارد یا برکنار می‌کنیم یا می‌کشیم برژنیف هم موافقتش همین بوده که امین کشته شود تمام جنایت بگردن امین انداخته شود مردم خاموش می‌شود یک‌سری زندانی‌ها هم آزاد شود. ولی ترون یاور تره‌کی در سفر از دوستان امین بود، ترون می‌آیند مسئله را به

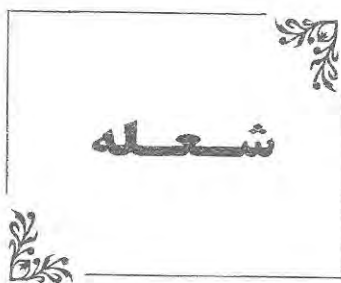
حفیظ‌الله‌امین می‌گوید پیش از این که آنها تصمیم بگیرد که امین را بکشد امین تصمیم می‌گیرد تره‌کی را می‌کشد. روسیه در طرحش در مسئله ماند بلافاصله باز اول کسی که دولت امین را به رسمیت شناخت روسیه بود، حزب توده در اینجا تجلیل کرد ولی منتهی مانده بود، امین هم در اینجا از اصل طرح باخبر بود، البته در سخنرانی‌های خود می‌گفت تنها آرزوی ما در افغانستان این است که من جامعه افغانستان را یک جامعه سوسیالیستی ببینم. ولی در واقع بخاطر سیاست و قدرت مانده بود که چه کار بکند، ظاهراً یعنی دو تا دلیل در اینجا است که آن مسئله راست باشد یا همین‌طوری. ظاهراً هم اینها اعلام کرد که امین با گلبدین‌شان تماس گرفته بود، منتهی سند ارائه نکرد هم یک مسئله در اینجا بود که وقتی که پرچمی‌ها مخالف بود و بیرون رفته بود با گلبدین‌شان در رابطه نشده بود خلقی‌ها آمدند با گلبدین در رابطه شدند که این را خود گلبدین در مصاحبه خود گفت که خلقی‌های ناراضی آمده با ما یکجا شوند برای سرنگون کردن حکومت و ما رد کردیم. این سؤال در اینجا پیش می‌آید که در زمان تره‌کی پرچمی‌ها هم ناراض بود رانده شده بود اینها چطور به عنوان مخالفین آمده تماس نگرفتند که خلقی‌ها تماس گرفت: البته این را ببرک‌شان اعلام کرد که امین با گلبدین در رابطه شده، روی هم‌رفته قرار شنیدگی که امین اینجا در سر دو راهی بوده که من چکار کنم ظاهرش بی‌میل نبوده که اگر او را برای حکومت آینده شریک کند بافتند به دامن روسها، به هر صورت روس‌ها که در اینجا این همه کار انجام داده فکر می‌کرد که اگر حکومت بدست مسلمانها بیفتند بما مزدور نمی‌گذارد هیچ که همه را خواهد کشت. با این دید که اخوانی‌ها دارد. تنها اعتراض را که در این اخیر به ایران می‌گرفتند چرا توده‌ای‌ها را نمی‌کشد یعنی آنها معتقد است که به عنوان مارکسیست باید کشت. حالا اینها چه جنایت بکند چه جنایت نکند و مارکسیست باید کشته شود. در این مسئله روسیه به بن بست گیر کرده مجبور شد که دخالت نظامی بکند و ببرک را

روی کار آورد بیانیه‌اش در پاکستان هم پخش شد و یکی از بچه‌های چهارکنت و با کشتمندشان در پل چرخی یکجا زندان بودند گفت به محض که طیارات بالا شد با آن رابطه‌های حزبی که داشتند کشتمند گفت این طیارات ببرک است امشب شبی کودتا است و ما هم بر آمدیم خوب آمدند امین را از بین بردند و دخالت نظامی کردند و اینها را روی کار آوردند. وقتی که این طوری شد در آنجا گفتند همان مستشار اولیه را روس‌ها خواستند و محاکمه کردند که شما چرا پرچمی‌ها را بیرون کردید و خلقی‌ها را روی کار آوردی و ما مجبور شدیم دخالت کنیم! در جواب گفته بوده که وقتی ما سنجیدیم گفتیم و فهمیدیم که غول و ناهم در خلقی‌ها زیاد است و مردم جهادی با خلقی‌ها زیاد ناراحتی دارند ما با اینها هر چه مخالف است بکشیم راه را هموار بکنیم و پرچمی‌ها یک‌سری تحصیل کرده هستند اینها برای حکومت کردن خوب است. منتهی با سرکوبی نتوانستیم مردم را خاموش کنیم اشتباه بود او را بردند. پرچمی‌ها روی کار آمد حالا هم سه سال است که از اشغال می‌گذرد، باز توطئه جدید که جبهه ملی پدر وطن باشد مطرح شده که اگر اینجا جبهه ملی پدر وطن را بررسی بکنیم دقیق همان طرحی است که روس‌ها در ازبکستان و تاجکستان پیاده کرد که مردم آنجا مدت هفت سال تابع نشدند زد و خورد داشتند و جنگها را از این راه خاموش کرد که آنها همین طور در کوه بودند آدم معروفش به ترکیه آمده بود به حکومت عثمانی پناه آورده بود و او رهبر اینها بوده بعد چند تا خوانین را خریدند جای این را پیدا و ترور می‌کند برنامه پدر وطن را در آنجا به وجود آوردند به این شکل عمل کردند یک کتابی بنام پاسکف یکی از جاسوسان معروف روسیه این کتاب را منتشر کرده در آنجا وقتی که مسائل را بررسی می‌کند هر چه حزب مارکسیستی در کشورها است جاسوس است یعنی در کل کشورها حزبی که تشکیل شده از طرف روسیه به عنوان جاسوس است. که کارهای مهم جاسوسی را انجام می‌دهد، که اینها هیچوقت به عنوان طرفدار مردم و روی انگیزه‌های مردمی

تشکیل نشده و جالبش این جاست که یکی از وزراء دوران ظاهر وزیر مشاور بود این مسئله را صحبت می‌کرد، در زمان نوراحمد اعتمادی، نوراحمد اعتمادی را اعلام کردند که ما کشتیم ولی بعضی‌ها می‌گویند زنده است. یکی از مهره‌های مهم روسیه است که اگر دوره انتقالی به وجود بیاورد توسط ایشان است، کسی که صحبت می‌کرد می‌گفت یکی از مشاوران روسیه شراب خورده بود در حال مستی این مسئله را گفته بود که کسی را روی کار بیاوریم که شما فاتحه‌اش را هم گرفتید. روی هم‌رفته نوراحمد اعتمادی از مهره‌های مرموز روسیه بود در آن روز می‌گویند سه نفر از افغانستان عضویت سازمان جاسوسی را داشت که دیگرانش عضو حزب کمونیست است، یکی آن‌هایتا است، یکی هم محمدخان جلالر مهره است و دیگری اسدالله سروری است. این سه نفر در جاسوسی شرکت دارند. وزیر مشاور می‌گفت زمانی که نوراحمد اعتمادی صدر اعظم بود و می‌خواست روسیه مسافرت برود، ببرک را هم غیر رسمی پهلویش گرفته بود. در اول گفتم که این احزاب را خود دولت ظاهر تشکیل داده بود. مسئله‌اش هم این بود که می‌گفت در آن سفر پیام خصوصی که برای برژنیف می‌داد به صدر اعظم خود نداد به ببرک داد که این پیام خصوصی را مثلاً ببر، که او مشاورش بود خوب یک آدمی که این قدر مورد اعتماد یک نفر است این چه طور مخالف او قیام می‌کند. فقط توده مردم را اینها به بازی می‌گیرند. جالب‌تر از این در دوران وکالتش خیلی از اینها را می‌گویند این طوری بود. مجلس ایران را دیدید که مثلاً طرح اقتصادی آمده موافق و مخالف صحبت می‌کند در افغانستان هم آن وقت مستقیماً صحبت‌ها را از رادیو پخش می‌کرد و روزنامه‌ها می‌نوشت. نفری که مهره‌های دولت بود بر خلاف طرح صحبت می‌کرد، پیش مردم چهره مخالف دولت به خود می‌گرفت. وقتی که رای‌گیری می‌شد برای این پلان و طرح رای موافق می‌داد. یک آدم در بین مردم به خود چهره مخالف دولت می‌دهد ولی در وقت رای دادن به نفع دولت رای می‌دهد، این مسئله‌اش است. به این شکلی



این حزب روی کار آمده بود و اگر دقت کرده باشید از روزی که اینها روی کار آمده تا حالا هیچ وقت ببرک‌شان ظاهر را نکوبیده شما شنیدید که ببرک‌شان در رادیو و سخنرانی‌شان ظاهر را کوبیده باشد؟ فقط در دوره حفیظ‌الله مختصر کوبیده می‌شد. حالا هم پلان این است که اگر شرق و غرب باز سر ظاهر توافق کردند که ظاهر روی کار بیاید که مانند حکومت قبل از کودتای تره‌کی روابط حسنه با روسیه و آمریکا داشته باشد به وجود بیاورند.



احزاب را گفتم در سال ۴۵ - ۱۳۴۶ حزب خلق و پرچم به وجود آمد بعد در این ایام در داخل خاندان ظاهر یعنی خاندان سلطنتی هم یکسری سیاست وجود داشت هم یکسری اختلافات وجود داشت. سیاستی که در بین اینها وجود داشت در دنیا مسئله حزب و انتخابات مطرح شده بود و اینها سیاست داشت که هر کدام یک حزب به وجود آورند که اگر احزاب هم روی کار بیاید باز حکومت از خاندان سلطنتی آل یحیی بیرون نرود. مثلاً داودخان پرچمی‌ها را به وجود آورد که حمایت می‌کرد و خود ظاهر و خاندانش شعله‌ای‌ها را به وجود آورد. یک نکته که وجود داشت تا شعله به وجود آمد این بود که یکی از سادات که در افغانستان ملا و منبری بود به نام سیدانور شاه پاسپورت گرفته و عراق برای تحصیل آمد و مدتی عراق ماند بعد افغانستان برگشت یک وقتی منبر رفت سر دولت حمله کرد که این دولت هیچ حقی برای مردم هزاره و شیعه نداده این مطلب به گوش دولت رسید یا تاکتیک بود که دولت خودش شروع کرده بود یا واقعاً خودشان می‌خواست ظاهرخان یکسری رؤسای قوم هزاره را خواستند که کابل بیائید که مذاکره بکنیم و من می‌خواهم برای شما حق بدهم از جمله این رؤسا یکی‌شان رئیس عبدالله‌خان از جاغوری بود بعد از نشست و مسائل ظاهر درخواست کرد که بچه‌های رئیس عبدالله‌خان در خانه و قصر

سلطنتی باشد و با بچه‌های من یکجا درس بخواند و عملاً اثبات شود، بر اینکه ما این قدر به مردم علاقه داریم که بچه خوانده نگاه کردیم. یکجا با بچه‌هایم درس می‌خواند که اکرم یاری و صادق یاری این دو تا بچه‌های رئیس عبدالله خان است. بچه خوانده ظاهر شد در دارالسلطنه ظاهر سکونت داشت با احمدشاه پسر ظاهر یکجا درس می‌خواند.

وقتی که زمان داکتر محمدیوسف احزاب و قانون اساسی مطرح شد و مرحوم بلخی‌شان از زندان آزاد شد و مسئله آزادی احزاب مطرح شد اکرم یاری و صادق یاری از جمله کسانی بود که بچه خوانده ظاهر بودند و در خانه ظاهر تربیه شده بودند، توسط اینها حزب شعله به وجود آمد و طرفدار چین بود و پرچم و خلق طرفداری از روسیه می‌کرد. وقتی که اینها اعلام موجودیت کرد حاد و تند و داغ پیش می‌رفت در تظاهرات بیشتر نفر از اینها بود. نشریه شعله جاوید که حزب‌شان هم به نام نشریه‌شان شعله یاد می‌شد، تا ۱۷ شماره در آن زمان منتشر کردند که محتوایش و تحلیلش در آن روز تا حدی بد نبود. منتهی چون احزاب چپی در دست دولت بود فقط اختلاف با احزاب داشتند و از ناامنی و ناملایمات و ضعف دولت چیزی نمی‌گفتند و اعتراض نمی‌کردند که مثلاً دولت این‌طور خائن یا ظالم است یا دیکتاتور است. نه! اخوانی‌ها فقط علیه مارکسیست‌ها مبارزه می‌کرد و اینها علیه اخوانی‌ها. به اندازه‌ای مبارزه شدید بود که در ماه روزه مثلاً کمونیست‌ها روزه می‌خورد و اخوانی‌ها حمله می‌کرد که اینها را بگیرد. مثلاً یک سیدی از نفرهای مهم شعله از لوگر را اخوانی‌ها ترور کرد، در مقابل مثلاً نیازی که آدم خیلی مهمی از اخوانی‌ها بود شعله‌ای توسط حضرت در حالی که نیازی مریض بود و قصد هند رفتن داشت را از بین برد. یک چنین درگیری‌ها که سال یک نفر دو نفر کشته می‌شد و یکی علیه دیگری تبلیغ بکند. اینها به این مسائل مشغول بودند و هکذا روسیه و چین در سطح جهانی جنگ سرد داشت یعنی در دنیا شما اگر از رادیو شنیده باشید می‌گوید: جنگ سرد شروع شد. جنگ گرم جنگ سلاح را می‌گوید. در افغانستان

روسیه جنگ گرم دارد، با سلاح حمله کرده می‌جنگد. ولی یک وقت است که تبلیغات علیه یک دیگر می‌کند. مثلاً آمریکا او را بد می‌گوید او آمریکا را بد می‌گوید این را جنگ سرد می‌گوید یعنی جنگ لفظی و تبلیغاتی است. اگر اینها در سطح جهانی جنگ سرد داشت چین، روسیه را می‌کوبید و روسیه، چین را از نگاه تبلیغات می‌کوبید. بعد شعله با خلق و پرچم در مقابل هم قرار می‌گرفتند؛ در دانشگاه زد و خورد بود و متینگ می‌گرفتند. اگر هم یک روز جنگ لفظی‌شان سرد می‌شد و روابطشان درست می‌شد، آن وقت اینها کنار هم می‌آمدند در مقابل اخوانی‌ها یکجا می‌شدند. چون اینها احزابی بودند که خود دولت به وجود آورده بود. شعله شعار فارسی زبانان و نژاد هزاره می‌داد ولی خودشان مارکسیست بود. در این خلال هیچ وقت در این برهه از زمان در افغانستان حزب شیعه وجود نداشت. یعنی یک حزب از برادران اهل تسنن به نام اخوانی‌ها بود و احزاب چپی بود به نام پرچم و خلق که طرفدار روسیه بود و حزب شعله طرفدار چین بود. اخوانی‌ها خیلی پرتعصب و تعصبی زیاد داشت. لهنذا از بچه‌های تحصیل کرده شیعه در حزب اهل تسنن اخوان کم بود، روی تعصباتی که از دیرزمان در افغانستان بین شیعه و سنی رایج بود. از این طرف هم یکسری سوژه در خود دانشگاه مطرح بود و مسئله فکر و اندیشه که کتاب‌های مائو آزاد، کتاب‌های شعله آزاد و یکسری کتاب‌های اسلامی هم تا حدی در زمانی که دموکراسی قلابی مطرح شده بود منتشر می‌شد آزاد بود. مسئله افکار هم در سطح دانشگاه مطرح بود. با مطرح بودن این مسائل با نام‌لایماتی که در دولت وجود داشت با تبعیضاتی که در دولت وجود داشت به طور طبیعی یکسری از جوانان شیعه که مطالعه بکنند، مسایل سیاسی را در جو زمان یاد بگیرند و در مقابل دولت موضع بگیرند و دنبال یک تشکیلات بروند. در تشکیلات اهل تسنن می‌رفت، مسئله شیعه کافر است مطرح بود باید دست بسته نماز بخواند دست واز. این مسائل شدید بحث می‌شد. در تیپ آخوندها هم که می‌آمد چند تا آخوندی که صاحب منبر و مدرسه بود می‌دید که اینها کلاً دولت را دعا می‌کند ظاهر را دعا می‌کند این بچه

جوان می‌بیند که بزرگترین خیانت را به این مردم و مملکت ظاهر کرده ولی چند تا آخوند که است این را المتوکل علی‌الله محمدظاهر شاه گفته دعا می‌کند. به علاوه وقتی که مسجد می‌آمد یک سری شبهات را مارکسیست‌ها وارد می‌کرد مانند ماده، فلسفه، اقتصاد و... را مطرح و سؤال می‌کرد آخوندها که می‌دید ریشش تراش شده است و موی سر دارد این را کمونیست می‌گفت. جوّ زمانی به وجود آوردند که بچه‌های شیعه قطعاً آن طوری که در افغانستان طرح دیرینه استعماری روی دو تا شعار است که از اول تا آخر حکومت کرده و جبهه متحد مردم را تضعیف کرده مسئله تعصبات مذهبی و تبعیضات نژادی است. یعنی این دو تا برگه را استعمار در دست داشته، همیشه افغانستان را تضعیف کرده و روی گرده این ملت سوار شده. از نگاه نژادی، نژاد پشتون طرفدار محمدزائی‌ها حکومت می‌کرده تمام اقوام و قبایل دیگر را محروم نگه می‌داشتند. مردم که روی این محرومیت کنار هم می‌آمدند، می‌ایستادند و با هم فکر می‌کردند که در مقابل دولت تصمیم بگیرند بلافاصله مسئله تعصب مذهبی را مطرح می‌کردند تعصب مذهبی را که مطرح می‌کرد باز این مردم از هم می‌پاشید این برگه را که اینها داشتند لهذا این بچه‌های جوان و مسلمان شیعه با این که کتابخوانی را از برادران اهل تسنن یاد گرفته بود یعنی برای بار اول فکر اسلامی که در دانشگاه کابل مطرح شد از طرف اخوان مطرح شد. یعنی آنها شروع به برقرار کردن نماز جماعت در دانشگاه کردند، آنها شروع به نوشتن نشریه اسلامی کردند و آنها شروع به موضع‌گیری در مقابل مارکسیسم کردند، ولی با آن دید تعصب سنی‌گری‌اش. ولی این بچه‌های شیعه و جوان وقتی طرف آخوند خودشان نگاه می‌کرد. بعد هم خودشان یک تشکیلاتی که منسجم شود، جمع بکند و جهت بدهد از شیعه وجود نداشت. در تعصبات نژادی وقتی مطرح می‌شود که می‌بیند یعنی اخوان هم پشتو دارد هم تعصب مذهبی دارد. طبعاً این بچه‌ها به دامن شعله‌ای‌ها می‌افتاد. شعله‌ای‌ها شعارشان در افغانستان فارسی زبانان و هزاره بودن بود که بچه‌های زیادی از شیعه در دامن شعله‌ای‌ها سقوط کردند و شعله‌ای شدند. حالا

اینها که در اینجا آمدند تشکیلات را به وجود آوردند. سیاست اولیه دولت را یک وقت دیگر برای شما گفتم که اینها از دیر زمان عادت داشتند که یک حکومت را دیکتاتور و ظالم و جابر به وجود می‌آورد، تمام صداها را خفه می‌کرد، تمام مخالفین را از بین می‌برد. وقتی می‌دید مردم از نگاه دیکتاتوری و ظلم به تنگنا قرار گرفته بعد یک حکومت عوض می‌کرد و یک حکومت دیگر به وجود می‌آورد و آزادی می‌داد. آزادی به این انگیزه و معنی بود که یک‌سری شرایط خفقان که به وجود آمده بود مردم مخفیانه ارتباط پیدا می‌کردند ولی وقتی که آزادی نسبی برای‌شان می‌داد اینها ظاهر می‌شد و برای بعد شناسایی می‌کرد. لهذا گفتم که محمدهاشم‌خان از جمله خیلی دیکتاتور بود که صدا بیرون داده نمی‌شد. بعد شاه محمودخان آمد آزادی داد، حزب وطن تشکیل شد. دنبالش داود را آوردند با آن خفقان. بعد از داود داکتر محمدیوسف آمد و قانون اساسی را مطرح کرد و احزاب بیرون آمد. معمولاً خودشان هم در درون این حزب‌ها یک‌سری مهره‌گذاری‌ها می‌کردند این مسئله بود که از همه کرده حاد و داغ حزب شعله در آن وقت کار می‌کرد و این از دو جهت بود: یک جهتش این بود که چون خود این بچه مسلمان‌های که در دامن شعله جذب می‌شد، بچه‌های شیعه و فارسی زبان بود، خود اینها متأثر از یک‌سری فرهنگ شیعی و فرهنگ اسلامی را که بلد بودند بعد مارکسیست شده بودند، از نگاه فکری از سر دیگران جلو و پیش بودند. لهذا وقتی که نشریه اینها به وجود آمد بالاترین و پرمحتواترین نشریه مارکسیستی نشریه شعله جاوید بود که ۱۷ شماره بیشتر بیرون نیامد و وقتی هم که متوقف شد مارکسیست‌ها تا هشت هزار افغانی می‌خرید و یکی هم محرومترین مردم را در افغانستان اینها تشکیل می‌داد. یعنی فارسی زبان‌ها کلاً اکثریت داشت و هم محروم بود. با این شعار اینها بیشتر به شعله جذب می‌شدند. لذا کادر اولی‌اش که اکرم یاری و صادق یاری و اینها بود اینها طرفدار دولت و دست‌نشانده دولت بودند. وقتی که حالا حزب مطرح شده آمده عده زیادی دانشجویان را جذب کرده و مردم را جذب کرده آنها که از سررشته دولت بی‌خبر بودند یعنی یک

تعداد واقعاً مخالف دولت بود و مبارزه می‌کرد، چندین بار سر شعله حمله کردند و سرانش را گرفتند، یک تعدادش زندان ابد شد، یک تعدادش زندان ۱۴ ساله و ۱۶ ساله و کشتن و اینها ولی اکرم یاری و صادق یاری را نگرفت. تا این مسئله اخیر پیش آمد که در اینجا قابل بررسی است. اینها در طول مدتی که رهبران را نمی‌گرفت دسته دوم را مثلاً می‌گرفت، لذا در درون شعله انشعابات به وجود آمد شعله نزدیک به ۱۲ تا شاخه شد تا پیش از پیروزی انقلاب ایران و آغاز انقلاب افغانستان و آمدن روس‌ها، همین‌طور ۱۲ شاخه و شعبه کار می‌کردند. ولی وقتی که کودتا توسط روس‌ها در افغانستان پیش آمد اینها با نشست‌های متعدد به سه تا جریان در داخل افغانستان تبدیل شدند که سامایی‌هاست، رهایی‌هاست و اخگر است. البته شاخه شاخه زیاد است که سمت شمالش را به نام جبهه متحد ملی نام‌گذاری کرده سه عقرب است. حتی مسئله که تا امروز بین‌شان مطرح است و بچه‌های پائین‌شان را خوراک می‌داد طرفداری از چین است که می‌گفتند چین انقلابی است و روسیه مرتجع می‌باشد. یعنی روسیه عقب‌گرد کرده این اختلافات را داشت تا زمانی که مائو مرد و اینها از نگاه سیاسی به دامن آمریکا افتاد و چین رسماً اعلان کرد که ما صنعت بر ایدئولوژی می‌دانیم. یعنی قبلاً در بین مارکسیست‌ها مسئله این بود که ایدئولوژی‌اش را در دنیا صادر کند و سرمایه‌داری می‌خواهد صنعتش را صادر بکند ولی در این خط افتاد که ما صنعت را مقدم می‌دانیم و کار صنعتی می‌کنیم. یک سری‌شان ماندند و یک‌سری پایین‌های‌شان که ملی و مردمی فکر می‌کردند و روی آن شعارها تکیه می‌کرد گفتند خوب حالا که یک عمر ما علیه آمریکا شعار دادیم چین هم به دامن آمریکا رفت و تعبیرشان این بود که ما قبلاً خود را تغییر دادیم از چین به آلبانی یعنی دنبال انورخوجه رفتیم آلبانی یک کشور کوچکی است و انورخوجه رهبر آلبانی است و این خوجه از روس‌ها بریده و چینی‌ها این را کمک می‌کرد تا آن وقتی که چینی‌ها طرفدار آمریکا نشده بود. وقتی که طرفدار آمریکا شد انورخوجه هم آمریکا و هم چین را رد کرد. کشور کوچکی

است از نگاه صنعتی هم ضعیف است. این شعله‌ای‌های افغان می‌گفت قبله ما تغییر کرد. مسئله که تا این سرحد مطرح شده بود. اینجا یک سری بچه‌ها که شناسایی می‌شد، دستگیر می‌شد یک سری شان دستگیر نمی‌شد و به شعبات زیادی تبدیل شدند.

یک مسئله که در اینجا قابل تذکر است این است که بعد از این که کودتای روسی در افغانستان پیروز شد و این کودتاچیان مزدور روسیه آن چنان رفتار کرد که این نسل از مردم افغانستان کلاً به مارکسیست‌ها بدبین شدند. یعنی مارکسیست‌ها آن روز که تظاهرات می‌کرد یک کارگر را بالا می‌کرد که ما برای اینها می‌خواهیم کار بکنیم، می‌خواهیم به اینها نان و خانه بدهیم، در تظاهرات از این کارها زیاد می‌کردند. مثلاً یک جوانی را به خانه می‌برد، می‌گفت ما برای شما کار می‌کنیم ولی وقتی که حکومت مارکسیستی روی کار آمد همین کارگرها و جوانی‌ها را کشتند. در پلخمیری کارگرهای ذغال را کشتند در دره صوف کارگرهای زیاد معدن ذغال سنگ را کشتند. در ابعاد مختلف به مقدسات مردم توهین شد، چه از نگاه مذهبی چه از نگاه کار، چه از نگاه سرمایه داری، چه از نگاه فیودالی، دانشجوی نمازخوان را هم زندانی می‌کرد و می‌برد. همه مردم بدبین شدند که تا صد سال که این نسل وجود داشته باشد کسی به عنوان مارکسیستی دنبال این شعار جمع نمی‌شود، کسی بیاید به نسل موجود در افغانستان بگوید مارکسیستی یک مکتب بسیار خوبی است و مردم را نجات می‌دهد و طرفدار مظلوم و کارگر است. مردم دیگر باورش نمی‌آید. یعنی این پنبه‌اش تا صد سال زده شده که دنبال مارکسیسم نرود. پس اینها هم دست از مارکسیستی خود برنداشته و راهش چه است؟ راهش این است که اینها در چهره اسلامی کار بکند اما با هدف خودش. با نظر داشت این مسئله که طرفدار و پیرو مارکسیسم است. و مارکسیسم هم می‌گوید هدف وسیله را توجیه می‌کند مثلاً حالی رسیدن به حکومت در افغانستان و افغانستان را یک کشور مارکسیستی درست کردن یک هدف است وسیله‌های لازم دارد یکی از وسیله‌ها این است که در جبهات مسلمان‌ها رخنه بکند و در بین اینها نماز بخواند و روزه بگیرد و مسلمان شود.

امکانات را از دست مردم بگیرد به جبهات رخنه بکند و یک روز قدرت را بگیرد همان مارکسیستی را اعلام بکند برای رسیدن به این هدف این نماز خواندن و روزه گرفتن به مارکسیست بودنشان ضرر ندارد یعنی هدفشان برقرار کردن نظام مارکسیستی در افغانستان است و وسیله‌ای که امروز باید در بین مردم توجیه بکند، طرفدار پیدا بکند. قدرت را در دست بگیرد روزه گرفتن و نماز خواند و این مسائل است. روی این انگیزه هیچ اشکالی برای‌شان پیش نمی‌آید که اینها شروع به نماز خواندن و مسلمان شدن بکند، لذا به نوبه‌اش وقتی که به ستم ملی رسیدیم صحبت می‌کنیم. طاهر بدخشی که یکی از رهبران ستم ملی بود در زندان پل چرخی ریش بزرگ گذاشته بود و نماز جماعت می‌داد، خودش یک آدم مارکسیست بود. لذا این بالاترین خطر برای مردم افغانستان و شیعه‌اش است. عناصر شعله‌ای کسانی نیستند که مراسم مذهبی و نماز را یاد نداشته باشد و اینها یک تعدادشان بچه‌های شیعه بودند که در خانه شیعه‌ها تربیت شدند تمام مراسم شیعی را بلدند و انجام می‌دهند، در واقع خودشان مارکسیست و شعله‌ای است. یکی از درگیری‌های که امروز در مناطق به وجود آمده مخصوصاً در بین احزاب که به وجود می‌آید این است که یک‌سری شعله‌ای در ماسک اسلامی و چهره اسلامی در صحنه می‌آید و یک‌سری درگیری را به وجود می‌آورد. این مسئله بالاترین خطر برای افغانستان و انقلاب است. این در باره شعله‌ای‌ها بود همین قدر بس است.

جمعیت

بحث در باره احزاب افغانستان بود. حزب اسلامی^(۱) را بحث کردیم. امشب جمعیت را بحث می‌کنیم. اول صحبت کردیم که اینها ابتداء در سال ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ به عنوان سازمان جوانان مسلمان مطرح شد. بعد اینها رو همین پوشش کار می‌کردند تا آن وقتی که کودتای تره‌کی روی کار شد، اینها یک تعدادشان در پاکستان آمدند و نشریاتی را به وجود آوردند. برهان‌الدین ربانی به نام جمعیت اسلامی کار می‌کرد، گلبدین هم به نام حزب اسلامی کار می‌کرد. جمعیت نشریه‌ای به نام پیام مجاهد داشت و حزب به نام شهادت نشریه داشت. بعد در پاکستان که کار می‌کردند مفتی محمود و ضیاء الحق جمعیت و حزب اسلامی را اتحاد داد، وقتی که اتحاد دادند یعنی به قول خود آنها هر دو تا امیر را خلع امیری کردند، مولوی محمدنبی را خواستند امیر مقرر کردند و ربانی و گلبدین را معاونینش. یک مدتی این‌طوری کار کردند بعد دوباره جدا شدند. مولوی محمدنبی اول به عنوان جمعیت العلماء افغانستان اعلام کرد بعد حرکت انقلاب را به وجود آورد.

اما از ویژگی‌های خود جمعیت، مسئله‌ای که از دیر زمان در افغانستان مطرح

۱. متأسفانه بحث حزب اسلامی در دفتر و نوارش موجود نبود.

است مسئله تعصب نژادی است و تعصب مذهبی آله دست استعمارگران بوده و در افغانستان حکومت کرده و حربه داشته، لذا وقتی هم احزاب تشکیل شده به این عنوان احزاب زیادی تشکیل شد. ستم ملی که روی انگیزه فاشیستی در مقابل پشتون مطرح شده بود و افغان ملت هم به عنوان افغان خواه و پشتونیزم در افغانستان مطرح شد صحبت کردیم. وقتی هم که احزاب اسلامی مطرح شد باز در بین جمعیت و حزب اسلامی عین مسئله مطرح بود. یعنی کادر مهم حزب اسلامی پشتون است و کادرهای مهم جمعیت فارسی زبان است. روی این مسئله عملاً تکیه دارد، بعد از حزب اسلامی تا حدی روی تشکیلاتش حساب می‌شد جمعیت بود. جمعیت نواقصی دارد و در مقابل نیز صفات مثبتی دارد. نواقصش این است که جمعیت رهبرش از نگاه سیاسی مجامله‌گر است، همان سیاست اخوان که امروز در جهان اسلام حاکم که اصل را مبارزه با مارکسیسم می‌داند نه مبارزه با غرب و آمریکا را. در جمعیت این مسئله مطرح است اول این که به ظاهر معتقد بوده وقتی که جبهه ملی از هشت گروه تشکیل شد مساوات بود و چه بود و چه بود، یکی از اینها هم جمعیت بود. اینها معتقد بود و استدلال خود برهان الدین این بود که ظاهر وجهه خارجی دارد و یک‌سری طرفداران داخلی دارد. ما حالا به عنوان ظاهر فعالیت بکنیم، ظاهر را سر قدرت بیاوریم بعد یک آدم بی‌اختیار مثل شاهان مشروطه بگذاریم بالای دستش کار و کوشش بکنیم و جامعه را اسلامی بکنیم. لذا در عین حال خودش معتقد به ظاهر نبود. بار اول و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران من از سوریه پاکستان رفتم با ایشان ملاقات کردم که ۱۸ روز افغانستان ماندم و برگشتم به ایشان گفتم: ما مبارزه مسلحانه را شروع نمی‌کنیم از جهت این که در وسط افغانستان قرار گرفته‌ایم و هیچ جا مرز نداریم. فقط همین قدر کار می‌کنیم که مردم ما از حکومت وقت حمایت نکند، در جنگ شما، در مبارزه مسلحانه نیاید. دیگر این که ما مبارزه سیاسی و فرهنگی را آغاز می‌کنیم که امکاناتش در دست ما است. چون مبارزه مسلحانه سلاح رساندن لازم دارد و ما هم اولین حملات سیاسی



ما مسئله ظاهر است؛ چون تمام فجایعی که در افغانستان امروز صورت می‌گیرد کادرسازی آن در دوران ظاهر شده. ربانی به ما توصیه می‌کرد، که ظاهر را افشاء بکنید و سیاستش را نقد بزنید و به مردم چهره‌اش را روشن بکنید، منتهی نه به اسم خودتان یعنی به یک نشریه بی‌اسم و رسم باشد، که هم افشاء نشود، هم درگیری پیش نیاید که وجهه دارد؛ روی این عقیده بود. لذا آن جهت منفی که به ایشان حساب می‌رود مسئله مجامله و سیاست بازی ایشان است و طرفداری که با هر آدم جنایت‌کار بتواند مثل ظاهر می‌سازد. و مسئله صبغت‌الله‌مجددی‌شان که از گروه‌های برادران اهل تسنن است دو حصه شدند یکی به نام اتحادیه مجاهدین که هفت گروه است. یکی دیگر باز هم به نام اتحاد مجاهدین که سه گروه است که صبغت‌الله، افندی، و مولوی محمد نبی است و ربانی در این اخیر تلاش داشتند که هر دو اتحاد را یکی بکنند. نظر ایشان این بود برخلاف گلبدین‌شان که آنها را خیلی بد می‌دید و ظاهراً شایعه شده که بناست، مولوی خالص و برهان الدین ربانی به این گروه سه گانه بپیوندند یعنی از هفت گانه بیرون بیاید و مسئله‌ای که در سال ۱۳۵۸ کنفرانس در پاکستان تشکیل شد دنباله این کنفرانس در ژنو تشکیل شد که بخاطر حل مسئله افغانستان بود کنفرانس اسلامی که در پاکستان تشکیل شد در سطح وزراء خارجه بود. و در آنجا ایران، پاکستان و رئیس کنفرانس اسلامی حبیب شطی سه رکن صاحب اختیار تشخیص داده شد. در کنفرانس پاکستان از گروه‌های شیعه از ده گروه به نام جبهه آزادیبخش تشکیل شده بود که از اینجا نماینده آقای صادقی پروانی و آصف محسنی در کنفرانس رفتند. آن وقت وزیر خارجه ایران قطب‌زاده بود. بعد از این که در کنفرانس پاکستان نشستند یک هفته بحث کردند، تته‌ماش این شد که در کنفرانس ژنو بروند و آنجا بحث بکنند. ظاهر مسئله هم تصویب شده بود که از روسیه دعوت شود از حکومت افغانستان هم دعوت شود البته نه به عنوان حکومت بلکه به عنوان حزب دموکراتیک خلق، که این تاکتیکی بود که آن روز پاکستان مطرح کرده بود. از مجاهدین هم دعوت شود اینها بیایند نزاع خود را حل بکنند. در اینجا روسیه

مسئله را رد کرد. افغانستان هم رد کرد به عنوان این که ما را به عنوان دولت نمی‌پذیرد. کنفرانس دایر شد. من آن وقت پاکستان بودم از پاکستان ایران آمدم. من با اصل تشکیل جبهه آزادی‌بخش مخالف بودم چون جبهه آزادی‌بخش نوبتش می‌آید بحث می‌کنیم که از چه عناصری تشکیل شده بود از چپ چپ و از راست راست. بعد اینجا آمدیم مطرح کردیم که این جبهه به نفع افغانستان نیست و در این کنفرانس نباید شرکت کرد ما با روسیه سرمیز مذاکره نشستنی نیستیم. خوب فعالیت این طرف و آن طرف شد. جبهه هنوز منحل نشده بود. شورای جبهه تصویب کردند و این کنفرانس را تحریم کردند و نرفتند. این گروه‌های اهل تسنن هم‌اش رفت. خوب نشستند مصاحبه کردند بعد آنجا یک کمک حسابی هم در نظر گرفته شده بود که کنفرانس اسلامی به مجاهدین و مهاجرین افغانستان داده شود، منتهی مسئله زیر نظر سه نفر یعنی وزیر خارجه پاکستان، وزیر خارجه ایران و رئیس کنفرانس اسلامی حبیب شطی بود. در آنجا هم کمک داده نشد، این کمک به اینها داده نشد چون توافقی پیش نیامد، گروه‌های شیعه نرفت. پنج گروه به دیدن سادات به مصر رفتند که از پنج گروه یکی آن جمعیت بود. البته در اینجا مولوی خالص و صبغت‌الله هم بود و جمعیت هم رفت و آن روز روزنامه‌های ایران نوشت که گروه‌های آمریکایی با سادات ملاقات کرد. آن روز هنوز شاه ایران در آنجا بود و نمرده بود. او را پناه داده بود سر و صدا هنوز بود. جمعیت به این شکل رفتار می‌کند. مسئله دیگری که به عنوان صفت منفی در جمعیت مطرح است ایشان رو همان دیدی اخوانی‌ها هستند که مبارزه را علیه مارکسیست‌ها اصل می‌داند نه علیه غرب. لذا اینها در اول انقلاب ایران که پیروز شده بود جلسه در پشاور تشکیل داده بود، در آن جلسه سیاست‌های امام را در منطقه محکوم کرده بود و طرفداری از آمریکا کرده بود و متهم کرده بود که کشور ایران رو به مارکسیستی است. مخصوصاً حزب توده آزادی داشت و نشریه داشت که این مسئله را خود برهان الدین صحبت نکرده بود، معاونش سیدنورالله عماد از هرات است که نوارش را سه، چهار جمعیتی

افشا کرد. که اول بار سه، چهار تا جمعیتی در ایران آمد و سر و صدا راه انداخت و کمک بسیار مهم را ایران برای اینها کرد. چون آن روز احساسات فوق العاده حاکم بود. سلاح‌ها را مردم از پادگان‌ها گرفته بود، می‌گفت ایران حالا حل شده دیگر کارش تمام شده است، باید در ظرف یک هفته افغانستان را حل کرد و دنبال مصر و پاکستان هم رفت. لذا سلاح‌های زیادی به اینها دادند، پنج نفر که آمد به زاهدان وارد شد. بعد حزب جمهوری اسلامی ملاقات کردند، آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) تایید کرد، مرحوم آقای بهشتی تایید کرد. اینها همین عبدالقیوم که حدید سازمان حدید افغانستان را تشکیل داده بعد دلجو که حالا در حزب اسلامی مسئول فرهنگی در تهران است و عبدالواحد به نام جمعیت آمده بودند. چریک‌های افغان آمده گفته در دانشگاه برای شان سخنرانی گذاشت مردم موج زده آمدند با مرحوم طالقانی در حسینیه ارشاد صحبت کرد. اعلامیه پخش شد فوق العاده احساسات و پول و سلاح زیادی به اینها کمک کرد. حتی بچه‌های ایران با اینها نشریه به نام پیغام افغان چاپ کرد. اول از جمعیت دفاع می‌کرد. بعداً بچه‌های ایرانی تصمیم گرفتند که از اینجا پاکستان و از آنجا داخل افغانستان بروند ببینند که کدام گروه خوب است. در تبلیغات حزب اسلامی منسجم است یعنی منسجم تبلیغات می‌کند. چنانچه در ایران در پشاور در همه جا خود را جا انداخته که تنها گروهی که لاشرقی و لاغربی است حزب اسلامی است. در حالی که در باره حزب گفتم شصت فیصد کمک‌های پاکستان را حزب اسلامی می‌گیرد. از اول جبهات خود را بیشتر لیست داده قومندان بیشتر لیست داده با این که این کمک‌ها را می‌گیرد ولی برای این که متهم بکند با برگه که جمعیت طرفدار ظاهر است و مردم افغانستان مخصوصاً شیعه‌ها که ضربه بسیار دیده برگه حزب اسلامی را خوب قبول می‌کند. لذا بچه‌های ایرانی که رفتند، دم تبلیغات حزب افتادند. اینها از پشاور برگشتند در اینجا آمدند این بچه‌ها را مورد تهدید قرار داد که جمعیت آمریکائی است و ارتجاعی است ما نباید به شماها کمک بکنیم شما باید دفتر را تخلیه بکنید که عبدالقیوم‌شان اشعاب کرد. حدید را

تشکیل داد. دلجوی‌شان در مشهد مسئول دفتر بود در اینجا دلجو یک درگیری با سیدنورالله عماد که هر دویش هراتی است پیدا کرد. در اینجا دلجو با پنج، شش نفر جمعیتی انشعاب کرد. مدتی در مشهد بالای دفتر ما جا گرفته بودند. سپاه هم بالای‌شان کار می‌کرد که اینها بنشینند و به نصر بیایند، اینجا افشاگری کرد همان نوار کنفرانس خصوصی جمعیت در پاکستان را که علیه امام صحبت کرده بود بیرون دادند، اینها را که بیرون دادند ایران آن وقت زیاد احساساتی برخورد می‌کرد. دفترهای جمعیت را در ایران بستند و این ضربه خیلی مهلکی برای جمعیت بود مخصوصاً در حصه ایران. البته آن روز تبلیغات طوری شد و حرکات بچه‌های سازمان نصر هم نادرست بود. یک‌سری مصاحبه‌های انجام دادند، مسئله این طوری تلقی شد در بین جمعیت و برادران اهل تسنن که در بستن دفتر جمعیت سازمان نصر نقش داشته. در حالی که این مسئله نبود یعنی در واقع بچه‌های جمعیت بریده بود از جمعیت و سپاه دست گذاشته بود. مسئله نادانی بچه‌های ما این بود که اینها را راه داده بود در طبقه بالا. اطاق بالای دفتر ما را کرایه کرده بودند و دفتر ما را آدرس داده بود که نامه از خارج بیاید به این آدرس بیاید. این مسئله در پیش برهان الدین این‌طور تلقی شده بود سر این که نصر در بستن دفتر ما نقش دارد. برهان الدین ایران آمد. دنبال آقای صادقی راه افتاد که دفتر ما باز شود، خوب در آن وقت آن قدر رفت و آمد کرد که دفترش را باز کردن نگذاشت، تا بنی صدر دخالت کرد در زمان ریاست جمهوری‌اش بود و دفتر اینها را باز کرد. این یکی از مجامله‌های که برهان الدین روی مسئله داشت، این مسئله بود یعنی همان طوری که با ظاهر مجامله داشت با انقلاب اسلامی ایران هم تطبیق نمی‌توانست بکند.

مسئله بعدی که در این اواخر از ایشان دیده شده که ایشان با مذاکره کوردوویز که از طرف سازمان ملل مطرح شده. می‌دانید که در دنیا دو ابر قدرت است که تا حالا این دو این سیاست را داشته که هم جنگ را خودشان آغاز می‌کند هم صلح را خودشان به وجود می‌آورد. یعنی هیچ جنگ و صلحی در خارج از اختیار روسیه و

آمریکا نبوده و تا حالا که در خاورمیانه ۵-۶ تا جنگ شده، آغاز تمام این جنگ‌ها را هم اینها کرده و خاتمه‌اش را هم اینها کرده. تنها جنگی که تا حالا مقاومت کرده جنگ عراق و ایران است که آغازش را آمریکا کرد و روسیه هم توافق داشت، اما خاتمه‌اش را هر چه می‌زنند نمی‌توانند؛ چون ایران قبول نمی‌کند. لذا وقتی که اینجا انقلاب ایران پیروز شده و برای اینها خطر ایجاد شده. اسلام به عنوان یک نیروی سوم خود را در دنیا مطرح کرده که هم شرق را رد می‌کند و هم غرب را، مسئله افغانستان پس از چهار سال مبارزه مردم و اشغال نظامی توسط روسیه و عدم موفقیت روسیه، آمریکا و روسیه را به این نتیجه رسانده که امروز از در صلح وارد شوند و این مبارزه را خنثی بکنند. یعنی آن نتیجه‌ای که مردم از آن انتظار دارند گرفته نتوانند. لذا برای بار اول مادر این توطئه سازمان ملل است یعنی هر دو ابرقدرت در آنجا دست دارد و هر کاری را که بکند بعد چهار نفر را جمع می‌کند و یک چیز را تصویب می‌کند. کوردیویز آمد به طور جدی وارد مسئله افغانستان شد. به خاطر مذاکره در اینجا عکس‌العمل‌های مختلفی بود. گروه‌های شیعه مذاکره را رد کردند. گروه‌های هفتگانه اهل تسنن رد کردند به عنوان این که خودشان در این مذاکره شریک نیستند. یعنی دو رقم است یک وقت است که اصل مذاکره رد می‌شود که ما با مذاکره مسئله افغانستان را نمی‌خواهیم حل بکنیم ما با زور می‌خواهیم روسیه را بیرون کنیم و خود ما حکومت تشکیل بدهیم یک نوع رد کردن است. یک نوع رد کردن هم این است که مذاکره را رد می‌کند به خاطری که خودش شریک نیست. یعنی مذاکره‌ای که بین روسیه، دولت کابل، سازمان ملل و پاکستان این مذاکره را من رد می‌کنم. که گروه هفتگانه این مذاکره را قبول ندارد و گروه سه گانه که صبغت‌الله و حرکت انقلاب باشد اینها مذاکره را رد نکردند هیچ که شروع به توجیه کردن نمودند. در پشاور برای مهاجرین گفتند که شما هستید که ضربه مهلک را می‌خورید که خانه تان ویران شده آواره شدید، این‌های که حزب تشکیل داده که باکش نیست. این سخنرانی‌ها را کردند و در اینجا ما وقتی که با برهان الدین در

پشاور ملاقات کردیم، ایشان هم نظرش این بود که ادعا می‌کرد که این سه گروه هم رد کرده اینها آدم‌های بدی نیست. در حالی که بعد خلاف آن اثبات شد. سه گروه رد نکرده پس در این مذاکره هم ایشان دلش می‌خواهد که بپیوندد به اینها و این مذاکره را قبول کند. بعد روی این مسئله بود که این هفت گروه یکجا شدند. اتحاد مجاهدین افغانستان را تشکیل دادند که در رابطه با انقلاب افغانستان با اجازه هم فعالیت و مذاکره کنند. لذا برهان الدین سفری به غرب انجام داد. در انگلستان وزیر خارجه انگلستان را ملاقات کرد و می‌گوید بدون رضایت اتحادیه مجاهدین بوده و خودسرانه بوده و نظرش هم این است که از اتحاد بیرون بیاید. مجامله‌اش به سرحدی کشانده شده که مذاکره ژنو را هم قبول کند. مسئله بعدی که در اینجا مطرح است که تیپ جوانی که در جمعیت وجود دارد مثل ذبیح‌الله در چهارکنت و در قندوز و مسعود هم در پنجشیر مجامله‌ای بوده در مقابل شعله‌ای‌ها در بینش اینها دیده می‌شده. یعنی آن شدت عمل را که حزب اسلامی در مقابل شعله‌ای‌ها نشان می‌دهد، جمعیت آن شدت عمل را نداشته. قضایای که در چهارکنت واقع شد، قضیه حزب کچالو که معروف است که مال شعله‌ای‌ها است مال جبهه متحد ملی. از گروه‌های اسلامی که این گروه را تایید کرد و نامه آورد یکیش از جمعیت بود که نامه داده اینها را آزاد بکنید و نباید با اینها بجنگید. حرکت انقلاب نامه زیاد داده جمعیت هم نامه داده، که برای اینها ضعف تشکیلاتی حساب می‌شود که شعله رخنه کرده وجود دارد و مسئله مجامله یعنی مصلحت‌پرستی وجود دارد. و سازشکاری که حتی با ظاهر سازش بکند وجود دارد. نقطه مثبت جمعیت این است که نسبت به باقی گروه‌ها بعد از حزب اسلامی تیپ تحصیل کرده در جمعیت بیشتر است. یعنی جمعیت را بیشتر تیپ تحصیل کرده تشکیل می‌دهد و آخوند و مولوی به نسبت حرکت انقلاب کم است. هم ارباب به اندازه حرکت انقلاب ندارد ولی ارباب دارد از حزب اسلامی کرده بیشتر دارد و مسئله دیگرش این است که مسئله فارسی وان برایش مطرح است. یعنی به عنوان این که سازشی با مسئله مذهبی با شیعه دارد از

حزب کرده بیشتر است. یعنی به جمعیت وقتی ما نامه نوشتیم که شما مسئله شیعه و سنی را چگونه حل می‌کنید؟ به ما کتباً این نامه را نوشتند که ما مذهب جعفری را به رسمیت می‌شناسیم ولی حزب این مسئله را قبول نکرد و کتباً ننوشت. پس از نگاه این که یک روز کنار هم بیاییم یعنی یک حکومت ائتلافی به وجود بیاید از این دو جهت بیشتر می‌شود با هم کنار آمد. یکی از نگاه تعصب مذهبی یعنی آن تعصب مذهبی را ندارد که حزب دارد یکی هم از نگاه تعصب نژادی، آن تعصب نژادی که گلبدین دارد برهان الدین ندارد. اگر هم دارد در مقابل پشتون دارد که باز خودش فارسی وان است. پس برای فارسی وان‌ها می‌شود کنار آمد و مسئله بعدی که است اینها در پاکستان با دو تا حزب در رابطه است. گلبدین با جمعیت العلماء که مفتی محمودشان بود در رابطه بود و برهان الدین‌شان با جماعت اسلامی که مربوط مودودی‌شان بود در رابطه است. که اینها از جمله مترقی‌های احزاب اهل تسنن از نگاه فکری است. مثلاً وقتی که کتاب‌های مودودی را بخوانی یعنی مثل یک شیعه تحلیل دارد. اگر چه مردم متهم می‌کند به این که این متأثر از وهابیت است، که آل سعود باشد. وهابی‌ها مسئله شفاعت و مسئله قبر و مسئله زیارت را قبول ندارد، شرک می‌داند، اینها هم می‌گویند معتقد به او است. ولی نه! عملاً می‌بینیم که در مورد مودودی و کتاب‌هایش چنین مسئله‌ای وجود ندارد. این نکات مثبت و منفی جمعیت است و مسئله‌ای که امروز در باره جمعیت مطرح در باره پنجشیر است مسئله پنجشیر ما می‌دانیم که از نگاه سوق الجیشی در افغانستان سخت مهم بوده کوه‌های سر به فلکی دارد که کوه به کوه به پاکستان راه دارد که هیچ وقت نمی‌شود این راه را قطع کرد. چنانچه کودتای هم که در زمان داود پیش آمده بود در همین جا بود. بچه سقو هم از همین قوم و کلکان بود که حرکت کرد. وقتی که روس‌ها هم به افغانستان داخل شدند سخت و به شدت این منطقه را کوبید، چون یک وقت دیگر دو سه جلسه پیشتر صحبت کردم که تاکتیک روسیه در افغانستان به عنوان استراتژی دراز مدت در این مسئله مطرح است که نمی‌خواهند در افغانستان از قوم

تاجیک و ازبک و اینها روی کار بیاید. دلیلش چه است؟ به خاطری که از ازبکستان و تاجیکستان خود روسیه می‌ترسند، می‌گویند اگر حکومتی از تاجیک‌ها یا از ازبک‌ها در افغانستان روی کار بیاید طبعاً با اینها رابطه دارد و اینجا برای ما درد سر به وجود می‌آید. زمانی که امان‌الله را نفی کردند بچهٔ سقو روی کار آمد. دوباره که نادر روی کار شد دست از بچهٔ سقو برداشتند، از نادر حمایت کردند گفتند نادر پشتون است و در جنوبی و مشرقی کار دارد نه به سمت شمال. روی این مسئله بود که استراتیژی دراز مدت روسیه در افغانستان است کوبیدن پنجشیر اولین مسئله بود که اینها مطرح کردند، که سال چندین بار حمله می‌کنند حتی یک دفعه ارتش افغانستان و روسیه حمله کرد و تلفات زیادی را متحمل شد و برگشت. مسعود یکی از مهره‌های مهم جمعیت در پنجشیر است که در آنجا آغازگر قیام بوده و پایگاه مردمی‌اش هم خوب است. منتهی مسئله در وقتی که مذاکره کوردوویز مطرح شد در پاکستان شایعه شد که کوردوویز وقتی که کابل رفته برای حل مسئله افغانستان مسعود را در کابل به مذاکره خواسته منتهی شایعه شد بر این که سه تا از مهم‌ترین نیروهای پرچی را برده در پنجشیر گروگان گذاشته که یکی از آنها کشتمند باشد دیگری قادر وزیر دفاع و مسعود رفته در کابل با ببرک و کوردیویز مذاکره کرده و توافق کرده که ما تا سه سال آتش بس می‌کنیم. یعنی توافق کرده بر این که روسیه بیرون برود پاسبان سازمان ملل بیاید در مناطق جنگی و ما این حکومت را سه سال وقت می‌دهیم که اگر توانست مردم را خاموش کند و یک حکومت انتخابی روی کار کرد نمی‌جنگیم و اگر نتوانست بعد از سه سال اینها رها بکند که ما می‌جنگیم. این شایعه در پشاور پخش شد در وقتی که کوردوویز در کابل رفته بود. خوب این شایعه در پشاور بود ما یک مدتی پشاور بودیم بعد ایران آمدیم که رادیو بی.بی.سی تبصره کرد که بلی مسعود با حکومت کابل آتش بس کرده بعد از این که این مسئله را رادیو بی.بی.سی منتشر کرد پنجشیری‌ها در پشاور اعتراف کردند که بلی ما این آتش بس را با دولت کردیم روی این مبنای که ما را حزب اسلامی محاصره اقتصادی کرده بود. از پاکستان

هم سلاح برای ما نمی‌آمد مردم در مضیقه بود دولت مکرر در پنجشیر آمده بود، درخواست مذاکره کرده بود مسعود رد کرده بود قبول نکرده بود از جهتی که مردم از نگاه گرسنگی در خطر بود مسعود مردم را خواست و گفت که حالا ما به حزب اسلامی تسلیم شده نمی‌توانیم اگر به حزب تسلیم شویم ما را نابود می‌کند، اینجا چه چاره کنیم؟ آیا بنشینیم و از گرسنگی نابود شویم یا با دولت مذاکره بکنیم لهذا مردم قبول کردند با دولت مذاکره کردیم دولت هم نیروهای خود را از پنجشیر کشیدند و آتش بس کردیم راه کابل باز شد از آنجا مواد غذایی برای‌شان می‌رسد گفتند که ما نمی‌جنگیم شما سر ما حمله نکنید ما به شما حمله نمی‌کنیم. دولت هم نیروهای خود را سر لوگر و پکتیا و غزنی برده متمرکز کرده و اینجا شنیده شده که بعد از آن مسعود سر حزب اسلامی حمله کرده و سه هزار نفر حزب را در آن طرف پنجشیر طرف تخار و اینجا خلع سلاح کرده. این مسئله را اینها اعتراف کرد. پس شما اگر در مصاحبه‌های که از مسعود شنیده بودید که غرب چقدر مسعود را بزرگ می‌کرد حتی تخلص تیتوی افغانستان - مارشال تیتو از یوگسلاویا و نظامی بود که استقلال آنجا را گرفت بعد هم مسئله عدم تعهدها را مطرح کرد که ناصر و نیرو و اینها کشورهای غیر متعهد از آن روز مطرح شد که قهرمان آن مردم بود تا وقتی که خودش ضعیف کرد، چندین ماه همان طور مدهوش ماند. تا نمرّد رئیس جمهور تام الاختیار بود - همان تخلص را برای مسعود داده بود که تو تیتوی افغانستان هستی. اگر یاد تان باشد در مصاحبه وقتی که از سالگرد یاد کردند مصاحبه‌اش را گذاشتند هیچ مسئله مذهبی مطرح نبود بر آنچه تکیه کرده بود روی مسئله ملیت و اینها بود این خطری بود که هم برای بزرگ کردن مسعود که این احتمال می‌رفت با غربی‌ها که امروز نظرش در مورد صلح افغانستان با روس‌ها یکی شده، این هم هماهنگ باشد. در نتیجه هماهنگ هم است اگر چه حالا ظاهرش این است که این هم با برهان الدین ربانی موافق نیست ولی این کارها را کرده. این جاست که مسئله جمعیت همین قدر بس باشد.



حرکت انقلاب



بحث در باره جمعیت تمام شد امشب در باره حرکت انقلاب بحث می‌کنیم همان طوری که یک شب دیگر اشاره کردم که حرکت انقلاب بعد از کودتای ۷ ثور در پاکستان یک‌سری از مجاهدین جمع شدند اول به نام جبهه اعلام کردند و روی هم‌رفته مفتی محمود و ضیاء الحق‌شان بین حزب اسلامی و جمعیت میانجی شدند اینها را اتحاد دادند و مولوی محمدنبی را امیر قرار دادند و گلبدین و ربانی را گفته باید به عنوان معاونین کار کنید چون این دو تا در بین‌شان اختلاف داشتند. گفتند نه گلبدین باشد نه برهان الدین باید مولوی محمدنبی باشد. مولوی محمدنبی اصلش از مقرر غزنی است به عنوان مهاجر به لوگر رفتند از افغان‌های مقرر غزنی است و در آنجا زمین و جایداد دارد. در دوره سیزده دوران وکالت ظاهر که آخرین دوره که بعد داود کودتا کرد، مولوی محمدنبی وکیل شورا بود. مولوی است و در آن روز از موضع اخوان دفاع می‌کرد. در شورا ببرک هم وکیل بود، حفیظ‌الله‌امین اینها مسئله مارکسیستی را در مجلس مطرح می‌کردند و این از موضع اخوان دفاع می‌کرد. حالا چه وقت آمده عضویت در سازمان جوانان مسلمان پیدا کرده یا پیدا نکرده و به عنوان سم پاد بود، این‌هاش برای ما دقیق روشن نیست ولی آنچه روشن است این که بعد از کودتای تره‌کی وقتی که جمعیت و حزب اتفاق کردند هر دو از امیریت خلع شدند و مولوی محمدنبی را امیر قرار داد، یک پنج، شش ماهی این مسئله دوام

پیدا کرد باز از بین خود دو تا شدند منتهی در آن ایامی که دو تا شدند مولوی محمدنبی را حزب طرف خود دعوت می‌کرد، جمعیت هم طرف خود دعوت می‌کرد. در آن فرصت بود که ما پشاور رفته بودیم، از نفرهای حزب اسلامی یکی را انصاری می‌گفت حالا معاون سیاسی اتحاد سیاف است آن وقت در کمیته فرهنگی حزب کار می‌کرد می‌گفت که مولوی محمدنبی از ما است باید هم که با ما باشد. جمعیت هم دنبالش راه افتاده بود که به جمعیت بیاید. ولی مولوی محمدنبی خودش جمعیت العلماء افغانستان را به وجود آورد گفت نه! نه با گلبدین می‌روم و نه با برهان الدین. حزب جداگانه می‌سازم. یک مدتی به نام جمعیت العلماء کار می‌کرد که بعد هم جمعیت العلماء به حرکت انقلاب بدل شد. ولی ترکیب حرکت شاید یک حزب پرنفوس و پرجمعیتی در افغانستان به حساب برود. ترکیبش زیادتر از دو قشر است یکی از قشر ارباب و خوانین یعنی هر چه خان از برادران اهل تسنن است در حرکت انقلاب است. و یکی هم آخوندهای کهن سال و مرتجع. از تیپ و قشر تحصیل کرده و تیپ جوان در بین این حزب خیلی کم است. لذا یکی از اینها در سمت ترکستان افتخار کرده بود که مکتبی بودن ما همین قدر بس که ما یک نفر بچه تحصیل کرده هم در حرکت انقلاب نداریم و آن طور هم خشک نگاه می‌کند که هرکسی موی سر داشته باشد علامت مارکسیستی می‌داند. افراد زیاد موی دار را اینها گرفتند و کشتند. هرکس ریش تراش کرده باشد می‌کشد. این‌هایش به هر صورت ولی آن که زیاد خطرناک است در این حزب مسئله نفوذ شعله و ستم است قضایای که در چهارکنت پیش آمد در مسئله هَرگرتن درگیری شد بین سازمان نصر و حزب اسلامی و شعله‌ای‌ها که معروف است در آنجا به عنوان جبهه کچالو که همان جبهه متحد ملی بود از شقوق مختلف شعله باشد در اینجا که درگیری شد البته جمعیت هم به عنوان تاییدیه نامه‌ای دادند که اینها مسلمان است که نامه‌اش موجود است در حالی که خود اینها اعتراف‌اتش موجود است اعتراف کرده که ما شعله‌ای هستیم و ماؤیست. بعد از یک سال و دو سال و پنج سال سابقه عضویت در شعله داشتند و اعتراف کردند که ما کتاب‌های مارکسیست می‌خواندیم و معتقد به رهبری ماؤو

هستیم و کتاب‌های مارکسیستی هم از پیش‌شان گرفته شده بود ولی این آقایون از همه شعبات شان نامه نوشتند که اینها مسلمان‌اند البته جمعیت یکی دو تا نامه نوشت شاید، پنج، شش تا نامه را حرکت انقلاب نوشته بود و مسئله قمار بازی و دزدی هم که تنها در منطقه سمت شمال ما شناسائی داریم در این جریان وجود دارد مثل هاشم دزد از بچه‌های اسدخان در مزار معروف بود یعنی از آن قمار بازها و دزدهای معروف بود که اینها یک زمان یاغی بودند و در زمان داود یاغی بودند. آدم می‌کشتند و از زندان فرار کرده بود. یک مدتی قومندانش بود که البته کشته شد. امان دزد از این افغان‌ها بود که است کل قدوس در دزدی آدم معروفی است که حالا قومندانش است. از قبیل این افراد آن چه که افراد بی‌بند و بار، دزد و قمارباز، چرسی قومندان است و عضو شعله‌ای‌ها و ستم‌ملی‌ها در بین اینها زیاد است و از این طرفش هم چون دوران ظاهر وکیل بوده با ظاهر رابطه دارد. با این مذاکره سیاسی هم که پیش آمده از گروه سه‌گانه دعوت کرده یک نامه اینها نوشته به سلیمان لایق که وزیر سرحدات ببرک است. که در آنجا درخواست مذاکره کرده این اتحاد سه‌گانه و گفته اگر شما ببرک را تغییر بدهید کسی دیگر را روی کار بیاورید ما با شما موافق هستیم. هیچ وقت حکومت بخواه نبودیم و دعاگو هستیم سند این موجود است و مسئله این هم که گرایش به غرب و ملی‌گرایی پابند آنچنان به مذهب ندارد یک حکومت ملی می‌خواهد. این‌ها پیش هم پیداست که هر چه سر صبغت‌الله و افندی جاری بود سر حرکت انقلاب هم جاری است. و مسئله بدون تشکیلات شان، تشکیلات وجود ندارد، آن طوری که صحبت می‌کردند در پشاور می‌گفتند حتی سلاحی که سهمیه از افغانستان و جبهات خود را لیست داده کدام ۱۰ - ۲۰ تا جبهه را که یا صد تا جبهه را اسم داده که در این جبهات ۱۵ روز در ۱۵ روز یک مقدار سلاح بدهد این سلاح را برای نفرهایش روی پول می‌دهد. بچه‌اش صاحب اختیار حزب است اگر پول رشوه بدهد برای شان سلاح به نام بیرون می‌شود اگر رشوه ندهد سلاح نمی‌دهد. حالا آنجا می‌گفتند که چند تا شماره بانک شخصی دارد، پول زیادی هم در بانک دارد. به هر صورت یکی از مهره‌های که احتمالاً یک روز حکومت تغییر



بکند یعنی روس‌ها بیرون بروند به توافق روس‌ها و آمریکا یک حکومت ملی مانندی به وجود بیاورند که در رأس مولوی محمدنبی را رهبر قرار بدهد، در پایین یا بچه ظاهر احمدشاه یا سردار عبدالولی را که داماد ظاهر باشد که تا هم وجهه مذهبی داشته باشد در ظاهر و در واقع هم باج بده به آمریکا و هم رابطه با روسیه داشته باشد در برهه‌ای از زمان مطرح است. مولوی محمدنبی در یک چنین معامله‌ای. این مسئله است که یکی از جریان‌های افغانستان است و کار می‌کند و در آن دو تیپ روی این معیار که بگیرد در افغانستان چه مردم شمار بکند چه نکند قدرت از دیرزمان مال همین دو طایفه بوده مسئله ارباب و آخوند که هر دو تایی اینها در دسترس این حزب است و قماربازهایی را هم که در هیچ گروه دیگر جا ندارد در اینجا جا دارد. از این جهت اینها گسترده هم است و مخصوصاً در این اخیر یک اختلاف پیدا شده بود که این اختلاف البته تاکتیکی بود، بین گروه کار و حزب پرچم و خلق این گروه دستگیر پنجشیری است در سمت شمال هم امان‌الله استوار بود که مسئول سمت شمال بود این در داخل نیروهای زیادی داشت ولی از این جهت که میانه حزب در بین مردم زده شده بود یک تاکتیک جدید روسیه این بود که اینها را اختلاف بیندازد و از حکومت کناربروند بعد هم دو نظر از این کارش داشت یکی برای مهره بعدی که اگر یک روز زده شد رقم تره‌کی و امین از بین برد ببرک را بعد گناه‌ها را به گردنش بیندازد یک مهره دیگر داشته باشد روی کار بیاورد و یکی هم یک تعداد اطلاعات و جاسوسی از جبهات، یعنی تنها راهی که در دنیا برای جاسوسی کردن مطرح است این مسئله است که یک جاسوس، جاسوس روسیه از روسیه می‌برد یک تعداد افشاگری علیه روسیه می‌کند به آمریکا تسلیم می‌شود به آمریکا وقتی که تسلیم می‌شود چون از نگاهی که تخصص در مسئله جاسوسی دارد در روسیه، بعضی این بریدن‌ها واقعیت دارد بعضی‌شان واقعیت ندارد یعنی همان جاسوس روسیه است آمده به نام آمریکا جاسوسی می‌کند برای روسیه. طبعاً کسی که اعلامیه می‌دهد می‌برد از یک منطقه جای پای برای آمریکا باز می‌کند یعنی از یک تعداد اطلاعات خصوصی آمریکا که در دسترسش قرار می‌گیرد، بعد از این

اطلاعات استفاده می‌کند برای روسیه. در احزاب هم این مسئله وجود داشت در احزاب یک کسی را که علیه او اعلامیه می‌دهد، بیرون می‌کند که این خیانتی به حزب کرده بیرون رفت این دو تا تاکتیک است یک تعدادش این است که واقعیت دارد یکی واقعاً خیانت کرده از حزب بیرون کرده یک تعدادش برای جاسوسی است یعنی وقتی که علیه کسی اعلامیه می‌دهی بیرون می‌کنی چهار تا فحش می‌دهی این در گروه‌های دیگر راه دارد یعنی چون از این گروه رانده شده هر رقیبی این را به گروهش راه می‌دهد. بعد در نتیجه از گروه خودش که نبریده از آن گروه اسرار را کشف می‌کند می‌آورد. روسیه این مسئله را که در افغانستان مطرح کرد که کلاً در اخیر گروه کار از حکومت برید و همه جا تسلیم شد، از این مسئله دو تا نظر داشت یک نظرش این بود که بر این که یک روز ببرک و اینها اداره نتوانست و روسیه مجبور شود مثل حفیظ‌الله‌امین و ترکی کنار بزند مهره بعدی داشته باشد که با وجهه ملی روی کار بیاورد یک مسئله بود هر چه گناه و جنایت کرده بالای ببرک باندازد چنانچه که در گردن تره‌کی و امین انداخت. مسئله بعدی این بود که خوب اینها هر چه که قدرت هم داشت باز هم از جبهات مجاهدین وحشت داشت بالاترین طرحش این بود که نفاق را در جبهات مطرح بکند و یک مقدار جاسوسی هم بکند اینهم راهش این بود که یک گروهی را از بین طرد بکند به عنوان منفور دولت و اینها با یک مقدار سلاح تسلیم شوند بعد در نتیجه جاسوسی بکند لذا این طرح را که ریختند گروه کار کلاً هر چه در سمت شمال و اینجا تسلیم شد به حرکت انقلاب تسلیم شد. پشت سر هم ولسوالی‌ها به اینها تسلیم شد بلدش (برایش) همین خطر بود. که گروه کار خودشان مارکسیست است مثل خلق و پرچم است هیچ فرقی ندارد ولی با این مسئله که مثلاً ادعا می‌کرد که ما با اشغال افغانستان مخالف هستیم یا این نظر مارکسیستی نیست که اینها مطرح می‌کنند یا ما مسلمان شدیم، این دو خطر وجود داشت. پس این مسئله هم به حرکت انقلاب فوق العاده اثر دارد و هکذا مسئله جبهه ملی پدر وطن که از دو تا عنصر تشکیل شده که اکثرش از سرمایه دار و خوانین است و اینها هم که کلاً سرمایه دار و خوانین در جبهه وجود داشت. لذا باز



خطر جبهه ملی پدر وطن از همه گروهها کرده از حرکت انقلاب بیشتر است. لذا اولین تسلیمی که در هرات بود شیر آقای حرکت انقلاب تسلیم شد که آن رخنه انداخت در صف مجاهدین که بعد نفر از حزب اسلامی تسلیم شد از جمعیت تسلیم شد حرکت اسلامی تسلیم شد و جاهای دیگر فراوان است که مسئله وکیل نظام در دره صوف از حرکت انقلاب است و هکذا جاهای دیگر، پس دو چیزی که سخت خطرناک است در پشت پرده در افغانستان هر دوی در این جریان و این جمع وجود دارد. یکی جبهه ملی پدر وطن که اکثریت را تشکیل می‌دهد و یکی هم مسئله شعله‌ای‌ها و ستمی‌ها دست مرموزی است و در این کشت و کشتارها و در این مسایل دخیل است و اینها تفرقه ایجاد می‌کند باز در حرکت انقلاب اکثریت نفوذ را دارد و هکذا در مسئله کجران و ناومیش وقتی که حمله کردند سر بچه‌های سپاه که می‌رفتند همین حرکت انقلاب بود آنجا مولوی است بنام عبدالواحد که این حمله کردند و آن چور و چپاول به وجود آمد سه صد، چهارصد خانه از تشیع چور شد و دوباره تشیع آمده حمله کردند سر تسنن یک مقدار از خانه آنها را چور کردن. اینها روی همین مبنی و غرض است. این از حرکت انقلاب.



جبهه نجات ملی




جبهه نجات ملی یکی از جریان‌های افغانستان است که صبغت‌الله مجددی به وجود آورده صبغت‌الله مجددی از یک قوم کلانی است که هم در افغانستان و هم در پاکستان و هم در هندوستان وجود دارد. این را نمی‌دانم که چقدر دقیق است یا دقیق نیست گفته می‌شود درباره‌شان که اینها اصلش در افغانستان نبوده و اینها را انگلستان در آن وقتی که تسلط داشت سر افغانستان و هندوستان و پاکستان که هندوستان و پاکستان آنروز یک کشور بود و افغانستان یک کشور بود افغانستان یک کشور مستعمره انگلیس بود از آنجا وقتی که دوران حکومت انگلیس در افغانستان بوده اینها را از قاره هند در افغانستان بردند. یعنی آنطوریکه استناد می‌کند می‌گویند از اولین مهره‌های انگلیس در افغانستان که گذاشته شد تا حالا هست. حالی به هر صورت اینها یک قوم بسیار بزرگی است که در پاکستان هم است بچه‌های عمو و بچه‌های عمه هم در هندوستان و هم در افغانستان است و اینها از دیر زمان با حکومت بوده یعنی طرفدار حکومت بوده و حضرت صاحب‌ها بوده پیر صاحب‌های سلطنتی. بعد در زمان ظاهر یک گشت زندان هم شد، سه، چهار سال صبغت‌الله زندان شده بود بعد از زندان آزاد شد یک مدتی نماینده دولت در خارج بود بعد هم ملا امامی کرد پنج سال در اروپا بعد کودتا که به وجود آمد زمانی که داود




روی کار آمد این در خارج بود نماینده رسمی دولت رفته بود بعد هم از ترس داود آمده نتوانست همانجا ملا امامی کرد و زن و بچه خود را خواست، پنجسال در آنجا دوران حکومت داود را گذراند دوباره کودتای تره‌کی که روی کار آمد اینها در پاکستان آمد جبهه نجات ملی را از هشت تا گروه اسمی تشکیل داد که در آنجا مساوات بود، افغان ملت بود چه و چه از جمله یکی هم اخوان المسلمین این را تشکیل داد و این معتقد بود بر این که اینجا غرب از مسئله اسلام می‌ترسد ما دیگر حالا اسلام نگوییم جبهه نجات ملی بگوئید، یعنی وقتی که پیروز شدیم اگر اسلامی هم عمل کردیم اعلام می‌کنیم سخت شیفته ظاهر است در آن سفری که ما پاکستان رفته بودیم با خودش نشستیم صحبت کردیم. ایشان استدلال می‌کرد که نجات افغانستان به وجود ظاهر بستگی دارد اگر ظاهر بیاید نجات پیدا می‌کند اگر نیاید نجات پیدا نمی‌کند. حزب اسلامی هم که با این مخالفت می‌کرد به این می‌گفت که نه! حزب از خاطر خودخواهی و ریاست‌طلبی خود مخالفت با ظاهر می‌کند چون ظاهر وجهه مردمی‌اش بیشتر است و دنیا می‌شناسد از نگاه سیاسی حزب گلبدین این را قبول ندارد وقتی که او بیاید گلبدین را دیگر مردم احترام نمی‌کند استدلالش این بود، ولی این طرفدار ظاهر است خودش هم می‌گوید که ما حکومت نمی‌خواهیم ما هم اگر کاری می‌کنیم دعاگوی حکومت هستیم. ولی این عملاً طرفدار غرب است یعنی در آمریکا رفته سنای آمریکا روز نوروز را که ریگان روز افغانستان اعلان کرد در آنجا دخترش باریگان یکجا بود پرچم افغانستان را بالا کرد که این عکس چاپ شد در پاکستان و گریه می‌کند بعد هم این عکس را حزب اسلامی یک تحلیل بالایش نوشته بود، در یکی از سخنرانی‌های خود صبغت‌الله گفته بود که بلی ما همانقدر وطن پرست هستیم که حتی دختر ما برای مملکت پیش ریگان رفته این افتخار ماست. و از نگاه خاندانی هم زندگی کرده غرب است خانواده‌شان حجاب اسلامی را رعایت نمی‌کند زندگانی‌شان کلاً غربی است و خودش هم ادعای اسلامی دارد ولی معتقد باشد به این که حکومت اسلامی به وجود بیاورد نیست و حکومت

غربی و یک حکومت ظاهر شاهی می‌خواهد و طرفدار غرب است و معتقد به این است که همه‌ای مذاهب آزاد باشد یعنی تعصبی به مذهب حنفی بودن خود هم ندارد یک کسی که معتقد به مبارزه اسلامی نیست به آن مسئله هم نیست، اینها در پیشاور هم که است در اسلام آباد چند فرسخی پیشاور است که آنجا هوای سرد و سر سبز دارد خانه‌های شخصی در آنجا دارد و با ماشین‌های پیشرفته با عیش و نوش زندگی می‌کند و مشغول است و حزب تشکیلات هم ندارد همین‌طور خیراتی به هر کس که برابر شد سلاح می‌دهد گروه‌های شیعه و نفرهای شیعه هم سلاح برده معمولاً از اینها سلاح برده ناطقی که دوبار سلاح به دره صوف برد از صبغت‌الله برد از دالان که آمد سلاح برد از صبغت‌الله، همه جا سلاح می‌دهند. البته در بین اینها مسئله شعله و خلق، پرچم ناراضی نفوذ دارد چون اینها تشکیلات که ندارد معمولاً که طرفدار دارد در مسئله پیر و مریدی است که در مشرقی و قسمتی از قندهار و جنوبی است دیگر جا اگر هم سلاح برده به او پایبند نیست.



محاذ مشترک ملی



افندی می گوید سید احمد گیلانی و پیر صاحب، پیر اعلیحضرت و خویش و قبیله اش هم است مثلی که داماد او می شود، می دانید اینها پیش انور السادات رفته بود هم صبغت الله بود و هم افندی بود یکی دوبار در سنای آمریکا رفت مصاحبه هم کرد، حتی در مسایل خانوادگی اش هم مسایل شرعی و اسلامی مطرح نیست آن وقت ظاهراً آنطوریکه می گویند ما خود ما اطلاع نداریم که خودی حضرت پیر حالا هم شراب می خورد و ساعت های ۹ که بیرون می آید چشمانش همین طور دور خورده من یک صبح ساعت ۹ دیدمش چشمانش سرخ بود آنجا آمد، می گویند صد، صدوپنجاه افغان آنجا دور ایستادگی است همان طور که پیر بیرون بیاید و سر خود را تکان بدهد و خوشش بیاید از این مسایل ما آنجا رفتیم دیدن ایشان چشمانش همین طور گشتگی بود گفت چه کار داری آن وقت من از افغانستان آمده بودم دنبال سلاح گفت والله حالا که ما سلاح ملاح نداریم اگر بود بلدت می دهیم. این طور بود و چشمانش دور می زد و می گفتند شراب می خورد، ولی کارش را کلاً بچه اش انجام می دهد گاهی ریش خود را می تراشد گاهی هم می گذارد، بعد مردمش این طور معتقد است که یک کسی از بچه های حزب اسلامی اعتراض کرده بود بر این که چرا سید احمد گیلانی ریش خود را می تراشد؟ چه رقم رهبر اسلامی است؟ بعد آنها گفته

بود که پیر صاحب آنطور که دلش می‌شود ریشش تراشیده باشد دست خود را همین‌طور کند دوباره ریش می‌کشد. بعد گفته بود ما یک روز در جلسه نشستیم بودیم یک گشت دست خود را به کله خود دواند، اینقدر ریشش دراز شد، بچه حزب اسلامی گفته بود خوب این که اینقدر معجزه دارد چرا دست خود را طرف ببرک دراز نمی‌کند که ببرک را از بین ببرد. روی هم‌رفته که همان خرافاتی که بین مردم عوام است مسئله پیر و کمر بسته کردن دعا کردن در افغانها سیداحمد گیلانی است، وقت هم استدلالش این است که می‌گوید نفوذ مردمی که من دارم هر چه افغان است کلاً از مریدهای بابه من است، البته پدرش مثل این که آدم ملای بوده با سواد بوده مردم گرویده‌اش بوده بعد هم خودش سرمایه‌دار و قبلاً تجارت می‌کرده حالا از خاطر مسئله مبارزه و درآمد آمده در صف مبارزه قرار گرفته. این هم معتقد به حکومت نیست، تشکیلات هم ندارد یعنی یکسری سلاح که می‌دهد، روی مشرقی و جنوبی می‌دهد جای دیگر هم نمی‌دهد آنها هم می‌فروشدند. از خارج یکسری چون مهره آمریکا است و طرفدار ظاهر است یکسری در آمده‌های دارد. البته می‌دانید کسانی که تشکیلات ندارند همه چیزها در بین‌اش می‌گنجد منتهی از نگاه تعصبات منطقوی معمولاً کمک‌های خود را به جنوبی و مشرقی می‌دهد، یعنی در جاهای دیگر نمی‌دهد، امروز هر سه تایشان یکی شده یعنی حرکت انقلاب، محاذ مشترک ملی و جبهه نجات ملی یک اتحاد را به وجود آورده به عنوان اتحاد سه‌گانه که اینها از جمله کسانی هستند که در این مذاکره فعلی حاضر است که شرکت بکند و مخالفتی با این مذاکره ندارد و می‌گویند روس‌ها بیرون بروند وقتی که روس‌ها بیرون رفت مردم داخل افغانستان بروند آخر یک حکومت تشکیل بدهند که نظرش طرفداری از ظاهر است. این هم از محاذ مشترک ملی. این باشد تا اینجا که در جلسه بعدی درباره سیاف هم صحبت می‌کنیم بعد می‌آیم سرگروه‌های شیعی.

اتحاد سیاف

در بارهٔ هم‌ه‌اش صحبت کردیم که فقط مسئله سیاف مانده بود و در خلال این صحبت‌ها گفتیم که روس‌ها و آمریکایی‌ها با یک‌سری توافق‌ها می‌خواهند مسئله افغانستان را حل بکنند، لذا از پنج گروه پیشاور با طرفداران ظاهر یک حکومت تشکیل دادند و بنام مذاکرات و سازمان ملل نماینده پاکستان مسئله آتش بس در داخل اگر روس‌ها بروند اینها دولت تشکیل دادند یک دولت ائتلافی که امشب درباره این یک کمی صحبت می‌کنیم که او از چه راهی می‌خواهد دولت را در افغانستان پیاده بکند. مسئله مهمی که ابرقدرتها یعنی شرق و غرب روسیه و آمریکا در کشورهای ضعیف که عمل می‌کنند یک‌سری اختلافات منافی دارند ولی در یک‌سری مسایل توافق دارند مثلاً اختلافاتشان در این است که فلان کشور مستعمره فلان کشور باشد منافعش را بدانند یا از نگاه پایگاههای نظامی پایگاه داشته باشد یا از نگاه بازار تجارتي کالاهای خود را در آنجا بفروشد این نوع اختلافات را دارند. اما در این که شرق و غرب کشورهای عقب مانده مخصوصاً کشورهای اسلامی را در بین‌شان تقسیم می‌کنند یعنی یک قسمت را در اختیار یکی می‌گذارند یک قسمت را در اختیار یکی می‌گذارد و مخصوصاً در مقابل نهضت‌های

جهانی و انقلاب اسلامی توافق دارند هیچ اختلافی در این باره ندارند قرار شواهدی که در دست است و صحبت می‌شود دخالت نظامی روسیه در افغانستان بی‌اجازه آمریکا نبوده، یعنی آمریکا خبر داشته در این اسناد لانه جاسوسی هم وقتی که کتابهایش را مطالعه بکنی شواهدی از اینجا در دست است که آمریکا از مسئله اطلاع داشته، ولی بعد از این که دیدند این بخاطر چند چیز بود یکی این که آمریکا در اینجا حرف نزد در خاورمیانه برای خودش پایگاههای متعددی به وجود آورده طرفداران زیادی را برای خود جذب کرده به عنوان خوف از این که در پاکستان هم امکان دارد دخالت بکند ایران هم امکان دارد دخالت بکند سعودی هم امکان دارد دخالت بکند یک‌سری مردم را به عنوان ایجاد ترس و وحشت بدامن آمریکا افتیدند. و مسئله بعدی که در اینجا توافق داشت مسئله انقلاب اسلامی ایران بود یعنی ترس آمریکا و روسیه از این انقلاب بود که مبادا افغانستان مثل ایران پیروز شود و در نتیجه پاکستان در خطر می‌شود پاکستان اگر در خطر شد و وصل شد با ایران و افغانستان در نتیجه کل خاورمیانه که نفت اروپا و آمریکا از اینجا تامین می‌شود همه در خطر می‌افتد و سطح قیمت نفت بالا می‌رود و قطع می‌شود و روابط سیاسی به هم می‌خورد. روی این مسئله روس‌ها آمد در اینجا دخالت کرد نزدیک به چهار سال که زحمت کشید عملاً دیدند که از نگاه نظامی هیچکاری نکرده با این که از نگاه نظامی نتوانست ولی از نگاه جهانی یک‌سری تبلیغات سوء هم علیه روسیه شد. ولی در نتیجه توافق کردند در اینجا که این جنگ را در افغانستان مثل لبنان خاتمه بدهد شرق و غرب در بین خود یک تبادل سیاسی کردند مثلاً لبنان را که از اسرائیل، آمریکایی‌ها حمایت می‌کند از فلسطین روس‌ها حمایت می‌کرد در نتیجه در مقابل حل مسئله افغانستان روس‌ها دست حمایت خود را از فلسطینی‌ها برداشت و مسئله را یک سره در اختیار اسرائیل گذاشت، اسرائیل هم آمد و کوبید همین پارسال بود که شما می‌دانید قضایای قتل عام عمومی مردم زن و بچه را نابود

کردند روسیه در اینجا سکوت محض کرد و هیچی نگفت در نتیجه امروز از صحنه مبارزه بیرون رفت و مسایل سیاسی، اسرائیل همان حرف اولی‌شان بود، در اینجا روس‌ها امتیاز را به آمریکایی‌ها دادند در نتیجه در مقابل وقتی که می‌خواستند افغانستان را حل بکنند آمریکا این اختیار را به روس‌ها دادند که شما هر رقم حل بکنید، لذا اینجا روس‌ها از نگاه رویاروی و نظامی با مردم افغانستان شکست خورده بود، راه این که چطور بیرون برود بلدش (برایش) مشکل بود یعنی هم ابرومندانه باشد در سطح جهانی آبرویش نرفته باشد هم احترام بیکسری روابط بین‌المللی بلدش (برایش) حفظ شود، لذا مسئله مذاکره مطرح شد که مذاکره بکند و از راه مذاکره روس‌ها بیرون برود. در این مذاکره اول بار معاون وزیر خارجه آمریکا با روس‌ها ملاقات کرد در یکی از کشورهای شرقی و آنجا توافق کردند بعد هم که کوردوویز در کابل رفت آنجا ظاهراً شنیده شد براین که با مسعود پنجشیری که نفرهای جمعیت است با ببرک یکجا مذاکره کردند تضمین این بود که کشتمند و قادر را به عنوان گروگان در پنجشیر بردند و مسعود کابل رفت که این مذاکره را بکند و آتش بس را امضا بکند، بعد توافقی‌های را از آنجا گرفتند بعد وقتی که پاکستان آمدند مسئله کنفرانس ژنو را مطرح کردند. که در مذاکرات می‌دانید که در مصاحبه‌های کوردوویز با اطلاعات گفتند که بسیاری از مسایل حل شده و مسئله هم که صلح را در افغانستان تضمین بکند زیر نظر پنج تا از کشورهای جهان که روسیه و آمریکا و چین و فرانسه و انگلستان باشد که این پنج کشور صلح را در افغانستان تضمین بکند، لذا مذاکرات پیش می‌رود در خلال این مسئله در پاکستان پنج تا گروه حکومت موقت تشکیل دادند که در آنجا جبهه نجات ملی است، محاذ مشترک ملی است، حرکت انقلاب است جمعیت و حزب اسلامی مولوی خالص است این پنج تا با طرفداران ظاهر آمدند دولت تشکیل دادند دولت ائتلافی، که در این دولت ظاهراً برهان الدین ربانی رئیس‌جمهور باشد یا رهبر انقلاب باشد سیدنورالله عماد از هرات

است که معاون جمعیت است به عنوان نخست وزیر مطرح شده، مولوی خالص به عنوان وزیر ارشاد و سیداحمد گیلانی به عنوان وزیر خارجه، داکتر محمد یوسف وزیر چی و عبدالرحمن پژواک از طرفداران ظاهر است یک وزیر دیگر و استاد خلیلی سفیر سابق ظاهر در بغداد وزیر دیگر، همین‌طور کابینه را تشکیل دادند. کابینه ائتلافی تشکیل دادند که اینها اعلام هم کردند برهان الدین و مولوی خالص که ما می‌خواهیم کمیته‌های خود را داخل افغانستان ببریم ولی این دولت را در خارج اعلان نکردند کسانی که از پاکستان آمدند گزارش دادند، ضمناً کسانی که هم از کابل از راه قندهار و هرات آمده در این چند وقت پیرمرد و سالخورده که در دم عسکری برابر نبوده از راه آمدند صحبت کردند که در بین قندهار و هرات وقتی که عسکرها برای تفتیش سر موترها بالا می‌شود و شعار می‌دهند که زنده باد جمهوری اسلامی افغانستان. پس از اینجا هم پیداست که این دولتی که در خارج تشکیل شده موافق نظر آن کسانی هست که در افغانستان هستند، حالا تنها راهش که چه رقم اینها را ببرد در داخل و مردم را خاموش بکند احتمال مسئله بر این است که یعنی وقتی که سازمان ملل توافق‌های خود از این طرف آن طرف تصویب بکند برای این که روس‌ها بیرون بروند و یکسری افسرهای امنیتی سازمان ملل بیاید داخل افغانستان و این دولتی هم که در اینجا تشکیل کرده همین‌طور پنجشیر مانند در اینجا بروند، بعد روس‌ها در داخل ارتش افغانستان که تمام افسران دست پرورده روس است. ظاهرش این است که یک کودتای به وجود بیاورد بعد اعلام بکند ببرک و چهار نفر طرفداران شناخته شده را دستگیر بکند و اعلام بکند طرفداری خود را از این دولتی که تشکیل شده، بعد اینها هم بروند چهار تا حدیث و آیه قرآن در رادیو بخواند مردم را دعوت به اسلامی بکند این پلانش است. که این دولت را هم روس‌ها در افغانستان روی کار نیاورده چون روس‌ها بیرون رفته هم روس‌ها آورده باشد یعنی با کودتای روس‌ها زمینه پیش می‌آید، خوب در پیش مردم جلوه داده می‌شود

بر این که این دولت دیگر روسی نیست، حالا در اینجا بتوانند افغانستان را خاموش بکنند یا نکنند این مسئله بعد است که سر جایش باشد. که تعدادی از گروه‌های شیعه با این مسئله مخالف است با پنج تایی دیگری اهل تسنن مخالف است که البته حزب هم گلبدین در مصاحبه‌اش گفته که ما در مذاکره شرکت می‌کنیم وقتی که روس‌ها رسماً اعلام بکنند که ما بیرون می‌رویم و اتحاد را هم به عنوان نماینده رسمی مردم افغانستان بپذیرد در مذاکرات شرکت می‌کنیم. که این هم فعلاً در این دولت موقت شریک نیست، ولی احتمالش است که روی مذاکرات و صحبت این هم بیاید، و احتمال این مسئله که حرکت اسلامی با شورا به این مسئله بیوندد احتمالش است هنوز که در دولت موقت شرکت نکرده، این مسئله است که در نتیجه همان مسئله که روس‌ها از پارسال تا هنوز رویش زحمت می‌کشد که یک حکومتی به وجود بیاورد مثل قبل از کودتای تره‌کی مثل ظاهر و داود نقشه‌اش در اینجاست، که در ظاهر اسلامی باشد ولی در محتوا اسلامی نباشد، از سبک حکومت اسلامی ایران نباشد، این مسئله است که توطئه بزرگی علیه انقلاب افغانستان که اگر در اینجا مردم اغفال شد و احتمال از خارج هم بیاورد کشتار و کشتار هم در افغانستان بالا می‌رود و اگر خاموش شود معنایش این است که مثل جنگ‌های دوره انگلیس واری که سالها جنگیدند و کشته‌های زیادی دادند در نتیجه باز هم یک حکومت دل‌خواه شانرا به وجود آورده نتوانستند. مسئله دیگری که در اینجا بعد مطرح شود آن مسئله دستگیری حزب توده است، دستگیری حزب توده در اینجاست که اینها تصمیم داشتند در ایران کودتا کنند کودتا به این معنی که اینها بتوانند کشور را بگیرند و تسلط پیدا بکنند در ایران امکانش نیست، یعنی نه از طرف آمریکا امکانش است نه از طرف روسها، ولی این کودتا را چه می‌کردند؟ اینها یکسری برنامه ریزی‌های که داشتند مسئله‌اش این بود که می‌خواستند رادیو تلویزیون را بگیرند اعلان بکنند یکسری نیروهای روسیه مثل افغانستان، ایران را اشغال بکنند حتی سران حزب را

هم می‌گویند یعنی آن بزرگانیش از این مسئله اطلاع نداشتند این مسئله را سفارت روسیه هماهنگ کرده بوده با حزب مخفی توده یعنی توده عضو مخفی داشتند سازمان مخفی اطلاع نداشته در این مسئله روس‌ها دستور داده بوده که سران حزب توده بیرون بروند که اینها نمی‌رفتند اگر یادتان باشد یک روزنامه قبلاً نوشته بود که یکی از کارمندان روسیه از اینجا پناهنده شد در انگلستان و این از سازمان جاسوسی روسیه بود یک سری چیز را این فاش کرده بود او این طرح را کامل خبر نداشته ولی منتهای مسئله در اینجا است که یک خبری در گوشش خورده بوده که روس‌ها یک برنامه دارد به انگلستان گفته بوده انگلستان بعد ایرا در سوئیس منتشر کرده از سوئیس ایرانی‌ها هم خبر شدند. اینها تحت نظر گرفتند وقتی که می‌خواستند فرار بکنند سران حزب توده از ایران فرار بکنند اینها را دستگیر می‌کند این طرح هم دستش نبوده سران حزب توده این مسئله را نمی‌دانسته درست است که اینها چهل ساله جاسوس به روس‌ها بوده ولی این جریان را نمی‌دانسته، بعداً اینها در سمت شمال ایران جلسه تشکیل داده بوده یعنی طرف مازندران کمیته‌ای‌ها در جلسه اینها را گرفتند نفرها را که گرفتند اینجا لُورفته از پیش‌شان یعنی ترسیدند که از کودتا خبر دارند یکی‌شان اعتراف کردند که بلی در این حدود مسئله این بوده که کل نیروهای هوایی، زرهی روسیه تمامش سر مرزها آمده بوده و نیروهای هوایی روسیه در افغانستان افزایش پیدا کرده بوده برای این مسئله که اگر این کودتا واقع شود بلافاصله از اینجا دخالت بکند که این سران حزب توده و این جلسه‌شان همه‌اش دستگیر می‌شوند وقتی که دستگیر شدند اگر یادتان باشد بعد از این مسئله بلافاصله در افغانستان چندین مناطق به شدت بمباران شد از هرات، شمال کابل، غزنی و لوگر و اینها، این هم به عنوان بهانه بود که یعنی روس‌ها اینجا لو رفته بود طرحش درباره ایران رد پا گم کردن که این نیروهای ما برای ایران نیامده بود بلدی افغانستان آمده بود و ما اینجاها را بمبارد کردیم. یک



مسئله که این کشور خدایی اداره می‌شود و همانطوریکه کودتای آمریکا خنثی شد در اینجا هم همین‌طور شد، مسئله دیگری که در اینجا است حزب توده نفرهای زیادی هم از کارگرهای افغانی استخدام کرده بود چند هزار، که اینها یک مقدار زیادش هم با همکاری کشور دست نشانده روس‌ها از افغانستان آمده بود. یکسری اش همینجا که اینها یک لیست بزرگ چند هزاری است که امکان دارد که از روی لیست اینها دستگیر شود. برعلاوه این که حزب توده در منطقه یعنی تیورینس تمام مارکسیست‌های منطقه بود، شما می‌دانید هر چه کتاب در افغانستان دربارهٔ مارکسیستی نوشته شده یا ترجمه شده مال توده است در کشورهای عربی که اینان پیشرفته‌ترین کشور است در مارکسیستی از نگاه که آزادی دارد تمام کتابهای توده ایران را ترجمه می‌کرد از این جهت و این دستگیری و ضربه که روس‌ها را وارد کرد از مسئله که کودتای آمریکا را خنثی کردند و لانه جاسوسی آمریکا را در اینجا گرفتند خیلی بالا بود و این مسئله خیلی هم به نفع جهان اسلام و مستضعفین تمام شد. یعنی روس‌ها این‌طور ضربه را هنوز در ۶۵ سال که حکومت داشته در هیچ کشور نخورده بود که امروز در اینجا بحمدالله خورد و این خنثی شد. لهذا در اینجا می‌بینم که یکسری نا آرامی‌ها و بدرفتاری‌های از نظام جمهوری اسلامی و مردم‌شان در رابطه به مسئله افغانستان وجود داشت. همین‌طور که قبلاً هم می‌گفتیم بیشتر این مشکلات در دست خود ما و شما است، مثلاً اینجا تا حالا مطرح بود بر این که افغانی‌ها قاچاق بری می‌کند، افغانی قمار می‌زند، افغانی دزدی می‌کند افغانی سر می‌برد افغانی‌ها مواد مخدر وارد می‌کند. خوب اما این که افغانی‌ها جاسوسی می‌کند در کودتا تا حالا مطرح نبود یعنی در تمام این کشور این مسئله مطرح بود حالی هم یک چیز دیگر برایش افزوده شده که در این کودتا هم افغانی‌ها دست داشته و چند هزار هم دست داشته تا یکی دو تا، اینهاست که الان در جامعه که است ما هم همین‌طوری هستیم یعنی کسی عمل مثبت را عمل خیر و خوب را

که نمی‌بیند که روی آن تکیه نکنند که مثلاً از این همه جمعیت افغانی خوب‌هایش چه کار می‌کند طبعاً مردم بد را می‌بینند یعنی متخلف را می‌بیند یعنی این را نمی‌بینند که این افغانی چطور آمده با مظلومیت کار می‌کند با مزد کم کار بسیار می‌کند ولی مردم متخلف را می‌بیند یعنی مردم جنگ را می‌بیند مردم اینجا دزدی کردن را می‌بیند این است که ما هم درباره ایرانی‌ها همین قضاوت را داریم حالا یک ایرانی مثلاً برای نان گرفتن یک افغانی را فحش می‌دهد که فلان افغانی چطور است. ما هم این را نمی‌گوییم که فلان ایرانی اینکار را کرده ما می‌گوییم که ایرانی‌ها این کار را کرده کل نظام را کلی بحث می‌کنیم می‌گوییم ایران این وضع را گذاشته در نتیجه عین قضاوت را ایران هم درباره ما دارد یعنی که حکم مردم کلی است هم از ما کلی است درباره نظام جمهوری اسلامی هم مردم که درباره ما حکم می‌کند کلی حکم می‌کند، سپس اینجاست که تا مسئله جامعه ریشه‌ای حل نشود یعنی جلو فساد گرفته نشود فرهنگ بالا نرود آگاهی بالا نرود این بدبختی‌ها وجود دارد روز بروز در مشکلات مهاجرت افغانی‌ها افزوده می‌شود قبلاً ما را مثلاً در اینجا قاچاق برو دزد و آدم کش و اینها می‌گفت حالا یک جاسوس دیگر هم بلدش افزوده شده، این مسئله است که لهذا این محکم‌گیری هم که از این شهر به آن شهر رفتن را منع کردند و جلوش را گرفتند از خاطر کارت بیشترش از خاطر این مسئله توطئه حزب توده هم است. یعنی اینها کسانی را که شناسائی کردند محکم می‌گیرند که از این شهر به آن شهر فرار نکنند نروند تا دستگیر شوند، این درباره این که چون حوادث جدید آمده بود شما در جریان قرار باید می‌گرفتید.)

مسئله بعدی که اینجا مطرح است مسئله سیاف است یعنی رهبر یکی از گروه‌های سیاسی افغانستان سیاف است، عبدالرسول سیاف بنا به روایتی از آن ۱۲ نفر اولی که سازمان جوانان مسلمان را در افغانستان تشکیل داده است. بنا به روایتی هم که از آن ۱۲ نفر نیست بعداً آمده و سیاف تحصیل کرده جامعه‌الازهر


مصر است که الهیات را در آنجا خوانده بعد هم که از آنجا آمده در فاکلته کابل در رشته الهیات استاد بود اصلش از پغمان است از قومای نزدیک حفیظ الله امین است و این در زمان داود طرح کودتا ریختند در جریان پنجشیر دستگیر شد در این طرح هم بچه ملا با به غفور دستگیر شد هم حاجی نادر که حالا در ترکمن است دستگیر شد افرادی زیادی دستگیر شد.

بعداً حاجی نادرشان پنج سال محکوم شد و سیاف محکومیتش معلوم نبود که ۲۰ سال ۱۸ سال بود که من نمی دانم. بعد کودتای تره کی شان که روی کار شد بعد حاجی نادر را آزاد نکرد تا زمانیکه کودتای دوم روی کار آمد یعنی روسها دخالت کرد و ببرک را روی کار آورد حاجی نادر آزاد شد ولی در اینجا این مسئله وجود دارد که هم حاجی نادر آزاد و هم سیاف آزاد شد. بعد سیاف یا از رهبران اولی این اخوان المسلمین است یا هم بعداً پیوسته منتهی در رابطه با مسئله اخوان و کودتای پنجشیر دستگیر شد. در ایامیکه اینها دستگیر شد یک آقای بود فصیحی سید هم بود از بامیان بود در اوائل حکومت داود در سرپل رفته بود صحبت کرده بود علیه مارکسیستها سر منبر صحبت کرده بود بعد هم دوباره با همین منبرش این فصیحی از سرپل دستگیر شد داود آورد این را هم زندان کرد، این هم پنجسال محکوم بود تا ایامیکه داود روی کار بود همه‌ای اینها در زندان بود. سیدمیر احمد شاه جنرال بازنشسته بود از سیدهای گردیز بود یک هشتاد خانه سید در گردیز است این از آنجا بود این هم طرح کودتا داشت که داود را سرنگون بکند که بعد هم در رابطه به اسلام مکتب توحید این مسئله را صحبت می کنیم این هم دستگیر شد این را داود محکوم به ۲۰ سال کرد چهل نفر همراه داشت، بعد هم کودتای تره کی روی کار آمد نزدیک بود که پنجسال حاجی نادر و فصیحی تمام شود و در همان روزها آزاد شود که تره کی کودتا کرد در دوران حکومت تره کی حاجی نادر و اینها در زندان بودند ولی سیدفصیحی که چون یک منبر رفته بود علیه مارکسیستی، فصیحی را


شهید کردند و کشتند. بچه ملا با به غفور را هم کشتند حاجی نادر و سیاف در زندان پلخمیری ماند تا آن وقت ارتش سرخ روسیه در افغانستان دخالت کرد و ببرک را روی کار آورد بعد آنجا هم سیاف و هم حاجی نادر آزاد شد. حاجی نادر آزاد شد بعد از یک مدتی در خانه خود چند موتر را گندم بار زد در ترکمن رفت، سیاف از آنجا در پاکستان آمد یک اتحاد پنجگانه تشکیل داد و رئیس اتحاد شد در این ایامیکه سیاف رئیس اتحاد شد من پیشاور رفتم از ایشان بازخواست کردیم که خوب فصیحی کجا شد گفت فصیحی را شهید کردند. بچه ملا با به کجا شد؟ گفت شهید کردند. بعد هم سؤال کردم که خوب سیدمیراحمدشاه جنرال کجا شد؟ گفت: یا شهید کرده یا روسیه برده، خوب شما را چطور آزاد کرد؟ گفت ما را که نکشته بود از خاطری که من با حفیظ‌الله امین قوم بودم روی این مسئله قومیت مرا نکشت، بعد دیگرش را جواب نگفت. که ایشان در رابطه کودتا دستگیر شده در زمان داود و بر علاوه که از کادرها و رهبران اخوان است که مرتب ضد مارکسیستی صحبت کرده شعار داده و حزب تشکیل داده این را چطور می‌شود که روس‌ها نمی‌کشد ولی یک سیدی که یک منبر علیه مارکسیست‌ها رفته از خاطر آن منبر پنج سال زندان شده بعد هم دوباره این را می‌کشد، لذا خط مرموزی است، در این باره همان سازمان جوانان مسلمان که ۱۲ نفر اول در افغانستان تشکیل شده بود همین‌ها دو تا اعلامیه دادند یعنی به عنوان این که اخوان از مسیر اولیه‌اش منحرف شده ما اسلحه را حذف می‌کنیم دو تا اعلامیه یکی علیه گلبدین و یکی هم علیه سیاف دادند و آنروز اینها اشاره کرده در این اعلامیه که این با جاسوس‌های روسیه رابطه دارد، روی هم‌رفته این پاکستان آمد و آنجا رئیس اتحاد شد بعد هم مدتی در آنجا ماند از هر حزب یک انشعاب کرد پنج، شش تا را برد گلبدین و برهان الدین و مولوی خالص همه را گروه هفتگانه اعلام کرد و یک اتحادی بنام هفتگانه که حالا پنج تایش هست و دو تایش که جمعیت و مولوی خالص باشد بیرون آمده به این اتحاد پیوسته و این

حکومت موقت را تشکیل داده، که سیاف یک چنین عنصری است که حالا هم مانده امکان دارد در این حکومت شرکت بکند و احتمال این که مهره مشترک بین شرق و غرب حفظ شده باشد مسئله سیاف است و سخت موضع ضد ایران هم دارد یعنی به شدت ایران را می‌کوبد و از کشورهای خلیج پول زیادی برایش داده و مسئله غرب هم توجه خاصی دارد.

این است که از گروه‌های اهل تسنن تمام شدیم هفته آینده انشاءالله اگر آمده توانستیم نزدیک تعطیلی شما است و هوا هم گرم می‌شود درباره شیعه‌ها بحث می‌کنیم.



اسلام مکتب توحید



یکی از جریان‌های سیاسی افغانستان اسلام مکتب توحید است. مؤسس اصلی آن سیداسدالله نکته‌دان است که خواهرزاده سیدابراهیم سیدکاغذ است، سیدابراهیم سیدکاغذ از مردمان شیعه تقریباً اولین تاجر در عصرش بوده منتهی خیلی فاسد است مسئله شراب و بازی و اینها فراوان منتهی در حصه ثقلب و حکومت بازی دادن و قاچاق از این چیزها هم درجه اول است. این در زمان ظاهر در اواخرش سینما ساخته بود بعد متوقف ماند تا زمان داود و زمان داود سینما را ساخت و دوباره از پیشش گرفت، روی هم‌رفته این خواهرزاده سیدابراهیم است و ظاهراً این اول مدتی با اخوانی‌ها، با حزب اسلامی و... هم‌کار بوده بعد در حدودهای سال ۴۸-۱۳۴۹ از آنها جدا شده گروهی را به وجود آوردند منتهی اسمی که اینها مخفی در پیش خودشان گذاشته بود تا حالا فاش نشده که یا از اصل اسم نگذاشته بوده یا اگر گذاشته بوده نخواستند فاش کنند منتهی در آن وقت‌ها جوی سیاسی در افغانستان طوری بود که گروهها بنام همان اشخاص سرشناس یاد می‌شد مثلاً مجاهدین خلق را بنام گروه علی‌پور یاد می‌کرد، گروه اینها را بنام گروه نکته‌دان یاد می‌کرد، نصر را بنام صادقی یاد می‌کرد، منتهی خوب از مجاهدین خلق فاش شده که چندین تا اسم را تا حالا عوض کرده، نصر هم در تاریخچه‌اش نوشته که چی چی

اسم‌ها را داشته، اینها نوشتند که آیا اسم‌های مخفی داشتند یا نه، بنام همین نکته‌دان بود، این گروهی بود که شیعی و بیشتر از قزلباش‌ها و سادات افغانستان تشکیل شده بود، سمت شمال هم نفوذ زیاد داشت مثلاً مصباح‌شان، قیام و بچه‌های سرپل کل‌شان عضو اینها بود، اینها فعالیت می‌کرد تا وقتی ۵۳ و ۱۳۵۴ که ۵۴ بود در ۵۲ داود کودتا کرد قضایای داود را می‌دانید که اول طرفدار پرچمی‌ها بود سه، چهار تا وزیر در کابینه‌اش پرچمی‌ها بود و در آن وقتی که روی کار آمد چون چیپ‌گرا بود در زمان حکومت ظاهر و هم داوود، اخوانی‌ها هم که تمام مبارزه‌شان علیه چیپ بود لذا اخوانی‌ها در مقابل داود موضع سرسختی نشان دادند موضع سرسخت که نشان دادند طبعاً کشورهای مرتجع منطقه مثل شاه ایران و شاه سعودی و اینها روی خوشی به داود نشان ندادند تا در آن اخیر که داود سفری به سعودی و مصر و اینجا ایران، بعد او را در اینجا تطمیع کردند از نگاه سیاسی کشورهای طرفدار آمریکا و در سعودی داود اعلان کرد که ما اگر سیگار را از آمریکا بخریم کبریتش را از روسیه می‌خریم، یعنی ما وابستگی یک طرفی نداریم. به هر دو تایش باج می‌دهیم و می‌خواهیم حکومت کنیم در آنجا مثلاً سعودی چند بیمارستان برای داود قول داده بودند از جمله بیمارستان ۲۵۰ بستر در سمت مزار سعودی می‌سازد شاه ایران هم مسئله رود هیرمند را با ایشان حل کرده بود یک مقداری را به ایران می‌داد و خط آهن را از بندر عباس تا هرات بکشند می‌دانید که افغانستان بندر آبی ندارد و سخت نیاز به بندر آبی دارد، لذا وقتی که از بندر عباس تا هرات می‌کشید یعنی یک قراردادی بود که تمام کالای که از اروپا می‌خرند و وسائلی که از اروپا بلدیش می‌آید به بندرعباس ایران بیاید از آنجا بعد با قطار به افغانستان ببرد. این مسایل که پیش آمد داود به افغانستان برگشت چهره ضد مارکسیستی بخود گرفت، از این طرف هم می‌دانید که مارکسیست‌های افغانستان یک مارکسیست قرص و پا برجا نبود همه‌ای‌شان برای ریاست و حکومت است و مزدوری بود، لذا این چهار وزیر که از پرچمی‌ها در کابینه داود بود هر چهارتای‌شان

از پرچمی‌ها برید و با داود ماند در اینجا این مسئله که شد اخوانی‌ها یکبار سیاست‌شان تغییر کرد که ما اشتباه کردیم یعنی گفتند از اول ما با داود نساختم در مقابل داود ایستادیم و مارکسیست‌ها از چهره داود استفاده کردند ما را سرکوب کردند اگر ما با داود می‌ساختیم، می‌توانستیم مارکسیست‌ها را سرکوب بکنیم. این یک طرحی بود که اخوانی‌ها داشت سیداسدالله نکته‌دان از جمله کسانی بود که وقتی داود از مارکسیست‌ها روگرداند این هم خیال کرده بود بر این که پس اگر در کنار داود ایستاد می‌شود مارکسیست‌ها را کوبید، چون نکته‌دان در اول با اخوانی‌ها همکاری داشت متأثر از آن سیاست بود با قدیر وزیر داخله و غلام حیدر رسولی وزیر دفاع در رابطه شد به خیال این که ما از ویژگی مذهبی داود استفاده می‌کنیم مارکسیست‌ها را از بین می‌بریم بر خلاف این که آنها از اینها استفاده می‌کردند نه اینها از آنها، در این عصر و زمانی حکومت داود سال ۱۳۵۴ بود که یک سیدشیه از گردیز بنام سید میر احمد شاه جنرال این سید جوان بود به تورن جنرالی و جنرالی رسیده بود بعد داود این را تقاعد داده بود یعنی وقت تقاعدش نبود، ولی این آدم مذهبی بود یعنی مذهبی نظامی، نظامی‌ها یک رقم مذهبی هست که خشک‌اند یعنی پایبند خیلی برنامه‌های خود مثل روزه و نماز خود است بینش سیاسی در نظامی‌ها خیلی کم است چون محدوده سیاست را در نظامی‌ها باز نمی‌کنند کشورها و ابرقدرت‌های استعماری طرحش همین است. می‌دانید که اول‌ها در هیچ کشور غیر از ایران نظامی‌ها در تظاهرات حق شرکت نداشتند ولی فقط در اوائل انقلاب این مسئله را ایران شکست یعنی نظامی‌ها حق دارد در تظاهرات شرکت کنند، لذا از این جهت بینش سیاسی‌اش کم است اگر چه این سید اهل مطالعه بود ولی خوب بینش سیاسی‌اش کم بود وقتی که این را تقاعد دادند با یک سری نظامی‌های دیگر تماس گرفت طرح ریخت که در افغانستان کودتا کند چهل نفر یار هم بلدی خود پیدا کرد. آن وقت این سید به عنوان گروه شیعی با سیداسدالله نکته‌دان شان تماس گرفت و بنیش سیاسی‌اش هم به قدری پائین بود که دو روز پیش از کودتایش از

دکانداری بازخواست کرده بود که در نیروی هوایی چند تا ضابط شیعه است یعنی یک کسی که طرح کودتا می‌ریزد یک حکومت را سرنگون بکند روی جاده مسئله شیعه را بازخواست بکند که در کجاست اعتماد بلند لو می‌رود دیگه خلاف این که خودش شناسایی کرده تماس گرفته باشد تعهد کرده باشد از دکاندار بازخواست کرده که مثلاً در نیروی هوایی چند تا ضابط شیعه است یعنی همینقدر که شیعه باشد برای این کافی بود که در کودتا شرکت بدهد از جمله سیداسدالله نکته‌دان را در جریان به میان گذاشت وقتی که جلسه برقرار کردند این جلسه لو رفت و سیدمیراحمد شاه جنرال دستگیر شد من آن وقت در سوریه بودیم فقط اسم خودی میراحمد شاه را اعلان کرد ظاهراً با چهل نفر دولت اعلان کرد که ای دستگیر شد. بعد از یک مدت محاکمه و شکنجه این ۲۰ سال محکوم شد در زمان داود می‌دانید که حبس ابد در قانون جزایی داود تخفیف پیدا کرده به ۲۰ سال، یعنی کسی را که می‌گفت ابد داده ۲۰ سال بود. زندانی شد در بین احزاب تشیع و تسنن شایعه پخش شد که این را سیداسدالله نکته‌دان چون با حیدر رسولی و قدیر در رابطه بود گیر داده در داخل سازمان هم این شایعه پخش شد در وقتی بود که یک سال بعدش در سال ۱۳۵۵ من از ایران، افغانستان رفتم، سجادی که حالا متهم است که با پرچمی‌ها همکاری می‌کند آن وقت با این جریان عضو بود یعنی با جریان نکته‌دان، و همین قیام سرپل و مصباح عضو بودند سیدعلی اکبر صالحی حالا در حرکت است عضو بود، اینها اعضای فراوان داشت. با اینها کابل رفتیم. شایعه خیلی پیچیده بود که این کار را سیداسدالله نکته‌دان کرده در بین اعضای این سازمان هم دوعیت و انشعاب پیش آمد. دلسردی و اعتراض دامن زده می‌شد. در آن سفر سیدغلام حسین موسوی از سوریه، کابل آمد و ضمناً دیدن من در سمت شمال آمد، این خبر را و جزوه‌های مخفی مجاهدین خلق را در باره جهاد نوشته بودند چند تایش را آورده بود، این خبر را هم آورد به شدت و حدتش که سیداسدالله نکته‌دان مثلاً میراحمد شاه جنرال را گیر داده چون سیدغلام حسین موسوی اصلش از سیده‌های

گردیز است یک رابطه فامیلی هم داشت. وقتی که میراحمدشاه مکه آمده بود در نجف خانه سیدغلام حسین موسوی آمده بود. بعد اینجا من برایش احتمال دادم گفتم که دو چیز اینجا مطرح است یک گشت است که ما و شما در آوازه حرف را نپذیریم، احتمال این مسئله است که این کار را اینها نکرده باشد. از این که در درون شیعه گروه شیعه وجود نداشته بود تا حالا هر چه بوده دست شعله‌ای‌ها بوده امکان دارد یک گروه اصیل را شعله‌ای‌ها همین‌طور در بین مردم بزند، متهم به دولتی بودن کند که مردم دنبالش نرود این یک احتمال. یک احتمال هم است که خوب اغفال شده باشد این کار را کرده باشد. چه بهتر است که ما و شما در این باره دقیق تحقیق بکنیم، اگر این مسئله راست است که بنویسیم افشا کنیم در سرحد جهانی که این گروه شیعی مثلاً وابسته به دولت است که چهار تا جوان دیگر به این غرق نشود. اگر واقعاً این مسایل نیست باید، اینها را تقویت بکنیم تازه پا گذاشته به مسایل سیاسی و مبارزاتی نباید خفه شود. ایشان این مسئله را قبول کرد و گفت که راهش چه است؟ من گفتم راهش این است که باید از سیدمیر احمدشاه پرسید از خودش باید پرسید. گفت تنها راه تحقیقی که من دارم خانمش سفری که مکه آمده بود خانه ما آمده بود من می‌روم از خانمش سؤال می‌کنم چون بعد از محکومیت در زمان داود ملاقات زندانی‌های سیاسی را می‌داد. این آمد یک مدتی کابل گم شد و خارج رفت و من ندیدم تا یک سفری من کابل آمدم تصمیم گرفتم که این کار را من خودم بکنم منتهای مسئله حالا کسی که پیش میراحمدشاه برود باید بگوید که فامیلش است و او سید است باید سید باشد. در ثانی من از ایران تازه رفته بودم آن وقت ایرانی خیلی قوی صحبت می‌کردم خوب این دو سه تا اشکال داشت یعنی تا زمان داود اگر کشف می‌شد که من از ایران آمدم و با یک آدمی که کودتا کرده و دستگیر شده تماس بگیرم خوب حساب خیلی فرق می‌کرد، تمام دوستان ما در کابل مانع شد. حتی ما یک قومای میراحمدشاه را پیدا کردیم که با او روز جمعه برویم از این عمامه‌های سیاه پیدا کردم که افغان‌ها سر می‌کند، لباس گردیزی که

برویم ولی خوب اینها مانع شد که مثلاً می‌روی صحبت خود را نمی‌فهمی تو را گیر می‌کند. روی هم‌رفته ما نتوانستیم که برویم همین سجادی را من وادار کردم که تو برو این مسئله را سؤال کن.

وقتی که سجادی رفت در اینجا تحقیق کرد پیش این سید رفت و سید تأیید کرد این مسئله را که بلی اینکار را سیداسدالله نکته‌دان درباره ما کرده است. بعد من مزار آدم این را که سجادی بما گفت البته انشعابی هم رخداد بخش سرپل از اینها جدا شد به محسنی حالا عضو فدائیان اسلام است شیخ قنبر محسنی از علی چوپان است و مصباح را گفتم شما به عنوان یک خبر این مسئله را تحقیق کنید که آیا این مسئله راست است یا دروغ؟ چون اگر راست باشد خوب همکاری شما با او غلط است اگر هم دروغ است که خوب، مصباح اول اصلاً قبول نکرد گفت این توطئه است دروغ است ولی محسنی گفت خوب به عنوان یک خبر قبول می‌کنیم بعد یک قیوم نامی بود در چهارکنت آمده بود در دواخانه حاجی پیر محمد به نظرم کار می‌کرد یک مقدار دوا هم چهارکنت آورده بود از دهادی است این دوا ساز است قیوم نام داشت محسنی این را کابل پیش خود نکته‌دان فرستاد، نکته‌دان اینجا دو تا استدلال کرد یک استدلالش این بود که تأیید کرده بود من در جلسه سیدمیر احمد شاه بودم ولی جلسه را که آنجا تشکیل داده بود من وقتی که رفتم در جلسه وارد شدم در آن جلسه جاسوس دولت بود من جاسوس دولت را می‌شناختم. من دیدم که این جلسه لو رفته حالا مرا هم می‌گیرد من گفتم این کار غلط است در برابر دولت انقلابی نباید این کار را کرد پرخاش کردیم اینها را او جاسوس گیر داده و در نتیجه گمان کرده من هستم. خوب اول در صحبت نکته‌دان دو تا اشکال بود یک اشکالش این بود که خوب اول این چطور این جاسوس را می‌شناخت مثلاً یک کسی که لیدر یک جریان سیاسی است لا محال با این جاسوس رابطه داشته که این‌طور می‌شناسد امکان دارد یک نفر آدم سیاسی جاسوس دولت را شناسایی بکند برای کشتن برای ترور اما با این شکل که تمام قیافه و اسم و رسم بداند بعد در جلسه شرکت بکند و دلیل دیگر

که در اینجا گفته بود که سیدمیر احمد شاه آنقدر در خارج از زندان قوی است و نفرش زیاد است که اگر این کار را من می‌کردم مرا از بین می‌برد، چنانچه که مرا از بین نبرده پس من این کار را نکردیم، این نفر پس آمد این مسئله را به محسنی گزارش داد محسنی هم قبول کرد که گفت درست است. هر دو تای این دلیل را محسنی بمن گفت، گفتم هر دو تایش قانع کننده نیست، خوب به هر صورت در لشکرگاه هم اینها یک مقدار نفر داشت، همین دلسردی اینها حق العضویتی که ماهانه قلم داشت کاغذ داشت برنامه مقاله نویسی داشت همین مسائل باعث شده بود که اینها دو ماه سازمان را معطل کردند. که بعد از تحقیق و بررسی که آیا انشعاب می‌کند خوب روی هم‌رفته به این صورتی در آمد که سیداسدالله نکته‌دان را اینها کنار زدند. در کابل منزوی شد سر زبان‌ها مطرح شد که مثلاً سیدمیر احمد شاه را این‌گیر داده در سرک‌کوچه هم هرکسی برابر می‌شد به این متلک می‌گفت، هنوز انقلاب ایران پیروز نشده بود و جریان کودتا در افغانستان پیش آمد جریان کودتا که در افغانستان پیش آمد چون اخوانی‌ها در زمان داود بر آمده بود مانند گلبدین و برهان‌الدین شان به پیشاور رفته بود بعد آن روز باقی احزاب اهل تشیع در داخل بود خارج برنامه تبلیغ نداشت همه انتظار مردم از اخوانی‌های پیشاور بود، ما در اینجا تصمیم گرفتیم که خوب حالا که مسئله کودتا پیش آمده حکومت مارکسیستی روی کار آمده، بیایم در اینجا یک کار بکنیم که گروه‌های شیعه را اول یکی بکنیم بعد به عنوان گروه‌های شیعه برویم با اخوانی‌ها طرح مبارزه بریزیم در افغانستان مبارزه مسلحانه را راه باندازیم من رفتم این سه گروه را یکجا کردیم نفرهای اینها را که بیایند یکجا کار کنیم ولی نماینده‌های شمال که همان قیام و سجادی آمد با سیدقلندرشان، علی‌پور هم خودش آمد ما به اینها پیشنهاد کردیم که سیدنکته‌دان چطور؟ گفت او خائن است ما نمی‌توانیم، بعد این توافق سر نرسید خیانت را علی‌پورشان کرد خیانت‌شان باز شد ما از اینها دور شدیم تا همین‌طور ماند انقلاب ایران پیروز شد انقلاب ایران که پیروز شد تمام بچه‌ها از افغانستان

خارج آمدند در ایران و پاکستان برنامه ریختند که اعلام موجودیت بکنند نشریه به وجود بیاورد مثلاً بچه‌های نصر آمد بچه‌های مجاهدین خلق علی پورشان، سجادی با سیدقلندرشان در اینجا آمد رعد را اعلام کرد با شیخزاده قندهاری، منتهی با سابقه ۲۸ سال. یعنی اعلان کرد که ۳۸ سال پیش ما این سازمان را تأسیس کردیم در رابطه با رعد صحبت می‌کنیم که شیخزاده چطور خود را از زندان فراری کرده بود مصاحبه کرده بود ما هم از سابق می‌دانستیم که اینها عضو نکته‌دان است از نکته‌دان دیگر خبری نبود مسئله رعد مطرح شد تا ما داخل رفتیم و بعد از یکسال از داخل آمدیم که اینجا نکته‌دان هم بیرون آمده بنام اسلام مکتب توحید را در مقابل رعد اعلام کرده. اسلام مکتب توحید در اینجا آمده خود را به دوکس چسپانده بود یعنی همین ساختمان را که در خیابان شهید مطهری گرفته بود یکی مرحوم محمد یکی هم بنی‌صدر، البته مرحوم محمد آن وقتها مخالف با مرحوم بهشتی بود بابنی‌صدر هم مخالفت می‌کرد آن وقت مرتب کتاب می‌نوشت و نشریه داشت و اینها، چون نصر یک اندازه با حزب جمهوری اسلامی نزدیک بود متهم به سیدگرایی، سیدگرایی را نوشته بود نصر رامتهم می‌کرد تبلیغات مسمومانه زیاد داشت هفته یکبار بابنی‌صدر ملاقات می‌کرد و بچه‌های‌شان را این‌طور بار آورده بود که سیداسدالله نکته‌دان را امام گفته خطاب می‌کردند تا بنی‌صدر از بین رفت اینها در نشریه‌شان دولت موقت را مطرح کردند که ما در افغانستان دولت موقت در تبعید و زیر سرپرستی بنی‌صدر تشکیل می‌دهیم که مسایل اختلاف بنی‌صدر و بهشتی‌شان اوج گرفت و اینها بهشتی را فحش می‌داد، تا بنی‌صدر سقوط کرد و رفت و اینها هم فاش شد که طرفدار بنی‌صدر است و التقاطی فکر می‌کند یعنی از درون خودی اینها فاش شد و اینجا که اعلام کرده بود که ما تنها گروه شیعی هستیم که از ازبک و هزاره و افغان و تاجیک از همه چیز در گروه ما وجود دارد، بعد همین‌طور که ادامه پیدا کرد بعد از مسئله رفتن بنی‌صدر یک تعداد از اینها رفتند به سپاه شکایت کردند که نکته‌دان‌شان التقاطی است و طرفدار بنی‌صدر است نوارهای که آنجا

مرحوم بهشتی را فحش داده بود اینها را بردند به سپاه دادند و انشعاب کردند به عنوان اقلیت و اکثریت، اقلیت مال خود نکته‌دان ماند و اکثریت هم قاسمی و هاشمی جدا شدند و اینها متهم به التقاطی شدند بعد هم دو سه نفر از اینها را متهم می‌کرد که قاچاقبری می‌کند این تیپ دیگرش بر علیه‌اش میگفت، روی هم‌رفته سه تایی اینها را سپاه گرفت دستگیر کرد یک مدتی از این مخفیانه بازجویی کرد بعد اینها اعتراف کرد که ما با مجاهدین خلق چطور بودیم مسایل حدید ما چه بود، خیلی اسناد هم بیرون داد که فعلاً اسلام مکتب توحید دو تا است یکی اقلیت است از اسدالله نکته‌دان یک چند تا طلبه را در این اخیر استخدام کرده یعنی در ایران وانمود بکند بر این که ما مخالف باروحانیت نیستیم چند روحانی هم عضو دارد یک دفتر در مشهد و یکی هم در قم و یک دفتر هم در تهران دارد که در داخل افرادی ندارد، اما اکثریت‌شان در تهران دفتر گرفتند زاهدان، اصفهان، مشهد قم و تهران دفتر دارند و اینها خود را سخت پیرو خط امام و پیرو ولایت فقیه قلمداد می‌کند، لهذا از این که در افغانستان یعنی باید خط حاکم باشد نه یک سازمان و دوسازمان یعنی از سازمانهای که می‌شود با او کنار آمد و نزدیک شد از نگاه این که ولایت فقیه را قبول دارد که تمام اصالت شیعه و مبارزه شیعه بدون ولایت فقیه وقتی که بعد صحبت می‌کنیم ارزش ندارد. پس یکی از نیروهای حزبی که حالا به حساب می‌رود اسلام مکتب توحید اکثریت است، برای این که تمام آن مسایل گذشته به سیداسدالله نکته‌دان برمی‌گشت، مسائل التقاطی و اینها هم به او بر می‌گردد.

این اکثریتی که حالا است طرفدار ولایت فقیه است مسایل فکریش هم اثرات التقاط ندارد، یعنی یک وقتی که اگر تصمیم گرفته شود با کسانی که در خط ولایت فقیه است و خط خوب دارد یکی شود یکی از گروههای ارزنده فعلاً البته مسئله اسلام مکتب توحید اکثریت است. که اقلیت وضعیتش به آن شکلی خراب این هم از یکی از گروههای سیاسی افغانستان، منتهای مسئله این مسئله را هم باید یادآور شویم که اینها در داخل تا حالا پایگاه نظامی در هیچ جا ندارد، فقط کار فرهنگی

می‌کند یک مقدار سلاحی هم که از سپاه گیر آورده اتکل بخش به همه کس داده هر کسی برده خورده. پایگاه نظامی مشخص در یک منطقه اسلام مکتب توحید هنوز ندارد از جمله تکیه که داشته به آقای عالمی بوده یا بعضی از علما در دره صوف و اینها هم حاضر شده بود در نصر ادغام شود بعد یکی دو ماه ما صحبت کردیم بعد نصر یک سری قیوداتی را وضع کرد اینها پذیرفته نتوانست حالا هم پیشنهاد اتحاد و ادغام با نصر را دارد، این هم از مسئله اسلام مکتب توحید، اما مسئله اقلیت‌شان گفتم همان اتهام دولتی بودن در زمان داود و خیانتی که به میر احمد شاه کرده و مسئله طرفداری از بنی‌صدر و مخالفت با مرحوم بهشتی و حالا هم که است متهم به مسئله قاجاقبری است این هم یکی از جریان‌های انحرافی افغانستان و خودی سیداسدالله نکته‌دان قلم نویسندگی دارد نشریه هم که دارد خودش می‌نویسد جامعه مخروطی به تقلید از مرحوم دکتر شریعتی را نوشته کرده البته سیاست بازه.

نهضت اسلامی



یکی از جریان‌های سیاسی که تاحدی می‌شود خطش را خوب گفت مسئله نهضت اسلامی است، نهضت اسلامی برهبری علی افتخاری از جاغوری و در سال ۱۳۵۸ تاسیس شد اول ما فکر می‌کردیم که مسئله نهضت اسلامی شاخه باشد از مجاهدین خلق و اتحادیه پاکستان، چرا؟ این علی افتخاری بار اول در تنظیم نسل نوهزاره که نشریه به وجود آورده بود بنام ذوالفقار صحبت کردیم این علی افتخاری به او مقاله داشت دو سه تا مقاله مثلی که داده بود، بعد هم مجاهدین خلق هم به آنها نزدیک بود عاقلی که رهبر جنبش بود با آنها نزدیک بود، ما فکر می‌کردیم که شاخه نهضت اسلامی هم از همین‌ها است. منتهی بعدها ثابت شد که شاخه از آنها نیست منتهی نواقص این جریان این است که اینها یک اندازه قومی فکر می‌کند یعنی تمام نهضت اسلامی از یک ولسوالی افغانستان بنام جاغوری به وجود آمده، می‌دانید که در پاکستان و در مسئله خود افغانستان مسئله مشهد و نجف مسئله جاغوری و دایزنگی در سطح عالی‌اش مطرح بود یعنی تعصبات مسئله لهذا این حزب یک حزب خاص مال مردم جاغوری است که حتی بچه‌های غزنی هم به اینها عضو نیست که بچه‌های غزنی اینها را مسخره می‌کند که در نهضت اسلامی کسی وارد می‌شود که اول شناسنامه جاغورگی داشته باشد، لذا از این جهت محدود است فقط جبهه هم که دارد در جاغوری دارد یک جبهه هم درهرات دارد که باز همان

جاغورگی‌های که از جاغوری آمده در هرات زمین خریده آنجا چندخانه انداخته برای آنها یک جبهه باز کرده دیگر در هیچ نقطه افغانستان جبهه ندارند با این نقص یک حزب نمی‌تواند افغانستان را نجات بدهد و آینده‌اش را تشکیل بدهد و آینده ساز باشد این به یک قوم محدود باشد حتی نمی‌شود احزابی را در افغانستان بگویم محدود باشد بین شیعه یعنی سنی عضو نداشته باشد چه خاص‌های که در بین شیعه فقط مخصوص قوم جاغوری باشد این قوم جاغوری که همه‌اش کامیاب و پیروز شود یک قوم است لذا از نگاه تعصب این ضعف را دارد و یکی دیگر هم یکی دو تا نفرهای ناجور که لاو بالی است و رابطه باشعله‌ای و غیر شعله‌ای‌اش مشکوک است بنام علی بابا است از جاغوری از آخوندهایش است این هم است اگر چه خودشان هم می‌گویند مفسد می‌داند می‌گویند این را به زودترین فرصت تصفیه می‌کنیم به هر صورت منتهای مسئله از نگاه این که رهبران این حزب و اعضای این حزب از اول مقلد امام بوده و طرفدار امام بوده و در خط ولایت فقیه بوده و حالا هم با این کسری که دارد و در جاغوری مثلاً یک جبهه دارد از نگاه خطی که یک روز مسئله اتحاد و یا ادغام پیش بیاید باز از آن احزابی است که می‌شود با او ادغام کرد یا اتحاد کرد. یعنی آمد با یک حزب دیگر اتحاد کرد و ادغام شد یعنی آن تنگ نظریش هم شکسته می‌شود حزبی که در همه افغانستان نقش دارد. آن نفر بدخود را هم اگر مثلاً تصفیه بکند از نگاه فکری سالم است چیز بدی نیست. البته یک اندازه هم گرایش قومی در نشریه‌های‌شان وجود دارد مثلاً یکی دو شماره‌اش تمام این داستانهای مسئله عبدالرحمن و مظلومیت مردم هزاره را مطرح کرد، اگر چه این یک واقعیت است یعنی یک حقیقت است که این ظلم در بالای مردم هزاره شد، منتهی در این شرایط که فعلاً ما در افغانستان بسر می‌بریم و این مظلومیت مطرح کردن ملیت را زنده کردن است و این ملیت زنده شدن در افغانستان در شرایط فعلی خطرناک است یعنی هر حزب و گروه و سازمان که مسئله ملیت را در افغانستان دامن بزند معنایش تکه تکه کردن این مردم است برای این که مردم از نگاه نژاد پرستی خیلی ریشه عمیق در بین مردم دارد تنها دخالت‌های روسیه است که حالا خاموش کرده مردم در مقابل دشمن مشترک می‌جنگد اگر کسی بیاید این مسئله را

بگوید همان مسئله پاکستان می‌شود که می‌گوید بانکی او غو با روسیه بجنگد و او غو را روسیه از بین ببرد بعد می‌جنگیم این مسایل می‌شود یعنی خطرناک است این دو تا نقص را هم دارد ولی از نگاه خط فکری و مسایل ولایت فقیه و مقلد امام بودن خوب‌اند. یعنی قابل تحول و یکی کردن است که روزی اینها یکی شود و بیک کانال بیایند رو مسئله ولایت فقیه اتحاد بکند یا ادغام با احزاب خوب بکند.

رعد

بحث دیشب را درباره اسلام مکتب توحید صحبت کردیم به مناسبت این که رعد با اسلام مکتب توحید یکجا آغاز به کار کرده بودند دنبالش درباره حزب رعد صحبت می‌کنیم، حزب رعد همانطوریکه قبلاً صحبت کردیم اینها با اسلام مکتب توحید یکجا کار می‌کرد و آن روز بنام نکته‌دان یاد می‌شد بعد از آن که آن قضایا پیش آمدند همین‌طور نیمه معطل و منحل اعلام شد ولی در سال ۱۳۵۸ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که گروهها در ایران آمدند اعلام موجودیت کردند سه، چهار نفر آمد رعد را اعلام موجودیت کرد. یکی شیخ‌زاده قندهاری بود که بنام آقای خزاعی در افغانستان معروف است و این با مرحوم بلخی تا حدی قبلاً در رابطه بوده و در کابل دارالوکاله داشت و دارالوکاله کسی که صورت دعوا می‌سازد. برای کسانی که در محکمه قضایای دارند معمولاً حرف‌های ناحق هم در صورت دعوا را طوری می‌سازد که حق را ناحق جلوه می‌دهد و ناحق را حق جلوه می‌دهد. ولی به اینش کاری نداریم حالا یکی از بنیانگذارهای که بنام رعد اعلام کرد این آقا بود و یکی هم آقای دانش می‌گفت از سر پل است طلبه است که یک مقداری در داخل افغانستان درس خوانده و بعد در ایران آمده در مدرسه قدیریه درس می‌خواند بعد آن وقت ساواک ایران حمله کرد که بچه‌های افغانی را بگیرد این هم همانجا بود فرار کرد رفت،

افغانستان رفت، کابل بود که با نکته دان آن وقت در رابطه بود این هم از جمله بنیانگذاران رعد بود. یکی هم سیدمحمد علی سجادی از سرپل بود بچه سیداسماعیل حاجی سرپل در چهلم‌گون منبر داشت اینها که یکی از عموهای اینها در شولگر است حلافی می‌کند من نمی‌دانم آنجا منزل دارد یا ندارد در شولگر حلافی می‌کند در مزار منزل دارد یک عمه‌اش به آقای صادقی مزار بود که داماد آقای حاکم بود و سیدحسین قبادی همشیره‌اش بیکی از عموهای این است. این طلبه بود قم درس می‌خواند یک مدتی نجف رفت از آنجا افغانستان آمد پدرش را حکومت تره‌کی در اول که روی کار آمد گرفت یعنی تکیه دار بود ظاهراً زیر شکنجه شهید شده منتهی مسئله این یک برادر داشت بنام سیداسحاق فاکولته درس می‌خواند این پرچمی بود بعد از این که پرچمی‌ها روی کار آمد بعد این منشی ولایتی سرپل شد روی هم‌رفته سجادی که آنجا آمد زمان زمان تره‌کی‌شان بود رعد را اعلام کرد و یکی هم سیدقلندر می‌گفت از سرپل است این خورد ضابط بوده در زمان ظاهر بیرون آمده بود بعد در زمان داود دو باره رفت باز دوباره بیرون آمد در اوایل این آدم هم دستگیر شد توسط خلقی‌ها بعد چطور شد آزاد شد این هم در جریان بود و آمدند اینها رعد را اعلام موجودیت کرد منتهی وقتی که رعد را اعلام موجودیت کرد که بعدها خودشان گیر کرده بودند این که با ۳۸ سال سابقه این جریان را اعلام کرده بود که حالا در این ۳۸ سال چه کار کرده چه چیزی را نشان بدهد مانده بودند ثانی دیگر مسئله دیگری که بود شیخ‌زاده خزاعی اعلام کرد که من ۱۳ سال در زمان ظاهر زندان بودم در زمان تره‌کی هم زندان بودم یعنی وقتی که مجاهدین آمد زندان پلچرخی را خراب کرد من از آنجا فرار کردم در کاریز رفتم از کاریز یک مدتی همان‌طور در بین آب آمدم دو، سه ماه مسافرت و کوه به کوه تازه به ایران رسیدیم. این را در مصاحبه‌های خود می‌گفت، خوب اول جلب‌کننده بود یک تعداد از طلاب که خوب یک گروهی که ۳۸ سال سابقه دارد و رهبرش هم این‌طور ۱۳ سال زندانی کشیده بعد هم در حکومت تره‌کی هم زندان بوده از زندان فرار کرده

یک‌سری مردم باورشان آمده بود جلب توجه خوبی می‌کرد بعد از مدتی تحقیق اصلاً آقا هیچ زندان نشده بود در دروه تیره‌کی حالا در دوره ظاهر نمی‌دانم زندان شده بود یا نشده بود اگر شده بود مشخص نبود. دیگر این که در اینجا مطرح بود در اول ما رفتیم با اینها نشستیم بحث کردیم و گفتگو کردیم که خوب بیا یکجا کار بکنیم با مسائلی که آن وقت ما هنوز بنام نصر، نصر اعلام شده بود نشریه‌اش هم بیرون آمده بود منتهی نمی‌دانست که ماهنوز عضو نصر هستیم. خوب حالا به افغانستان فکر می‌کنیم بیاید یکجا کار کنیم با اینها یک شبانه روز رفتیم بحث کردیم نشستیم می‌گفت ما چهار هزار عضو داریم افغان و تاجیک، هزاره همه چیز در بینش است بعد گفتیم وقتی که شما افغان و ازبک و ترکمن همه چیز دارید مسئله سیاسی را در افغانستان از نگاه مذهب چطور حل کردید؟ بعد اینها گفتند که ما در مذهب اصلاً بحث نداریم ما اسلام را می‌خواهیم. گفتم اسلام باید از راه یکی از مذاهب پنجگانه باید پیاده شود یعنی اسلامی بدون مذهب که وجود ندارد بعد روی این مسئله بحث کردیم که تو چه حل سیاسی با برادران اهل تسنن رسیدید که این‌طور است؟ اینها منطقی در این باره نداشت می‌گفت ما اسلام را می‌خواهیم. گفتم اسلام تابع کدام مذهب است؟ می‌گفت ما به مذهب کار نداریم گفتم وقتی که پیامبر هم آمده مسئله تفسیرش در این شده که حالا پنج مذهب می‌گوید هر پنجش ادعا دارد که پیامبر مثل رسومات از ما عمل می‌کرد. خودی عمل یعنی راه مذهب است. و می‌گفت ما از سنی را اینجا پذیرفتیم که او مسئله کتابهای دکتر و چه و چه را قبول کرده و حکومت علی را قبول کرده بعد ما گفتیم کار شما خیلی مشکل است چون شما اول سنی را شیعه درست می‌کنید بعد به حزب تان می‌آورید خوب بگو ما حزب شیعی تشکیل دادیم نگوید که حزب ما مرکب از سنی و شیعه است یعنی در شیعه و سنی آن وقت مرکباً عمل می‌کند که اصالت‌های مذهبی یک دیگر خود را قبول می‌کند یعنی احترام می‌گذارد، می‌گوید تو سنی با حفظ سنی بودم در این حزب شرکت می‌کنم من هم شیعه با حفظ شیعه بودم و من به عقاید تو احترام می‌گذارم و توبه

عقاید من، مسایل سیاسی را به این طریق حل می‌کنیم یعنی هر دو مذهب را رسمیت می‌دهیم. هر دو فرهنگ را رسمیت می‌دهیم درباره زبان چه کار می‌کنیم درباره ادارات چه کار می‌کنیم این برنامه حل سیاسی با حفظ موجودیت یک دیگر، اگر یک کسی بیاید در اینجا بگوید مرکب از شیعه و سنی حزبی تشکیل دادیم ولی این مرام مکتبی و حزبی ما این است که حکومت، حکومت علی باشد این معنایش این است که یعنی این حزب، حزب شیعی است ولی آن سنی‌های که آمده شرکت کرده معنایش این است که دست از سنی بودن خود برداشته و این کار مشکلی است. خوب با این‌ها به نتیجه نرسیدیم از آنجا ما جدا شدیم در تهران هم جلسه داشتیم اینها نشریه به وجود آورد که در شماره‌های اولش هم چند تا چیز شبه‌ناکی وجود داشت. اول این که نلم نشریه را پیکار گذاشته بود خوب یک مسئله ریشه داری در افغانستان که دریاچه مجاهدین خلق بحث کردیم که مسئله پیکار انشعاب‌یون مجاهدین خلق بود. ما تئویست و این مسئله برای از ما علامت سؤال بود، ثانی دیگر نقشه افغانستان را در آنجا کشیده بود و یک طرف ایران را کشیده بود یک طرف هم مسئله پشتونستان را کشیده بود نه پاکستان را، خوب روسیه و چین سرچایش، و این مسئله استعماری دیرینه دوران انگلستان و مسئله فاشیستی ظاهر خان و اینها بود ما ولو پاکستان را یک حکومت ایده آل اسلامی نمی‌شناسیم ولی هیچوقت دنبال این مسئله هم نیستیم که ما پشتونستان را از پاکستان تجزیه بکنیم و این در آن وقتی که انگلستان افغانستان و هند تحت مستعمره‌اش بود و افغانستان آزادی خود را گرفت بعد همان‌طور کم کم هند آزادی خود را گرفت این مسئله را در آنجا انگلستان مطرح کرد که نوار مرزی یک چیزی را بنام پشتونستان به عنوان تجزیه طلب باشد که در دوسری بین افغانستان و پاکستان همیشه وجود داشته باشد هر وقت که دل انگلستان بخواهد توسط ایادیش این اختلاف را دامن بزند. ولی این یک برنامه بود و برنامه دیگر، این بود که چون در دنیا این مسئله مطرح بود و حالا هم مطرح می‌کند که در نوبت حکومت اسلامی وقتی که رسیدیم بحث می‌کنیم که برنامه

برنامه استعماری است و برنامه غلطی است که مسئله اکثریت و اقلیت را در کشورها مطرح می‌کند یعنی می‌گوید باید اکثریت حکومت بر اقلیت بکند در حالی که این از منطق اسلامی نیست، منطق اسلام معیار حق و باطل است معیار ارزشها و تقوا و انسانیت است اقلیت و اکثریت مطرح نیست در مرز اسلامی و جغرافیای اسلامی همه یک حقوق دارند آن که مطرح است صلاحیت حکومت حقه مطرح است ولی خوب دنیا برنامه استعماری این مسئله روی قومیت و نژاد و مذهب مطرح کرده به عنوان اقلیت و اکثریت وقتی که پشتون یعنی ملت پشتون در افغانستان حاکم بوده و اینها مزدوران دیرینه انگلستان بوده لذا مسئله پشتونستان را به عنوان این مسئله که یک روز از پیکر پاکستان جدا کند و به افغانستان ملحق بکند و این مزدوران شان که جیره خوارش بودند یک اکثریت را تشکیل بدهند روی این مسئله شما میدانید در دوران ظاهر مسئله دامن زده می‌شد مسئله پشتونستان مخصوصاً در آن وقتی که داود صدر اعظم بود و دوران داود این مسئله دامن زده می‌شد مرتب اعلام جنگ و این مسایل و عین این مسئله را خوب اینها مطرح کرده بود ولی یک جریان اسلامی اصیل این مسئله استعماری دیرینه که ریشه استعماری در افغانستان در دوره انگلیس دارد مطرح کردندش با روحیه اسلامی نمی‌سازد این علامت دومی بود دنبال این جریان. خوب این به وجود آمد بعد از مدتی از اول نظرشان نبود که افغانستان بروند دست به مبارزه بزنند منتهای مسئله استدلال هم از آیت‌الله طالقانی می‌کرد که آیت‌الله طالقانی گفته شما خود را به کشتن ندهید انقلاب طولانی است شما خود را از نگاه فکری برسانید چون از نگاه زرق و برق و مسایل زندان که مطرح بود بعضی بچه‌های که با نصر هم همکاری بود مثل شیخ عوض محقق از سر پل با این که ایرا ما به تعلیمات فرستاده بودیم که داخل افغانستان برود جبهه تشکیل بدهد اینها را هم، چون از نگاه همشهری بودن مسئله تبلیغات اینها را هم برگشتاندن که در خارج باشد هم با آنها همکاری کرد و مدتی در ایران ماند.

سجادی خودش افغانستان رفت وقتی که این در افغانستان رفت دوران تغییر

کرد و دوران ببرک‌شان آمد یعنی پرچمی‌ها روی کار آمد و برادرش هم در آنجا منشی شد بعد از آنروز به بعد تا حالا این دیگه به خارج نیامد منتهای مسئله درباره این اتهامات زیادی به وجود آمد که این با دولت همکاری می‌کند و امروز پرچمی است یعنی از زبان دیگری گفته شده که در سینما دیده شده و در مجلس عیش و نوش دیده شده مصباح که در مزار دستگیر شد این گفت که در آنجا در کمیته که ما زندان بودیم وقتی که آمد مسلح آمد و بیرون رفت ایرا مصباح می‌گفت، روی هم‌رفته این آدم متهم به پرچمی بودن است دانش هم از اینجا جدا شد و در مسیر سپاه رفت و اینها که یک‌سری فعالیت‌ها را در اینجا راه انداخت ما از نگاه این که اینها قبلاً مقلدین امام بود، در افغانستان و با نکته‌دان یکجا کار می‌کرد و تنها از جهت همکاری نکته‌دان با حکومت داود جدا شده بود، در اولین مصاحبه خود که به اسم مستعار مصاحبه کردم از طرف سازمان ما رعد را یک جریان خوب قلمداد کردیم که اینها خوب است. و در داخل سپاه هم هر وقت بحث می‌شد می‌گفتیم آن چیزی که ما درباره‌اش اشکال داشتیم اینها مربوط به نکته‌دان بوده و نکته‌دان هم از اینها جدا شد. در این وقت بود که ما داخل رفتیم یک مدتی داخل ماندیم برگشتیم آمدیم که آن وقت آیت‌الله منتظری یک شماره بانک باز کرده بود به عنوان مستضعفان جهان مردم ایران در این شماره کمک می‌کرد و در نتیجه آقای منتظری هم از این پول به جریان‌های سیاسی و نهضت‌های آزادیبخش کمک می‌کرد بعد یک مقدار پول زیادی را برای رعد کمک کرده بود و رهبر رعد که شیخ‌زاده قندهاری بوده این پول را مثلی که یک مقدار کمی را به سازمان رعد داده بود و دیگرش را برای خود گرفته بوده بعد این سازمان درباره این شبهه کرده بوده که مبادایی که پول زیاد باشد نامه می‌نویسد به عنوان تشکر از آقای منتظری، تشکر می‌کند از این که شما این مقدار پول بما کمک کردید و امیدواریم که این کمک‌ها ادامه داشته باشد و به آقای منتظری که نامه می‌رسد، آقای منتظری می‌گوید من اینقدر کمک نکرده بودم من که زیاد کمک کرده بودم بعد در جواب نامه‌اش می‌نویسد که من اینقدر پول زیاد

کمک کردیم و باز کمک می‌کنم. این مسئله کشف می‌شود بر این که این مقدار پول را اینها بالا کشیدند. خوب اختلاف در بین‌شان بالا می‌رود. جبهه هرات یک مقدارش از اینها جدا می‌شود بچه‌های سر پل یک مقدارش جدا می‌شود و در نتیجه رهبر از جمله کسانی می‌شود که باید پاکسازی شود از سازمان کشیده شود شیخ زاده خزاعی را کشیدند. علیه این اعلامیه دادند که شورا تشکیل شد و شیخ زاده و فلانی و فلانی را تصفیه کردند روی این خیانت‌ها بیرون رفت و اعلامیه دیگر از طرف دانشجویان و جوانان بلخ داده شد به تائید این مسئله و این دو تا اعلامیه پخش شد و در نتیجه شیخ زاده رفت خانه نشین شد یک تعداد بچه‌هایش در سپاه آمد و مسئله تابش که از هرات است که من شناسایی خوب ندارم حالا دفترهای رعد را اداره می‌کند یعنی نیمه جان دفتر دارد روی هم‌رفته به این صورتی که مسایل پیش آمده بود این سیدقلندر که با اینها بود این هم بیرون رفت در اسلام مکتب توحید حالا در اکثریت و سجادی هم که متهم به پرچمی و آنجا است روی هم‌رفته یکی از جریان‌های افغانستان که حالا بنام رعد است ولو ضعیف با این پاکسازی‌ها این هم بچه‌های فعلی‌شان و یک‌سری بچه‌های تحصیل کرده و جوان که دارد و یک‌سری طلابی که به اینها خوش بین است از نگاه خط فکری انحراف ندارد یعنی از نگاه خط فکری پیرو ولایت فقیه است و پیرو رهبریت امام است. منتهای مسئله این رهبران از نگاه خیانت مالی داشته بوده و یک‌سری هم که رابطه دولتی داشته اینها کنار رفته اگر یک روزی به عنوان حاکم کردن خط ولایت فقیه و کسانی که پیروان خط ولایت فقیه است یکجا جمع شود با این بقایای رعد هم قابل جمع شدن و یکجا شدن است، اینها انحراف فکری ندارند منتهای مسئله آنهایی که انحراف داشته امروز در بین‌شان نیست و آنهایی هم که اجحافات مالی داشتند کنار رفتند شاید هم آن مسایلی که در مسئله نقشه و مسئله پشتونستان بود دست همان‌هایی بوده که در رابطه با دولت بودند. این هم درباره رعد.

جنبش

مسئله جنبش، جنبش که به وجود آمده رهبر جنبش و ایجاد کننده جنبش شیخ عبدالحسین عاقلی است ای از بچه‌های جاغوری است که در سمت مزار درس خوانده در سر پل و مزار و تالمعه درس خوانده بعد ای آمده در پاکستان و مسئله تنظیم نسل نوه‌زازه به وجود آمد و در آنجا در مقاله اول‌شان که نشریه‌شان به نام ذوالفقار بود به دو زبان هم چاپ می‌شد هم اردو و هم فارسی، این آنجا چند تا مقاله داشت نمی‌دانم در یکی یادوتایش است، شعر داشت درباره محرومیت‌های افغانستان و مردم هزاره. خیلی‌ها در آن جریان داشت خوب این هم سابقه داشت بعد قم آمد و طلبه شد عباو قباو عمامه اینجا درس را شروع کرد تا ۱۳۵۴- در سال ۱۳۵۴ تظاهرات عظیمی به خاطر ۱۵ خرداد در فیضیه که به وجود آمد که ۴۰۰ نفر طلبه دستگیر شدند نزدیک ۴۰ و ۴۵ نفر شهید شدند. طبق گزارش رسانه‌های خارجی و این چهار صد نفر طلبه که دستگیر شد زندان شد از آن جمله هشت نفر افغانی هم دستگیر شد که یکی از آن دستگیر شدگان همین عاقلی بود و این چون گذرنامه پاکستانی داشت یک مدتی اینجا ماند تالمعه درسش بود بعد این را گرفتند یک مدتی بازجویی کردند پاکستان فرستادند این که پاکستان رفت با مبارزین خارج

از کشور ایران در رابطه شد مثل محمد منتظری و ابراهیمی و دکتر هادی در پاکستان و اینها هم از نگاه مبارزاتشان اشد ضرورت را داشت بر این که در کویته بلوچستان یک پایگاهی داشته باشد نفر فراری‌شان که از ایران می‌رود در آنجا جا داشته باشد برای‌شان گذرنامه درست شود بعد همان‌طور روسیه و اروپا بروند و تعلیم برگردد و یک‌سری امکانات در آنجا در اختیارش گذاشتند و این نیامد باقی طلبه‌ها یکسال بعد آمدند و به درس‌های خود ادامه داد و این نیامد، این همانجا ماند، فعالیت را برای اینها شروع کرد یک منزل بلدی‌شان تهیه کرد یک‌سری امکانات در اختیارش گذاشتند پسر خاله‌اش یک دکان داشت یک مقدار سرمایه برایش داده بود که مصارفش تأمین شود افغانستان برو پاکستان بیا گذرنامه درست بکن یک وقت با گذرنامه‌ای در افغانستان بنا بود گذرنامه‌های ایرانی که گرفته بود و می‌خواست از پاکستان ویزا کند به افغانستان ای دستگیر شد دستگیر شد پاکستان آورد تحویل داد و با زنجیر و زولانه این را زندان برد بعد یکی از دوستان من بنام حاجی ندیمی است و این آدم عاقلی را آزاد کرد. در آن وقت مرحوم محمدمنتظری و اینها با مجاهدین خلق افغانستان در رابطه بود، یعنی یک‌سری کمک‌ها بلدی آنها می‌کرد و عاقلی را هم در رابطه کرد تقریباً سمت مسئولیت خارج از کشور را ایشان داشت، و کتاب هم که از پاکستان می‌رفت خوب به همه‌ای جریان‌ها می‌رفت یعنی کتاب از ایران که نمی‌رفت ممنوع بود کتابهای با ارزش در اروپا چاپ می‌شد از آنجا پاکستان می‌آمد از پاکستان توسط افغان و قاچاقبر داخل افغانستان می‌رفت به همه جریان‌ها می‌رفت ولی بیشتر به مجاهدین خلق و توسط ایشان، چندین بار کتاب در افغانستان رفت یک‌سری کمک‌ها و این در رابطه بود، منتهی در آن شرایط که شرایط، شرایط خفقان بود هم در ایران و هم در افغانستان علنی نبود کسی نمی‌فهمید منتهی عضو مخفی بود تا همین‌طور پیش آمد تا پیش از پیروزی انقلاب ایران و ما سوریه رفتیم بنا داشتیم در آنجا نشریه را به وجود بیاوریم که بعدها در

مسئله نصر که می‌آید صحبت می‌کنم عاقلی با سیدغلام حسین موسوی افغانستان رفته بود از افغانستان پاکستان و از پاکستان سوریه آمد در اینجا محمد منتظری با مهندس غرضی که وزیر نفت است با یک الهی دیگر بود با اینها اختلاف داشت اینها دوشق شده بود یکی شان علیه دیگر تبلیغ می‌کرد دوستان شان هم همین‌طور. مجاهدین خلق با آن تاکتیکی که داشت در اینجا بلافاصله مجاهدین خلق افغانستان با هر دو تا جناح رابطه برقرار کرد جناح محمد را خودی علی‌پور آمد تماس گرفت و عاقلی را گذاشتند که با مهندس غرضی و الهی در رابطه شود و توسط الهی هم در لبنان برای تعلیمات نظامی رفت ما در سوریه بودیم در آنجا یک روز مرحوم با به (واحدی) هم بود جمع شدیم نشستیم که بیایم یک کاری بکنیم این نگفت حقیقت را که حالا ما با مجاهدین خلق همکاری داریم. خوب تا آمد انقلاب پیروز شد و امام از فرانسه برگشت که مجاهدین افغانی در ایران سرازیر شدند من با این از پاکستان به ایران آمدم وقتی که اینجا آمدم، مرحوم محمد یک پادگان نزدیک دانشگاه بود که حالا نمی‌دانم هست یا نیست. این را اشغال کرده یعنی آن وقت انقلابیون وقتی که پیروز شده بود هر کدام رفته بود یک پادگان را اشغال کرده بود هنوز دولت به آن شکل نظم پیدا نکرده بود و این پادگان را اشغال کرده بود و مرتب تاسیس سپاه بود مهمان‌ها از خارج می‌آمد استقبال و بدرقه بود با محمد حالا هم ما آشنا بودیم هم عاقلی آشنا بود هم علی‌پور خوب این خارج از کشور بود اگر چه در وقتی که می‌خواستیم نشریه در خارج برقرار کنیم با محمد دعوا کرده بودیم روی این مسئله که ایشان با ما همکاری نمی‌کرد تکیه‌اش این بود که ما با مجاهدین خلق همکاری بکنیم در خارج یک مدتی که اختلاف داشتیم بعد بخاطر ایران آمدن برای ما کمک کرده بود گذرنامه ایرانی درست کرده بود چون گذرنامه‌های افغانی را آن وقت ویزا نمی‌داد ما توسط این گذرنامه پاکستان آمدم از آنجا داخل افغانستان رفتیم ۱۸ روز داخل افغانستان کابل ماندیم و برگشتیم خوب با عاقلی یکجا از مرز تفتان وارد ایران

شدیم رفتیم به همین پادگان اشغالی مرحوم محمد که برویم حالا دوستان ما است مسئله مبارزه در افغانستان مطرح است نفر ما را تعلیم بدهد و یک دفتر بدهد. در آنجا رفتیم که علی پور هم سر و کله اش پیدا شد نام خود را گذاشته بود داکتر غفور، محمد مرا گفت که داکتر غفور را می شناسی؟ گفتم نه گفت همان علی پور دیگه، گفتم آری می شناسم گفت همین جا است، خوب حالا حال و احوال و احوالپرسی، عاقلی که آمد با ای برخورد خیلی هم دوستی و روبوسی، چند روزی اینجا ماندیم شبها خانه داکتر واعظی از دوستان محمد بود می رفتیم پایگاه محمد آنجا بود محمد ما را با اینها یکجا جلسه داد که شما بنشینید روی مسایل افغانستان بحث کنید یک کاری را با هم آغاز بکنید ما نشستیم در اینجا بحث کردیم در مبارزه فعلی و جریانات علی پور رد می کرد بر این که امروز مبارزه در افغانستان به نفع ارتجاع است و بالاترین ضربه را که انقلاب ایران دیده این مسئله است که مجاهدین خلق را کنار گذاشت موضع عاقلی هم با علی پور یکی بود یعنی در مجلس که دو سه ساعت نشستیم صحبت کردیم آنها از یک موضع صحبت می کرد من از یک موضع. دیگه اوایل ما فکر نمی کردیم که محمد قاطعانه بگوید که شما یکی شوید، خوب دو تا جریان هستیم بحث می کنیم من تنهایی رفتم محمد را دیدم که با ما چه کار می کنید همه کار آماده است می شود و تو برو کارهایت را انجام بده از آنجا از آنها جدا شدم در قم رفتم یک سری طلبه ها را دیدم بنا شد که اعلام مواضع بکنیم و اعلامیه بدهیم ترتیب نشریه را بگیریم یک سری بچه ها هم از داخل آمد بلافاصله برای تعلیمات یک گروه که بچه های علی پور هم از کابل آمدند برای تعلیمات توسط نفر عاقلی که بنام محبتی بود حالا مسئول جاغوری است. این رفت دنبالش به پاکستان رفت و از پاکستان ایران آورد. ما دو سه شب دیگه باز پیش محمد رفتیم که باز اینها است گفت باز یکجا بنشینید و بعد از بحث و گفتگو این آمد به ما گفت که فقط راه این است که یعنی ماشین و دفتر نشریه و تعلیمات، رادیو، پول و اسلحه

همه چیز در اختیار گذاشته می‌شود به شرطیکه با علی پورشان یکجا کار کنی، من هم که روی اینها حساس بودم گفتم به هیچ وجه ما نمی‌توانیم با التقاطیون کار کنیم امکان دارد ما یک روز با شیخ آصف بن‌شینم کنار هم کار بکنیم ولی با مجاهدین خلق کار نمی‌کنیم دیگه اینجا محمد داغ کرد جنگ افتادیم. گفت تو اینقدر مرتجع شدی که با شیخ آصف کار می‌کنی؟ خودش چون از سابق می‌شناخت گفتم ما با اینها کار نمی‌کنیم گفت جواب هستی، ما هم آدم بیرون و با آقای خامنه‌ای (آیة‌الله) مسئله را در جریان گذاشتیم به هر صورت کارهای خود را راه انداختیم یک منزلی توسط مهندس غرضی پیدا کردیم تعلیمات نظامی خود را راه انداختیم نشریه خود را راه انداختیم. این موضع‌شان یکی بود ماشین در اختیارشان گذاشته بود و بلوار کشاورز ساختمان در اختیارشان گذاشته بود سه چهار تا اطاق دارد بچه‌های شانرا تعلیمات بردند عاقلی مسئول رفت و آمد بود ما داخل رفتیم بعد یازده یا هجده ماه بعد برگشتیم آمدیم که آنها بنام مجاهدین خلق اعلام کرده اینها بنام جنبش اعلام کرده یعنی تا آنروز یکی بودند. بعد این مسایل که به وجود آمد نفرهای هم که با اینها همکاری می‌کرد با من بحث کرده بود بر این که امروز مجاهدین خلق را چون محمد حمایت می‌کند و بچه آقای منتظری است و چیز خوبی است باید با این همکاری کنیم. من خود می‌دانستم اینها التقاطی است جزوه‌های شانرا خوانده بودم مرحوم محمد هم اعتماد به حرفش نداشتیم بچه آقای منتظری باشد باید برای ما خطش مطرح باشد اینجا بنام جنبش کار می‌کند یک ساختمان را گرفته پیش ما این مسئله به وجود آمد که خوب این که عضو برجسته اینها بود این همه کار کرده بود آن توقعی را که مجاهدین خلق داشت نتوانست از طلاب جذب بکند یعنی گروهها را بگیرد پس شاخه زده براین که یک تعداد را بنام جنبش جذب بکند یک تعداد را هم بنام مجاهدین البته اینجا محمد توسط آقای منتظری خیلی فشار آورد گروهها را که با اینها یکی شود که نشدند. ما با این دید

ادامه دادیم و اینها همین‌طور بنام جنبش مستضعفین، جنبش مقاومت مستضعفین را تشکیل دادند یک چند روزی ماندن و دنبال من هم نفر فرستادند آن وقت مرحوم بابۀ (واحدی) کابل بود من دره صوف آقای رحمانی آمد بابۀ را هم دیده بود مرا هم که شما هم بیاید یکجا شویم بعد موسوی علی آبادی که برادر علی‌پور اینها را ظاهراً از کانون اخراج کرده بود که چون من وقتی که درباره کانون صحبت کردیم می‌آیم، که او شاخه بود از مجاهدین خلق که آمده بود کانون را ایجاد کرده بود اول بچه‌های کانون مجاهدین خلقی نبود من قبلاً ۹ تا دلیل داشتم که این آدم آمده و از مجاهدین خلق است و این کارها را می‌کند رحمانی آمد در آنجا دره صوف که تو ۹ تا دلیل داشتی و قانع کننده نبود منتهی ما موسوی را کنار زدیم الان با جنبش هم نزدیک شدیم شما هم بیاید نیروهای خط امام یکجا شود من گفتم اگر شما راست می‌گویید که واقعاً موسوی را کنار زدید که با باقی شما مشکل نداریم منتهی مسئله در اینجا است که اگر با جنبش شما یکی شدید مشکل یکی بود حالا دو تا شده دیگه، یعنی آن وقت در کانون یک شاخه از مجاهدین خلق می‌دانیم این که از سابقه‌اش هم مشکلتر شد. گفت نه این‌طور نیست من آمدم اینجا که اینها روی این مسئله که افشاء شده و اینها باز دو تا شده یعنی کانون جدا شده بعد اینها دوباره دنبال من آمدند که الان ما از جنبش هم جدا شدیم ما را باز بپذیرید که نشریه به وجود آورده بود بنام جیحون ولی بدون اسم و رسم بود یعنی بنام هیچکس نبود موسوی بیرون می‌داد منتهی با همکاری مجاهدین. که موسوی تاکتیکی بیرون رفته بود ما این مسایل را که دیدیم یک‌سری بچه‌ها قبول نداشت ما باز کانون را جواب دادیم. که ما با شما یکجا نمی‌شویم روی هم رفته بحث سر این بود که جنبش مستضعفین از کانون هم جدا شد و اینها ماند، وقت یک‌سری بچه‌های را که اینها جمع کرده بود کلاً این بچه‌ها بچه‌های مخلص و مومن و خط امامی بود منتهی در رأسش و گرداننده‌اش عاقلی بود مصباح هم که در سمت مزار کار می‌کرد و اول

همکاریش با نکته دان بود بعد نکته دان که به آن شکل شد ما که در سمت شمال رفتیم این آمد با محقق و هر دوی شان سر همان کوه نشستیم تعهد کردند که ما با نصر کار می‌کنیم همین را از خدا می‌خواستیم «محقق در این تعهد و پیمان خود ماند و مصباح از امکانات سازمان استفاده کرد پول ۱۰ حتی بچه‌های که در قزل آباد و علی چاپان با محقق در رابطه بود با مصباح که در رابطه شدند برگشتاندن که بعد در خود فدائیان اسلام این را مفصل صحبت می‌کنیم. که در آن روز این در نصر بود بعد هم رعد اعلان کرد که مصباح از ماست، حزب اسلامی اعلام کرد که از ماست منتهی زمانیکه زندان شد از زندان خارج آمد اینجا با جنبش مستضعفین صحبت کرد یک شصت یا هفتاد میل سلاح که جمع کردگی داشت سلاحهای اینها را گرفته رفت که ما بنام جنبش جبهه تشکیل می‌دهیم البته بچه شیخ سلطان از سابق عضو جنبش بود و این در سمت مزار رفته بود، آنجا که رفتند نظرشان این نبود که افشا شوند عضو جنبش‌اند. می‌گفت ما فدائیان اسلام هستیم، این آمد از اینجا سلاح را برد، عاقلی تا جاغوری با اینها رفت بعد برگشت در اینجا که آمد چون یک جبهه‌گکی در جاغوری به وجود آورده بود یک جبهه گک هم در سمت شمال. یک بچه دیگری هم بود صابری نام داشت از جاغوری بود که حالا او رسماً منحرف است یعنی ضد جمهوری اسلامی و مسئله فاشستی پیشش مطرح بود و بنا بود اینجا دستگیرش کند پاکستان رفت. همین‌طور ماند و بچه‌های دیگرشان خوب بود، بعد امسال که ما آمدیم مسئله مطرح شد بر این که بعضی گروهها به نصر ادغام شود، اسلام مکتب توحید اکثریت و رعد و جنبش، نهضت و رجا، بعد ما مطرح کردیم که در جنبش به بچه‌های دیگرش اشکال نداریم منتهای مسئله ما در جنبش فقط سر دو نفر اشکال داریم یکی شیخ عبدالحسین اخلاقی و دیگر شیخ عبدالحسین عاقلی که هر دو یک مدتی عضو تنظیم نسل نو هزاره بوده بعد هم عضو مجاهدین خلق بود حالا اگر اینها ادعا می‌کنند که ما بیرون آمدیم از این دو تا جریان باید یک تحلیل سیاسی بیرون



بدهند یعنی بگویند که مجاهدین خلق این انحراف و این التقاط را داشت که از این جهت بیرون آمدیم یا تنظیم نسل نوهزاره این طور منحرف است خلاف مکتب رفتار می‌کند فاشیست است وابسته به چین است، بحث و گفتگو و جریانی پیش کشیده شد و ما گفتیم به اینها همینقدر حرف داریم به همین بحث و گفتگوها بودیم یک گشت اعلامیه دادند جنبش علیه شیخ عبدالحسین عاقلی منتهی در مقدمه‌اش نوشته بود حالا که در سرزمین ما روسیه حمله کرده و آمریکا دست گذاشته و چین دست گذاشته. مقدمه مفصلی، و تمام اشکالات بچه‌ها هم سر محمدی که معروف به عاقلی است شیخ عبدالحسین عاقلی بود لذا شورای موقت جنبش ایشان را اخراج کرده بخاطر خود سری‌ها و دیکتاتوری‌هایش، این اعلامیه بخش شد. که ما این را اخراج کردیم و اول ما فکر می‌کردیم بر این که این اخراج شاید تاکتیکی باشد یعنی بعد از این که مسئله ادغام یا نصر و ما این مسئله را اشکال گرفتیم شاید حالا تاکتیکی اخراج کرده باشد بعد از اخلاقی سؤال کردیم که چطور تا حال تمام بود و نبود جنبش عاقلی بود شما این را چطور اخراج کردید؟ گفت آری خیانت پولی دارد و چه دارد و چه ندارد. با افراد مشکوک در رابطه است یکی از نفرهای صابری شان را بنا بود سپاه بگیرد این بیرون کرده از این مسایل و روی هم‌رفته ما بیرون کردیم. اول ما تاکتیکی می‌دانستیم بعد هم به سپاه شکایت کردند و سپاه یک هفته زندان کرد و بعد آزاد کرد. بعد معلوم شد که نه اختلاف اینها راست راستی است و تاکتیکی نیست. منتهی یک‌سری بچه‌ها از او حمایت کردند یک‌سری از اینها حمایت کردند و همین‌طور ماند که تا آن مقاله دو روزه مفصل را حزب جمهوری اسلامی چاپ کرد که در آنجا هم مسئله عضویت ایشان را با مجاهدین خلق مطرح کرده بود. بعد از این که این مسئله پیش آمده یکی از جریان‌های سیاسی در افغانستان جنبش مستضعفین است و با در نظر داشت این که بعضی جبهات اینها با جبهات ما و شما شریک است و اگر مسایل مصباح‌شان و آن شاخه داخل سمت شمال این مسایل را

بپذیرد، یعنی همان‌طوری که اخلاقی‌شان عاقلی را رد کردند آن وقت باقی‌شان از نگاه خط ولایت فقیه و فکری اختلاف ما با اینها نداریم. یعنی یک وقت امکان این مسایل است که با هم بنشینیم و جمع شویم و زیر یک پرچم کار کنیم. منتهای مسئله یک‌سری خیانت‌ها مصباح کرده اینها قابل حل است اینها انحراف فکری ندارند. حالا یک‌سری اختلافات سیاسی و یک‌سری خیانت‌های که تاکتیکی و عدم صداقت بوده آنها قابل حل است. اگر نه آنها باز پافشاری بکند و از عاقلی حمایت بکند نه از اخلاقی‌شان یعنی دنبال عاقلی برود باز آن مسئله سر جایش می‌ماند که عاقلی تنها راهش همان است که یک تحلیل سیاسی از مواضع انحرافی مجاهدین خلق باید بدهد. چون این از نگاه سیاسی در دنیا مطرح است که هرکس از یک جریان سیاسی بیرون می‌آید آن وقت پذیرفته می‌شود که این واقعاً بیرون آمده که نقاط ضعف و انحراف آن جریان را بیرون بدهد و افشاگری بکند. اگر کسی بیرون بیاید از یک جریان و حاضر نشود این تحلیل را بیرون بدهد و ندهد معنایش این است که این تاکتیکی بیرون آمده در واقع بیرون نیامده که باز اگر این تحلیل بیرون ندهد و در سمت شمال مصباح‌شان از عاقلی حمایت کند باز اینجا مسئله انحراف عقیدتی است، یعنی ما با اینها اختلاف عقیدتی داریم که اینها متهم است به این که مجاهدین خلق و مسئله التقاط و ما با اینها نمی‌توانیم کنار بیاییم اگر اینها اثبات کند یا عاقلی را رها کند با اخلاقی‌شان بیاید یا اگر هم عاقلی را ول نکرد و عاقلی حاضر شود این تحلیل را بدهد و مجاهدین خلق تنظیم را رد بکند، آن وقت اثبات می‌شود که راستی از مجاهدین خلق و تنظیم بیرون آمده، آن وقت قابل جمع است. در دو صورت با اینها می‌شود کنار آمد: یک صورت این که عاقلی را آنها هم طرد کند جنبش قابل جمع با نصر است، یک صورت دیگر اگر آنها طرد هم نکرد عاقلی حاضر شود که تحلیل علیه مجاهدین خلق و تنظیم نسل نوهزاره بدهد، آن وقت قابل جمع است. یعنی از نگاه فکری از اول از طلبه‌هایی بودند که مسئله پیرو خط امام



پیش‌شان مطرح بود. اگر چه از همان سال ۱۳۵۴ عاقلی لباس را در کرده دیگر لباس روحانی نپوشیده روحیه ضد آخوندی هم دارد. این از مسئله جنبش.

رجا



مسئله دیگری که در اینجا وجود دارد مسئله رجا است. رجا یعنی روحانیت جوان مسلمان افغانستان، چطور؟ که خیلی یک قُلاچ اسم دارد مخففش رجا است. یک سیدبه نام نقوی است در قندهار می‌نشسته از وقتی که مرجعیت امام در افغانستان مطرح شده این نماینده امام و مقلد امام است. می‌داند که مقلد امام در افغانستان دو گونه است: یک سری مردم است که یعنی ماهیت حرکت امام را و نقش امام را در اسلام شناخته و عقیده داشته روی عقیده از امام تبلیغ کرده مخلص بوده، یک سری مردم بوده برای این که اختلافات آخوندی در منطقه وجود داشته این آخوند که از آقای خوئی تبلیغ کرده، این آخوند هم از آقای خمینی (امام) تبلیغ کرده و خودش معتقد به امام نبوده، این در افغانستان فراوان است. یک تعداد در کابل بود با آقای واعظ مخالف بود، قرار نشسته بود که آقای واعظ از کدام مرجع تبلیغ می‌کند به محضی که گفت آقای خوئی اینها گفتند خمینی (امام) و در مزار شیخ سلطان از جمله کسانی بود که خودش به اعلمیت آقای خوئی معتقد بود ولی وقتی که شیخ محمدعلی مدرس اطرافیان آقای خوئی در نجف بود و اینها طبق آخوندی آنجا اختلاف داشت، شیخ سلطان خودش این را تحلیل می‌کرد، می‌گفت من مصدر خدمتم در افغانستان. یک سری مدارس در دست من است، اگر از آغایی

بروم تبلیغ بکنم مدرس‌شان مرا از دست‌گاه آقای خوئی‌شان می‌زند، تمام کارهای من فلج می‌شود، لذا از آقای خمینی (امام) تبلیغ می‌کرد. یکی از آن جمله افرادی که از آقای خمینی (امام) تبلیغ کرده بود این سیدنقوی بود. این در مقابل آصف در قندهار از آقای خوئی سخت تبلیغ کرده بود و این سخت مخالف با آصف بود، حالا هم مخالف است، این هم از آقای خمینی (امام) تبلیغ کرده بود. منتهای مسئله در آن شرایط یعنی ما تمام مبارزه و جوّ اطرافیان آقای خمینی (امام) این بود که معیار حزبی و همفکری تقلید امام بود، حالا در آن سر دنیا هم اگر کسی مقلد امام بود نماینده امام بود یک سلام گرم و یک خط بسیار داغ را برایش می‌نوشتیم، که بلی شما که آنجا هستید ما هم هستیم. روی همین حساب مبارزین کشور با اینها در رابطه بود. یعنی مرتب کتاب از خارج برای او می‌رفت ماکه از خارج قندهار می‌رفتیم خانه‌اش می‌رفتیم و وارد می‌شدیم، به عنوان این که نماینده امام است و یک سری جوان‌های هم که در آنجا در ادارات دولتی کار می‌کردند یا دانشجو بود، چون کتاب پیش او می‌رفت و جای دیگر پیدا نمی‌شد کتاب از ایشان می‌گرفت. حدود سال ۱۳۵۹ به نظرم یا ۱۳۵۸ این هم خارج آمد یک دانه حزب یک نفری این هم اعلام کرد به نام روحانیت جوان مبارز افغانستان. نشریه هم نداشت، حالا نمی‌دانم دارد یا ندارد. یک تعداد بچه‌های جوان که اطراف او جمع شده، پیرو خط امام و دنباله رو خط امام است. خود این آدم دو ویژگی دارد یکی ریاست‌خواه است و دیگر این که ضد آصف است، یعنی هر کاری که می‌کند عکس‌العملی است. وجوهات را که جمع کرده بود در قندهار در حدود پنج، شش لک افغانی را یک حویلی برای خود ساخته بود آن وقت سر و صدا بلند شد و یک سلسله انتقادات از منزل امام و مقلدین خارج از کشور بلند شد و نقطه سؤال برایش پیدا شد بعد از این که خارج آمد یک تعداد کمک‌هایی هم که گرفت در ولسوالی ارزگان یک شیخ به نام فیاض از حرکت تبلیغ می‌کند، تا حدی باسواد هم است. چون او شیخ از حرکت است روحیه ضد خانی دارد هر چه خان در منطقه بوده به عنوان عکس‌العمل زیر پرچم رجا در آمده است. آنجا

موضع حرکت ضد خان و رجا سرپوش خان شده. فقط یک جبهه در ارزگان دارد که آن هم جبهه خان‌ها است. منتهی یک تعداد بچه‌های جوان و تحصیل کرده است این هم از جمله گروه‌هایی بود که باید با نصر یکجا شود، از نگاه این که پیرو خط امام است. ما گفتیم باید نشان داده شود هر چه ارباب است کنار زده ما که با ارباب‌ها نمی‌سازیم در آنجا موضع حرکت بهتر است. روی هم‌رفته وقتی که خط مطرح شود و خودخواهی‌ها و ریاست‌طلبی‌ها کنار زده شود خان‌ها کنار زده شوند چند تا بچه جوان و تحصیل کرده که پیرو خط امام است با باقی هیچ اشکالی ندارد حتی خود سیدنقوی را هم می‌توان آورد، در صورتی که ارباب‌های خود را ترک کند. وقتی مسایل شورا مطرح شود دست او را از اجحاف مالی می‌توان گرفت با اینها اختلاف عقیدتی نداریم، یک آخوندی است با کمی ریاست‌خواهی و خودخواهی‌ها. ضرب المثل است که می‌گویند همه چیز به گوشت ایمان آورده ولی پشک زیادتر. این بود مسئله جریان سیاسی رجا در افغانستان.

کانون مهاجر

کانون مهاجر از یک تعداد طلبه‌هایی تشکیل گردیده که ابتدا با من و مرحوم باب‌واحدی در رابطه بود و کتاب می‌گرفتند. وقتی که ما قم بودیم، موسوی علی‌آبادی که تا کلاس ۹ در افغانستان درس خوانده بود، او را مجاهدین خلق برای درس آخوندی به قم فرستاد براساس این که مجاهدین خلق روی تجزیه و تحلیل به این نتیجه رسیده بودند که در جوامع مذهبی بدون روحانیت نمی‌شود پیروز شد. باید مرجع داشته باشیم. روی این تحلیل او که استعدادش خوب بود او را به امید مرجع آینده افغانستان فرستادند، در وقتی که مجاهدین خلق در افغانستان پیروز شد او مجتهد باشد. او در اینجا اول بار مرحوم باب‌واحدی و افتخاری را پیدا کرد، مرحوم باب‌واحدی پیش من آمد، گفت او آمده درس بخواند، استعدادش هم خوب است. در همان وقت هم بدبینی از روحانیت برایش وجود داشت. او در افغانستان تا کلاس ۹ درس خوانده بود و حالا آمده مقدمات می‌خواند در آن وقت تا کسی در حوزه امتحان نمی‌داد، برایش شهریه درست نمی‌شد. استثنایی کدام آدم با آبرویی به بیت امام می‌گفت یک فوق العاده می‌داد، او چیز دیگری بود و دیگران برنامه‌اش معمولاً همان امتحان حوزه بود. در آن وقت شهریه امام زیاد نبود شهریه آقای خویی زیاد بود و سه مرتبه امتحان بود. کسی که تازه وارد بود شهریه نمی‌داد. آقای گلپایگانی

یک مختصر قاعده قایل شده بود که غیر رسمی شهریه می‌داد و امام هم یک کمی روی هم‌رفته بدبینی او زیادتر گردید. در سابق در افغانستان و ایران (در زمان شاه) رسم بود که یک شب را به عنوان عُمرکشی جشن می‌گرفتند، البته طلبه‌ها. در مدارس افغانستان هم بود این مسئله یک مسئله بدی بود از نگاه تعصب مذهبی بد بود. منتهی در قم این کار خیلی رواج داشت. یادم می‌آید که در آن وقت طلبه‌ها یک هفته ده روز را جشن می‌گرفتند به خانه او آخوند برو و به خانه او آخوند برو، حتی اطرافیان قم که سطح فکری‌شان پایین بود گناه را در این ایام مباح می‌دانستند. هر جنایت که انجام می‌دادند به حساب عمر می‌پنداشتند. من به آن کار ندارم؛ منتهی سیدعلی اکبر صالحی که حالا در نجف است او جشن اعلان کرد، طلبه‌های افغانی را جمع کرد یک مقدار خربوزه و میوه جمع کرد که امشب جشن است. من و مدرسی و افتخاری روی مسئله با هم کش داشتیم با این جشن مخالف بودم. مرا هم خبر کرده بود نرفتم دیگران رفته بودند وقتی جمع شده بودند مزاح کردند، شوخی کردند، سخنرانی کردند از آن سخنرانی‌های چرند. موسوی علی‌آبادی چون خیلی عقده‌ای بود کسی برایش رسیدگی نکرده بود از آن طرف هم به هوای مرجع آینده افغانستان شدن بالایش فشار هم آمده بود زیرا پول هم نداشت یک بار آنجا وقت می‌گیرد، سخنرانی کرده بود. بعد فوق العاده از عمر تجلیل کرده بود و اینها را کوبیده بود از این مسایل. این اولین بار بود که صدای موسوی در حوزه در بین همشهری‌ها بلند شد. مثلاً نفری آمده این‌طوری سخنرانی کرده. یک تعداد روشنفکر مثل محمدعلی سجادی که در رعد است فردایش پیش او رفته و عذرخواهی کرده بود. شیخ هاشم مدرسی که از طرف بیت امام به طلبه‌ها کمک می‌کرد، او هم دنبالش رفته بود و گفته که ما خبر نداشتیم که شما شهریه نداشتید به ما نگفته بودید که ما حل می‌کردیم. چون من هم گاهگاهی بیت امام می‌رفتم، افتخاری آمد مرا گفت که شهریه او را درست بکن. گفتم مسئله‌ای نیست، امکان دارد من شهریه او را یک چیز فوق العاده درست کنم، اما او توان درس خواندن را ندارد، چون حس بدبینی او به روحانیت

زیاد شده بود. پیش روی آدم هم توهین می‌کرد. این در همان وقت تصمیم گرفته بود که نامه‌های دکتر شریعتی را جمع کند که بعد به نام مخاطب‌های آشنا چاپ شد. در آن وقت نامه‌های دکتر قلمی بود. این نامه‌ها را به قصد چاپ جمع می‌کرد و من به مناسبتی از سوریه آمدم از دکتر صادقی از بیروت به ناصر مکارم شیرازی یک کتاب آورده بودم، آن وقت در ایران ناصر مکارم از سرشناسان نویسنده بود. چون باقی نویسندگان یا فراری بودند یا این که قلم‌شان ممنوع بود. موسوی شنیده بود که من کتاب به ناصر مکارم هدیه آورده‌ام این دنبال من آمد، چون ناصر مکارم در مجله مکتب اسلام چیزی علیه دکتر نوشته بود، بعد مرحوم دکتر در جواب ناصر مکارم یک نامه نوشته بود، به من گفت: چون تو در نزد ناصر مکارم آبرو داری کتاب برایش می‌آوری، همان نامه را برای من بدهد. «نامه‌ای به پدر» که در «مخاطب‌های آشنا» که خیلی زنده است این نامه تقریباً ۱۷ - ۱۸ صفحه است، به مرحوم مجلسی توهین کرده، از این گونه مسایل به ابوعلی سینا، این را داشت در دست خود. من چون آن وقت در حوزه بودم برایم می‌گفت: چون در حوزه ریش و پشم، عبا و قبا مطرح است تو همان نامه را از ناصر مکارم برایم بگیر من آنها را جمع می‌کنم. بدین معنی که من خیلی باسوادتر از تو هستم اما چون عبا و قبا ندارم، قدر ندارم. من هیچی نگفتم. بعد موسوی از روحانیت زده شد. پیش مرحوم باب‌به می‌آمد درس هدایه می‌خواند. از درس هم برید دنبال دارالتبلیغ به عنوان نویسنده رفت. گرچه نویسندگی‌اش از سابق هم خوب بود. آن بنایی که مرجع افغانستان شود، را کنار گذاشت. تهران رفت اسناد جعلی پیدا کرد که مکتب بخواند. نمی‌دانم خواند یا نه! تا سال ۱۳۵۵ را به همین منوال گذرانید. در سال ۱۳۵۵ مرحوم باب‌به پاکستان رفت و من هم دستگیر شدم، بچه‌های که اینجا مانده بود همان‌طور پراکنده ماند. رحمانی از جمله نفرهایی مورد اعتماد ما بود و در غیابم تمام کارهای ما به دست او بود، مسئله دیدن اساتید و شهریه بچه‌ها و اطلاق گرفتن همه را به عهده رحمانی گذاشته بودم و رحمانی هم بچه خوب و معتقد به ولایت فقیه بود. من او را به آقای مشکینی معرفی کرده بودم و

گفتم که او شخص خوبی است اگر کدام وقت آمد کسی شهریه نداشت با او همکاری کنید و این کار را آقای مشکینی هم کرده بود. وقتی از افغانستان دوباره بعد از زندان شدن برگشتم، دیدم یک کانون نویسندگی تشکیل داده‌اند، مسئله خط حزبی این‌طور است یعنی موسوی این را نگفته بود که ما با مجاهدین خلق هستیم. نویسندگی‌اش خوب بود و بچه‌ها را نویسندگی یاد می‌داد. کانون نویسندگی به وجود آورده بود که خط بچه‌ها و مقاله نویسی‌شان خوب شود. در آنجا افتخاری و رحمانی بود، رنجبر که از طرفداران مائو است بود، موحد بود که این هم در بین آنها از دوستان ما بود. که حالا هم بعضی بچه‌ها طعنه می‌دهد که هر کس را تو خوب گفתי بد می‌شود. من می‌خواستم عراق نزد امام بروم، رحمانی آمد، گفت: ما کانون نویسندگی به وجود آورده‌ایم. من هم تشنه این بودم که بچه‌ها یک چیزی یاد بگیرند، هنر بیاموزند؛ غافل از این که اینها مسئله تشکیلاتی دارند، فردا بچه‌ها را گمراه می‌سازد. گفتم نویسندگی چیز خوبی است. همان سفر جویا را هم آورده بودم، مهدوی، عرفانی و همه بچه‌ها در این کانون شرکت کرده بودند. من از عراق، سوریه رفتم. مرحوم بابه هم سوریه آمد. امام فرانسه بود. بعد از فرانسه در ۱۲ بهمن‌ماه برگشت ما هم برگشته بودیم، رحمانی به قدری به ما علاقه پیدا نموده بود که وقت در بحبوحه پیروزی انقلاب ایران بود او حیران مانده بود که ما نشستیم چه کار کنیم؟ پیش آقای مشکینی رفته بود، گفته بود فلانی سوریه است می‌خواهم سوریه بروم از او هدایت بگیرم که چه کار کنم، پول ندارم برای من کمک کنید! آقای مشکینی هم یک مقدار پول برایش داده بود، این گذرنامه خود را خروجی زده سوریه آمد. وقتی که او عازم سوریه می‌شود، من هوایی پاکستان می‌روم، تا افغانستان بروم. تا این وقت هنوز امام در فرانسه بود. در همین سفر بود که ۱۸ روز مخفی در کابل ماندم و پاکستان برگشتم او هم در سوریه مرا نیافته بود، ایران برگشته.

تا پس آمدم که امام از فرانسه آمده و انقلاب پیروز شده. همین‌که انقلاب پیروز

شده موسوی بلافاصله گفته بیایم یک نشریه به وجود بیاوریم، وقتی که آنها آمد با هم کار می‌کنیم. نشریه کانون مهاجر را به وجود آوردند، منتهی در نقشه و آرم چند اشکال دیده می‌شد. نقشه افغانستان و یک ستاره، من یک اعلامیه را در کابل دیده بودم که از طرف مائویست‌ها پخش گردیده بود، این نقشه و این ستاره در آن آرم بود، این اعلامیه پیشم بود و یک سلسله مقالات راجع به دستگیری آخوندها. در همان وقت هم موسوی، رحمانی را تحریک می‌کرد که تو در حوزه بدون مزاری زندگی نمی‌توانی اگر می‌توانی بیا جدا شو، که ما استقلال ترا مشاهده کنیم. وقتی آمدیم اینها گفتند ما این‌طور نشریه به وجود آوردیم و روی بچه‌ها یک‌سری کار نمودیم و بچه‌ها کم‌کم به روحانیت بدبین شده بود، گرچه کتاب‌های دکتر هم همان روحیه را بار می‌آورد من که آدمم گفتم از وقت، در افغانستان ما تشکیلات داشتیم، رحمانی ایستاد، گفت: شما ریاست طلب هستید کار ما را قبول ندارید. گفتم در جریان سیاسی کسی را نمی‌گویم که با ما بیائید و به گروه‌های دیگر نروید. باید خود آدم خط مشی خویش را انتخاب کند، گفتم که من فقط می‌گویم که در فلان جریانم و گفته نمی‌توانم که فلانی‌ها تو هم بیا. در این جریان بحث کردند که علت نیامدن شما در این جریان چیست؟ گفتم: این جریان را موسوی علی‌آبادی به وجود آورده او چون از مجاهدین خلق است اگر بنا شود که ما با شما کنار بیایم چرا با اصل شما کنار نیایم که با شاخه‌اش کنار بیایم. باید در آن صورت با مجاهدین خلق کنار بیایم اینها قبول نمی‌کرد. من ۹ دلیل داشتم بر مجاهدین خلق بودن و شاخه بودن علی‌آبادی. بدین اساس اینها به کانون ماند. ما مهدوی و جويا و یک تعداد بچه‌ها را بیرون آوردیم. رحمانی و موحد با دیگر بچه‌ها ماند. کانون کم‌کم با مجاهدین خلق ایران تماس گرفتند، مجاهدین خلق ایران با اینها کار کردند، به صورتی شده بود که از مجاهدین خلق ایران اینها داغتر در مقابل دولت ایران ایستادگی می‌کردند و مخالفت می‌ورزیدند. دو سال قبل دو تا از بچه‌هایش را دولت دستگیر کرده، پنجاه و شش روز آنها را زندانی کرده. رحمانی پیش ما آمد. من به خیال این که یک کمی با

اینها کنار بیایم، لاقلاً اینها چپ نشوند، وقتی که با مرحوم آیه‌الله بهشتی ملاقات داشتم گفتم که اینها طلبه‌اند، مایل به چپ‌اند اما چپ نشده‌اند. اشاره کردند اینها یک نشریه علیه قطب زاده نوشته بود، قطب زاده آن وقت وزیر خارجه بود. گفتم اگر گناهِش نوشتن این نشریه است ما این را گناه نمی‌دانیم. ما هم برای قطب زاده احترام قائل نیستیم، عوضی می‌دانیم، سپاه تان می‌داند، مجاهدین انقلاب می‌داند، حزب جمهوری می‌داند. چطور می‌شود که یک چهار تا بچهٔ افغانی این حرف را نوشته اگر این گناه‌شان است گناه ندارند باید آزاد شوند؛ اگر کار دیگری کرده که ما خبر نداریم شکایت نداریم. مرحوم بهشتی یادداشت کرد بعداً اینها را آزاد ساخت. یک ساختمان بسیار بزرگ در خیابان ایران‌شهر مربوط بنیاد جبهه مستضعفین جهان بود که همان سال ۱۰ - ۱۵ نفر را برای پزشکی فرستاده بودیم. جای بچه‌ها در همان ساختمان بود توسط رشیدی ابوحنیف نام که نشریه هم دارد و حالا هم است این شخص سرپرست جبهه مستضعفین بود او یک اندازه دیوانه صفت است دولت را هم فحش می‌داد. رحمانی آمد گفت که در ایران بچه‌های ما با واحد نهضت‌ها جور نمی‌آید. گفتم یک نفر ابوحنیف نام با شما جور می‌آید، فلسطین هم کار کرده چون شما هم ضد دولت هستید او هم ضد دولت است اگر اطاق ندارید پیش او بروید برای تان اطاق می‌دهد اینها آنجا راستی جور آمدند. برای اینها اطاق دادند همان روزی که برای اینها جا داد بچه‌های ما را بیرون کردند بچه‌ها آمدند گفتند که ما را بیرون کرد. ابوحنیف دیوانه بود من رحمانی را سخت گفتم برایش گفتم با آن همه جنایت که شما می‌کنید باز هم ما برای شما اطاق پیدا می‌کنیم بعد شما بچه‌های ما را بیرون می‌کنید روی هم‌رفته اینها یک تعداد طلاب جوان را با حرف‌های نرم و چسپ‌شان جذب کرده‌است. می‌دانید که شعار چپ جذبش خیلی زیاد است. کسی که به این نظام دل‌بند نباشد نابسامانی به این کشور زیاد است تازه انقلاب پیروز شده. تحریم اقتصادی شده، جنگ دارد، از این مسایل زیاد است. حالا افغانی را مردم ایران فحش می‌دهد افغانی‌ها را کوپن نمی‌دهد، افغانی‌ها را اردوگاه می‌برد از

این گونه مسایل زیاد است. اگر بنا شود که بین افغانی‌ها رفته شعار بدهیم تا شب نفر زیاد دور خود جمع می‌کنیم برای این که عیب زیاد است. بچه‌های افغانی را درس خواندن نمی‌گذارد، سر مرز بد معاینه می‌کند، از این جریان زیاد است. از این رو یک تعداد طلبه جوان را جذب کردند و از نگاه تشکیلاتی چون با مجاهدین خلق ارتباط داشت، تاکتیک‌ها را خوب می‌شناخت و علی‌آبادی را تاکتیکی اخراج کردند با آرمان مستضعفین که از طرفداران دکتر است که چندی پیش یک گروه‌شان دستگیر شدند در رابطه بود. این هم خودشان را پیرو دکتر می‌دانند و آنها هم تا وقتی مجاهدین خلق در ایران بود بعد که فراری شدند رفتند دفترشان بسته شد. بدون نشریه کار می‌کنند و در بین همه گروه‌ها عوامل نفوذی فرستادند. اینها بی‌اندازه در مسیرشان تشکیلاتی‌اند، که رحمانی یک سال است که کتاب‌ها را گرفته رفته و حالا در جاغوری است یک مقدار دوا برده و حالا دوا را تمام کرده و در آنجا یک مدت پیاده سماوارچی بوده. یعنی اینها تا افراد پیدا کند درس بدهند. تا حالا هم چهارکنت نرفته در همان جاها کار می‌کند. رنجبر هم رفته در ترکمن با حاجی‌نادر کار می‌کند. منتهای مسئله فکر چپی این‌طور است. وقتی که در ایران می‌نشستند شعار می‌دادند ما‌ها را مرتجع می‌گفتند. معتقدند که اینها پیرو خط امام و معتقد به ولایت فقیه‌اند و اینها قانون ایران را مرتجع‌ترین قانون جهان می‌دانند و خودشان یعنی رنجبر کنار حاجی‌نادر ارباب درجه یک رفته. دیگران را متهم به مرتجع بودن می‌کند و در عمل خودشان مرتجع‌اند. اینها چون به شکل نفوذی عمل می‌کنند لذا خطرناک هستند، هم شعار تند چپی دارد که جذب کند و هم در مسیرشان سخت مؤمن‌اند. نشریه‌شان از نگاه نویسندگی خوب است. منتهی محتوای علمی ندارد. این از کانون مهاجر افغانستان.

فدائیان اسلام وصف

صف:

همزمان با کانون از مجاهدین جدا شده که نشریه‌ای است در اروپا به اسم صف. پیش از انقلاب ایران در اروپا به وجود آمده است و دانشجویان افغانی خارج از کشور آن را به وجود آورده است.

فعلاً صف دو تا شده یک صف مال حزب اسلامی است و صف دوم مال مجاهدین خلق افغانستان است و یک تعداد دانشجویان دیگر انجمن محمدیه را به وجود آورده است.

آن صف که از مجاهدین خلق است از کانون پشتیبانی می‌کند. لذا از بسته شدن دفتر کانون سخت انتقاد کرده‌اند. اینها در خارج یک نشریه دارند.

سؤال پیش می‌آید که چرا دیگران در خارج این کار را نکرده‌اند که مجاهدین خلق کرده است؟ این کار دو دلیل دارد یکی مجاهدین خلق افغانستان با مجاهدین خلق ایران رابطه داشت، با مبارزین ایران. یعنی مرحوم محمد، تمام امکانات مجاهدین خلق ایران را برای آنها به وجود آورده بود.

همان طوری قبلاً اشاره نمودم که حتی گروه‌های داخلی را هم تهدید می‌کردند که با مجاهدین خلق یکی شوند.

فدائیان اسلام:

همان طوری که شما از سمت شمال خوبتر اطلاع دارید رهبر این گروه مصباح است. قراری که قبلاً ذکر نمودم مصباح و قیام در رابطه با نکته‌دان کار می‌کردند، با مسایل دستگیری میراحمدشاه جنرال، رابطه اینها به سردی گرائید و «اسلام مکتب توحید» را منحل اعلان کردند. در اوایل کودتای تره‌کی ما تصمیم گرفتیم که گروه‌های شیعی را جمع بکنیم بعد با اخوانی‌ها صحبت بکنیم با مصباح و محسنی صحبت کردیم، اینها دانش و قیام را از سریل خواستند بلکه سجادی هم بود. من روی مسئله صحبت نکردم، توکلی صحبت کرد که بعداً توکلی دستگیر شد. به هر صورت تا انقلاب در افغانستان شروع شد و چهارکنت قیام کرد، مصباح با بچه‌ها در رابطه بود و با محقق هم در رابطه بود. افتخاری ماهانه سی هزار افغانی از کابل به مزار می‌برد. یک تعداد بچه‌ها در چهارکنت تربیه می‌شدند. وقتی که من آمدم یک تعداد بچه‌های آنها آمده بودند، پول‌ها را به مصرف رسانده بود و اسمی از سازمان نبرده بود تا من آمدم نشریه سازمان را آوردم، گفتم: حالا به دیگران نگوئید، تنها به آقای محقق و مصباح مسئله را گفتم و بس. هر دوی‌شان را آوردیم و گفتم که ما نمی‌گوییم که در ایران جریان است یا نیست، خودم در این جریان هستم حالا شما به این مسئله اعتماد دارید، ندارید کاری ندارم. آقای محقق گفت: ما چنین جریانی را می‌خواستیم و شما را هم می‌شناسیم که سابق هم از شما کتاب می‌گرفتیم. ما تعهد می‌کنیم که با شما کار نمائیم. هر دوی‌شان تعهد کردند که ما با نصر کار می‌کنیم و عضو سازمان می‌شویم. من و مصباح به دره‌صوف رفتیم یک تعداد که از سابق عضو سازمان بود یک تعداد آخوندها بودند، مصباح به دره‌صوف صادقانه برخورد نکرد، یعنی در جمع یک چیز می‌گفت و در خصوصی چیز دیگری می‌گفت. یعنی مردم را می‌گفت که کلی قول ندهید، بعد بگوئید که مرامنامه شما را ببینیم. من می‌فهمیدم؛ هیچی نمی‌گفتم. بعد سرسنگر آمدم در بازار صحبت کردیم از تمام مردم از یک و هزاره جمع شده بودند. صحبت کردیم عکسبرداری کردیم و بعد

قریه‌غاچ و ییلاق آمدیم. دیدم که «مصباح» از عهد خود تخلف کرده. گفت ما همه اگر در چهارکنت باشیم، کاری درست نمی‌شود، باید یکی ما مزار برویم من و محقق و مصباح نشستیم و هر چه بچه‌های که در مزار داشت به او معرفی کرد بچه‌های طلبه با او در شهر رفت، محقق چهارکنت ماند. من نماینده شدم در شورا رفتیم. دیگر همدیگر را تا مدتی ندیدیم یک دفعه که مزار آمدم که اینها بعضی جاها بمب گذاشته‌اند به اثر همان انفجار یک نفر از آنها به اسم صادقی شهید شده بود. از مصباح بازخواست کردم راست نگفت. همان وقت با حزب اسلامی در رابطه بود. بعد آنها در فکر مانده بود که سلاح بگیرند، کجا کنند، چهارکنت ببرند ارباب‌ها بگیرند. چون دین‌محمدخان نوشته بود که تو را در شهر خلع سلاح می‌کنیم. ما از این جریان خبر نداشتیم. رحمانی آمد گفت: رعد چند تا نشریه مخفی نوشته، یکی در مزار به سرپرستی مصباح. معلوم شد که با رعد هم رابطه داشته. تا من خارج آمدم مدتی خارج بودم. آوازه شد که مصباح دستگیر شده بعد از چند وقت باز خبر رسید که مصباح فرار کرده، مشهد آمده. مشهد تلفن زدم گفت، تهران رفته. بعد مشهد و زاهدان رفتیم، تهران برگشتم که برگشته. من مصباح را در ایران ندیدم. من یک مقدار سلاح هم گرفته بودم، پاکستان بردم. پاکستان بودم که مصباح با یکی دیگر و با یک مقدار کتاب آمد. بعد از احوالپرسی گفت: من چیزی نیآورده‌ام. گفت: به ما یک مقدار سلاح بدهید. گفتم اینجا پشت سلاح که نیامده‌ام. همان طوری که پشت سلاح آمدی من هم پشت سلاح آمده‌ام، سلاح را چهارکنت می‌برم. همانجا جبهه باز می‌کنم. هر چه اصرار کرد، گفتم معنی ندارد که من اینجا به کسی سلاح بدهم. این مسایل را نگفتم که من با جنبش یکجا شده‌ام، عاقلی پیش من آمد، نگفتم که او با ما آمده است گفت که بیت با ما است. در جاغوری من مریض شدم بچه‌ها گفت: جنبش ماشین کرایه کرده می‌گوییم که ترا هم ببرند، به آنها گفته بود که مزاری مریض است می‌خواهد با شما به بهسود برود، برای این که فاش نشوند ماشین را خراب انداختند که بعد ما با الاغ رفتیم و اینها از پشت حرکت کردند و پیشتر از ما به بهسود رسیدند

کسی که الاغها از راههایشان به طرف جاغوری می آمد به آنها گفته بود که الاغها رابه ما بدهید، آنها رفتند حتی پیش بچههای خود هم انکار داشت که سلاح را از جنبش آورده است. منتهی ما گفتیم که سلاحها را از جنبش آورده است. تا که خود عاقلی آمد سر اینها اعلامیه داد. ما آنهاییشان را کار نداریم. روی همرفته ما بچههای مصباح را خوب می دانستیم و حالا هم خوب می دانیم با آن همه تقلب کاریهای که مصباح کرده باز هم او را خوب می گویم، چون انحراف عقیده ای ندارد، منتهی صداقت ندارد. بسیار چال باز است. اشکال که داشتیم سر خود عاقلی در جنبش بود، فعلاً جنبش سه تا جنبش شده:

۱ - عاقلی: یک تعداد بچهها طرفدار او است.

۲ - شیخ عبدالحسین اخلاقی: یک تعداد بچهها طرفدار از او است.

۳ - مصباح: که سجادی اینها رفته در مشهد برای شان دفتر گرفته به نام فدائیان اسلام دفتر باز کرده، به عنوان این که اینها از جنبش جدا است و تقویت کننده شان سپاه است. بعداً اعلامیه دادند که از آنجا مواضع شان را روشن سازد که با کی کار کنند یا با عاقلی کار می کند یا با اخلاقی کار می کند یا با فدائیان کار می کند. روی همرفته چه با جنبش کار کنند چه تنها و یا با عاقلی، باید تحلیل علیه مجاهدین خلق بدهند. اینها از نگاه خط فکری منحرف نیستند در مورد ولایت فقیه و مقلد بودن از ابتدا بوده با یک سری عدم صداقت که دارند باز هم عیبها قابل ترمیم است با ایشان می شود کنار آمد.



انجمن اسلامی بصیر



یکی از جریان‌های سیاسی افغانستان که در سال ۱۳۶۰ به وجود آمده انجمن اسلامی بصیر است. این انجمن توسط بصیر یکی از علمای هرات به وجود آمده است. بیشتر کارهای فرهنگی می‌کنند. کارهای نظامی و سیاسی ندارند. اعلامیه ندارند در داخل کشور هیچ جبهه ندارد، فقط تنها کار فرهنگی می‌کند. بصیر اصلش از مردم ترکمن است. ترکمن که فعلاً حاجی نادر آنجا است مدتی کابل بوده بعد هرات آمده، مدتی در مدرسه جبرئیلی مدرس بوده، بعداً در قسمت شهر نو هرات مدرسه ساخته است که مدرسه هم ناتمام بوده، که تره‌کی روی کار آمده. بصیر در ابتدا مقلد آقای خوئی بود. حاجی شیخ نصرالله خلخالی از صاحب اختیاران امام بود در نجف برای بصیر یک وکالت از امام داده بود، تقریباً به کل افغانستان بود وکالت وسیع بود که به هیچ آخوندی نداده بود. بصیر عقیده‌ای پیرو خوئی بود و از آقای خوئی تبلیغ می‌کرد از امام هم بد می‌گفت. دو کار کرده بود، یک دفعه شصت هزار افغانی را آورده چون هم از آقای خوئی و هم از امام وکالت داشت هم مقلدین امام به او پول می‌داد و هم مقلدین خوئی. در سال ۱۳۵۴ نجف آمد. پول را که آورده بود از مقلدین امام بود و می‌خواست رسید بگیرد در آن وقت اتهامات علیه انقلاب ایران بود که این انقلاب به نفع روسیه می‌چرخد و علیه آمریکا است. مجاهدین خلق هم

مواضع خود را اعلام کرده بودند خیلی اتهامات وجود داشت که جوّ جوّی مارکسیستی است. این می‌خواست این پول‌ها را که آورده به بیت امام تحویل ندهد به طلبه‌ها بدهد گفته که مردم مقلد امام است از من رسید می‌خواهد شما بروید رسید بیاورید پول را من به شما می‌دهم پول را اگر در بیت بدهم معلوم نیست که در کجا و در راه اسلام مصرف شود، یکی از محصلین ایرانی در قندهار رفته با شیخ آصف صحبت کرده بود بعد هرات آمده با بصیر صحبت کرده بود وقتی که آن محصیل خواب کرده بود او را بیدار کرده بود گفته بود راست بگو سر نخ انقلاب ایران بدست انگلستان است یا روسیه؟ بدین معنی که خمینی (امام) مهره انگلیس است یا روسیه که محصیل از این حرف سخت ناراحت شده بود و حالا هم هست، به هر صورت یک همچو دیدی داشت انقلاب خوب‌ها را هم بلند برد و یک تعداد بدهای که جاهل بودند هم یک صد و هشتاد در جه تغییر داد که در ایران هم این مسئله پیش آمد و در افغانستان هم همین‌طور شد. یک کسی که جاهل است. در اسلام آمده که باید جاهل را هدایت کرد تا مسایل برایش روشن شود، یکی هم مغرض است مغرض کسی است که می‌داند اما روی غرض عمل می‌کند، آخوندهای که آنروز با مبارزه مخالفت می‌کردند اکثراً جاهل بودند، چون تاکتیک مبارزه و راه مبارزه را نمی‌شناخت و از دیر زمان برای‌شان تلقین شده بود که دین از سیاست جدا است و برایش فهمانده شده بود که هر حکومتی که ضد روسیه مبارزه می‌کند آمریکایی است و هر حکومتی که ضد آمریکا مبارزه می‌کند روسی است. روی این مسئله اینها جاهل بودند، ولی وقتی که انقلاب پیروز شد، تمام معیارها و دیدگاه‌های جهانی عوض شد حتی در انقلاب ایران دید آمریکا و روسیه هم عوض شد. یعنی آنها هم نمی‌دانست که ایران همچو بلای را بر سر آنها خواهد آورد، آنها فکر می‌کردند که ملی‌گراها به وجود می‌آید که باز هم مهره آمریکا است یا توده و مجاهدین خلق به وجود می‌آید که باز هم مهره روسیه است باورشان نمی‌آمد که انقلاب صددرصد مذهبی که هر دو را نپذیرد به وجود بیاید تمام مبارزات جهانی و سیاست جهانی

بدست‌شان است باورش‌ان نمی‌آمد. بیایم یک آخوندی که سال‌ها تبلیغات دین از سیاست جدا را شنیده از اینگونه فکرها در مغز او زیاد پیدا می‌شود، بعد از پیروزی انقلاب ۱۸۰ درجه بسیاری‌ها تغییر کردند، از جمله کسانی که تغییر کرده بصیر است بصیر حالا واقعاً مخلصانه پیرو امام است و تنها راه نجات تشیع و مردم را به دست امام می‌دهند و بچه‌های را که روی‌شان از نگاه فرهنگی کار می‌کند قرص و پا برجا پیرو خط امام است. یک مسئله که اینجا در جمع احزاب اسلامی افغانستان مطرح است اینجا نیز مطرح می‌سازیم. اگر همین پیروی کردن از خط امام ساختگی نباشد. یعنی اگر این آدم از روی نرخ روز نان نخورد یا بطور ساده‌تر عرض کنم یعنی آن روز که جو جوی خوئی بود این آن طور رفتار می‌نمود امروز هم که قدرت در ایران به دست امام و خط امام است این‌طور نباشد چه از نگاه سیاسی و چه فرهنگی یک روز می‌شود با او کنار آمد و فعلاً باید روی او حساب کرد. چون مسئله قبلی او از روی جهل بود که بسیاری از آخوندها این جهل را داشتند. این اختصاص در بدها نبود بلکه خوب‌ها هم از اینگونه روش‌ها داشتند شما فرض کنید شهید مطهری، شهید بهشتی، آقای خامنه‌ای، آقای رفسنجانی این موضع‌گیری که امروز درباره خط امام دارند پیش از انقلاب نداشتند با این که از اول تا آخر مبارزه بودند و دلیل مبرم‌شان این است که اینها با مجاهدین خلق همکاری داشتند امروز این قدر با دقت تمام مو به مو دنبال خط امام ایستاده‌اند. آن روز این‌طور نبود این موضع‌گیری که امروز درباره توده و پیمان دارند آن روزها نداشت. انقلاب که پیروز شد خوب‌ها را هم تغییر داد و یک‌سری بدها را هم تغییر داد یک تعداد خوب‌ها را بد ساخت و یک تعداد بدها را خوب ساخت آخوندهای زیادی را سراغ داریم که واقعاً مبارز بودن ولی چپ شد بد شد انقلاب را هضم نتوانست شاخص این ادعا علی‌تهرانی است اگر کتابهای علی‌تهرانی را مطالعه کنید بهترین کتابها حساب می‌شود و بهترین سواد بکار رفته در این کتابها یک ذره التقاط وجود ندارد و یک ذره دید مارکسیستی وجود ندارد. وقتی که انقلاب پیروز شد مسایل انقلاب را هضم نتوانست مجاهدین

خلق زیر بال او در آمدند. همین علی تهرانی امروز مقابل خط امام ایستادگی می‌کند این آدم خوب بود بد شد. مگر سیدابوالفضل موسوی که در جمعه پیش از کاشان صحبت کرد چه قدر جالب از اول تا آخر روی مسئله خط امام و پیروی خط امام صحبت کرد این از پیروان شریعتمدار بود، از طرفداران سرسخت شریعتمدار و مدافع شریعتمدار بود وقتی که انقلاب در شرف پیروزی بود که تغییر کرد تبریز رفت به نفع امام تبلیغ کرد تا امروز تغییر کرده است. از آن خط به این خط آمده است و از کسانی بود که شریعتمدار را خلع مرجعیت کرد یعنی این طرفدار دیروز و مدافع سرسخت او امروز او را از مرجعیت خلع کرد و گفت که صلاحیت مرجعیت را آقای شریعتمداری ندارد. پس انقلاب این تغییرات را به وجود می‌آورد و پس این معیار کلی نمی‌شود و در اسلام این نیست که هر کس سابقه بد داشت او را بد حساب کنیم و هر کس را باید نظر به ظرف زمان حساب نمایم، امکان دارد یک نفر خوب بوده و حالا بد شده از جهت سابقه خوبش بدی او را ما نگویم این در اسلام نیست امکان دارد یک نفر جاهل باشد آگاه شود در مسیر حق بیاید از خاطری که سابق او بد بود حالا هم خوبی‌های او را نادیده بگیریم بگویم او سابق بد بود پس بد است این در اسلام نیست.

انجمن اسلامی را که آقای بصیر به وجود آورده اگر اثبات شود که واقعاً در پیروی خط امام است هیچ مانع نیست که اگر یک مسئله خط مطرح شود، اتحاد یا ائتلاف پیروان خط امام مطرح شود می‌تواند انجمن هم شرکت کند انحرافی از نگاه خط فکری ندارد. اگر بر عکس ثابت شد که نه این آدم نه در قبل و نه در حاضر ایمان به خط امام نداشته، یعنی در گذشته اگر دنبال خوئی می‌رفته و امام را بدگفته هم روی روز بوده و روی رسوم بوده و امروز هم که امام را خوب می‌گوید از خاطر قدرت و مسایل سیاسی است در آن صورت مغرض است و با این‌طور آدم از نگاه اسلام نباید یک گام راه رفت. فعلاً بچه‌های را که دور خود جمع کرده خوراک فکری می‌دهد خوراک فکری‌شان خط امامی است بچه‌هایش هم ناب و خوب است و امروز از



خط‌های خوب شیعه حساب می‌شود و اگر یک تصمیم گرفته شود که پیروان خط امام یکجا شوند و یک حزب قوی را تشکیل بدهند انجمن اسلامی را هم می‌شود آورد. منتهی این نقص را دارد که در شرایط فعلی افغانستان تنها کار فرهنگی کردن کار اشتباه است در نتیجه این می‌شود که خوراک تهیه می‌کند و به دیگران می‌دهد. چون مسایل افغانستان امروز مسایل حاد نظامی است و حاد سیاسی است. اگر کسی کار سیاسی نمی‌کند و کار نظامی نمی‌کند فقط جاده درست‌کن است کادر را می‌سازد دیگران از او استفاده می‌کنند. چون بچه جوان را وقتی احساساتش را از نگاه فرهنگی داغ‌سازی در مقابل از نگاه مسایل سیاسی و نظامی او را راضی بسازی وقتی که راضی نشد. طبعاً جذب گروه‌های دیگر می‌شود. زحمت بی‌فایده دارد لذا برای گروهی که از نگاه سیاسی جذب قوی دارد انجمن بصیر طعمه قابل جذب است.

اتحادیه

از جمله احزاب اهل تشیع که وابسته و فاشیست است مسئله اتحادیه است. اتحادیه تقریباً در حدود سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۸ به وجود آمده است. بنام تنظیم نسل نوهزاره هزاره‌های که در زمان عبدالرحمن خان و بعد از آن از افغانستان فراری شده بودند در پاکستان این حزب را پایه‌گذاری کردند در آن وقت احزاب چپی در افغانستان مطرح بود و احزاب برادران اخوانی، اینها حزبی را به وجود آوردند بنام تنظیم نسل نو هزاره که می‌گفتند این را اینجا به وجود آوردیم بعد داخل افغانستان انتقال می‌دهیم افغانستان را آزاد می‌سازیم ای حزب وقتی که تشکیل شد جریان شیعی وجود نداشت. یا چپی‌ها یعنی خلق و پرچم و شعله بود یا هم اخوانی‌ها بودند. اگر چه در خارج درد را حس کرده بودند چه طلاب و چه دانشجو ولی تا هنوز یک جریان را به وجود نیاروده بودند، تنظیم در ابتدا چهره مذهبی به خود گرفت وقتی که تشکیل شد نسل نوهزاره بود منتهی در ابتدا مجله به دو زبان اردو و فارسی منتشر کردند این مجله بنام ذوالفقار یاد می‌شد که یک عکس ذوالفقار حضرت علی را در پشت مجله کشیده بودند، آنها به حوزه قم و نجف رو کردند که بما کمک کنید: طلاب زیادی از حوزه قم و نجف به اینها مقاله می‌نوشت و عضو بود به این جریان پول می‌فرستادند همان وقت مجاهدین ایران هم بین اینها دست گذاشته بود می‌گفتند در پاکستان کویته بندر است این موقعیت خوبی است ولی همان وقت

بلافاصله شاه ایران توسط ساواک در بین اینها نفوذ کرد. کمک کردن بیک سازمان تا یک ملت و کشور از داخل خیلی فرق دارد مثلاً کسیکه حزب تشکیل می‌دهد داخل کار می‌کند خودش نیاز دارد از مردم کمک می‌گیرد حالا فووش کمک که بکند چهار هزار، پنج هزار یا یک نشریه کمک خواهد کرد، ولی وقتی که یک دولت کمک کند به تمام معنی می‌خورد. اولاً مجاهدین ایران سراغ اینها رفتند که به فراری‌های ایران که پاکستان می‌روند از آنجا توسط اینها گذرنامه درست کنند لبنان بروند تعلیمات ببیند به افغانستان بروند یک مدت اینها سر و سامان دادند مجله‌شان بیرون آمد طلبه‌ها هم کمک می‌کردند وقتی شاه ایران به سراغ اینها رفت در بست همه را خرید. یعنی در اختیار خانه فرهنگ ایران بود. اینها مجاهدین ایرانی را در پاکستان گیر میداد. و منطق‌شان هم این بود که ما علیه افغان مبارزه می‌کنیم و شاه ایران برای ما بهترین زمینه است لذا آن روز این مسئله فاشیستی را پیش کشیدند و در اول پیش اینها مسئله فاشیستی مطرح بود بعد یک عکس چنگیز را پیدا کردند عکس مائو پیدا کردند می‌گفتند ما با مائو هم نژادیم و چنگیز هم بابای ماست، عکسهای شانرا چاپ کردند و هر بچه هزاره یکی اش را می‌گرفت وقتی که شب متینگ تشکیل می‌دادند دست خود را بالا می‌کردند وقتی که بلند می‌شدند پنجه‌های شانرا بالا می‌کردند می‌گفتند ما با این پنجه‌های چنگیز دهن داود را خورد می‌سازیم، به این صورت کم‌کم طلبه‌ها را از اینها برید شعله‌ای‌ها از داخل سراغ اینها آمدند اینها آمدند اینها را به انحراف کشاندن به اندازه اینها تبلیغ کردند که دکاندارهای پاکستان بالای دکان‌های شان «مغول پارت» نوشته است تنظیم هزاره نوشته است آن حاجی‌های که حج می‌روند و نماز می‌خوانند وقت پیشش بنشیننی می‌گویند اول قوم بعد مذهب، بچه جوانهایش مذهب را فحش میدهند که بدبختی ما از مذهب است. تا وقتی که کودتای تره‌کی به وجود آمد و انقلاب ایران هم به شرف پیروز شدن بود، این مسئله که مطرح شد اینها چهره بدل کردند اول نصیحت می‌کردند که شما حالا جنگ نکنید بگذارید که افغانها روسیه را بیرون کند بعد نوبت به افغان که رسید با افغان جنگ کنید. اگر زور افغان نرسید وقت افغان از بین می‌رود آن وقت با روسیه بجنگید حالا فایده ندارد. جنگ شما اول باید این‌طوری شود

چهارتا از بچه‌های ما مثل حاجی کاظم زخمی شده بود و اینها را پاکستان آورد و وقتی که اینها را در کراچی نزد دکتر بردیم از قطار پیاده کردیم خودشان رفته نمی‌توانست یک دکتر ایرانی را پیدا کردیم که اینها را بستری و دوا کند یک بچه هزارگی در آنجا دکتر بود در وقتی که پای اینها مجروح شده بود اینها بالای چپرکت افتاده همان دکتر هزارگی گفت بدکار میکنید می‌گذاشتید که افغان با روسیه جنگ می‌کرد حالا پای تانرا زخمی کردید چه فایده دارد وقتیکه قیام‌های سراسری همه جا شروع شد اینها دیدند که کسی به حرفشان نمی‌کند از آن طرف هم که شعله‌ای‌ها در بین این رخنه کرده بود گرداننده اینها شعله‌ای‌ها بودند. که شعله زیر اراده چین است که سیاست چین با آمریکا یکی است. شعله‌ای‌ها سراغ اینها آمدند به اینها دستور داد که باید ملت را سر و سامان بدهید لذا چند تا طرفدار ظاهر، وکلای ظاهر و آخوندهای درباری ظاهر را جمع کردند اتحادیه مجاهدین را اعلان کردن. نزد حکومت پاکستان رفتند سهم شیعه‌ها را طلب کردند گفتند شیعه‌ها در افغانستان مبارزه کردند و ما هم نمایندگان ملت شیعه‌های افغانستان هستیم. پاکستان که مزدور آمریکا است و سیاست چین و آمریکا با هم یکی است روی این نمایندگی صحنه گذاشت برای آنها سلاح داد. وقتی که سلاح گرفتند داخل رفتند در قسمت‌های جاغوری و غزنی تا توانستند شعله‌ای‌ها را تقویت کردند و هکذا درشانرا باز گذاشتند. به همان شکل در چهارکنت و دره صوف بردند تا تعهد بگیرند و سلاح بدهند، منتهی در همه جا شعله‌ای‌ها را همکار قرار دادند، وقتی این مسئله پیش آمد، آخوندها که از ایران سلاح آورده بودند مهمات اینها را نمی‌گذاشتند که از راه پاکستان داخل افغانستان ببرند. دلیل‌شان هم این بود که فکر می‌کردند که آخوندها اگر با یک مقدار سلاح داخل بروند موقعیت آخوندی هم دارند دیگر جای پا برای ما نخواهد ماند لذا برای اولین بار با حکومت پاکستان از دوصد میل سلاح ۶۰ میل را اینها دزدیدند کش و گیر زیادی به وجود آمد پول را که آخوند از اینجا می‌خواستند نقل بدهند اینها دزدیدند که بعداً خودشان در آن باره اعلامیه دادند یکی از اینها در بین‌شان مخالفت کردند یکی از وکلا گفت که ما و شما به تنهایی خود افغانستان را آزاد کرده نمی‌توانیم روی این مسئله اتحادیه دو اتحادیه شد. حکومت (پاکستان)

هم دفتر هر دو را بسته کرد. یک مدت که گذشت یکی‌شان زرنگی کرده رفت شورای اتفاق را پیدا کرد. پیش وزیر دفاع پاکستان رفته گفته که ما در سرحد کشور نفوذ داریم و دیگرش به همان حد یک دفتر ماند. این است که امروز در پاکستان مجلاتی که علیه شیعه‌ها نوشته می‌شود پولش داده می‌شود آن مجله را حزب چاپ می‌کند و مدافع شیعه‌ها هم در مقابل حزب و آن مجله اتحادیه بر آمده است اتحادیه از شیعه‌های افغانستان در مقابل آن مجله در پاکستان دفاع می‌کند در حالیکه هر دویش در دست استعمار است. در این اواخر که مسئله ظاهر مطرح شده اینها در اتحادیه هم سهم دادند این هم جریان است که در افغانستان چه از نگاه مردمی و چه از نگاه تخریبات سهم دارند که واقعاً این جریان خطرناک است اربابهای که فراری شدند اینها هر کدام‌شان را سه صد، چهارصد میل سلاح داده که بروند مناطق را شکست بدهند یک نفر واثق از جاغوری است این را سه صد میل سلاح به او داده جاغوری فرستاده گفته یا مرگ یا پیروزی، این مسئله بسیار خطرناک است مخصوصاً در مناطق شیعه نشین چهره شیعی هم دارند شعارشان براساس فاشیستی و قومیتی مطرح می‌باشد ولی زیر پرده مارکسیست‌ها هستند اگر هم چهار تا وکیل تدین به هیچ دین ندارند زیر بارشان رفته این هم درد سرهای برای ملت مسلمان است.



مجاهدین خلق افغانستان



مجاهدین خلق افغانستان تقریباً در سالهای ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ یک تعداد از بچه‌های شیعه دانشجو جمع شدند این سازمان را به وجود آوردند. لذا البته طبق آن تفصیل که می‌دانید و در روزنامه‌ها خواندید. که اول بنام مجاهدین خلق نبوده بلکه مجاهدین ملی بوده بعد روی حسابی مجاهدین خلق شده و حالا هم بنام مجاهدین مستضعفین هستند، در این هیچ بحث نداریم بحثی که داریم در این مسئله است که مجاهدین وقتی که به وجود آمده در تاریخ سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ بوده که از مجاهدین خلق ایران دکتر هادی از پاکستان افغانستان می‌رود با اینها تماس می‌گیرد و بعد می‌آید به مجاهدین خارج از ایران گزارش می‌دهد که در افغانستان یک جریان دانشجویی در کابل به وجود آمده است بعد از آن مرحوم محمد منتظری افغانستان می‌رود آنها یک‌سری سر و سامان می‌دهد کارهای جعل کاری به آنها یا داد مسئله چاپ و غیره را به آنها یاد می‌دهد بعد یک مقدار پول سهم که ارسالی برای امام بوده که پیش مرحوم آقای عالم بوده به اینها می‌دهد که برای شان رادیو و مسایل چاپ بخرند از این قبیل کارها، بعد از این آقا دعاوی می‌رود، کار اینها مسئله تکثیر کتاب‌های دکتر و مسایل فرهنگی تکثیر تاریخ غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) بوده است تا سال ۱۳۵۴ مسئله‌شان به همین حالت پیش می‌رود. چون تا

سال ۱۳۵۴ مبارزین در ایران صفشان مشخص نبود، یعنی تمام مجاهدین خلق یک نواخت بود یعنی در سال ۱۳۵۴ آن بیانیه‌گذاری را مجاهدین خلق ایران داد که بنام تغییر مواضع مسئله را مطرح کردند، اینجا که مسئله پیش آمد تغییر مواضع می‌آید لازم است مسئله مجاهدین خلق ایران را مطرح کنیم: اول جریان سیاسی که در ایران مطرح می‌شود جبهه ملی است جبهه ملی تقریباً پنج دوره را در ایران می‌گذرانند جبهه ملی این است که یک جبهه تشکیل شده از تمام اقشار ملت علیه دولت، ولی ملی‌گرایی پیش‌شان مطرح بود یک برنامه غرب که برنامه استعماری است مسئله ملی‌گرایی است ملت‌های اسلامی را تکه تکه می‌کند که یکی ایران باشد، یکی پاکستان یکی افغانستان یکی هم ترک باشد ملت را تکه تکه می‌کند، در داخل ایران هم این مسئله به وجود می‌آید که یکی ترک می‌شود یکی فارس، یکی کرد، یکی بلوچ یکی عرب، یکی ترکمن و این برنامه استعمار است ولی در ایران مسئله با سابقه است بار اول این را دکتر مصدق به وجود آورد و بعد انشعابات صورت گرفت که روی هم رفته جبهه ملی بنام نهضت آزادی ایران یک جریان بود، بنیانگذاران این نهضت مهندس بازرگان، کریم سنجابی و مرحوم طالقانی را می‌گفتند که از رهبران نهضت آزادی بودند ولی وقتی که شرایط خیلی خفکان شد و مبارزه سیاسی در ایران نمی‌شد اینها طرح ریختند که مبارزه را مسلحانه و زیر زمینی کنند با این نظر رهبران نهضت آزادی مخالف بود چون اصلاً مبارزه‌شان سیاسی بود پس اینها انشعاب کردند که اصل مجاهدین خلق ایران مال نهضت آزادی است که انشعاب کردند زیرزمینی فعالیت کردند بعد ترسیدند بر اینک طالقانی و یا مهندس بازرگان به اینها برسد مخصوصاً در آن روزی که جنگ‌های مسلحانه در دنیا پیروز شده بود مثل چین، ویتنام و الجزایر رول مهم داشت همه رو آورده بودند به مبارزات چریکی و مسلحانه مائو و چکوارا و... چون نظر به شرایط نظام شاهی نمی‌توانستند که با روحانیون تماس بگیرند و از طرف دیگر در پیش‌شان مطرح بود که مبارزه چریکی را کشورهای کمونیستی به وجود آورده و از نگاه پراتیک

مجبور بودند که کتاب مائو چکوارا و قانون رامطالعہ بکنند، لذا وقتی که این کتابها را مطالعه کردند در نتیجه خوراک فکری شان یعنی آن مایهٔ علمی شان معلوماش از معلومات مارکسیستی پر شدند. یعنی سبک مبارزه، شیوه برداشت، تلقی از جامعه مثل تکامل و... مسایل شناخت همه شان مبتنی از مارکسیست‌ها بود و از این طرف خودشان هم واقعاً بچه‌های مسلمان بودند بعد دنبال این مسئله رفتند که مبارزات چریکی، اعدام‌های انقلابی این مسایل از قرآن و نهج البلاغه بتوانند در بیاورند در این مسئله رفتند که ماسک اسلامی برای شان بدهد لذا اول اصل محتوا و فکرها مارکسیستی بود ولی در پوشش اسلامی همین‌طور تا ۱۳۵۲ مبارزه کردند در سال ۱۳۵۲ در ایران ضربه شدید دولت طاغوتی شاه زدند یک تعداد رهبران شان دستگیر یا کشته و یا زندانی شدند روی هم رفته کادر رهبری شان از بین رفت، و نفرهای دسته دو و دسته سه شان جمع شدن کادر رهبری ۹ نفری تشکیل دادند کادر رهبری را که تشکیل دادند در این جا یک نفر بنام تقی شهرام عضو ۹ نفر بود و می‌دانید وقتی که در طول مبارزه یا در جمع سازمان یا جمع مسئله مبارزاتی اگر یک نفر زندان می‌شود و از زندان فرار می‌کند این در بین سازمان یک کیردت خاصی دارد. برای این که همه به این توجه می‌کند یعنی هم مبارز و هم هنرمند و هم باهوش یا مثلاً در مبارزات مسلحانه ده تا ترور را یک نفر انجام داده هنوز گیر نرفته خوب سازمان برای این ارزش خاصی قایله، شما می‌دانید یک کسیکه بیشتر و خوبتر در جنگها می‌تواند بجنگد. دلاوره طبعاً تمام سازمان و بچه‌های که می‌شناسد برای او ارزش قایله، لذا تقی شهرام در ساری مازندران دستگیر می‌شود و آنجا در زندان می‌ماند با یک نفر مارکسیست آشنا چون از نگاه ایدئولوژیکی ضعیف بوده مارکسیست سر این مارکسیستی را تبلیغ می‌کند و این را تحت تأثیر قرار می‌دهد عقیده‌اش را منحرف می‌کند از ساری منتقل به یکی از زندان‌های تهران بعد در اینجا که می‌ماند بعضی‌ها این مسئله را می‌گویند که از آن وقت شاه یعنی نظام و ساواک ایران در آزاد کردن این دست داشته برای این که یک کیردت پیدا بکند و بعد

برود سازمان را دوباره ضربه بزند سازمانی که ظاهراً مذهبی است ولو محتوای فکری ایشان از مارکسیستی پر شده این را متلاشی کنند این را می‌گویند که حکومت همدستی کرده یعنی در آن وقت هم مجاهدین خلق آن‌های که خود را مسلمان می‌دانست این مسئله را مطرح می‌کرد که این دست دست دولت حالا به هر صورت یا دست دست دولت یا همین شهامت را خودش کرد از زندان فرار کرد این را که تهران آورد از زندان این آدم فرار کرد وقتی که هم از زندان فرار کرد کادر رهبری مجاهدین خلق هم از بین رفته بود دوباره نفرهای مخلصش مثل مهدی رضائی و احمد رضائی اینها هم از بین رفته بود. کادر رهبری را که به وجود آوردند ۹ نفر بود و اینها از ۱۳۵۲ شروع کرد یک‌سری از اینها کار مارکسیستی کردن. تقی شهرام از این طرف در بین سازمان یک ویژگی خاصی کسب کرده بود که خوب این از زندان فرار کرده خو بالاترین شهامت را کرده توجه کرد. از این طرف هم خودش مارکسیست بود یک تعداد زیادی را مارکسیست درست کرد. این مسئله را مطرح کردند که حالا مبارزه در ایران به بن بست رسیده یعنی مبارزه اسلامی در کشور ایران قابل پیروزی نیست البته پیش مارکسیست‌ها و آنهایی که چپ فکر می‌کنند یک نظر وجود دارد که اگر یک مبارزه چندین سال ادامه پیدا کرد و پیروز نشد می‌گویند که این جامعه تاب این نوع مبارزه را ندارد یعنی شرایط جامعه ایجاب این مکتب را نمی‌کند بعد می‌گویند بیایم مبارزه مکتب دیگری را مطرح بکنیم این امکان دارد که شرایط خاصی به آن مکتب تطابق بکند با آن پیروز شود، این در کل مبارزات مارکسیستی مطرح است اینها می‌گویند در روسیه یک نوع مبارزه مطرح است در چین یک نوع دیگر یعنی دهقانی با وجود این که هر دوی‌شان مارکسیستی است. در اینجا هم این مسئله مطرح است وقتی که این مسئله را مطرح کردند مسئله مذهب را مطرح کردند شروع کردند به درس تفسیر دادن نهج البلاغه را در بین بچه‌ها و کادر مرکزی‌شان تدریس کردن. مسئله «نُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» را مطرح کردند یعنی معنی آیه این است که کسی را که عزت می‌دهی تو می‌دهی و کسی را که خوار

می‌سازی تو می‌سازی و مسئله وحی را از نظر علمیش مطرح کردند که اینها از نظر علمی قابل حل است یا نه؟ تمام بچه‌های سازمان هم که معلومات اسلامی نداشتند گیر کردند تقی شهرام هم مطرح کرده که از نظر قرآن مسئله «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» امضا کردن جامعه طبقاتی است یعنی هر کسی که مال زیاد داشت هم خدا داده و هر کسی که فقیر بود هم خدا کرده در حالیکه معنی آیه قرآن این نیست. لذا این مسئله را که مطرح کردند بچه‌های سازمان‌شان جواب گفته نتوانستند چون مسئله‌شان این بود که اینها معلومات دینی نداشتند حل نتوانستند وقتی که هضم نتوانستند تحلیل کردند که مکتب اسلام در ایران قابل تطبیق نیست، پس بیایم جمع شویم مطالعه بکنیم بچه‌ها مسائل را بررسی بکنند و در ضمن مکتب مارکسیسم را هم تا آخر مطالعه می‌کنیم، ببینیم که مکتب مارکسیستی در ایران قابل پیاده شدن هست یا نه؟ وقت که مطالعه کردند از ۹ نفر ۴ یا ۵ نفرش مارکسیست شده بودند سه، چهار نفر هم که مسلمان ماندن، اینها یکی دو تای‌شان زندان شد. روی هم‌رفته وقتی که جمع شدند نشستند. گفتند که ما به این نتیجه رسیدیم که مکتب اسلام در اینجا قابل تطبیق نیست، باید مبارزه را مارکسیستی اعلان کنیم چند نفر که مسلمان مانده بود مخالفت کردند. که اگر مبارزه شکست خورده از نابسامانی‌های خود ما است نه از خاطر این که مکتب قابل تطبیق نیست، روی این مسئله اینها تصمیم گرفتند که انشعاب کنند از جمله یکی دو تای‌شان شهید شده، تنها واقفی از جمله کسانی بود که مسلمان مانده بود. این تصمیم را گرفت که مهمات سازمان را کلاً مصادره کند هر چه مسائلی فرهنگی، پولی، نظامی دارد مصادره کند، ولی چون اخلاق اسلامی در این سازمان حاکم نبود و فکر مارکسیستی حاکم بود از جمله زن واقفی کشف می‌کند و به تقی شهرام و دیگران خبر می‌دهند که شریف واقفی را از خانه‌اش بیرون می‌کند به عنوان این که جایی می‌رویم در کوچه او را ترور می‌کنند. وقتی که او را از بین می‌برند تمام اموال سازمان بدست اینها می‌افتد، اینها پیش‌شان فکر کردند که این سازمان یک سازمان

مذهبی بود حالا رهبران سازمان مارکسیست شده، اگر همین‌طور بگذاریم اعلان نکنیم ما مارکسیست و بچه‌ها به عنوان مسلمان بیایند، انشعابات بیشتر می‌شود گفتند بیایم اینجا تحلیل بدهیم یعنی تحلیل‌های را که کرده‌ایم تحویل می‌دهیم هر که مسلمان بود مسلمان می‌ماند هر که برگشت مارکسیست می‌شود، اینها یک تحلیل بنام تغییر مواضع نوشت در حدود پانصد صفحه حملات کوبنده سر مکتب اسلام داشت و سر کتابهای مرحوم ظالقانی و مهندس بازرگان و غیره داشتند، گفتند که اینها کتابهایی نیست که به درد مبارزه بخورد و اینها هم کسانی نیست که جامعه را نجات دهند، در آنجا ذکر کردند که ما به این علت تغییر مواضع کردیم حالا بچه‌های سازمان مارکسیست می‌شوند یا مسلمان می‌مانند دلشان، وقت که این بیانیه پخش شد. پنجاه درصد سازمان مارکسیست شد و پنجاه درصد باز هم در ظاهر مسلمان ماندند. این مسایل در سال ۱۳۵۴ به وقوع پیوست. کسانی که از مجاهدین بریدند مارکسیست شدند، نام‌شانرا گروه پیکار گذاشتند مائوئیست هم بودند یعنی طرفدار مائو بودند، یک تعدادشان هم بنام مجاهدین خلق ماند. این مسئله که پیش آمد آخوندهای که تا حالا اینها را تقویه می‌کردند حالا تبلیغ می‌کردند که این سازمان مذهبی، مارکسیست برآمد آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، رفسنجانی، محمد یزدی، هفت، هشت تا آیت‌الله فتوا دادند که مارکسیست‌ها نجس است فکراً و جسماً یعنی هم باید از نگاه فکری از ایشان اجتناب کرد و هم از نگاه جسمی که دست‌تر خود را به ایشان نزنید که کافرند با این فتوا خواستند بچه‌های مسلمان را دور سازند از اینجا دیگر اختلاف پیش آمد، مجاهدین خلق در مقابل این فتوا ایستاد و از مسلمانها اجتناب کردند گفتند که اگر مجاهدین خلق اجتناب نکردند باید از آنها هم اجتناب شود، سر و صدایی به وجود آمد، مخالفت‌ها شروع شد ما به آنها کار نداریم آن که مهم است، مهمات سازمان را تقی شهرام اینها صادره کردند و بردند رهبران سازمان را ترور کردند و از بین بردند و نام‌شانرا بنام گروه پیکار اعلام کردند. در این وقت که مجاهدین افغانستان با اینها

تماس گرفته بود و کتابهای اینها را مطالعه کرده بودند، نفرشان ارتباط داشت قشنگ همین دو جناح در مجاهدین افغانستان هم به وجود آمد، یعنی یک تعداد علنی مارکسیست و یک تعداد هم به ظاهر مسلمان، منتهی آنها چون غذای فکری شان از اینجا تغذیه می‌شد. این مصارف انحرافی را داشت، اصل فکرشان مارکسیستی بود بنام اسلامی، جزوه‌های درون گروهی شان عین مسئله هست. لهذا در کابل هم مطرح شد که حالا در مجاهدین خلق ایران انشعاب آمده ما و شما چه کار بکنیم. مسئله وابستگی حتی به احزاب هم وابسته باشی اینست، بعد وقتی که جلسه تشکیل دادند، اینها هم انشعاب کردند. بدون سر و صدا یعنی یک تعدادشان به عنوان مائوئیست جدا شدند لذا آنجا هم کادر رهبری بدست آنها بود اموال سازمان صادره شد مائوئیست‌ها بودند و آنها هم در آنجا خودشان را گروه پیکار اعلان کردند. چندی قبل شنیدید که دولت ببرک کارمل یک گروه را بنام پیکار ضربه زده، که کادرشان را گرفت این همان انشعاییون مجاهدین خلق افغانستان است که حالا بنام مستضعفین است. وقت که وابستگی و فتوکپی یک حزب است عین مسئله تکرار می‌شود یعنی اموال آنها را صادره کردند، انشعاییون آنها هم پیکار نام گذاشتند، اصلی‌های شان بنام مجاهدین خلق ماندن. بعد این مسئله که پیش آمد مجاهدین خلق را منهای پیکار در ایران مسلمان می‌دانستند، تا وقتی که انقلاب پیروز شد، وقت که انقلاب نزدیک به پیروزی بود تظاهرات در خیابان‌ها جریان پیدا کرد اینها مخالف بودند با این نوع مبارزه می‌گفتند که آخوند مبارزه را از عمق به سطح می‌آورند یعنی چه؟ مبارزه مخفی زیر را که ترور است در سطح بیاورد، مردمی بسازد، خیابانی بسازد از این قبیل حرف‌ها، وقتی که مبارزه تظاهراتی، خیابانی مردمی و غیر تشکیلاتی می‌شود، در نظر اینها این نوع مبارزه نا پخته و خام است چون کسی که تظاهرات می‌کند ساواک همه‌اش را شناسائی می‌کند. شاه هم می‌داند که مخالف من است و یک‌سری را می‌گیرد ولی مبارزه زیر زمینی را نمی‌تواند این ادله و منطق‌شان بود، ولی به هر صورت مردم پیروز شد بعد اینها موضع خوبی با

دولت نداشت نظرشان هم این بود که ما در ایران بیشتر مبارزه کردیم و بیشتر کشته دادیم و خودشان هم با این روال، یعنی کتاب که در حوزه درباره اقتصاد نوشته می‌شد اینها مخالف بودند، مثلاً در باره اقتصاد یک چیز خاصی نظر داشتند، درباره مسئله شناخت یک چیز خاصی داشتند. روی این مسئله اختلاف فکری هم اینها داشتند می‌گفتند انقلاب مال ما است یعنی حکومت را باید ما اداره کنیم. روی این مسئله آخوندها می‌دانستند که اینها التقاطی است. التقاط معنی‌اش این است که در اصل روسی یعنی مارکسیستی باشد بعد آورده یک چیزهای از فکر اسلامی هم مخلوط ساخته این التقاط می‌شود از مارکسیستی باشد، می‌شود این التقاط از غرب باشد، یک سلسله آزادی فکر و آزادی فردی مال فکر غرب است، کسانی که لیبرالیسم است مانند بنی‌صدر اینها التقاطی غربی است یعنی فکر فکر غربی است بعد آمدند دیدند که در اسلام هم از آن آزادی‌های که در غرب است وجود دارد یا نه؟ ولی مجاهدین التقاطی با مارکسیست هستند این مسئله که پیش آمد اینها در دولت شرکت نکردند در مقابل دولت موضع گرفتند، امام هم در آن وقت بیانیه دادند که اینها باید از تمام عقایدشان تحلیل بدهند یعنی از خدانشناسی‌شان معاد، نبوت، قیامت، ملک از همه اینها باید تحلیل بدهند، تا فهمیده شود که موضع‌شان چیست. اینها هم حاضر به تحلیل دادن نشدند تا این که مسئله درگیری پیش آمد مسئله ترور شخصیت‌ها پیش آمد. که بعد امام اینها را منافق تحلیل کرده بود و گفته بود که اینها در سال ۱۳۴۹ که پیش من در نجف آمده بودند در آنجا از نهج البلاغه بحث می‌کردند، من آنجا فکر کردم که مبنای فکری‌شان مارکسیستی است، ما به این‌شان کار نداریم درباره مجاهدین خلق ایران همینقدر بس است.

بحث مادر باره مجاهدین خلق افغانستان است، مجاهدین خلق افغانستان یک همچو فتوکی از مجاهدین خلق ایران بوده، که انشعاب‌شان هم یک نواخت و موضع‌گیری‌شان هم یکسان است، بعد انقلاب پیروز شد، همه نیروها در ایران ریختند ما هم از پاکستان آمدیم. و رهبر مجاهدین خلق هم به ایران آمد دوست

مشترک همه‌ای ما مرحوم محمد منتظری بود پیش محمد آمدیم نشستیم سه شب ما را محمد منتظری یکجا جمع کردند که با هم بحث کردیم، از نگاه سیاسی و با هم یک گروه را تشکیل بدهیم بعد وقت که با هم بحث کردیم اینها مبارزه در افغانستان را به نفع ارتجاع می‌دانستند و در ایران برکناری مجاهدین خلق را نقص می‌پنداشت و به قول لنین استدلال می‌کردند که لنین گفته که اولین قربانی انقلاب همان پاک‌ترین فرزندان انقلاب است تعبیرشان این بود که انقلاب را مجاهدین خلق به وجود آورده و حالا هم قربانی این انقلاب مجاهدین خلق است این حرف‌ها را رهبر مجاهدین خلق افغانستان می‌گفت، پیش ما ثابت بود که اینها فتوکپی مجاهدین خلق ایران است. مرحوم محمد یا اطلاع نداشت یا این که مسامحه می‌کردند به هر صورت می‌گفتند باید یکجا شوید، آنجا بحث کردیم می‌گفتند که از سنی پرچمی‌ها بهتر است، روی هم‌رفته ما قبول نکردیم که یکجا شویم یک شیوه و تکنیکی که اینها پیش می‌برند شاخه به وجود آوردن است، ولی چون در همان وقت کسانی که بود که با مجاهدین خلق ایران در رابطه شده بود رابطه هم آن روز مبارزه بود نه معیار مکتبی پیش‌شان لذا اولین گروه که از دانشجویان خارج کشور نشریه به وجود آوردند همین مجاهدین خلق افغانستان بود که با نفرهای حزب اسلامی یکجا بود، بنام صف نشریه به وجود آوردند اول نشریه‌شان مذهبی بود بعد موضع‌گیری مجاهدین خلق خیلی بد شد، زیرزمینی شد دولت اینها را ضربه زد. مجاهدین خلق افغانستان هم فاش شد رهبرش در حصه شاه عبدالعظیم دستگیر شد یک تعداد اسناد که ارتباط‌شانرا با مجاهدین ایران می‌رساند بدست آمد وقتی که موقف‌شان زده شد مسئله که این‌طور شد اینها کم‌کم خودشان را از اینجا جمع کردند و علناً در مقابل ایران موضع‌گیری کنند و این کوبیدن‌ها باعث شد که بچه‌های مسلمان از اینها فاصله بگیرند صف دو صف شد. دو تا نشریه به وجود آمده که یکی مال مجاهدین خلق است و دیگر هم مال غیر مجاهدین خلق اینها در ایران بود و غرور زیاد داشت یعنی سرنوشت افغانستان را بدست خودشان فکر می‌کردند و طلبه‌ها را

خیلی..... روحانیت می‌گفت و بعداً به عنوان ابارقه چون جامعه می‌پذیرد از اینها استفاده می‌کردند در آن شرایط سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۲ در پیش خودشان فکر کرده بودند که در جامعه مذهبی بدون رهبر مذهبی نمی‌شود کار کرد. موسوی علی آبادی که برادر علی پور باشد این را روان کردند که برود درس بخواند تا مجتهد شود، که سازمان بدون مجتهد پیروز نمی‌شود تا کلاس ۹ درس خوانده بود از آنجا به قم آمد وقتی که درس را شروع کرد یعنی کسیکه می‌آید ابتدا درس بخواند از نگاه شهریه برایش امکان نیست که درس بخواند باید درس خوانده باشد و یک مقدار درس بخواند بعد برایش شهریه داده می‌شود این در حوزه آمد از نگاه اقتصادی ضعیف بود این عقده شد به کائنات بد می‌گفت و بعد مجبور شد که برود در دارالتبلیغ کمی کار بکند که از نگاه فکری تغذیه شود از همان وقت فکر چپی پیدا کرده بود روحانیت را می‌کوبید او را مجاهدین خلق فرستاده بود یک مدت اینجا ماند تا سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ که یک تعداد بچه‌های متعهد در ایران دستگیر شد و فراری شد. یک تعداد بچه‌های تازه وارد که مانده بود اینها کانون نویسندگی را به وجود آوردند. درس آخوندی را رها کرد چند وقت نویسندگی کار می‌کرد وقتی که انقلاب پیروز شد. اینها نشریه به وجود آوردند با آرم و بنام کانون مهاجر یک شاخه به وجود آمد برای مجاهدین خلق، کانون مهاجر ابتدا بچه‌های‌شان بچه‌های خوبی بود یک تعدادشان از کانون مهاجر بیرون آمد و کانون مهاجر هم با مجاهدین خلق ایران تماس گرفت وضع‌شان بد شد ضد دولت شد از خاطری که چند نفر را به جهروم برده بود مرتب نشریه می‌نوشتند علیه ایران، این یک شاخه‌اش، بعد یک شاخه که در اروپا بنام صف زده بود. سه حوت نیز یک جریان است که در ۳ حوت در کابل یک تظاهرات به وجود آوردند، همان طوری که در روزنامه جمهوری هم نوشته شده بود که عاقلی در سال ۱۳۵۴ دستگیر شد پاکستان رفت و با مبارزین خارج از کشور ایران مبارزه می‌کرد که در رابطه با جنبش صحبت کردیم این جریان را که بنام جنبش به وجود آورد در رابطه با مجاهدین خلق بود این مجاهدین خلق در ایران ماند یک‌سری

کمک‌ها، ماشین و دیگر چیزها برای‌شان تهیه شد یک‌سری‌شان سلاح تهیه کردند داخل رفتند. در داخل نیز زیرپوشش گروه‌های دیگر می‌خواستند بروند بعد شوری و حرکت با اینها درگیری کرد یک تعداد شانرا گرفت و زندانی کرد یک تعدادشان اینجا ماند در این اواخر وقت که ایران می‌خواست دفتر اینها را بگیرد، کسی که در اروپا صف را به وجود آورده بود به اسم حسینی در این وقت مسئول این شده بود وقتی که دفترشان محاصره شد حسینی دستگیر شد رابط‌شان با مجاهدین خلق ایران یک دختر مجاهدین خلق ایران بود مجاهدین خلق ایران خبر نداشت که مجاهدین خلق افغانستان تحت تعقیب است و بنا است حسینی را بگیرد وقتی که رابط آمده سپاه او را محاصره کردند این دختر هم مسلح بوده تیراندازی می‌شود دختر زخمی می‌شود، حسینی را هم می‌گیرند یک سلسله اسناد، گذرنامه‌های جعلی‌شان گیر می‌افتد، دختر زخمی به بیمارستان انتقال داده می‌شود و دفتر اینها بسته می‌شود این یک جریان در افغانستان است که التقاطی است، اصل خوراک فکری‌شان مارکسیستی است یعنی مبارزه، اقتصاد، خلقت از مارکسیست‌ها یک برداشت جداگانه دارند و بعد از قرآن و نهج البلاغه بعضی چیزها را گرفته تا به سازمان شکل مذهبی بدهند چون جامعه مذهبی است، چند تا جزوه درون گروهی که نوشته عین جزوه‌های مجاهدین خلق ایران است و سیاست و موضع‌گیری‌شان همه بدست مجاهدین خلق ایران است منتهی خط اینها امروز این است که دو، سه تا شاخه زده و هم مبارزه و بازارشان از نگاه مبارزه علنی زده شده اینها عوامل نفوذی خودشانرا پخش کرده‌اند. همه رفتند زیرزمینی کار می‌کنند با وجود این که امروز در افغانستان مبارزه، مبارزه زیرزمینی نیست. مبارزه، مبارزه سنگر در سنگر است، منطقه آزاد بسازد و اینها است. اینها جبهه مشخص ندارند و خود را پهن کرده‌اند در مناطق آزاد شده و در شهرها هم اگر هست مخفی است. یکی از مسائلی که پیش‌شان مطرح است مبارزه مخفی است در تمام گروه‌ها یعنی در اکثریت گروه‌های افغانی اینها عوامل نفوذی گذاشته‌اند، چه شورا، حرکت، نیرو به هر کدام عوامل نفوذی گذاشته

است، این دو مسئله بود که هم تمام خصوصیات این گروه‌ها را کشف کند و هم اگر بنا بود یک وقت از درون ضربه بزند این هم یکی از جریان‌های خطرناک افغانستان است که زیر پرده است و امکان دارد، اگر گروه‌ها به هوش نیابند، همان عمل مجاهدین خلق ایران در آنجا هم تکرار خواهد شد. ضربه‌های که مجاهدین خلق زدند در زمان شاه هم مسلمانان نخورده بود در زمان شاه دو تا آخوند به اثر شکنجه از بین رفت که یکی سعیدی بود و دیگری آیت‌الله غفاری، جوش و خروش به وجود آمد که آخوند را کشته. ولی اینها از آن نخبه‌های روحانیت را از بین برده و ترور کرده‌اند هفتاد و دو تن را تنها در دفتر حزب جمهوری زدند که اینها اکثرشان آخوند بود غیر از آن ترورهای تک و توک و امام جمعه‌ها و... این مسائل خطرناک است که اگر در افغانستان کسی فکر خود را نگیرد، مسائلی خطرناک است همین بلا امکان دارد سر افغانستان هم بیاید، چه بهتر که امروز مبارزین صفوف خودشان را مشخص کنند اینها را در بین‌شان راه ندهند، اینها را معرفی کنند، افشا کنند، مردم را بیدار بسازند که فریب اینها را نخورند. یک نتیجه دیگری که از مجاهدین خلق ایران و مجاهدین خلق افغانستان بدست می‌آید که مبارزه باید مبتنی بر اساس فرهنگ اصیل اسلامی باشد، تا آن وقت که بچه‌ها از نگاه فکری و خوراک فکری قوی نشده نباید کتاب‌های مارکسیستی را مطالعه کنند اگر کتابهای مارکسیستی را هم مطالعه کنند وقتی مطالعه کنند که از نگاه فکری بالا باشند، خودش در اقتصاد نظر داده بتواند، معاد برایش قابل هضم باشد، مسئله ملک برایش قابل هضم باشد مسئله خیر و شر را بتواند از نگاه اسلامی حل بکند. بعد اگر کتاب مارکسیستی را مطالعه می‌کند برای معلوم‌اتش اشکال ندارد. ولی تا وقتی که این بینش را پیدا نکرده کتاب‌های مارکسیستی گمراه‌کننده است چرا که این دو سازمان بچه‌های مسلمان بودند که اینها را منحرف ساخت، لذا در اسلام هم کتاب ضاله که مطرح می‌شود و حرام است در بازار گذاشتن اش روی این مسئله است و آلا از نگاه مکتب و به آن جوان که ضرر نرساند اسلام مانع از مطالعه کتاب نمی‌شود، ولی وقتی که جوان فکرش پخته

نیست، فکرش ضعیف است و سبب شود که با مطالعه این کتاب گمراه شود حرام پس شما اینجا این را در نظر داشته باشید یعنی تا وقتی که از نگاه اسلامی مسئله توحید، عدل، نبوت، امامت، رسالت، ملک مسئله امام زمان مسئله وحی مسئله جبر و اختیار از نگاه اسلام برای تان حل نشده دنبال کتابهای غیر اسلامی نروید. چرا؟ برای این که مطالعه آن برای شما ضرر دارد، این یک مسئله است و مسئله دیگرش همان عوامل نفوذی است اینها را باید شناخت و اینها را باید راه نداد در حزب و سازمان و این مسئله امکان دارد که فردا نزدیک به پیروزی شود و ملت پیروز شد، مسلماً پیروزی از آن گروه‌ها است که مبارزه کرده و علناً سنگر دارند اینها که در زیر زمین هستند باز هم همین ضربه را می‌زنند و شخصیت‌ها را ترور می‌کنند یک‌سری عوامل نفوذی‌شان کشف شده و یک‌سری‌شان هم تا هنوز کشف نشده است، این در باره مجاهدین خلق افغانستان بود.



گروه حدید



بحث را درباره مجاهدین خلق تا اندازه روشن ساختیم حالا می‌آیم سر مسئله گروه چپ نمای دیگری به اسم حدید، یک گروهی است که اعلان مواضع و مرامنامه‌شانرا شاید خوانده باشید، این گروه از منشعبین جمعیت اسلامی است در سال ۱۳۵۸ بعد از پیروزی انقلاب ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی، اخوانی‌ها با آن دیدی که داشتند این انقلاب را وسیله برای مارکسیست‌ها می‌دانستند، روی هم‌رفته وقت که اینها اعلان جمهوریت کرد و رفراندوم برقرار کردند جنبش‌های جهان سرازیر به ایران شد، از جمله اخوانی‌های افغانستان هم آمدند چه از حزب اسلامی و چه از جمعیت، منتهی ما با اینها در پاکستان هم آشنا بودیم یعنی در کوئته بلوچستان آنجا کتابخانه بود بنام کتابخانه سیار که بچه‌ها تشکیل داده بود یک مقدار کتاب من هم فرستاده بودم، در همان مدرسه امام صادق (ع) که از طرف امام است. اخوانی‌ها می‌آمدند از آنجا کتاب می‌بردند. برنامه کلی سیاست حزب و جمعیت این بود که کتاب‌های ضد مارکسیستی را مطالعه بکنند یعنی به دیگر کتابها چندان شایق نبودند، دیگر هم کتابهای ناصر مکارم را که اکثراً قول دانشمندان را نقل می‌کند را مطالعه می‌کردند و کتابهای سیدقطب را مطالعه می‌کردند ولی برنامه‌شان این بود که کتابهای جلال و مرحوم دکتر شریعتی را مطالعه نکنند ولی

افراد که می‌آمد که بعدها در جمعیت دو، سه انشعاب شد اینها کتابهای جلال، مهندس بازرگان کتابهای مجاهدین خلق هم در آن روز رواج داشت و کتابهای مرحوم دکتر را مخفی از پیش ما می‌بردند می‌گفتند که این کتابها را در جمع کتب رسمی نوشته نکنید چرا که سیاست جمعیت نیست که این کتابها مطالعه شود، روی هم رفته از آن روز تحت تأثیر افکار مرحوم دکتر قرار گرفتند چون در ابتدای پیروزی انقلاب مرزهای ایران بسته بود ماهم یکی، دو سه ماه در پاکستان ماندیم آمده نتوانستیم بعد که مرزها باز شد، قاچاق و غیر قاچاق رو آوردند ما منتهی از اینها زودتر آمده بودیم و تهران بودیم یک تعداد مسئولین را می‌شناختیم و اینها هم با عجله و شور و شوقشان گرفته بود که ایران را پیروز کردیم داوطلبانه بچه‌هایشان به مصر و افغانستان رفتند در مصر و افغانستان هم خیلی رو آورده بود، اینها دیگر گوش به حرف کسی نمی‌داد که احزاب افغانستان را مطرح بکنی بقول خودشان هر کس را بنام چریک افغانی می‌بردند به مقامات بالا من در تهران بودم که افراد حزب اسلامی و جمعیت وارد شدند در بلوچستان اینها از آن حس مذهبی بلوچستان استفاده کردند وقت در مسجد مولوی عبدالعزیز سخنرانی کردند که از یک موضع قدرت برخوردار کنند. مثلاً در اول انقلاب مسئله شیعه و سنی را استعمار خیلی دامن می‌زد ترکمن صحرا حرکت می‌کرد، کردستان حرکت می‌کرد، بلوچستان حرکت می‌کرد، چون آمدند دست گذاشتند در بلوچستان طبعاً دولت روی اینها حساب می‌کرد، تمام مبارزین آن روز در انقلاب ایران جذب شده بود غیر از مجاهدین خلق ایران، هر کس با گروه خود یک پادگان را گرفته بود کسی تا هنوز به فکر نظم و برنامه نبود از جمله توحید حدید که یکی از گروه‌های سابق ایران بود اینها هم بچه‌هایشان با سپاه و بسیج یکجا بودند در زاهدان اولین بار اینها عبدالقیوم و عبدالواحد، دلجو، پنج، شش نفری که از جمعیت آمدند با اینها تماس گرفتند اینها از آنجا مستقیماً با آقای خامنه‌ای (آیةالله) تماس گرفتند بچه‌های سپاه گفتند چطور به اینها کمک کنیم یا نه؟ آقای خامنه‌ای (آیةالله) هم به عنوان انقلاب

افغانستان گفت: کمک کنید، یا علی به خیر، اینها از آنجا یک گروپ درست شدند که افغانستان بروند یک گروپ‌شان ماندن، تهران آمدند. در همان وقت که من با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) در دفتر تهران جلسه داشتیم، من موضع‌گیری‌های احزاب اخوانی افغانستان را گفتم و خیرالموجودین را هم گفتم ولی گوش به حرف‌های کسی نمی‌داد ولی آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) می‌گفت خوب است ولی یاد داشت نگرفت ما هم با هر دو طرف اینها تماس داشتیم هم با جمعیت تماس داشتیم و هم با حزب، تماس من طوری واقع شده بود وقتی که من به پیشاور رفته بودم ده، پانزده روز آنجا مانده‌ام مدتی با جمعیت بودم با رهبرانش یعنی برهان الدین یکجا به ماشین می‌رفتیم می‌گشتیم با اینها نماز می‌خواندیم بعد یک مدت هم با گلبدین بودم منتهی اینها نمی‌دانست که با هر دو طرف من تماس دارم می‌خواستم حرف‌های دو طرف را بسنجیم که یکی درباره دیگر چه می‌گویند. منتهی چیزیکه ناسزا بلد بود یکی درباره دیگر می‌گفت. من در پاکستان وقتی که از پیشاور به کویته بلوچستان آمدم باز همین موضع دو طرف خود را با هر دو طرف اینها حفظ کردیم وقتی که اینجا آمدم روی تحلیل‌های که خود من داشتم ما حزب را رجحان داده بودیم که یعنی حزب بهتر از آنها است یا هم گفته بودیم که خوب اینها در پاکستان با ما سخت آشنا بود کتاب می‌گرفت اینها که تهران آمده بود دیگر آن وقت اسم مستعار من در پاکستان محمودی بود، همی شیوه سر بالا در تهران هر چه راه رفته بودند قم هم رفته بودند دنبال من می‌گشتند نیافتند و می‌دانستند که من با مسئولین ایران در رابطه هستم و ما که سعی نمی‌کردیم که بگوییم خود ما گروه داریم و تشکیلات داریم، یک روز طرف شمس العماره می‌رفتیم که یک بچه ایرانی با همین دو سه تا بچه‌های افغانی آمده بود حالا ما این تحلیل را که در حزب انجام داده بودم که حزب بهتر است این فرق را نگذاشته بودم که چون هر دو تایش با مادر رابطه بود که اینها نفرهای جمعیت است نفرهای حزب دیگر است از همان دور که آمد من هم با لباس بودم آمد روبروسی و احوال‌پرسی کردیم اینها گفت که ما یک هفته است که

تهران آمدیم مرتب دنبال از تو می‌گردیم تو کجا رفتی گفتم آری اتفاقاً امروز تو حزب بودم گفتم خیرالموجودین اینها حزب است یک دفعه رنگ از اینها تغییر کرد که یعنی چه؟ حالا دیگر یادم آمد که اینها جمعیتی است ما حزب را گفتیم هر چه که پینه کردیم نجسبید. خوب گفتم حالا شده بادامچی از آنها با زخواست کرده بود که کدام اینها خوبه؟ گفتم خیرالموجودین حزب است اتفاقاً از ما پیش اینها تماس گرفته بود روی هم‌رفته گفتم خوب کی را می‌خواهید؟ گفت ما می‌خواهیم آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) را ببینیم یا بهشتی، گفتم بهشتی که مشکل است ولی آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) می‌شود ما و بچه سپاه که من نمی‌شناختم این هم بود به آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) تلفن زدیم حالا این بچه سپاه زرنگی می‌کند از شناسائی من استفاده می‌کند در تلفن می‌گوید که من از طرف مزاری تلفن می‌زنم و با یک‌سری دوستایش. آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت خوب و قرار گذاشتیم که من قبلاً ببینیم بعد هم از اینجا که تلفن تمام شد کشاند در خانه همین بچه سپاه بردند من هستم قیوم و مصطفی اینها حالا در ساک خود من هم اعلامیه سازمان نصر پر است اول بار است که پخش کنیم اعلام موجودیت کنیم آنجا رفتیم یک مدتی نشستیم گپ زدیم درباره مسائل کلی افغانستان اینها سر سخت جمعیت پیش‌شان مطرح بود و موهم تغییر نکرد منتهی حزب را مسلمان نمی‌دانست این مسئله شد و باز هم فردا شب که ما همانجا در خانه آنها خوابیدیم که خانه شخصی‌شان بود که یک اطاق بیرون بود و زن و بچه از ایرانی او طرف بود ما در این طرف یک شب و روز همانجا ماندیم. وزیر خارجه آن وقت ابراهیم یزدی بود که من می‌شناختم با این تلفن زد که وقت بگیرد ما که نمی‌خواهیم همه جا این مسایل مطرح شوند ما گفته نمی‌توانیم که ما نمی‌خواهیم اعلامیه در ساک من هم پر است خوب بنا شد که فردا برویم آدمم پیش آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفتم وقت گرفتیم از نفرهای جمعیت آمده گفتم ببینید با آن تحلیلی قبلی که داشتم گفت اشکال ندارد وقت گذاشتیم که نیم ساعت مانده به غروب برویم صحبت کنیم اینها هم آمدند من هم آدمم این بچه سپاه که نیامد.

آمریکایی است از این قبیل حرف‌ها توسط مرحوم آیت‌الله بهشتی در بلوار کشاورز برای اینها اطلاق داده بودند اینها پول فراوان پیدا کرده و تبلیغات زیاد داشتند ما هنوز اطاق نگرفته بودیم. منتهی مسئله سیاسی را مطرح کردن و از این قبیل کارها داشتیم، با وجود این که در ایران شناس داشتیم و این همه با مسولین ایران تماس داشتیم ولی در آن موقع مطرح کردن خود را درست نمی‌دانستیم این همه صاحب دفتر و سازمان و همه چیز شده بودند ما هنوز هیچی نداشتیم و علت دیگرش هم این بود که سیاست آن روز ما این بود که ما کاملاً یک حزب زیرزمینی تشکیل بدهیم کسی نشناسد که سران این حزب کی هست. بعد که مناطق آزاد شد نتوانستیم بدون مطرح کردن خود در مناطق آزاد شده کار کنیم، لذا خود ما را مطرح کردیم. پیش از این یک تعداد زیاد طلبه‌های جوان رفتند جذب حرکت شدند نمی‌دانستند که ما با کی هستیم، لذا وقتی از ما کسی سؤال می‌کردند ما می‌گفتیم گروه نداریم، اعلامیه می‌دادیم نشریه نشر می‌دادیم ولی نمی‌گفتیم ما اطاق نداشتیم. بعد اینها را گفتند که شما را از اطاق بیرون می‌کنیم، چون شما آمریکایی بودید از ما دعوت کردند که بیاید این اطاق‌ها را به شما می‌دهیم با واعظی آشنا بود واعظی آمد به من گفت، گفتم درست نیست ما بنا شود اطاق بگیریم جای دیگری اطاق می‌گیریم خوب نیست. ما نمی‌خواهیم حزب افغانی را که آنقدر داغ باشیم که او را بیرون کنیم جایش را بگیریم. این مربوط به ایرانی‌ها است که می‌خواهد کسی را تبلیغ کنند یا نکند به ما ربطی ندارد این مسئله را من رد کردم وقتی این مسئله پیش آمد اینها دیدند که ما با جمعیت دیگر جای پای در ایران نداریم اینها اعلان انشعاب کردند نام خود را حدید گذاشتند و نشریه بنام طارق به وجود آوردند بسیار مترقیانه و مواضع خیلی خوب اعلان کردند. این همین جا بس است. برویم سراغ حدید ایران، اینجا روشن شد که این حدید را حدید ایران به وجود آورده است باید بدانیم که حدید ایران چگونه سازمان است. حدید ایران یک گروهی بود که پیش از انقلاب در قسمت‌های همدان فعالیت داشتند و خوب هم فعالیت می‌کردند سران این گروه در

انقلاب سهم داشتند، منتهی مسئله این گروه از همه گروه‌های مخالف دولت زودتر به میدان مبارزه علیه دولت بیرون آمدند یعنی در زمان حکومت موقت بازرگان اینها علیه دولت دست به مخالفت زدند، در مقابل دولت موضع گرفتند یعنی از مجاهدین هم پای‌شانرا بیشتر گذاشتند، در آن وقت نشریه اینها متوقف شد دفترشان بسته شد در همدان اینها یک دفتر را اشغال کرده بودند. اولین همکاری‌ها را با نصر کردند یک دوره بچه‌های ما را هم تعلیمات دادند در همان وقت دست به مبارزه مسلحانه می‌خواستند بزنند دولت اینها را نگذاشت، اینها گمنام ماند. بیایم علت تندروی‌شان را ریشه یابی کنیم که چه بوده، اول این که اینها کدام مرامنامه و اساسنامه تدوین شده از سابق نداشتند چون قبل از انقلاب شرایط خفقان حاکم بود می‌ت رسیدند که نشود از نگاه مرامنامه و اساسنامه ضربه بخورند بدین لحاظ مرامنامه نداشتند. چرا از جهت این که اگر ساواک کسی را دستگیر کند از روی شعار و مرامنامه او درک می‌کند که به کدام جریان است روی این اصل اکثراً گروه‌ها مرامنامه نداشتند وقت که مرامنامه نداشتند. خط ایدئولوژی‌شان تدوین شده نبود و از طرف دیگر دولت موقت یک دولت انقلابی نبود یعنی یک دولت سازش کار بود حتی با آمریکا هم سازش کرده بود. اگر لانه جاسوسی گرفته نمی‌شد امکان داشت این انقلاب را از مسیر اصلی اش منحرف کنند وقت که لانه جاسوسی گرفته شد و قاطعیت امام، نقشه‌های آن سازش کاران خنثی شد منتهی دولت آنروز با ساواک و اعدام هویدا و نصیری مخالف بودند. امام به اندازه قهرش آمده بود که گفته بود بیاورید خودم آنها را اعدام می‌کنیم، منتهی این گروه خیلی تندرو بود این مسئله را هضم نتوانستند دولت را ارتجاعی می‌دانستند علیه دولت بیرون شدند بعد از دستگیری و بسته شدن دفاترشان یک تعدادشان مخفی ماند. بعد از این که تحولات پیش آمد مسئله پیکار، مجاهدین خلق اینها هم نشستند برای این که سیاست‌شانرا تغییر مواضع بدهند. وقتی که نشستند بحث کردند در مسئله که امام زمان (عج) زنده باشد و بعد ظهور بکند گیر کردند یعنی وقت که مسئله نظامی پیش می‌آید مسئله فرهنگی در

کنارش تقویت نمی‌شود این انحرافات را به دنبال دارد چون اینها کار فرهنگی نکرده بودند جو جوی سیاسی و نظامی و تبلیغاتی و اینها بود تمام بچه‌های‌شان تسلیحاتی بر آمده بودند جمع شدند نفرهای نظامی‌شان دم در ایستادند و گفتند زود خط و مشی اعتقادی را درست بکنید اگر تنظیم نکنید همه را به رگبار می‌بندیم. خط و مشی و اعتقادی را مگر می‌شود به زور مسلسل تعیین کرد؟ لذا وقت که نشستند مسئله عمر امام زمان (عج) را از نگاه علمی نمی‌توانستند که حل کنند لذا برخورد کردند که در این زد و خورد ده - دوازده نفر اینها کشته شد اینها سه گروه شدند. ۱- یک تعدادشان با مجاهدین خلق یکجا شدند. ۲- یک تعداد مارکسیست شدند. ۳- یک گروه که بزرگ‌شان بچه یک شیخ است بنام حجتیه این بنام حدید مانده است. فقط سر مسئله عمر و غیبت امام زمان (عج) اینها گیر کردند تکه و پارچه شدند چنانچه در بحث‌های قبلی هم راجع به مجاهدین خلق گفتیم که سر مسئله آیه «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» گیر کردند. پس هر گروهی که از نگاه فرهنگی ضعف دارند و مبارزه نظامی می‌کنند این انحراف پیش می‌آید تنها چیزی که نظامیان را حفظ و مهار می‌سازد تقویت مسئله فرهنگی است وضع خود اینها به این قسم و همین‌ها یک شاخه در افغانستان به نام حدید به وجود آوردند.



شاخه مشهد



اینجا در جمعیت انشعاب دوم پیش آمد شاخه مشهد بنام دلجو و عبدالواحد. تعداد زیادی اینها هم از جمعیت انشعاب کردند افشاگری کردند علیه جمعیت و آن نواری که پیش از پیروزی انقلاب در پیشاور معاون برهان الدین ربانی در باره امام صحبت کرده بود و از آمریکا پشتیبانی کرده بود این نوار را بیرون دادند افشاگری کردند که جمعیت یک جمعیت وابسته به آمریکا است به درد اسلام نمی خورد البته زمینه تندروی اینها در پاکستان هم وجود داشت، ما در پاکستان با همه اینها آشنا بودیم منتهی مسئله سپاه هم دستش در مشهد کار کرد که اینها انشعاب بکند و دفتر جمعیت را در مشهد بستند وقتی که دفتر جمعیت را بسته کردند، اینها را بالای سر دفتر ما آوردند و اطاق داد. آدرس دفتر ما را دادند و از تلفن دفتر ما استفاده کردند و از خامی بچه‌های ما در مشهد این طوری تلقی شد که انشعاب توسط نصر بوقوع پیوسته است. لذا یک موضع‌گیری بد به وجود آمد و ما از این مسئله سخت ناراحت بودیم مخصوصاً در روز نامه خراسان نوشتند، که ما دفتر جمعیت را با مصلحت گروه‌های افغانی بستیم یعنی این مسایل را در آنجا گفته بود خوب این بستن، اینها هم خیلی هوس داشتند بر این که بیایند در سازمان نصر کار کنند خوب اینها مرا از سابق می‌شناخت در انتظار بودند تا این که من «مشهد» رفتم یک شب عبدالواحد و

اینها آمدند که ما در انتظار تو بودیم، خوب شد شما آمدید بعد من گفتم برای ما هیچ مانعی نیست که شما بیائید با ما همکاری کنید و هر چه ضرر می‌بینید شما می‌بینید ما هیچ ضرر نمی‌بینیم برای این که ما حالا یک حزب جا افتاده و سازمان جا افتاده هستیم. و معروفیم در افغانستان بنام سازمان شیعه و هر چه قدر برادران اهل تسنن بیایند به این سازمان به نفع این سازمان است و این سازمان ضربه نمی‌بینید تنها آن افراد است که ضربه می‌بیند در بین قومش یعنی ذبح سیاسی می‌شود می‌گویند که فلانی شیعه شده است. آن وقت تبلیغ می‌کند حتی پدرت به خانه نمی‌ماند ولی اگر شما می‌خواهید واقعاً در مسئله افغانستان کار کنید و مترقیانه فکر می‌کنید مسئله در این است که شما یک گروه تشکیل بدهید از خودتان یعنی از اهل تسنن و عمل ما را در پیش این جوانان اهل تسنن شما توجیه کنید بگوید شیعه‌ها آنطوریکه شما شناخت دارید آن طور نیست واقعیت شیعه این است و مسائل این است تا این که خوش بینی ایجاد نکنید برای شیعه‌ها. برعکس ما هم عمل شما را در بین شیعه‌ها توجیه می‌کنیم و می‌گوییم این جوان‌های مترقی هستند و به مسیر اسلامی هستند اینها گفتند، نه! ما نمی‌توانیم اینجا سر پای خود بایستیم جمعیت نیرومند است ما باید به یکی از احزاب جذب شویم تا آن حزب از ما حمایت کند شما که این کار را نمی‌کنید می‌دانیم که ما این ذبح سیاسی را می‌شویم. ولی شما اگر این کار را نکنید ما مجبوریم که برویم در حزب اسلامی جذب شویم من به اینها پیشنهاد کردم که عبدالقیوم و دیگران قبلاً از جمعیت انشعاب کردند حزبی را بنام حدید به وجود آوردند شما هم باید بروید با آنها وصل شوید. یک گروه نیرومند را از اهل تسنن به وجود بیاورید. جوانهای اهل تسنن را جذب نکنید. روشنفکران را جذب نکنید. اینها که در سابق در یک حزب زندگی می‌کردند از اخلاق همدیگر اطلاع داشتند عبدالواحد در آنجا تحلیل می‌کرد که آنها در واقع انشعاب از جمعیت نکرده یعنی عبدالقیوم و دیگران را می‌گفت. گفتند که اینها شاخهٔ نفوذی آمریکا است به اسم تندروها ادعا می‌کردند که اینها مستقیماً بدستور

آنها جدا شده استدلال می‌کردند که ما عبدالقیوم را می‌شناسیم هیچ انگیزه مترقیانه ندارد، دلیل دیگرش این است که ما وقتی بیرون آمدیم افشاگری درباره جمعیت کردیم نوارها بیرون دادیم اینها وقتی که بیرون آمدند چه افشاگری در باره جمعیت کردند؟ بلکه با این افشاگری‌های ما هم مخالف بودند ما را ملامت می‌کردند که این افشاگری شما درست نیست روی هم‌رفته عبدالواحد و دلجو به حزب اسلامی جذب شد «حدید» سر جای خود باقی ماند و امروز فوق العاده در جمعیت رخنه کرده بیشتر در حصه پنجشیر در قسمت بامیان و دیگر جاها زیر پوشش جمعیت نفرها بی خود را فرستاده مسلح کرده و امروز در موضع‌گیری خود درباره ایران موضع‌گیری مجاهدین خلق افغانستان را دارد، خودشانرا مترقی می‌دانند و در مقابل ارتجاع جذب‌شان زیاد است پس در این صورت اگر حرف گروه دوم منشعبین جمعیت درست باشد که این دستور سپاه باشد که اینها نفر جذب بکنند اگر آن هم نباشد باز هم شاخه توحید ایران است که آنها چون خط مشی و ایدئولوژی درست نداشت چپ بودند این هم یکی از گروه‌های تندرو افغانستان است که سر و صدای زیادی را براه انداخته است. در این اواخر سپاه کشف کرده که پشت نوار را اینها اسم مرحوم بهشتی را نوشته و بین نوار موسیقی است به مرحوم بهشتی فحش می‌دهند روی این اصل سپاه عوامل نفوذی گذاشته در بین اینها اگر کشف کنند خوب است. احتمالاً دفترشان بسته خواهد شد. این هم یک گروه از برادران اهل تسنن است که با گروه‌های تندروی چپ نمای شیعه همکاری دارند از قبیل مجاهدین خلق، کانون مهاجر، سوم حوت و تندروها هم مواضع‌شان این بود که با این تندروها مواضع مشترک اتخاذ کرد.

شورای اتفاق

شورای اتفاق وقتی تشکیل می‌شود که یک رابطه قطبی دارد، حدود سه سال قبل سال ۱۳۵۸ که من افغانستان رفته بودم ۳۶ یا ۳۷ ولسوالی و فرمانداری آزاد شده بود در اینجا اتحادیه یعنی نسل نوهزاره تصمیم می‌گیرد که در پاکستان دو تن‌شان اتحادیه را به وجود می‌آورند که از سابق هم عضو نسل نوهزاره بودند که فعلاً در ظاهر باهم اختلاف پیدا کرده اینها از پاکستان می‌روند از مردم دعوت می‌کند که بیایند شورا را تشکیل بدهند این دو نفر یکی حاجی غلام رسول گلچه‌پز از کابل بود و دیگری حاجی شیرآغا است که هر دو از جاغوری هستند که از سابق اینها با نسل نوهزاره رابطه داشتند، گفته می‌شود که اینها با دولت پاکستان هم رابطه داشته، دولت وقت افغانستان وقتی که یک مدت ستمی‌ها را دستگیر کردند روی هم‌رفته حاجی غلام رسول تحت تعقیب قرار گرفت و از آنجا به پاکستان فرار کرد، اتحادیه را با همکاری یک تعداد وکلا و آخوندها با تنظیم نسل نوهزاره در پاکستان تشکیل داد اتحادیه در اوائل انقلاب به وجود آمد در سال ۱۳۵۸ رفتند بنام شورای تنظیم دعوت کردند. بار اول رفتند صمدی را از جاغوری پیدا کردند صمدی بچه برادر نادر علی خان سناتور است.

سناتوری که چند دوره از طرف ظاهر سناتور انتصابی بود مجلس شورای ظاهر را

می‌دانید که یک مجلس شورای ملی داشت. یک مجلس شورای سناتور یعنی سنا نام داشت، در اینجا از هر ولایت یک سناتور انتخاب می‌شد بر تعداد ۲۸ ولایت سناتور از طرف مردم انتخاب می‌شد و بعداً ۲۸ سناتور دیگر را شاه نصب می‌کرد که در جمله همه سناتورها به ۵۶ نفر می‌رسید. نادرعلی خان هر قدر سناتوری کرده از طرف ظاهر انتصاب شده بود، نه این که او از طرف مردم انتخاب شده باشد، روی هم رفته یکی از درباری‌های شاه و صمدی هم پسر برادر او بود و یک برادرش هم محمد علی خان با به معروف بود. فرقه مشر بود آن هم پیاده نظام بود ولی روی مسئله قومی تا تورن جنرالی برایش منصب داده بودند، صمدی در زمان داود به قم آمد برای درس خواند. اینجا با آقای شریعتمدار رابطه پیدا کرد، آن وقت طلبه‌های افغانی اکثراً مقلد امام بود در قم و تعدادی مقلد خوبی بودند و طرفدار شریعتمدار که کسی نبود منتهی در آن وقت دولت دست گذاشت در دارالتبلیغ یعنی یکی از سناتورهای شاه، پول برد رسید کرد. و گذرنامه‌های طلبه‌های افغانی و... که اقامه داشتند این گذرنامه‌ها توسط دارالتبلیغ اداره می‌شد یعنی در آن روز دارالتبلیغ به عنوان سرپرست خارجی‌ها تعیین شده بود پاکستانی‌ها یک نفر داشت بنام سید رضوی، از آن مهره‌های خیلی خطرناک بود و این کلاً پاکستانی‌ها را زیر کنترل داشت نمی‌گذاشت که کارهای انقلاب و کمک به مجاهدین را انجام دهند. منتهی افغانی‌ها همچو سرپرست نداشتند افغانی‌ها از شدت مسائل هیچ وقت زیر بار همچو جریان‌ها نرفته است. بعد شریعتمدار همین عباسی که در کودتای قطب زاده دست داشت دستگیر و در تلویزیون اعتراف کرد داماد شریعتمدار بود، و سرپرست دارالتبلیغ بود تصمیم گرفت که از افغانی‌ها همچو چیز به وجود بیاورد که حرکت‌ها را کنترل بکند، بعد از آن به سه نفر پیشنهاد کردند که این سه نفر بیایند و این کار را به عهده بگیرد یکی از آنها همین صمدی بود دیگری موسوی علی آبادی بود که کانون را به وجود آورده بود و دیگری هم سیدعلی اکبر صالحی که حالا هم در تهران پیشنهاد است و عضو فعال حرکت اسلامی است، موسوی را نمی‌دانم دو نفر

دیگرشان مقلد خوئی بود، این پیشنهاد رد شد، چون مخالفت را اینجا مقلدین امام داشتند در راس مخالفین من و عاقلی را که رهبر جنبش است قلمداد کردند، گفتند که این دو مخالف است که این جریان به وجود نمی‌آید. بعد یک‌سری تهدیدهای صمدی شده بود و من هم تصمیم گرفته بودم که یک تعداد بچه‌های پیرو خط امام را جمع کنیم یک تصمیم درباره اینها بگیریم بعد اینها رفته به عباسی گفته بودند که خمینیست‌ها ما را تهدید می‌کنند، عباسی به صمدی گفته بود که شما این کار را قبول کنید بعد اگر شما خواسته باشید اقامه‌شانرا باطل می‌سازیم. همان روزیکه بگویم اخراج کنید از کشور اخراج می‌کند و همان روزیکه بگویم دستگیر کنید دستگیری می‌کند، روی هم رفته به هر صورت که بود این اطمینان را دستگاه شریعتمدار به صمدی داده بود. باز هم صمدی اطمینان نکرد و قبول نتوانست، علتش هم همین بود که عاقلی نامه نوشته به او پست کرده بود و این نامه را از طرف من نوشته بود و در نامه نوشته بود که اگر رفتی دارالتبلیغ را گرفتی تو را لت می‌کنیم یعنی کتک می‌زنیم و این هم ترسیده بود. من هم از اصل قضیه خبر نداشتم. پس پیش مدرسی رفته بود و همین افتخاری رهبر نهضت که روی مسئله رقابت ترکستان و جاغوری چون علی اکبر صالحی از ترکستان بود روی این مسئله گفته بود مزاری مرا می‌خواهد بزند. من هم که از قضیه خبر نداشتم. افتخاری و مدرسی گفته بود که اگر مسئله ترکستان و جاغوری است، ما از تو حمایت می‌کنیم. آمده اعلان کردند پیش بچه‌ها که صمدی از بیخ بوته برنیامده تا این که بچه‌ها مرا خبر کردند گفتم اگر اصل قضیه را سؤال می‌کنید که من خبر ندارم اطلاعی بر این که صمدی را بزنم ندارم و این که مسئله دارالتبلیغ است مخالف هستم و ما هم زیر بار او نمی‌رویم که او را سرپرست خود قبول کنیم ولی تصمیم زدن او را ندارم چون با طلبگی نمی‌سازد با این مسائل. بعداً کشف شد که خط را عاقلی از طرف من نوشته به هر صورت این مسئله بر هم خورد، نتوانستند که به دارالتبلیغ بروند، این همین جا ماند. زمانی که داود روی کار آمد، بعد محمد علی خان بابه دوباره روی کار آمد

فرقه مشر شد با وجودیکه متقاعد بود و در این سفر صمدی از اینجا به افغانستان رفت و برای این پاسپورت خدمت داد پاسپورت خدمت را برای کسانی می دهند که عضو دولت باشد یعنی برای دولت کار بکند و او پاسپورت خدمت را گرفت رسماً اینجا آمد از نگاه قانون پاسپورت اقامت گرفت که از طرف دولت افغانستان اقامت گرفته بود که دولت ایران هم رد نمی توانست این به اینجا انجامید بعد بابه فوت کرد و این اینجا اعلامیه داد از مراجع دعوت کرد محمدعلی خان بابه را به عنوان حامی شیعیان افغانستان قلمداد کرد علیه او یک تعداد طلاب اعلامیه داد مراجع را نگذاشت که به فاتحه او بروند که داستانش بعد خواهد آمد، این صمدی بود که در زمان طلبگی همچون رابطه های با ظاهر و داود از نگاه خانوادگی داشته است و اینجا هم با شریعتمدار رابطه داشت. این دو نفر که عضو تنظیم بود در افغانستان رفتند صمدی را از جاغوری گرفت پیدا کرد. اعلامیه به عنوان شورای تنظیم دادند از همه دعوت کردند که تا فلان وقت بیایید ما شورا تشکیل می دهیم مردم را جمع کردند در ورس بردند و این اعلامیه را میرزا غلام علی که از غزنی بود که حالا به اتحادیه حاجی رسول در پاکستان است. به چهارکنت آورده بود این در موقعی بود که تره کی از بین رفته بود و حفیظ الله امین روی کار آمده بود حمله هفت هزار نفری در چهارکنت واقع شده بود دفعه بود که ۶۰ نفر زخمی ۳۵ نفر کشته مردم داشت که نیروها را مردم کوه پرکرده بود مسئله مذاکره هم مطرح شد در همان وقت این نامه و دعوتنامه هم آمد منتهی نظر به تاریخش یک ماه قبل شورا تشکیل شده بود بعد مردم چهارکنت نماینده مرا تعیین کردند که من در این شورا رفتم وقتی که رفتم سیدعلی بهشتی رئیس این شورا است صمدی معاونش است. منتهای مسئله این بود که صمدی را رئیس مقرر بکند با اتفاق مسئله سر این بود که مناطق دایزنگی و جاغوری مطرح بود دایزنگی زیاد بود نتوانستند که صمدی را اول رئیس مقرر کنند این را نایب رئیس مقرر کردند. همان غلام علی که دعوت نامه ها را به سمت مزار آورده بود آنجا تبلیغ کرده بود که رئیس جمهوری آینده صمدی است یعنی بهشتی

را از ریاست کنار می‌زنیم صمدی را رئیس جمهور مقرر می‌سازیم، صمدی وقتی که نایب رئیس شده بود یک نامه به صبغت‌الله مجددی هم نوشته بود که شما با خاندان ظاهر و خود ظاهر تماس دارید به او بگویند که ما طرفدار شما هستیم و اینجا که نایب رئیس هستیم امید به کمک بیشتر شما را داریم، بیائید آینده افغانستان به دست شما است. ما آنجا رفتیم دیدیم که برنامه جز چپاول مردم چیز دیگری نیست، علت چپاول را هم دیدیم که نفر را کرایه می‌کرد سر مردم، کسی که سلاح داشت ماهانه ده هزار افغانی به سنگر بدهد و کسی که سلاح نداشت ماهانه هفت هزار افغانی از هر خانه ریزش کرده بود و یک تعداد کمک‌های جمع شده در پاکستان به همین گروه آمده بود گفته بود که ما شورا تشکیل دادیم مردم شیعه به ما وابسته است در قعطنامه‌شان هم آمده بود که شورای تنظیم بدل شده به شورای اتفاق، ما این شورا را تشکیل دادیم و کمک‌های که از بین الملل می‌آید به ما حق شیعیان را باید بدهید. و این کمک‌ها را هم از پاکستان می‌گرفتند. گفتیم که اتحادیه در رابطه با شعله‌ای‌ها بودند امکانات را همه به منطقه جاغوری در اختیار شعله‌ای‌ها می‌گذاشت. یک تعدادی کمی مرمی با دارو به شورا فرستاده بود، و کل رسیدهای سلاح را از شورا می‌خواستند این یک مسئله بود، مسئله دیگری که آنجا مطرح بود مسئله سلب اختیارات از مردم بود مثلاً اعضای رئیسه را انتخاب کرده بودند به عنوان دایمی یعنی رای و انتخاب مردم در مسئله مطرح نبود و نمایندگان مردم می‌آمد عمرش سه ماهه بود بعد هم آنجا گنجانیده بود که اگر این نماینده بداخلاقی نکرد اعضای رئیسه پذیرفت باز نماینده شود، اگر بداخلاقی کرد حق نمایندگی از مردم را ندارد عین حکومت ظاهر و مسئله دیگری که آنجا مطرح و وجود داشت این بود که تمام نفت و نمک و گوگرد و مواد را خریده انبار کرده بود تیل را پاو ۶۰ و ۸۰ افغانی به مردم می‌فروخت بعد مردم که با الاغ به بازار آمده بودند تیل را پاو ۴۰ افغانی رسانیده بودند بازاری با اینها مخالفت می‌کردند نمی‌گذاشتند اینها را به بازار. ارباب‌ها مرمی را از بازار ۱۰۰ افغانی می‌خرید وقتی

ریزش سر خانوار می‌کرد ۲۰۰ افغانی می‌گرفت هر نفری که ۷۰۰۰ افغانی معاش داشت بچه‌های ارباب و قومندان‌ها بود و دهقانهای ارباب‌ها حاضر باش شان بلا استثنا هر ماه یک لک افغانی یا اضافه‌تر از آن به جیب ارباب‌ها فرو می‌رفت حاضر باش را از مردم به خان‌ها می‌داد. ما در حصه غورغوری یک منطقه که می‌گفتند از وقتی که اسلامی شده ما از همین زمین کوچک ۲۵ هزار افغانی باج داده‌ایم. اگر آن زمین را در ترکستان مقایسه کنی ۲۵ هزار افغانی هم آن زمین را نخواهد خرید. با این شکل وضع سر مردم بود. بعد لحاف بیار، توشک بیار، روغن حواله بکن، بوته برای شورا بیار، همان دم و دستگاه سابقه مسئله مهم اینجا بود که سر نخ این شورا بدست شعله‌ای‌ها و ارباب‌ها بود. محمدعلی سناتور که از سناتور دوران ظاهر بود او در شورا بود، نواسه آقای رئیس در آنجا بود محمدحسین خان شاهی در آنجا بود این اشخاص مشاورین آقای بهشتی بودند، ما فکر می‌کردیم که شاید سید مطلع نباشد اغفال شده باشد، بعد از سه ساعت بحث درباره اتحادیه، تنظیم، مسئله قوم‌گرایی، مسئله فاشیستی اینها را صحبت کردیم و گفتیم که این مسائل است از سرش حرف را درک کردیم که این مسئله، مسئله سیاسی است که در اول شورای اتفاق هزاره است که بعد به زحمت از یک‌ها و... می‌آیند از این مسئله استقبال می‌کند. این حرف‌ها به بهشتی اثر نکرد، و کاملاً شعله‌ای و احزاب التقاطی افغانستان مثل مجاهدین خلق، کانون اینها کلاً در این شورا سهم داشتند لذا سرانجام وقتی که در شورای اتفاق رفتیم یکی از مشاورین آقای صادقی نیلی بود با آن که تمام مناطق هزاره‌جات را این شخص آزاد کرده بود یعنی اگر مسئله حقانیت مطرح بود باید در شورا این رئیس می‌بود چرا که در انقلاب سیدعلی بهشتی سهم نداشت چون استعمارگران خارجی مهره سیدعلی بهشتی را پیدا کرده از وجودش استفاده کنند و توسط او کار کنند. و توسط صادقی نیلی نمی‌توانستند او را به عنوان و کلاً از طلبه‌ها کسانی که چیزی را می‌فهمیدند در خارج نماینده برای کمک گرفتن فرستاده بودند وقتی که صادقی نیلی خارج آمد پاکستان نزد اهل تسنن رفت کسی

کمک نکرد ایران آمد در ایران آن روز مقامات ایرانی جبهه آزادیبخش را از ده گروه شیعی تشکیل داده و اعلان کرده بود و یک مقدار کمک از ایران گرفت وقتی که از ایران برگشت، یک سلسله روشنی برایش از این سفر پیش آمد تنظیم را که فکر می‌کرد مردم شیعه درست و در اختیار ماست و شورا تشکیل دادیم به پاکستان فروختیم کمک می‌گیریم و حالا به شعله‌ای‌ها می‌دهیم با این کمک که از ایران رفته بود مخالفت کردند و نمی‌گذاشتند که این کمک‌ها به افغانستان برود علتش هم این بود که آخوند به استعمار گران خارجی کم فروخته می‌شوند مگر آن جایی فروخته می‌شود که از مسائل سیاسی آگاهی نداشته باشد البته مزدور دارند لذا در ایران وقتی که جبهه تشکیل شد در راس هر کدام این گروه‌ها پنج یا شش نفر آخوند بود که در جمع سی - چهل تا آخوند در آن عضویت داشتند و در اینجا تصمیم گرفتند مانند برنامه تبلیغات و... که برنامه تنظیم با اتحادیه در پاکستان ریخته بود نقش برآب می‌شد یعنی وقتی که آخوندها می‌رفتند چون شورا عضو این جبهه شده بود تبلیغات هم می‌کردند دیگر جای پای برای اتحادیه و تنظیم در افغانستان وجود نداشت، لذا وقتی که اینها وارد پاکستان می‌شدند اینها را فریب دادند، توسط حاجی حسین علی آمدند گفتند که ما راه پاکستان را اجازه‌اش را گرفتیم، مهمات را وارد کنید منتهی باید غیر رسمی توسط قاچاق بداخل پاکستان آورده شود و بعداً توسط ژاندارم خود پاکستان به افغانستان روان خواهد شد. اتحادیه در این کار دست داشت، یک کرنیل هزاره گی در بلوچستان که اصلاً از منطقه جاغوری افغانستان بود و از سابق پاکستان آمده بود، همانجا درس خوانده بود کرنیل شده بود خادم نام و این شخص عضو تنظیم بود و توسط این ۶۰ قلم از مهمات آزادیبخش را دزدیدند وسایل فرهنگی و کتاب هر چه داشتند زدند، صادقی یک تعداد بچه‌های سپاه را هم گرفته بود دو ماه در پاکستان ماند دعوا و نزاع که مال‌هایش را از پیش اتحادیه بگیرد با آن قلدوری خاصی که صادقی داشت، اینها را یک روز در مهمانخانه فاضلی جمع کرد تمام سران اتحادیه را جمع کردند یک پارچه خشت را گرفته بود به دان در

ایستاده می‌گفت یا مال‌های مرا بدهید یا این که هر کی بیرون آمد با همین خشت او را می‌زنم به هر صورت این نزاع بالا رفت. پدر حاجی برکت آمد در بین اینها اصلاح کرد. صادقی هم دوباره ایران آمد و بعد برگشت روی هم رفته این مهمات را عوضی دادند. مرمی‌های جدید را گرفته بود جای تفنگ‌های برنو کلشینکوف داده بودند از این قبیل مسائل روی هم رفته صادقی نیلی با آن قلدوری که داشت مهمات را تاوانش را گرفت و برد سلاح را به هر فرمانداری بیست - بیست دانه توزیع کرد، چون انقلاب را ابتدا صادقی به وجود آورده و در شورا هم عضویت داشت، مشاور آقای سیدعلی بهشتی هم بود. بعد از آن که خارج آمده بود خان‌ها و اربابهای منطقه که در زمان حکومت مارکسیستی فرار کرده بودند در کنار بهشتی قرار گرفتند اینها در مناطق آزاد شده آمده بودند و در زمان انقلاب هم سهم در انقلاب نداشتند یا در پاکستان فراری بودند یا در زیر خانه‌های کابل زندگی می‌کردند وکلاً اوضاع منطقه در دست اینها بود، صادقی وقتی که در منطقه وارد شد شروع به دستگیری ارباب‌ها کرد و یک‌سری روشنگری را در ایران دیده بود، بهشتی در اینجا سخت ناراحت بود و هیات نزد صادقی فرستاد یکی سجادی که از علمای یکاؤلنگ است و دیگری سیدحسین موسوی که از لعل و سرچنگل است. که برای صادقی گفتند شما ارباب‌ها را کار نگیرید زیرا اینها به درد انقلاب می‌خورد و اینها در انقلاب خوب است. صادقی حرف بهشتی را قبول نکرد، در جواب گفت که اگر تو ارباب‌ها را از اطراف خود دور سازی آمده تو را هم دستگیر خواهم کرد، گر چه صادقی دشمن ارباب‌ها بود مگر انقلابی عمل نمی‌کرد به عنوان مفسد کسی را کشته نمی‌توانست می‌گرفت زندانی می‌کرد بعد از مدتی آزاد می‌کرد ارباب‌ها فراری می‌شدند از پاکستان دوباره تجدید قوا می‌کردند صادقی در ورس نزد بهشتی رفت یک سلسله اصلاحات به وجود آورد یک تعداد قاضی‌های که از اینجا تعیین شده بود رفتند، یک تعداد خلقی‌های که بهشتی اعدام نکرده بود صادقی اعدام کرد برگشت محمدعلی خان را دستگیر کردند اکبری بچه ملنگ سرچنگل که از آن ارباب‌ها بود زندان شده بود. دور و بر بهشتی از

ارباب خالی شده بود. صادقی را پذیرفت صادقی از آنجا به منطقه برگشت وقتی که برگشت چون شعله‌ای‌ها بهترین بهره‌ها از همین ارباب‌ها می‌برد شروع به فعالیت کردند که ارباب‌ها را آزاد کنند از پیش بهشتی این هم ارباب‌ها را آزاد کرد مدتی نگذشت که نیرو برای جنگ علیه صادقی فرستاد. چون بچه‌های نصر هم کلاً در منطقه رفته بودند دعای وحدت می‌خواندن و از این قبیل برنامه‌ها، بهشتی چون احساس کرد که اگر اینها در افغانستان مطرح شود دیگر جای پای از برای ما نمی‌ماند. مهره‌های استعمار، شعله‌ای‌ها ارباب‌ها و تنظیم مطرح می‌کردند که خمینی (امام) صاحب در ایران و بهشتی صاحب در افغانستان رهبر است، وقتی که مسئله اصلاحات اراضی در ایران مطرح شد، سیدعلی بهشتی گفته بود که اگر این مسئله را خمینی (امام) برادرم طرح کرده اشتباه کرده چون در اسلام مسئله اصلاحات ارضی وجود ندارد و آن جمله را که آیت‌الله منتظری گفته بود که در اسلام خان وجود ندارد که زیر عکسهایش هم چاپ شده، خیلی از این جمله ناراحت بود، استعمار هم فهمیده ناخن گذاشت سر نصر که اینها ادامه دهنده خط اصیل اسلام در افغانستان است و از پیروان خط امام، لذا دست به توطئه زدند که نصر کافر است نصارا است از این قبیل تهمت‌ها، حالا که با صادقی نیلی مخالفت پیدا کردند با وجودیکه صادقی اول انقلاب را براه انداخته منطقه را آزاد کرده عضو شورا بوده آمده از خارج به عنوان شورا کمک برده و صادقی آنجا دوباره خلقی‌ها را اعدام کرده و خودش نایب رئیس شده با همه این خصوصیات جنگ علیه صادقی نیلی را به عنوان نصری بودن اعلان کردند چون به قول خودشان نصری‌ها کافر است صادقی هم نصری است لذا باید جنگید کلاً مردم را علیه صادقی بسیج کرد بچه‌های نصر نجنگید برای این که مردم کشته می‌شود. و صادقی مقاومت کرد، صادقی شکست خورد آنها چه تاراج‌های که نکردند و آدم‌هایی را که نکشتند هر قدر سلاح در منطقه بود چپاول کرده بودند در همین حمله یا حمله بعدی هفت هزار گاو را کشته خورده بودند، در جنگی که در زمستان و در شهرستان رخداد یک دریا است که شهرستان را

بدو قسمت تقسیم می‌کند گرو دریای خیلی بزرگ است که در وقت آب خیزی نمی‌شود عبور کرد مگر از جاهای مخصوص اینجا چهل زن از ترس خودشان را در آب غرق ساختند، مردم شکست خورد بهشتی‌شان در منطقه مسلط شدند، بعد از شدت ظلم بهشتی دوباره خودی مردم حرکت کردند در دفعه اول مردم با صادقی همکاری نکردند و در مقابل لشکر بهشتی گفتند نمی‌جنگیم چون او آخوند است و ملا است بعد که لشکر بهشتی گفتند نمی‌جنگیم چون او آخوند است و ملا است بعد که لشکر بهشتی در منطقه مسلط شدند خانه‌های مردم را چپاول کردند، ظلم کردند به ناموس مردم تجاوز کردند، مردم ناراحت شدند جنگ را دوباره خودشان آغاز کردند، بدون این که صادقی باشد، بهشتی حکم اعدام صادقی را صادر کرد، مردم وقتی که لشکر بهشتی را از یک قسمت بیرون کردند صادقی هم از پشت اینها رفت، مرمی مردم در اینجا کمی کرد، مردم دوباره شکست خوردند، مردم در حصه قوقور آمدند جا گرفتند دفعه سوم بهشتی با تجدید قوا باز سر مردم حمله کردند در این نوبت مردم شهرستان هم از دو طرف حرکت کردند منطقه را آزاد کردند، البته تعدادی زیادی از طرفین در این جنگها کشته شد. همانطوریکه در اول گفتم که روحانیت کمتر آله دست استعمار قرار می‌گیرد مگر در جاهای که مسائل سیاسی را ندانند و ناآگاه باشند در اختیار استعمار قرار می‌گیرد. در ابتدا آخوندها از بهشتی حمایت می‌کردند بعد از آدم‌کشی‌های فراوان همه از او کناره گرفتند. تمام به صادقی پیوستند و به اکبری، بهشتی چهل، پنجاه تن از طلبه‌ها را زندانی کرده بود و یک تعداد را حکم اعدام‌شانرا صادر کرده بود وقتی صادقی منطقه را آزاد کرد، یکی از شرایط او این بود که زندانی‌ها را آزاد کند. لذا اینها را آزاد کردند، تمام زندانی‌های طلاب را آزاد کردند دوباره ارباب‌ها بهشتی را نگذاشت، گفتند که تو سقوط می‌کنی باید سر صادقی حمله کنی. این دفعه نیز آمدند تا قسمت خدیر را گرفتند که بعد اکبری از آن طرف صادقی از این طرف، فعلاً لشکرکشی‌ها را برده به دور ورس در محاصره است، طبق یک خبر دیگر بهشتی شکست خورده معلوم نیست که دستگیر

شده یا فرار کرده روی هم رفته ارباب‌ها علیه او موضع گرفته‌اند. قرار نامه اکبری که به روحانیت جوان نوشته پیدا است که سه تا جریان علیه اسلام دست اندرکار است و قیام کرده‌اند در مناطق آزاد شده:

۱- جبهه ملی پدر وطن که مال دولت است.

۲- جبهه سلطنت طلب‌ها یعنی طرفداران ظاهر.

۳- جبهه ارباب‌ها و خوانین که مشترک‌اند.

شورا به این صورت به وجود آمد در هر منطقه که شورا وجود داشت ارباب‌ها به احزاب دیگر نرسید و نرفتند ارباب‌ها عضو اینها شد شعله‌ای عضو اینها شد. از قبیل حاجی نادر، سیدجگرن و دیگر ارباب‌ها، علاوه براین در جاهای که شورا وجود نداشت حرکت وظیفه شورا را انجام می‌داد که ارباب‌ها عضو حرکت شدند، این به این شکل کذایی به وجود آمد. منتهی همین مهمات که از ایران رفت نقشی بر آب شد، بی جا مصرف شد. اختلاف در پاکستان هم به وجود آمد که پیش پاکستان هم شکایت شد که اتحادیه و تنظیم رابطه با مردم شیعه ندارند مردم شیعه همه علمای‌شان رفت، احزاب‌شان رفت، سهمیه این اتحادیه را قطع کردند، وقت که سهمیه اتحادیه از کمک‌های بین المللی قطع شد دفترهای‌شانرا هم بستند. بعد اینها دوباره سراغ شورا رفتند که آن وقت نماینده شورا سیدحسن از تخت بود، سیدحسن فاضلی بود برادر بهشتی و اینها رفتند با غلام علی صدر از تنظیم بحث کردند. در اینجا موضع‌گیری‌های ایران و امام در رابطه با افغانستان را بحث می‌کنند و سیدحسن فاضلی می‌گوید که ما حدود شصت درصد می‌توانیم بهشتی را به طرف تنظیم و اتحادیه نزدیک کنیم و او را از انقلاب ایران دور بسازیم، بعد از آن که این محاسبه را انجام دادند دو نفر از شورا و دو نفر از اتحادیه امضا می‌کنند که ما یک‌سال عمل می‌کنیم در اینجا غلام علی صدر از تنظیم امضا میکند حاجی برکت امضا می‌کند و هر دو تا سیدحسن و سیدحسن فاضل امضا می‌کنند این تعهد نامه‌شانرا پس از امضا پیش پاکستان می‌برند می‌گویند که تبلیغات وجود دارد که

مردم شیعه جدا هستند زیر تأثیر ایران است اینها همه دروغ است اینها با ما تعهد کرده است، شما به ما کمک کنید و پاکستان هم از نگاه استعماری همین مسئله را می‌خواهد که شیعیان را از ایران جدا سازد و کمک‌های شانرا دوباره شروع می‌کند همانطوریکه اطلاع دارید این کمک‌ها برای کسانی چون حاجی نادر، سیدجگر، دین محمد، سیدحسین شاه و... و از این قبیل انسانها داده می‌شود. امکانات را از پاکستان می‌گیرند در همین ایام که سلاح‌ها را از ایران بداخل کشور از طریق پاکستان می‌خواستند ببرند راه را می‌گیرند، ایران دو میلیون تومان هم به جبهه آزادیبخش کمک کرده بود که این پول به جبهات توزیع شود، البته یک مقدار از این پول را جهت مصرف در ایران گذاشته بود، بیشتر از یک میلیونش را جهت توزیع بداخل جبهات فرستاده بود، مسئول بردن این پول را جهت توزیع بداخل جبهات فرستاده بود، مسئول بردن این پول آقای صادقی و آقای حسینی ما بود در حصه جاغوری و پنج نفر از تنظیمی در شب راه اینها را گرفتند با اینها تقریباً پنجاه نفر از کارگرا هم بودند البته اینها یک مقدار پول را قبلاً در پاکستان جاسازی کرده بودند، با آنهم ۱۷ لک افغانی از اینها گرفتند که زیادتر این پول‌ها از کارگران بود، اینها را می‌خواستند که بکشند که بعد در این رابطه اتحادیه حاجی رسول علیه تنظیم و اتحادیه اعلامیه داد که اعتراف کرد این کار از طرف تنظیم صورت گرفته، این بود مسئله شورا و موجودیت فعلی شورا، مصاحبه که آقای بهشتی با یک خبرنگار فرانسوی انجام داده در آنجا مسئله شرق و غرب مطرح می‌شود بهشتی می‌گوید که ما مخالفت با غرب و آمریکا نداریم به خاطر این که آنها خدانشناس نیست یعنی آنها خدا را قبول دارند ما با روسیه مخالفت داریم که اینها خدا را قبول ندارند، این برنامه یک بعدی است که اخوان هم کلاً به این طرز تفکرند، این هم وضعیت شورا.



حرکت شیخ آصف



مسئله حرکت را باید از آوان روی کار آمدن مسئله مرجعیت امام و مسئله مرجعیت آقای خوئی بررسی کنیم وقتی آقای عبدالحسن فوت کرد او مجتهد جهانی بود او یک مرجع تمام جهان اسلام پاکستان، ایران، افغانستان و... در ایران بعد از فوت اصفهانی مرجعیت آقای بروجردی مطرح شد که همه مردم از بروجردی تقلید داشتند در افغانستان همه از مرحوم آقای حکیم تقلید می‌کردند و سپس در افغانستان ۹ نفر از علما نوشت که حکیم مرجع است بلا اتفاق مرجع هم واقع شد. ما به آن کار نداریم منتهی وقتی که آقای بروجردی وفات نمود، مرجعیت آقای حکیم جهانی شد. یعنی ایران هم به مرجعیت او رفتند در این وقت اطراف آقای حکیم را چند تا از شیخ‌های افغانستان گرفته بودند که اینها به عنوان امتیاز از آقای حکیم پول می‌گرفتند و برای کسانی که پیشش درس می‌خواند پول می‌دادند البته به عنوان مستضعفین افغانستان پیش آقای حکیم مطرح می‌کردند و شخصیت‌های هم که از افغانستان می‌آمد عنان آقای حکیم بدست اینها خوب می‌گفتند آقای حکیم هم احترام می‌کرد، البته در عراق امتیاز ایرانی و عرب بر طلاب افغانی و پاکستانی مطرح بود طلاب اعراب و ایرانی دو برابر افغانی‌ها و پاکستانی شهریه داشتند تخصیص‌های هم که می‌آمد به اینها داده می‌شد. که به افغانی‌ها و پاکستانی داده نمی‌شد و این هم در دست همین ایادی بود که اطراف آقای حکیم را گرفته



بودند تا وقتی که در سال ۱۳۴۲ امام در ایران قیام کرد و امام را اول بار زندانی کردند بعد از زندان بیرون آوردند باز مردم قیام کردند مجبور شدند امام را به ترکیه تبعید کردند. باز مردم آرام نشد. تا این که امام را به نجف تبعید کردند. وقتی که امام در ترکیه بود مرتب شورش بالا می‌گرفت، در این وقت ایادی استعمار به این نتیجه رسیده بود که امام را از نگاه مذهبی بزنند یعنی به این فکر بودند که امام در مقابل مرجعیت آقای حکیم و آقای خوئی از نگاه علمی عرض اندام نمی‌تواند بکند در نتیجه طلاب اطرافش را رها می‌کنند. از نگاه علمی اگر کسی زده شد که بعد در مسائل ولایت فقیه صحبت می‌کنیم. اینجا توصیه کردند که امام را به نجف ببرند و از نگاه علمی به فکرشان بگویند وقتی که امام نجف آمد درس‌های آنها شب و صبح شروع می‌شد. امام درس خود را ساعت ۹ شروع کرد که معارضه با درس آقایون نداشت، البته شاگردهای که جان باخته برای امام بود و تنها مرجع وقت می‌دانستند و تنها عالم وقت خود می‌دانستند اینها از ایران کوت و سلوار (کرتی و دریشی) کرده رفتند از مرز عراق داخل شدند از جمله کسانی که رفت آقای منتظری بود که کوت و سلوار کرده رفت بعد آقای مشکینی بود که اینها در درس آقای حکیم هم رفتند. آقای حکیم یک غرور خاصی داشت که در پای درسش کسی قدرت اشکال را نداشت. آقای منتظری آنجا اشکال کرده بود اول اعتنا نکرده بود که چرخاننده بود بعد فهمیده بود که عالم است و اشکالش را جواب داده بود، گفته بود در کجا تحصیل کرده‌ای؟ گفته بود که یکی از شاگردهای آقای خمینی (امام) هستم، گرچه امام از این مسله راضی نبود که مرحوم آقای حکیم از این طریق کوبیده شود، چون شاگردان امام وظیفه شرعی‌شان می‌دانستند که فضل و علم امام (ره) را ثابت کنند که چقدر فاضل و عالم است این مسئله در اینجا باشد.

وقتی که امام شهریه را شروع کردند یعنی یک سهمیه برای اولین بار داد. تقسیم ذریعه شیخ نصرالله خلخالی انجام گرفت. همان امتیازی که آقایون عمل می‌کردند در تقسیمه امام هم عمل شد. یعنی امام اطلاع نداشتند و شیخ نصرالله خلخالی که مقسیم آقای بروجردی بود، یعنی تمام کارهای امام بدست او بود یعنی به ایرانی‌ها دو چند و دو برابر افغانی‌ها شهریه می‌داد بعد اینجا افغانی‌ها به امام نامه نوشتند که

ما سرو صدای انقلاب را شنیده بودیم خیلی کار در این حوزه بود امتیاز در این حوزه بود مگر از شما توقع نداشتیم، وقتی که امام متوجه شد. گفت که اشتباه شده این مسائل دیگر تکرار نمی‌شود بعد از آن امتیاز بکلی از دفتر امام رخت بست.

ایرانی، افغانی و... هر یک برابر سهم می‌گرفتند، بلکه در وقت سفر خرج افغانی‌ها را دو برابر ایرانی‌ها پول می‌داد، که اعتراض شد. گفت که راه افغانستان دو برابر ایران است، یعنی وقتی از عراق ایران می‌روی بعد افغانستان می‌روی ولی بعضی آقایون تا حالا هم که آقای خوئی باشد این امتیاز را قائل است. یکی از نمونه‌های که درباره شخصیت‌های افغانی این کار را کرد، ورود مرحوم بلخی در عراق بود وقتی که بلخی در عراق وارد می‌شد آقای واعظ از کابل گزارش داد از بلخی تجلیل نکنید، در آنجا پدک آقای حکیم، شیخ آصف بود، شیخ اسماعیل محقق بود شیخ عیسی بامیانی بود، وقتی که بلخی وارد عراق شد بچه‌های بلخاب و سمت مزار بنا بود برای بلخی تجلیل بگیرد، شیخ اسماعیل گفته بود که یک شخص بی سواد آمده وقتی که تجلیل گرفتند شخصیت‌ها در این گردهمایی آمدند این از امتیازات خاص بلخی بود که امام در هیچ گردهمایی شرکت نمی‌کردند. چون مبارزه بلخی را شنیده بود، در گردهمایی شرکت کرد، آقای حکیم نیامد. و از بلخی سخت تجلیل شد، کلاً روسای حوزه اساتید آمده بودند و مرحوم آقای حکیم شرکت نکرد ولی از سیاست و دید خیلی بلند مرحوم بلخی این بود که گفتند ما باید دیدن آقای حکیم برویم و تمام طلبه‌های ترکستانی با این مسئله مخالف بودند. مخالفت‌شان این بود که آقای حکیم مرجع‌شان بود و با این رویه از او رنجیده بودند، مگر مرحوم بلخی این را قبول نکردند، گفته آقای حکیم مرجع ما است، پیشوای ما است از این حرف‌ها و هدفش این بود که برود ادعان آقا را که دیگران مغشوش کرده، رفع نماید. سیدعلی اکبر صالحی می‌گوید که من با آقای بلخی یکجا بودم که از آقای حکیم وقت گرفتیم که نزدش برویم، آقای حکیم ۱۵ دقیقه تخلف کرد سر وقت خود نیامد، بلخی در انتظار خانه نشسته بود، وقتی هم آمد چهره‌اش کاملاً گرفته بود، راضی به این که صحبت کند نبود و احوالپرسی بکند ولی مرحوم بلخی به محض که نشست یک مختصر از آقای حکیم تجلیل کرد که تو مرجع مایی، بعداً شروع کرد به بافت اجتماعی

افغانستان و انگیزه‌های قیامش هر دقیقه که می‌گذشت پیشانه آقای حکیم باز می‌شد تا آخر صحبت بکلی حالت طبیعی بخود گرفت در آخر سر خود را تکان داد که برای من کج فهمانده بودند، برای مرحوم بلخی یک عبا هدیه داد. از آن روزی که مرجعیت مطرح شده بود استعمار می‌دانست که چطور این مرجعیت در قلب مردم جا دارد و چطور با عشق و علاقه خاص و ایمان به مرجعیت گردیده است، از آن وقت مهره درست کرده در اطراف آقایون گذاشت در همان وقت که این آقایون هنوز در افغانستان نرفته، مدرسه درست نکرده و طلبه جمع نکرده بودند، با مرحوم بلخی رویه و برخوردشان به این شکل بود، آقای حکیم فهمیده بود که ابراهیم گوسوار با بلخی اختلاف دارند در همان سفر ابراهیم گوسوار هم نجف رفته بود. بعد مرحوم آقای حکیم این دو را دعوت نموده آشتی داد، عبایی را که به مرحوم بلخی داده بود مرحوم بلخی بعد هر جا که منبر می‌رفت می‌گفت که این عبا را آقای حکیم به من داده. بعد مرحوم بلخی به ایران آمد منبر رفت و به افغانستان برگشت. تا این که آقای حکیم وفات کرد بعد از فوت آقای حکیم مرجعیت مطرح شد. در افغانستان مرجعیت خوئی و امام مطرح شد. تمام کسانی که اطراف آقای حکیم بودند. کلاً رفتند اطراف خوئی را گرفتند. واعظ در آنجا طرفدار آقای خوئی بود رئیس در آنجا طرفدار آقای خوئی بود. شیخ قربان محقق، شیخ سلطان همین‌طور شیخ اسماعیل و همه، اینها باورشان نمی‌آمد که افغانستان به مرجعیت امام بروند، برای این که هر سر جنبان و به اصطلاح خودشان عالم داشتند به سراغ خوئی رفتند.

۹ نفر از اساتید نجف نوشت که خوئی اعلم است، البته ۱۲ نفر از شاگردان بر جسته امام که مجتهد هم بودند از قبیل آقای مشکینی و آقای منتظری نوشتند که امام اعلم است در افغانستان روی این اصل غیر از بچه‌های جوان و طلاب جوان کسی دیگر مرجعیت امام را نپذیرفت، با مرجعیت امام مبارزه هم بداخل افغانستان کشانده شد. یعنی کتاب حکومت اسلامی آمد، کتابهای دکتر شریعتی آمد یک تعداد کتابهای اسلامی که در اروپا چاپ می‌شد داخل افغانستان می‌آمد در اوائل تیپ جوان خیلی علاقمند و تشنه کتابها بودند و کتابها برای‌شان نمی‌رسید. حکومت اسلامی را دست نویس می‌کردند. وقتی که این مسئله پیش آمد آقایون در زمان

آقای حکیم قدر داشتند و در زمان آقای خویی هم اطراف او را گرفتند، مسئله سانسور را مطرح کردند، با تبلیغات سرسام آور که آقای واعظ در تمام مناطق هزاره جات رفته بلندگو نصب کردند و تبلیغ کردند که آقای خویی اعلم است. در شهرهای دیگر هم دست بدست هم داده تبلیغ کردند مثلاً آقای محقق در مزار بود، سیدسرور، آصف و همین نماینده شورا مهدوی اینها به مزار آمدند البته شیخ سلطان مسئله جدا داشت که از امام تقلید کرده بود، از ترس آنها از سید یوسف تبلیغ کرد در آخر به امام گیر کرده بود چون همه از آقای خمینی (امام) تقلید کرده بود او هم گیر کرد. روی هم رفته همه از قندهار و کابل کمر بسته آمدند به مزار که از آقای خویی تبلیغ کنند، در یک حصه بهسود در قمست سرچشمه یا قول خویش، آقای ناصر با آقای واعظ یکجا رفته بودند قبلاً فیصله کرده بودند وقتی می‌رویم چون هر دوی ما مقلد دو مرجع هستیم هیچکدام از مرجعیت تبلیغ نمی‌کنیم فقط منبر می‌رویم و بس، چون تعهد بسته بودند آقای ناصر که خورد بود و مقلد امام وقتی که منبر رفته بود از مرجعیت هیچ چیز نگفته بود. بعد آقای واعظ که منبر رفته بود در وقت دعا گفته بود که ای مردم آقای خوئی اعلم است من از آقای خوئی تقلید دارم، در همان وقت آقای ناصر هم بلند شده با بلندگو گفته بود، ای مردم این قدر بدانید که آقای خمینی (امام) اعلم است من هم از خمینی (امام) تقلید دارم، ما به این کار نداریم، در یک منطقه که آقای واعظ رفته بود، مردم منطقه قبل از رسیدن واعظ از امام تقلید کرده بودند وقتی که واعظ می‌خواست تبلیغ بکند یکی آمده گفته آقا، اینجا مردم وقت از امام تقلید کرده. تعبیر واعظ است که گفته باشد که شما مردم آن قدر بی عقل و بی شعور هستید که قریب است که از سیدکیان رفته تقلید کنید. این مسئله را در اینجا می‌گوید که گفته بود بلندگوی از کابل برده بودند وقتی که نصب کردند که آقا صحبت بکند، سیم بلندگو سوخته بود وقتی که سیم سوخته بود باقی مردم که از امام خمینی تقلید نکرده بودند آنها هم از امام تقلید کردند در بست همه مقلد امام شدند. این در اول مرجعیت بود که کوشیدند که جلو مرجعیت امام را بگیرند بعد از آن که مرجعیت جایگزین شد و هر کس از هر کس تقلید کرد، دیگر تبلیغ فایده نداشت. از کابل به بسیار جاها نفر فرستادند که برگردانند مثل چهارکنت

مثلاً چهارکنت تعداد مردم از امام تقلید کرده بودند ولی آقای واعظ به آقای مدرس و پدر شاه عبدالعظیم نامه نوشت و اینها یک تعداد مردم را برگردانند ولی وقتی که مبارزه شروع شد و کتاب به افغانستان رسید. اینها شروع به جلوگیری کردن و تخطیه کردن مبارزین ایران کردند و در افغانستان بیشتر این کارها بدست آصف صورت می‌گرفت. که سر دمدار این کارها بود. در کابل شیخ سرور، محقق، تقدسی و شیخ محمد امین خان را در مدرسه سیدسرور و مدرسه محقق جمع کردند و تعهد کردند که اگر طلابی که به جماعت حاضر نشد و بداخلاقی کرد و به حرف مسئولین نشد، اگر از یک مدرسه اخراج می‌شود باید در مدرسه دیگری هم پذیرفته نشود، وقتی که این تعهد بسته شد هدف روی مسئله دور می‌زد که یک تعداد طلبه‌ها کتاب می‌خواند و از اینها اطاعت نمی‌کردند، در آن وقت طلبه‌ها اعلامیه مفصل علیه اینها دادند. وقتی که آقا مصطفی پسر امام که آغازگر انقلاب بود وفات کرده بود، در کابل طلاب پافشاری کردند فاتحه بگیرند، اینها گفتند که در ایران یک پادشاه شیعه وجود دارد این را هم اگر سرنگون کنند در دنیا دیگر شیعه وجود ندارد و در فاتحه شرکت نکردند و اینها کلاً معتقد بودند براین که مبارزه ایران بدست روس‌ها است. و آقای آصف در شدت مبارزه ایران در قندهار منبر رفته بعد از منبر رفتن کسی سؤال کرده که این کشتار در ایران چطور می‌شود؟ در جواب گفته است که اگر دادگاه اسلامی بر پا شود یعنی وجود داشته باشد خمینی (امام) باید محاکمه شود که این قتل عام را به وجود آورده است. در مدرسه آقای محقق که اکبری از پیروان خوئی لمعه را درس می‌گفته، مسئله جهاد را درس می‌داده آن وقت مسئله ایران را و مسئله جهاد را رد کرده و گفته بود که در اینجا جهاد جایز نیست روی این مسئله اینها این موضع‌گیری را از ابتدا داشتند. جرم طلبه‌های که از مدرسه اخراج می‌شد این بود که کتاب امام را با خود داشتند و یا کتاب‌های دکتر شریعتی یا طالقانی را مطالعه می‌کردند. با همه زحمات و مشقات به حمدالله این انقلاب پیروز شد و معیارها عوض شد، در آن وقت آصف در مشهد آمده بود و صحبت کرده بود که من نماینده آقای خوئی هستم، گفته بود که تا طلبه‌ها کفایه را تمام نکرده طلبه‌ها را به مدرسه راه ندهید. برای این که مدرسه‌های افغانستان خالی شده به همین اساس

شهریه طلبه‌ها در مشهد قطع گردید، طلبه‌ها سرو صدا کردند برعلیه‌اش حرکت کردند این وضع ادامه داشت تا وقتی که کودتا تره‌کی در افغانستان بوقوع پیوست و انقلاب در ایران در شرف پیروز شدن بود، وقتی که کودتای تره‌کی به وقوع پیوست نه ملت و نه آخوندها به دیدار دولت نرفت حدود دو ماه کسی نه از مردم شیعه و نه از سنی به دیدار تره‌کی نرفت. برای اولین بار به خیر آخوندهای شیعه در کابل جمع شدند به دیدار تره‌کی مزدور رفتند. وقتی که آخوندهای شیعه رفتند اهل تسنن هم رفتند از جمله آخوندها فقط آقای عالم نرفت و آقای صادقی دیگر سی نفر از آخوندها جمع شدند، رفتند، در قندهار دو آخوند یکی شیعه یعنی آقای محسنی و یکی هم سنی که افغان و اسمش عبدالعزیز بود و این هر دو شروع به فرار کردند به قول یکی از دوستان محسنی در آن روز تا هنوز مسئله آخوند بگیر شروع نشد بود و آصف در غورزنگ ملی داود عضویت داشت و این سند در دست دولت تره‌کی افتاده بود. از این جهت وحشت کرده فرار نموده است. البته این آخوندها ظاهر را کلاً دعا می‌کردند شاید نوارهای‌شان موجود باشد، در زمان داود تیپ طرفداران خوئی واقعاً طرفدار داود شده بودند. شما می‌دانید که حوزه‌های شیعه در افغانستان دولتی نشده بود، یعنی زیر بار دولت نرفته بود، برخلاف حوزه‌های اهل تسنن که زیر نظر دولت بوده یعنی از اوقاف پول می‌گرفتند، ضرورت‌های‌شانرا دولت تأمین می‌کرد. مانند جامعه‌الازهر، اگر چه از نگاه علمی و تخصصی بلند بودند ولی آن حالت حوزه‌های شیعه را نداشت، یعنی هر چیزی را که دولت می‌گفت عمل می‌کردند. شما می‌دانید که امروز گر چه در ایران جمهوری اسلامی است باز هم حوزه‌های علمیه مستقل است. از نگاه مصارف مستقل است یعنی دولت هیچ مصرف حوزه‌های قم را تأمین نمی‌کند مصرف حوزه‌ها از سهم امام است و از این مسائل. و در افغانستان هم این مسئله رایج بود یعنی مدارس را شیعه مستقل نگاه می‌داشت. در زمان ظاهر و داود. دولت پافشاری داشت که مدارس را تحت تأثیر در آورد و یک‌سری مصارف هم بدهد، ولی علمای شیعه آن اصالت شیعی را حفظ کردند. مگر آقای واعظ وقتی که مدرسه را ساخت این مدرسه را بنام اوقاف دولتی نوشت و تمام مصارف، آب و برق این مدرسه را دولت می‌پرداخت و آقای محسنی در قندهار هم این کار را کرد.

لذا پاسبان دم درب مدرسه می‌آمد، این را خود من هم دیدم و در مصاحبه جوانان هم اعتراف کرده بود که به در خانه من نبود به در مدرسه بود یعنی عذری بدتر از گناه اگر به در خانه‌اش می‌بود معلوم می‌شد که خودش وابسته است ولی وقتی که دم در مدرسه ایستاده معلوم بود که این مدرسه را هم تسلیم اوقاف کرده روی این مسائل در آن وقت بدان شکل رفتار می‌نمود. بعد از آن که تره‌کی پیروز شد دو سه ماه گذشت تا آن وقت علما را نمی‌گرفت در این وقت انقلاب ایران رو به پیروزی بود از ترس این که مبادا انقلاب ایران در افغانستان پیاده شود حکومت تره‌کی حمله کرد به دستگیری علما یک تعداد فرار کرد و یک تعداد دستگیر شد از جمله فراری‌ها یکی هم آقای محسنی بود که مکه رفته بود از مکه به سوریه آمد، امام در آن وقت به فرانسه بود، یک تعداد آخوندهای شیعه از جهت این که انقلاب در ایران پیروز شده بود دستگیر شدند و یک تعداد دیگرشان خود جرأت مبارزه را نداشتند و دل به برادران اهل تسنن بسته بودند و به آنها کمک می‌کردند و این اسناد در دولت لو رفته بود لذا آقای واعظ به صبغت‌الله مجددی کمک کرده بود یعنی هر کسی به تیپ خودش، شیخ تقدسی و دیگران به برهان الدین ربانی پول فرستاده بودند و آقای محسنی را می‌گفتند به گلبدین و برهان الدین سی هزار افغانی فرستاده بوده است. و اینها امید این را که خود ما صاحب تشکیلات شویم و کار بکنیم نداشتند. لذا بالا، بالاترین پول‌های مردم شیعه به کام اهل تسنن فرو رفت لذا یک دفعه که تاجرهای کابل پول فرستاده میلیونها افغانی به عنوان این که سلاح از پاکستان بخرند، اینها به سوریه رفته بود پناهنده به سیدحسن شده بود، سیدحسن مدرسه داشت مبارزه ایران را رد می‌کردند و آنجا درس می‌گفت. اینجا یکصد و هشتاد درجه تغییر کردند. آن روزی که آقای منتظری از فرانسه، سوریه آمدند. آنجا پیش آقای منتظری رفته بود که بچه ما در ایران است امکان دارد کشته شود، در انقلاب سهم دارد. افغانستان را کمونیست‌ها گرفته، باید چه کار کنم مرحوم محمد منتظری پسر آیت‌الله منتظری تمام موضع‌گیری‌های آصف را در قندهار دیده بود شب که ما رفتیم دیدن آقای منتظری، آقای منتظری گفت: یک شیخ بنام محسنی است خوب آدم مبارز است، مرحوم محمد خندید گفت: از آن دشمنان

مبارزه است. یکی او گفت و یک‌سری گفتیم آقای منتظری قهر شد که غیبت نکنید. اینها در اینجا هیچ کاری نکردند برهان الدین به این نامه نوشت که بیایید رفته نتوانست، تا این که انقلاب ایران به پیروزی رسید. امام از فرانسه آمد. آقای جاوید و اطرافیانش اعلامیه بنام روحانیت مبارز داده بود البته جاوید معاون‌شان است و سردمدار کارهای تشکیلاتی و حزبی‌شان نیز هست. بدنیت که درباره جاوید هم یک کمی صحبت کنیم جاوید از مقلدین آقای خوئی بود، یعنی وقتی که در آنجا آمده بود، سراز آن که زن هم داشت در نجف، یک دختر دیگر را هم صیغه کرده، چندین بار این دو زن بین هم جنگ کردند طلاق داد و دوباره پس گرفت. وقتی که در قم آمده بود آقای افتخاری برایش مخفیانه کتاب می‌دادند که کتاب بخواند و او را هم علنی گرفته نمی‌توانست، وقتی که سال ۱۳۵۴ پیش آمد. طلاب تظاهرات کردند جمعی شهید و ۴۰۰ نفر دستگیر شدند که اینها آنها را لعن می‌کردند. تا این که انقلاب پیروز شد اینها ۱۸۰ درجه تغییر کرده بودند و از هر مبارز، مبارزتر شده بودند، اولین اعلامیه را در فضای آزاد ایران کانون مهاجر داده بود و دومین اعلامیه را آقای جاوید بنام روحانیت مبارز، بعد از آصف دعوت کردند که از سوریه بیاید برای اولین بار که شیخ آصف ایران آمد مسئله حرکت را مطرح کردند. تا وقتی که کوچش از قندهار نیامده بود. چندین تظاهرات که در اینجا صورت گرفت که جلو سفارت روسیه رفتند پرچم روسیه را آتش زدند و جلو سفارت افغانستان رفتند که طلاب همه رفته بودند مصاحبه کنندگان، وقتی مصاحبه کردند آقای محسنی به اسم خود به عنوان رهبر حرکت مصاحبه نکردند، بعد بچه‌ها سؤال کردند که چرا مصاحبه نمی‌کنید گفته بود که بچه‌هایم به داخل است یعنی زن و بچه ما در افغانستان است اگر ما مصاحبه بکنیم امکان دارد زن و بچه ما را دولت بگیرد و آزار بدهد.

تا این که بچه‌هایش را از طریق پاکستان آوردند. بعد از آن به عنوان رهبر حرکت مصاحبه شروع شد. شما می‌دانید وقتی که انگیزه یک مبارز زن و فرزند و اولادش را از باقی ملت برای‌شان امتیاز قایل است، این شخص هیچ وقت مبارزه نمی‌تواند، کسی بدرد ملت می‌خورد که به خانواده خود امتیاز قایل نباشد. شما می‌دانید وقتی که مرحوم مصطفی به شهادت می‌رسد امام برایش گریه نمی‌کند. ولی وقتی که استاد

مطهری به شهادت می‌رسد امام برایش گریه می‌کند بلکه ارزش و امتیاز را به شخصیت‌های علمی جامعه قایل است نه روی مسئله قومی و نژادی.

وقتی که حزب حرکت به وجود آمد آرم و دم و دستگاہ، نشریه چاپ کردن، احساسات زیادی بعد از اشغال افغانستان به وجود آمده بود هرکسی را که به روحانیت معروف بود تقویت می‌کرد پول‌های زیادی را گرفتند دستگاہ آقای خوئی چه در کویت و چه در ایران و افغانستان کلاً پولش بدست اینها افتاد، برخلاف اینها از پیروان امام پول گرفته بودند، طلبه‌های اطراف محسنی تبلیغات رابراه انداخته بودند یکصد و بیست هزار تومان از کارگران افغانی از اصفهان جمع آوری کرده بودند که نصف کرده بودند شصت هزار را به آقای محسنی داده شصت هزار دیگر را خودشان به میل خودشان مصرف کرده بودند. مسئله شماره بانک‌های شخصی‌شان پیش آمد، بعد از این مسئله، مسئله توبه پیش آمد، برای اولین بار بچه‌های کاشان آمدند با آقای محسنی مصاحبه کردند و سؤال کردند که شما از قبل حزب نداشتید و حالا حزب تشکیل دادید، حزب تشکیل دادن کاری مشکل است، این چطور می‌شود؟ یک وقت نشود شکست بخوری، نوارش بود آقای محسنی گفته بود، امتحانش می‌کنیم، اگر پیش رفت که خوب اگر پیش نرفت منحل اعلان می‌کنیم، یعنی از اول عقیده بر تشکیل حزب‌شان و پیروزی نداشتند یکی دیگر هم شعله‌ای‌ها زیادی به این حزب آمدند که خودشان افتخار می‌کردند که شعله‌ای‌ها مسلمان شده و از کمونیست بودن‌شان برگشته است. مسئول هرات‌شان شعله‌ای و سنی بود که خودش مدتها در پیش شیعه‌ها نماز دست باز می‌خواند شما می‌دانید هیچ سنی حاضر نیست که در افغانستان تقیه بکند و در پیش شیعه‌ها نماز شیعی بخواند، برای این که تقیه اصلاً در مذاهب اهل تسنن نیست. تقیه همان طوریکه وقتی جایش رسید صحبت خواهم کرد، یک جریان ضد حکومتی و شیوه‌خواهی بود از وقتی حق ائمه غصب شده شیعیان‌شان مبارزه می‌کردند و علامت شناسائی‌شان این سبک و روش را که نام بردیم بوده از این جهت یک روش و شیوه مخفی کاری داشتند. ولی از آن وقت حکومت بدست اهل تسنن بوده و اهل تسنن دنباله رو حکومت بوده نیاز به آن سبک مبارزه نداشته تا این که اینها آن نوع مبارزه

را شیوه زندگی‌شان قرار دهند، لذا اینها تقیه را حرام می‌دانند، شما می‌دانید که اگر ده هزار شیعه هم باشد یک سنی در آنجا باشد نماز خود را دست باز نمی‌خواند. روی این اصل این سنی که در این عصر با وجود این که امام اینقدر داد می‌زند که شیعه و سنی فرقی ندارد، این شخص اگر تقیه می‌کند واضح می‌سازد که این شخص اصلاً به مذهب خودش عقیده ندارد. من دو سال قبل وقتی از طریق هرات می‌خواستیم افغانستان برویم، این مهندس (مسئول حرکت در هرات) هم با ما بود ده نفر از برادران ایرانی هم بود، در مدتی که با ما یکجا بود نماز را با ما می‌خواند در دعای وحدت شرکت می‌کرد، در سر مرز یک پیرمرد با ما یکجا شد پرسیدم گفت از هرات هستم او از محل همان مهندس بود، وقتی ما نماز می‌خواندیم، در بین دو نماز فکرم شد دیدم پیرمرد می‌خندد حرفی به دلم گشت چون ناوقت رسیده بودیم امشب چیزی نگفتم، فردا بعد از نماز بیرون رفتیم به این طرف و آن طرف قدم می‌زدیم من شروع به سؤال کردن نمودم که کدام قسمت هرات شیعه و کدام قسمت سنی دارد. و برای مبارزه امروز شیعه و سنی با هم دست بدست هم داده‌اند، باید تعصب به خرج داده نشود، ده آنها را سؤال کردم گفتم آنجا شیعه دارد یا نه؟ گفت آنجا شیعه ندارد اما دورتر از ما است گفتم شما با این مهندس از یک قریه هستید؟ گفت آری گفتم این از برادران اهل تسنن است؟ گفت بلی، من شک کردم که این شعله‌ای نباشد که بعد یک داکتر احمدی مسئول فرهنگی حرکت در آنجا بود پیش سپاه فاش شد که این از شعله‌ای‌های سرسخت است. شما اگر یادتان باشد دو نفر معلم به عنوان معلم چریکی که آقای فخر با ۲۰ میل سلاح به چهارکنت آورده بود یکی‌شان اصغر و دیگری محمود نام داشتند که اینها بچه‌های چهارکنت را تعلیمات می‌دادند. برادر محمود در جریان سامایی‌ها کشته شد و محمود پیش دین محمد خان رفته بود که برادرش چرا کشته شده است و ادعا می‌کرد که برادرم مسلمان بود. دین محمد هم چون ارباب بود مسئله دیگری پیشش مطرح نبود گفته بود که تو این طور نادانی وقتی که برادر تو آمدنی بود، چرا ما را وقت خبر نکردی و می‌دانید که زد و خورد را سازمان نصر و حزب اسلامی کرده بود، در هرات چند تا بچه‌های ایرانی با اینها رفته بود کشته شد کسی که راننده و موتروان اینها بود خلقی بوده، روی این

اصل تعدادی زیادی بچه‌ها کشته شدند به این صورت در حزب‌شان باز بود در تمام سنگرهای‌شان هر گونه نفر وجود دارد. بگذریم از این مسائل، مهم‌ترین مسئله امروز در جهان مسئله وحدت و مسئله رهبری است. می‌بینیم که امروز سنی‌ها در مصر سادات را اعدام می‌کند به عنوان اطاعت از رهبری امام و آنجا یک مسلمان سنی اعدام می‌شود به عنوان طرفداری از امام و خط رهبری امام، کلاً در این گردهمایی نیمه شعبان که شرکت کرده بودیم چه از فلسطین و دیگر جاها خط رهبری امام را پذیرفته بودند، بیایم در شیعه که ولایت فقیه مطرح است اطاعت این است حرفش واجب الاطاعه است، پس اگر کسی از ولایت فقیه اطاعت نکند از خودکاری کند رهبری واحد وجود نخواهد داشت. بعداً درباره رهبری و ولایت فقیه صحبت خواهیم کرد. در مذاهب پنجگانه شرایط رهبری را بررسی می‌کنیم، منتهی مسئله امروز اگر سنی هم ولایت فقیه را قبول ندارد ولی سیاست لاشرعی و لا غربی را قبول دارند، یعنی خواهد گفت که در جامعه اسلامی اگر کسی مبارزه کند بدون تکیه به شرق و غرب باشد، ولی وقتی که کنفرانس در طایف مطرح می‌شود به توطئه کسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا، این شخص اصلاً یهودی و دشمن اسلام است، تنها مسئله که در کنفرانس مطرح کرده بود مسئله یهود علیه فلسطین بود حالا هم که مسئله را در حکومت ریگان مطرح کرد روی مسئله فلسطین کار می‌کند. وحشتی که ابرقدرتها دارند، مسئله انقلاب ایران است. این انقلاب ابر جنایت کاران را یکی پس از دیگری شکست دادنی است، چه سعودی، چه کویت، چه اردن و چه عراق اگر اینها سقوط بکند دیگر منافع به روس و آمریکا نخواهد ماند. چنانچه در آن روزی که ۹ میلیون بشکه نفت به قیمت ۱۴ دالر از ایران صادر می‌شد، در مقابل فانتوم‌های ۱۴ و ۱۵ را به ایران وارد می‌کردند. خلبانان این هواپیماها هم باید آمریکائی می‌بود، چرا که ایرانی‌ها آنها را هدایت کرده نمی‌توانستند، امروز ایران پیروز شده شصت هزار مستشار آمریکا را بیرون رانده، که ماهانه پول همه آنها از ایران گرفته می‌شد، قیمت نفت را بیشتر از دو برابر یعنی ۳۶ دالر بالا برده، از ۹ میلیون بشکه به ۳ میلیون بشکه صادرات را تقلیل داده‌اند. در آن روز به اسرائیل نفت می‌رفت، به آفریقای جنوبی نفت می‌رفت امروز قطع گردیده است. در مقابل مهره دیگری یافته

که سعودی باشد در آن روز ۸ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد و امروز به ۱۴ میلیون بشکه افزایش داده است، که کسری ایران را پر کند و قیمت نفت خود را هم پائین آورده است. اگر امروز ایران از چنگ آمریکا بیرون، فردا عراق و سعودی، کویت هم بیرون آیند دیگر جای برای آمریکا در منطقه باقی نخواهد ماند، وقتی که اعراب نفت‌شان را در زمان نیکسون قطع کرده بود، روزنامه‌ها و رادیو گفته بودند که زن نیکسون از سردی در کاخ سفید گریه می‌کند، این شاه‌رگ حیاتی آمریکای بدست مسلمانها است. اگر یک روز سعودی، کویت و دیگران بدست اسلام سقوط کند از چنگ آمریکا بیرون آیند دیگر آمریکائی وجود نخواهد داشت. روی این مسائل این برنامه را در طایف ریختند و تمام احزاب و کشورهای اسلامی را دعوت کردند و امام این کنفرانس را تحریم کرد، و تعبیر امام این بود که این کنفرانس به نفع اسلام نیست. احزاب اهل تسنن کلاً رفتند و از اهل تشیع آقای آصف محسنی از ایران رفت، حرف امام را نقض کرد. سوریه، لیبی و الجزایر شرکت نکردند، این کنفرانس از ابتدا تا آخر توطئه علیه انقلاب ایران بود چه توطئه‌های که تعصبات بین شیعه و سنی از سعودی به نوار مرز ایران منتقل شد که حرکت‌های خطرناک به وجود آمد، بعد از عودت از کنفرانس طایف آقای آصف محسنی ۱۸ مواد اعتراض علیه نظام جمهوری اسلامی نوشته در پایان هم نوشته بود که در روز نامه اطلاعات هم منتشر شود، ایران این کار را نکرد.

سپاه هم که جریان‌ها به پیشش مشخص بود جواب ۱۸ اعتراض را نوشته به محسنی داد گفته است که اگر چاپ می‌کنی هر دو را چاپ کنید. بعد چاپ نکرد. بعد از آشنایی در طایف پول‌های فراوان برایش کشورهای اعراب مرتجع دادند و مسئله رساله جنگی را بعد از کنفرانس به چاپ رسانیده است، بیایم درباره رساله جنگی بحث کنیم که مسئله شیعه است، شما میدانید که در شیعه تقلید پیروی از مجتهد اعلم واجب است. یعنی فتوای غیر اعلم در مقابل اعلم جایز نیست، یک دفعه کسی کتاب تحقیقی علمی در حوزه نوشته می‌کند مثلاً کتاب فقهی می‌نویسد این را یک استاد هم می‌نویسد، در حوزه به عنوان کتاب علما است هیچ کاری به مردم عامی ندارد این کار راهش در حوزه باز است، کسانی که به مرحله اجتهاد هم نرسیده از

چهار تا آیه و حدیث یک چیزی می‌تواند بنویسد، کار آقای محسنی این نبوده بلکه این رساله در حال جنگ عمل می‌شود بر فرض اگر آقای محسنی مجتهد شده باشد نظرش برای خودش حجت است نه بر دیگران. آقای محسنی که داد زده که آقای خوبی اعلم است چاپ کردن رساله در مقابل او برای محسنی حرام است، این رساله برای چه است غیر از آن است که پیش مردم مسئله رهبریت را مطرح کنند. این هم می‌خواهد مثل شریعتمدار در افغانستان در بین مردم مطرح باشد، آن مسائل که رابطه با اتحادیه پاکستان دارد و در آن کنفرانس رادیو صدای آمریکا با او به زبان عربی مصاحبه می‌کند حال آن که مسئله افغانستان و ایران زبان عربی نمی‌خواهد. در افغانستان عرب زبان وجود ندارد، وقتی که آقای محسنی حزب تشکیل داده بود آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) در آن وقت مسئول شورای انقلاب بود تا هنوز مسئله ریاست جمهوری پیش نیامده بود شورای انقلاب تصویب کردند ایشان را به عنوان مسئول به نسبت این که ایشان با مردم بوده در ضمن به مشهد زندگی می‌کرده و با مردم افغانستان هم مرز مشهد است آشنایی دارد، تصمیم گرفته شد در ایران تمام کارها با آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) باشد. حرکت از جامعه مدرسین نامه آورده بود برای این که سپاه بچه‌های‌شان را تعلیم بدهند سپاه به آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) محول کرده بود، کاشفی سنگچارکی مسئول این مسئله بود یک روز من حزب جمهوری رفتم که آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) نشسته و یک شیخ هم پهلویش نشسته است، از پشت آینه مرا صدا کرد که اینجا بیا، تا مرا تفتش کرد رفتم که اینها از اطاق بیرون شدند آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) گفت این شخص از حرکت آمده از جامعه مدرسین بالای سپاه نامه آورده سپاه محول کرده است بمن و من هم خوب نمی‌شناسم. شما همین را به ابوشریف معرفی کنید، من گفتم این نقض غرض می‌شود اینها با برهان الدین دست دارند و طرفدار ظاهر است و ما هم که نه مارکسیست‌ها و نه ظاهر شاه را قبول نداریم، گفتند با اینها بحث کنید بعد بچه‌های‌شانرا روانه پادگان، ما آمدیم همراه کاشفی و دیگران‌شان بحث کردیم که افراد نظامی شما چقدر است. چند وقت شده که اینها کار می‌کنند تشکیلات شما

چیست و چگونه است. چون این مسئله وجود نداشت اینها همانطور ماند، گفتند آقای محسنی بیاید، بعد شما با آقای محسنی بحث بکنید به توافق که رسیدید بعد بفرستیم. گفتیم خیلی خوب. آقای محسنی مشهد رفته بود قم آمد ما هم ساعت ده شب در قم به خانه او رفتیم، کاشفی بود محسنی کسی دیگری نبود اینجا مسئله این طور مطرح شد که ما را شما به نزد آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) بد گفته‌اید من گفتم که ما قصد نداریم که شما را بد بگویم اما نفر شما حمله کرد که ما از اتحادیه سلاح می‌گیریم ما هم یک‌سری کارهای گذشته شما را گفتیم بعد از آن مسئله مرجعیت امام و آقای خویی مطرح شد ایشان گفتند اولاً مقلد نیستیم، خودم مجتهدم، اما خوئی را اعلم می‌دانستم و حالا هم می‌دانم، اگر افغانستان اسلامی شد باز هم از آقای خویی تبلیغ خواهم کرد بحث سر اعلمیت پیچید به هر صورت، اما تا چه اندازه آقای خویی را می‌دانید که شصت هزار مردم ایران کشته دادند بسیاری از کشته شدگان مقلدین آقای خویی بودند. آقای خویی حتی یک اعلامیه هم علیه شاه نداد، محکوم نکرد هیچ که بر عکس یک انگشتر به عنوان سوغات برای شاه فرستاد. نشریه سپاه هم این را چاپ کرده، علاوه بر آن وقتی که امام در فرانسه بود مبارزه اوج گرفته بود، امام می‌گفت به هوی دیگر شاه را بیرون خواهند کرد برای آخرین چاره جویی، استعمار آمریکا زن شاه را نزد آقای خویی به نجف فرستاد و آقای خویی هم پذیرفت. با این تماس به ملت بفهمانند که این حکومت، حکومت مشروع و شرعی است. هیچ فایده برای شاه نکرد، برعکس خویی ذبح سیاسی شد. طلاب حمله کردند دفترهای شهریه خویی را پاره کردند و امام گفته بود که توهین نکنید ورنه کار خویی آن روز ساخته بود. مسئله دوم، مثل مرحوم صدر را شهید کردند این شخص در حوزه بود هیچ عکس العمل نشان نداد. جنگ عراق و ایران پیش آمد، خاک ایران را گرفت این همه کشته و آواره. آقای خویی تا حالا هیچ چیزی نگفته است این سیاست آمریکا است، که علیه مارکسیست در جهان مبارزه شود نه دیگر رژیم‌ها، مثلاً حکومت‌های سر سپرده غرب بود اینها مبارزه نمی‌کرد و نمی‌کند. ولی

وقتی در افغانستان مبارزه مسلحانه مطرح شد. از همه پیش آقای خوبی حکم جهاد داد. امام تا هنوز نگفته در ایران هم نگفته است. دنبال او شریعتمدار اعلامیه داد و بعد سیدصادق روحانی، اینجا است که بلوک شرق و غرب مطرح است، و این آقا بعد از پیروزی انقلاب جایگزین حکومت اسلامی به جای حکومت طاغوت، از لذا ید این حکومت چشیدن این آقا می‌گفت من آقای خوبی را اعلم می‌دانم. این مسئله پیش آمد که این مسئله، مسئله خطرناک است و مسئله شعله‌ای‌ها و ستمی‌ها که در بین‌شان فراوان است. در جبهه ملی پدر وطن و دولت نقشی دارند. که در این اخیر خودشان در مشهد پیش حاجی غلام علی تاجر گفته بودند که آن چیزی که حزب را سازمان نصر نیفه سوزن درست کرده در افغانستان قابل تطبیق نیست، این حرف را آقای محسنی گفته بود آن قدر باریک است که هیچکس را نمی‌پذیرد. حاجی غلام علی در جواب گفته بود که اگر آن نیفه باریک اینها پیشرو نیست جاده فراخ قم - تهران شما هم پیشرو نیست، که هیچ کس را مانع نشود. خطرناک‌ترین جریان در افغانستان برای مردم شیعه اول شورا است که شاید در همین زودی‌ها سقوط کند. جریان دیگری که خیلی هم خطرناک می‌باشد حرکت آصف محسنی است، امروز در بین حرکت، شعله‌ای، التقاطیون، مجاهدین خلق، کانونی‌ها نفوذ دارند. اصل چرخاننده حرکت آنها است چون آصف آنقدر مغز ندارد که حزب را اداره کند. شما میدانید مسئله شعله‌ای در چهارکنت است رنجبر که پیش سیدحسین شاه بود، مسئله جبهه حاجی غلام حسین شعله‌ای‌ها است، شما هیچوقت از احزاب وابسته کمونیستی و اهل تسنن درباره شیعه وحشت نکنید. نظر به بافت جامعه و تعصبات مذهبی هیچ وقت یک حزب وابسته آمریکائی سنی یک شیعه را آمریکایی نمی‌تواند، یعنی همان روزی که پیروز شد، شیعه شیعه است سنی سنی، خطری که شیعه‌ها را وابسته می‌سازد گروه‌های خود شیعه است، صبغة‌الله، جمعیت، حرکت انقلاب برای شیعه کدام ضرر ندارد یعنی اهل تسنن خودشان وابسته است ولی آن که شیعه را وابسته می‌سازد مسئله شورا و حرکت است. حرکت با این جریان کذایی

به وجود آمده و شیخ آصف از نگاه در آمد سیاسی و قطاع بازی درجه اول است، با وجودیکه در ایران حکومت مکتبی است باز هم بهترین استفاده را شیخ آصف می‌کند بطور مثال شاید از صد نفر زیاد از بزرگان ایران سازمان نصر را تأیید کرده است، خامنه‌ای، بهشتی، جلال، حزب جمهوری، سپاه به عنوان‌های مختلف ما را تأیید کرده است. سازمان نصر این تأییدیه‌ها را حتی جمع نکرده است. یعنی ما واقعاً آن نامه‌ها را که خامنه‌ای، بهشتی و جلال درباره سازمان داده نداریم. یک ورقه واحد نهضت‌ها محسنی را تأیید کرده این ورقه را فتوکپی کرده در تمام وزارت خانه‌ها فرستاده بودند که ما مورد تأیید سپاه هستیم و سپاه مورد تأیید امام است. و حتی در این اخیر که یک بچه از آلمان آمده بود یک کامره آورده بود اول به حرکت وعده کرده بود بعد نداده بود. وقتی که می‌خواستند او را ببرند با همان تأییدیه سپاه او را از خانه‌اش کشیده بود که ما را سپاه اجازه داده است. که بعد این کامره را واحد نهضت‌ها پس گرفته به آن نفر داد. مثلاً در دهه فجر همه شرکت کرده بودند از دیگران کرده ما بیشتر شرکت کرده بودیم. از حرکت محسنی با عصمت‌اللهی شرکت کرده بود از ما، من، صادقی، واعظی و ناطقی شرکت کرده بودیم، تمام جاهای که می‌رفتیم عکس گرفته می‌شد. سازمان نصر نگرفته هیچی که دیگران هم نگرفته، مگر آنها پهلوی آقای معادیخواه ایستاده عکس گرفته مفصل در دو تا شماره استقامت چاپ کرده، پخش کرده بودند، تبلیغات فراوان از او که ما پیرو خط امام هستیم و از این حرف‌ها. خودی محسنی می‌گفت که ما را یک شب به تلویزیون نشان داد یک تلویزیون نشان دادن من برایم یک میلیون تومان جمع کرده وضع‌شان بدین سان است. در حزب‌شان باز است برای شعله‌ای، التقاطی، که آخر به کجا خواهد رسید. فعلاً هم آقای محسنی در پاکستان رفته است. اخبار هم آمده که از اتحادیه سلاح می‌گیرد، از حزب اسلامی سلاح می‌گیرد. مثلاً سلاح حرکتی‌های چهارکنت را اتحادیه داده است. دره صوف را ناطقی از صبغت‌الله گرفته است، مسایل بسیار دیگری است وادعای رهبریت را هم در افغانستان دارد.

سپاه

آیا سپاه هم در افغانستان جریان سیاسی است؟ و خط مشی این سپاه چگونه است؟ آیا می‌تواند در آینده سپاه یک جریان پا بر جای سیاسی در افغانستان باشد؟ که هر کدام را شرح می‌دهم، بعد از آن که مبارزات مردم اوج گرفت و انقلاب ایران پیروز شد، از این که انقلاب ایران یک انقلاب اسلامی است و نمی‌تواند در مقابل افغانستان بی تفاوت باشد، در زمان شورای انقلاب که هنوز حکومت بنی‌صدر روی کار بود، از طرف شورای انقلاب جهت بررسی و کمک به مسائل سیاسی و فرهنگی ملت افغانستان، آقای خامنه‌ای (آیةالله) تعیین شده بود به نسبت این که آقای خامنه‌ای (آیةالله) در خراسان زندگی می‌کردند و از نگاه نزدیکی خراسان با خاک افغانستان و تماس او با مردم افغانستان. او را انتخاب کرده بودند، چون اکثر خراسانی‌ها با افغانی‌ها نزدیک‌اند و افغانی‌ها اول به خراسان می‌آیند و دیگر این که از قبل هم آقای خامنه‌ای (آیةالله) با مجاهدین افغانی ارتباط داشتند، روی شناخت ایشان مسئول تعیین گردیدند در مسائل افغانستان. وقت مبارزه هم در سرحد خارج آغاز گردید و هم در داخل رواج گرفت آقای خامنه‌ای (آیةالله) وظیفه‌اش خیلی زیاد بود، هم نماینده امام در شورای مجلس بود و هم نماینده امام در شورای انقلاب و هم مسئول بررسی مسائل افغانستان و مبارزان خارج ایران،

مسائل در آن حاد بود، مبارزات اوج گرفته بود، آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) برای سبک کردن کارهای خود سیدمهدی هاشمی را به عنوان نماینده خود در این کار گذاشت سیدمهدی هم از افغانستان شناخت درست نداشت. گرچه خودش در مبارزه ورزیده بود، سیاست را خوب بلد بود، ولی در مسائل افغانستان خوب وارد نبود با تپ و تلاش فراوان که برای افغانستان کاری کرده باشد. جبهه آزادیبخش را از ده گروه افغانی تشکیل داد، از مترقی‌های که از چپ‌ها چپ بود و از مرتجع‌های که در ارتجاع، مرتجع‌تر بود، ولی همه را جمع کرد و یک جبهه تشکیل داد. مجاهدین خلق وجود داشت و حرکت و شورا هم وجود داشت و از ده گروه این جبهه را تشکیل داد و دو صد میل اسلحه و یک‌سری پول داد، وقتی دیدن که سر از کجا در می‌آورد و چه می‌شود که گفتند چه اشتباه کردیم. این جبهه از بین رفت و شکست خورد، جبهه که شکست خورد، روی احزاب هم که فکر کرده تحقیق کردند برای هر حزب هم یک چوبکی درست کردند، یک تحلیلی در پیام انقلاب داشت، حرکت را گفته بودند که ارباب دارد و نمی‌دانم شعله و پرچم و خلقی دارد خیلی چیزهای زیاد گفته بود مجاهدین خلق را که اینها چپ روند و لکن نصر را که هیچ‌گیرش نیامده بود گفته بود مثلاً سیدگرایی اینها، همین چیزهای که گفتم، دوم هم اینها به این نتیجه رسیده بود که ما از طریق احزاب کار نمی‌کنیم و از این طرف هم دیده بود که تمام گروه‌ها را تشکل‌ها که در ایران بود خوب از آب در نیامد. فقط امام بود و توده مردم که این انقلاب را در مسیر راستش قرار داد و از انحرافش جلوگیری کرد. اگر ملی‌گرایی بود غلط درآمد، اگر نهضت آزادی بود غلط درآمد و اگر مجاهدین خلق بود غلط درآمد گرچه حزب جمهوری بالاترین خدمات را در جمهوری اسلامی ایران انجام داده است باز هم یک سلسله در دسرها از نگاه تشکیلاتی از طرف حزب هم بود، اینها به این فکر افتادند که بیا تجربه ایران را که حزب‌الله است در افغانستان هم عمل کنیم یعنی مردم را وادار کنیم که احزاب را نپذیرند، حزب الهی عمل کنند رهبری امام را هم قبول دارند در ایران که این مسئله پیروز شده در افغانستان هم

پیروز خواهد شد، روی این مفکوره در پادگانها ضد گروهها تبلیغ می‌کردند. دفتر انقلاب اینها تبلیغ می‌کردند هر جا می‌رفتند تبلیغ می‌کردند و از طرفی به این فکر افتادند که در ایران اگر مردم حزب اللهی عمل می‌کردند امام وجود داشت امام بود که دستور و فرمان می‌داد، همه بیرون می‌شدند، در افغانستان که این مسئله وجود ندارد این دخالت را امام هم در افغانستان نمی‌کند که بگوید مردم بروید در خیابان تظاهرات کنید یا بگویید این کار را نکنید در این سه، چهار سال نکرده بعد از این هم نخواهد کرد. از طرفی احزاب را هم کوبیدند و دیدند که بدون تشکیلات هم نمی‌شود در افغانستان کار کرد در فکر افتادند نام تشکیلات را چه بگذارند، گفتند نام انقلاب ایران، انقلاب اسلامی است رهبر ایران، رهبر اسلامی است، سپاه را تشکیل دادیم سپاه اسلامی است که در چهارچوب ایران محدود نمی‌شود پس گسترش می‌دهیم در تمام کشورها، پس بهتر است این سپاه را به افغانستان ببریم، از نگاه خط سپاه در ایران واقعاً پیرو خط امام است، دنباله رو خط امام است، اساس مرامنامه‌شان ولایت فقیه نوشته شده است، در افغانستان هم اگر گسترش پیدا کند در آینده خطری از نگاه فکری نیست مثلاً خطری را که از جانب حرکت، شورا و مجاهدین خلق فکر می‌کنیم از جانب سپاه این خطر را فکر نمی‌کنیم، مگر مشکل دیگری برای سپاه وجود دارد. آن مشکل این است که سپاه در افغانستان تشکیلات شده نمی‌تواند و ضرورت تشکیلات در افغانستان مسئله حیاتی است. چون محور رهبری واحد وجود ندارد که مردم بدور او جمع شود، یعنی تشکیلات است که باید مردم را جمع بسازد و کارهایشان را درست کند این بی تشکیلاتی که در ایران دیده شد که احزاب شکسته شد در افغانستان نتیجه مطلوب نخواهد داشت، چون در ایران رهبری بود، در افغانستان رهبری واحد نیست. پس تشکیلات یک چیزی ضروری است، چرا سپاه در افغانستان تشکیلات شده نمی‌تواند؟ اول سپاه خواهان آنست که سپاه در افغانستان بدست مسئولین ایران به وجود بیاید. مسئولین ایران این شناخت را درباره افغانستان ندارند چه رئیس جمهور، رئیس مجلس، سپاه همه‌شان

از افغانستان معلومات درست ندارند، مشکل دیگر در افغانستان مبارزه خیلی حاد شده به حد نهائی‌اش رسیده، تمام توده مردم مبارزه را آغاز کرده در مقابل یک حکومت می‌جنگند، مبارزه را هر قدر به اوج برسانی بالاتر از این نمی‌رود. در یک کشور که مبارزه مسلحانه همین قدر بالا رفته باید از نگاه سیاسی هم همان قدر تبلیغ شود و بالا برود و از نگاه فرهنگی هم باید فوق العاده بلند باشد، متأسفانه نظر به بافت اجتماعی افغانستان مردم از نگاه فرهنگی ضعیف است، از نگاه تبلیغات امکانات ندارند، فقط مبارزه مبارزه مسلحانه است که مردم براه انداخته است، و از طرف دیگر فضای که در افغانستان به وجود آمده و شرایطی را که افغانستان در جهان مطرح کرده از نگاه سیاسی روز به روز مسئله افغانستان حجمش بزرگ می‌شود، هر روز تشکیلات سیاسی در افغانستان به تعدادشان افزوده می‌شود چون مسائل سیاسی پیش همه مطرح است ملت که در حال قیام است و مسائلش مسائل جهانی است، هیچ فردش نمی‌تواند هر روزی که درک پیدا می‌کند مجبور است که به یکی از گروه‌ها جذب شود، لذا یک ملت که همه قیام کرده‌اند از نگاه تسلیحاتی خیلی پیش رفته است و از نگاه سیاسی هم بدرجهٔ رسیده که هر صبح از خواب بیدار شوید می‌شنوی که یک حزب اعلان موجودیت کرده است. یعنی در حدود ۱۴۹ تا حزب تا حالا در افغانستان به وجود آمده، خوب یک کسی هم که از این کشور شناخت عمیق ندارد یعنی چون در درون آن ملت زندگی نکرده و بیرون است اینجا که بیاید یک شکل سیاسی را بریزد از کی بیاید تشکیل بدهد؟ یعنی آنکس که درک مسئولیت دارد جذب یکی از جریان‌ها است. چون در افغانستان امروز شما از طلبه و دانشجویی که حرف سیاسی سرش می‌شود و این آدم در احزاب جذب نباشد یا خوشبینی یا عضو مستقیم وجود ندارد. چون جو افغانستان این قسمی است از اینطرف هم برمی‌گردیم که خوب سپاه در مقابل این مردم چه شناخت دارد؟ هیچی! و از این طرف نیاز مردم به آن اوج بالایش است، از نگاه مبارزه تسلیحاتی، سلاح می‌خواهد مرمی می‌خواهد فرهنگ و کتاب می‌خواهد و سپاه هم یک مشت

امکانات را دارد یک‌سری از مردم را از نگاه تدارکات جذب بلدش (برایش) می‌تواند. آیا که جذب می‌تواند، اینها واقعاً در احزاب خودشان نیست که به سپاه آمده؟ نه! حتی بالاتر پس از این برای سپاه شما عملی که تا حالا کرده‌اند و ضررهای که کرده‌اند اول هشت صد میل سلاح را که اینها بردند از هشتصد میل سلاح صد میلش در مسیر صحیح عمل شد دیگرانش کلش نابود شد، یک مقدارش در شورا رفتند در بهشتی رهبر و خمینی (امام) رهبر اختلاف پیدا کردند بلدی‌شان ندادند، یک مقدارش در دایکندی رفته بود که بعد شورا مسلط شد که اینها گرفت، یک مقدارش در غزنی وقتی که قوا آمدند سلاح را در بین مردم توزیع کردند بعد که قوا رفتند و اینها برگشتند بچه‌های سپاه توان این را نداشتند که این سلاح را از پیش مردم بگیرند همین رقمی غیر از مسئله سر پل و بلخاب که یک مقدارش رفت. پس روی این عدم شناخت بود یعنی وقتی که این جذب به شورا بود و جذب در جاهای دیگر بود اینها چون شناخت نداشت سلاح در اختیارش گذاشت، نداد، این از نگاه روش تا اینجا. حالا آمدیم در سرپل و اینجا بهسود که به وجود آورده در بین سپاه تمام گروههای اسلامی افغانی نفر دارد. در سرپل جنبش نفر دارد، نصر دارد، اسلام مکتب توحید نفر دارد همه‌اش از سپاه سلاح گرفته، نامش از سپاه منتهی زیر زیرکی با نصر هم نفرش ارتباط دارد. با جنبش هم ارتباط دارد و این مسئله من دو سال قبل که آدمم به سپاه گفتم، گفتم شما در افغانستان نمی‌توانید یک تشکیلات به وجود بیاورید، طبق نیاز که مبارزه در افغانستان دارد، تمام بچه‌ها جذب‌تان می‌شود سلاح‌تان را می‌گیرد، ولی ایرا بدانید که آن تشکیلات‌های حزبی را شکستانده نمی‌توانید، آن کسی که در حزب تعهد کرده رفت حزب هم مصلحتش ایجاب می‌کند که بگوید برو، پنجسال هم که مبارزه طول بکشد هوش کنی که به نفع نصر تو شعار ندهی برو آنجا سلاح را بگیر در بین مردم کار کن پایگاه مردمی به وجود بیاور، گفتم یکی از مسائل که است مثلاً شما اگر بیاید به چهارکنت تا آن وقت ما هنوز جبهه به وجود نیاورده بودیم گفتم یکی از نفرهای که بیاورید در چهارکنت می‌بینید که در

آنجا طلبه هستیم مردم هم خوشبین است و از نگاه اسلامی و مسائل بررسی هم بکنید شناخت هم پیدا بکنید دست می‌گذارید روی بازوی من که بیا با ما کار کن، من طبق نیاز که امروز جامعه و مبارزه ما دارد می‌گویم اشکال ندارد، ولی پیش شما هم هیچوقت نمی‌گویم چون اصلاً سیاست ما در بین مردم این است که من نگویم نصری هستیم، ولی ده سال هم که من با شما کار بکنم من نصری هستیم. این مسئله است که یعنی از نگاه تشکیلات در افغانستان روی سپاه حساب نمی‌شود که یک تشکیلات سیاسی شود، برای این که یک محل تدارکاتی است، اگر بتوانند بوجود بیاورند یعنی امکان این مسئله است، یکسری افغانی‌ها خودش راه یافتند بعد از امکانات گرفتن با شناختی از ملت یکسری تشکل را بنام سپاه به وجود بیاورد چون خود افغانی‌ها شناخت دارد و این هم از احزابش ببرد مثلاً از نصر یکسری بچه‌ها ببرد یا مثلاً از جنبش ببرد در سپاه برود سپاه در افغانستان به وجود بیاورد ولی اینکار را نمی‌کند. چرا؟ برای اینها آن اصالت را به بچه‌های افغانی نمی‌دهد. نقص مسئله سپاه این است که مسئله اراده و ابتکار بچه‌های افغانی را از دستش می‌گیرد. متملق بار می‌آورد بیاید تملق بکند این دستور بدهد او عمل بکند یعنی این اسلامی نیست اسلامی این است که استعداد آن ملت و ارزشهایش را ارزش قایل شود و استعدادهايش شکوفا شود یعنی اصالت بدهد که خودش اینکار را بکند، فقط انحرافش را بگیرد، بالاتر از این مسئله ضرری که سپاه یک وقت بکند این احتمالاً برای سپاه است که در درون سپاه شعله‌ای‌ها جا بگیرد، برای این که اینها شناختی ندارند و شعله‌ای‌ها هم با شرایط فعلی در افغانستان از نگاه این که مبارزه مارکسیستی در افغانستان زده شده است هیچ وقت فعلاً حاضر نیست که روی تظاهر مارکسیستی در افغانستان کار بکند و اینها به عنوان این که خود را به مسلمانها جا بزند و کار بکند و جای پا باز بکند محبوبیت ایجاد بکند از نگاه خودی مارکسیستی هیچ اشکال ندارد که اینها پنج تا ده سال مسلمان شود، نماز بخواند، دو آتشه هم نماز بخواند، در نتیجه محبوبیت هم در بین مردم پیدا بکند، کار هم

بکند، امکانات هم بگیرد هیچ اشکالی از نگاه بافت اجتماعی افغانستان و از نگاه مکتب مارکسیستی وجود ندارد، پس این خطر هم وجود دارد از نگاه عدم شناخت سپاه در افغانستان که حتی شعله‌ای‌ها هم راه پیدا بکند، پس از این جهت هم نقص برای سپاه وجود دارد، ولی ما آن وقت هم برای سپاه گفتیم چنانچه که هاشمی حالا هم در این نتیجه خودش رسیده ما گفتیم که تنها راه کمک انقلاب اسلامی در افغانستان از ایران این است که خیرالموجودین احزابش را تقویت کنید یعنی احزاب خود افغانی‌ها را تقویت بکنید و ابتکار در دست خود اینها باشد و اینها می‌شناسد تازه در مسئله سرحد دانشجو، برای ما که مطرح باشد چون در سرحد دانشگاه و اینها بچه دانشگاهی را یک دانشگاهی می‌فهمد، پیش از ما که بیاید ما نمی‌فهمیم که این بچه مارکسیست است یا مسلمان حالا که دو آتشه نماز می‌خواند، ولی آن بچه که هم‌کلاسش بوده هم درس بوده در پنج سال ده سال او می‌فهمد که این شعله‌ای است یا شعله نیست. لذا هاشمی می‌گفت که سپاه در تهران سپاه است در افغانستان سپاه نیست، این مسئله است که از نگاه خط سپاه خطری ندارد ولی از نگاه تشکیلات خطر دارد، پس اگر یک حزب قوی در افغانستان به وجود بیاید خط خوب و در نتیجه سپاه هم مال این حزب است که بتواند نیروهایش را جذب بکند و می‌تواند این اصالت فکری را بلدش بدهد پس آن ضرر کلی سیاسی از نگاه فکری وجود ندارد، البته سپاه یک نقص سیاسی هم در افغانستان دارد، آن نقص سیاسی این است که امروز مردم هنوز پای‌بند آن مرزهای استعماری و آن مسائل ملیت‌ها است. یعنی هنوز که هنوز است در ایران اسلامی اش هم این مسائل شکسته نشده یعنی امروز مسئله ایرانی و افغانی مطرح است، وقتی که مطرح است در بافت اجتماعی افغانستان که اکثریت مال اهل تسنن است و برادران اهل تسنن هم با غرب و ایادی غرب وابستگی دارد، رفتن سپاه در داخل افغانستان متهم کردن شیعیان به وابستگی ایران است وقت ایجاد کردن در بین برادران اهل تسنن است و این هم یک مسئله اشتباهی است که مخصوصاً با آرم و مسائل و اینها، مسئله مطرح

کردن مزدور شدن و حساسیت را هم دارد اگر چه روی کل احزاب شیعه این مسئله وجود دارد برای این که احزاب شیعه مثلاً از غرب کمک نمی‌گیرد، در پاکستان اکثرش دفترهای فعالی آنچنان ندارد. یعنی در ایران دارد این اتهام وجود دارد که اینها مزدور خمینی (امام) است اینها وابسته است ولی باز هم اینها گفته نمی‌تواند که این ایرانی است، ولی سپاه را گفته می‌تواند که این ایرانی است. یعنی این حزب ایرانی است این جریان ایرانی است این مسائل سیاسی ایران است ولی نصر را گفته نمی‌تواند که این ایرانی است امکان دارد بگوید که نصر وابسته به ایران است ولی گفته نمی‌تواند ایرانی است چون برای این که در داخل افغانستان به وجود آمده کار کرده بوده، از این جهت این نقص را دارد، ولی مهم مسئله در این است که یک روزی حزب مقتدر و متشکلی به وجود آمد، قابل جمع شدن با اینها و جذب کردن اینها است از نگاه خط ولایت فقیه و از نگاه فکر ضرری اینها ندارد، منتهی این اشکالات سیاسی قابل رفع است. یعنی مسئله تشکل وقتی که یک تشکل نیرومند افغانی باشد یک جریان بدون تشکل را جذب می‌کند و آن نواقص را بر طرف می‌کند شناخت که داشته باشد چهار تا شعله‌ای هم اگر جا گرفته بود طرد می‌کند، وقت از نگاه سیاسی حساسیتی که به وجود آمده وقتی که به یک حزب مقتدر افغانی جذب می‌شود آرم و نام سپاه هم مسئله‌اش رفع می‌شود. پس از نگاه خطی اشکالی و ضرری سپاه ندارد و یک روزی قابل جمع شدن با حزب خوب افغانی است، این هم درباره سپاه می‌دانید که امروز از نگاه خطی چه در بهسود چه در ترکمن چه در سمت شمال موضع از اینها با نصر و جنبش یکی شده یعنی اینها هم در مقابل شورا موضع‌گیری دارد اینها هم در مقابل حرکت موضع‌گیری دارد نصر و جنبش و اینها هم موضع‌گیری دارد. یعنی امروز در افغانستان خط مطرح می‌شود تا حزب مطرح شدن، خط ولایت فقیه، خط عدم وابستگی، تا اینجا مسائل جریان‌های سیاسی افغانستان را تمام کردیم مانده مسئله خود نصر که از شب دیگر صحبت می‌کنیم.

سازمان نصر افغانستان

بحث باقی احزاب را در افغانستان تا حد امکان تمام کردیم مسئله سازمان نصر در افغانستان که از چه وقت شروع شده امشب صحبت می‌کنیم، مسئله سازمان نصر در افغانستان تقریباً از آن وقتی که مرجعیت امام در افغانستان مطرح شد یعنی افراد سازمان نصر دنبال مبارزات در افغانستان از نگاه فرهنگی و سیاسی شروع کرد. منتهای مسئله در آن وقت به اسم نصر یا گروه دیگری کار نمی‌کردند یعنی اول یک همبستگی که در بین آنها به وجود آمده بود، روی مسئله مرجعیت امام و تقلید از امام بود، ما همانطوریکه یک شب دیگر هم در این مسئله صحبت کردم که در افغانستان مرجعیت امام و تقلید امام دو گونه برای مردم بودند یک‌سری از علما واقعاً به امام معتقد بود، مخلص بود، از جهت اخلاص و عقیده‌اش از امام تقلید کرده بود و امام را تبلیغ کرده بود یک‌سری از پیروان امام در افغانستان روی عکس العمل‌های باقی روحانیون بود یعنی در افغانستان از دیر زمان مرجعیت یکپارچه حاکم بود زمان مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی بالاتفاق مردم مقلد آقای اصفهانی بود کس دیگر تک و توک مقلد آقای کاشف الغطاء بوده خیلی کم بود. بعد از فوت مرحوم آقای اصفهانی بالاتفاق مردم مقلد آقای حکیم شدند، ولی این نماینده آقایون یعنی در زمان مرحوم اصفهانی که یادم نمی‌آید ولی در زمان آغای حکیم با

باقی علما خیلی بدرفتار می‌کردند مخصوصاً در عصری که مرجعیت آقای حکیم در افغانستان مطرح شد و تمام مردم افغانستان از مرحوم آقای حکیم تقلید کردند که در آن روز آقای بروجردی حیات داشت، مردم ایران از آقای حکیم تقلید نکردند. روی این مسئله که مردم ایران تقلید نکرده بود توجه آقای حکیم به علمای افغانستان بیشتر بود، مخصوصاً با آن علمای که مرجعیت ایشان را در افغانستان مطرح کرده بود که چند نفر سرشناس و شناخته شده بود مثل سیدسرور واعظ، شیخ سلطان و آقای رئیس و شیخ موسی بامیانی و اول‌هایش مسئله شیخ مدرس بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی، مرجعیت مرحوم آقای حکیم جهانی شد یعنی همه مسلمانان تقلید کردند ولی خوب علمای دیگر غیر از اینها که از حکیم تبلیغ کرده بود در افغانستان علمای زیادی بود که صاحب مسجد و مدرسه بود و سابقه خدمت داشت. منتهای مسئله چون از نگاهی که در آن وقت مرجعیت مرحوم حکیم در افغانستان محدود بود و آن هم در این چهار، پنج ده تا آخوند سرشناس افغانی و تمام اختیارات تام و تمام خود را آقای حکیم برای اینها داده بود. لذا تمام وجوهات و مراسم مذهبی که از طریق حکیم در افغانستان بود در دست این چند نفر شناخته شده بود. لذا به دیگر آخوندها به هیچ وجه رسیدگی نمی‌کرد، این یک اصل، اصل دیگری هم که در افغانستان بود می‌دانید که از دیر زمان مخصوصاً در بین حوزات شیعه این مسئله بوده که حوزه‌های شیعه و آخوندهای شیعه از دولت کنار بوده یعنی اینها هیچوقت با دولت رابطه نداشت راضی نبوده که حوزه‌های دینی شانرا دولت اداره کند، برخلاف برادران اهل تسنن چون پایگاه اصلی‌شان در مصر است و آنجا را دولت اداره می‌کند در تمام جا مسجدهای‌شان مدارس‌شان در دست اوقاف دولت است برای آخوندها حقوق می‌دهد و برای طلابش حقوق می‌دهد، ولی در شیعه این اصالت وجود داشته که مدارس و مساجد اوقافی نبوده در دست خود آخوندها بوده و این اداره می‌شده توسط همین وجوهات شرعی. با این دو تا اصل، با این مسائلی که آقای حکیم اختیار دارش پنج، شش نفر محدود بود و از این

طرف هم سنت دیرینه شیعه در این بود که مدارس و مساجد و علما وابسته به اوقاف و دولت نباشد، لذا تمام زندگی طلاب چه زندگی آخوندهای که مدارس را سرپرستی می‌کرد به وجوهات شرعیه بود یعنی اگر از وجوهات شرعیه برای اینها نمی‌رسید. نه مصرف زن و بچه‌اش را داشت نه مدرسه انداخته می‌توانست. اینها با یک‌سری از علما خیلی بد رفتار می‌کرد یعنی مردم منطقه وقتی که حاضر بود یک آخوند از دیر زمان در بین‌شان خدمت کرده مسائل دینی‌اش را گفته، حاضر بود که وجوهات شرعیه‌اش را برای این بدهد بعد اینها یجوز لا یجوز می‌کرد یعنی بدون اجازه ما تصرف کردن جایز نیست. تا دورانی که مرحوم آقای حکیم فوت نکرد اینها با همین قدرت باقی بود و همین بد رفتاری را در حق تمام آخوندهای افغانستان اینها کردند. لذا برای مرحوم آقای حکیم مردمان زیادی شکایت هم نوشت مردمان زیادی پیشنهاد هم نوشت. چون آنجا پیش آقای حکیم چند تایی از اینها بودند محاصره کرده بود بعد به اعتراضات مردم رسیدگی نکرد، ولی وقتی که مرحوم حکیم فوت کرد، یک تعداد از آخوندها به عنوان عکس‌العمل این آخوندهای صاحب اختیار از مراجع دیگر تقلید کرد، یعنی اینها در آن ایامیکه آنهمه فشار اقتصادی و فشار مذهبی را از طرف اینها دیده بود، منتظر بود که این جمله نفرهای که در زمان مرحوم حکیم اختیاردار بود اینها از کدام مرجع تقلید می‌کند و تبلیغ می‌کند، از هر کدام اینها می‌گفت آنها عکسش را می‌گفت، لذا ناصر یادش بخیر در کابل منتظر نشسته بود که واعظ چه می‌گوید. اگر واعظ خمینی (امام) می‌گفت او قطعاً خوبی می‌گفت. اگر واعظ خوبی بگوید این هم قطعاً خمینی (امام) می‌گفت. لذا واعظ گفت که آقای خوبی اعلم است، آقای ناصر هم گفت آقای خمینی (امام) اعلم است. پس به مسئله اعتقاد و شناخت نبود عکس‌العمل بود و هکذا در چهارکنت مسئله سیدمیر حسین شریفی که معروف به آقای مدرس بود و تعداد دیگر در نواحی افغانستان این مسئله بود که اینها تبلیغ‌شان از یک مرجع به عنوان عکس‌العمل بود لذا در آن روز در اوائل چون میدانید که اکثراً حوزه مردم افغانستان و روحانیت

افغانستان از نجف سرچشمه گرفته می‌شود، قم حتی در این بعدی‌ها حتی زمانیکه ما آمدیم پنج و شش نفر بیشتر از افغانی‌ها در قم نبود و این همه‌اش سجیل گرفته بود ایرانی شده بود حالا هم ایرانی است. افغانی که به عنوان افغانی اینجا تحصیل بکند تصمیم داشته باشد افغانستان برگردد، کم بود وجود نداشت. کلاً پیش از این حوزه نجف بود. کمتر، بیشتر از فضایی‌شان اعلمیت آقای خویی را تأیید کردند. و ۱۲ تا از مجتهدین قم اعلمیت امام را تأیید کرد. یعنی روی آن مسئله که امام بیشتر تحصیل و درسش در قم بود و از خویی هم که در نجف بود، لهذا سران آخوندها افغانی اینها همه‌اش تحصیل کرده نجف بود چه آنهایی که در نجف بود چه آنهایی که در افغانستان بود، اینها هم اکثراً رفته بود از آقای خویی تقلید کرده بود و تبلیغ کرده بود، غیر از طلاب جوان نجف و یک‌سری طلابی که در قم بود بعضی آخوندها که در داخل افغانستان عکس‌العملی تبلیغ کرده بود در آن وقت پیروان امام غیر از اینها کسی دیگر نبود، ولی این مسئله چون آنها بیشتر مسلط بود و کلان بود و شناخته شده بود لهذا پیروان امام در آن وقت این مسئله را آنچنان فرق نمی‌گذاشت. که کی واقعاً از روی عقیده از امام تقلید کرده و کی هم روی عکس‌العمل آخوندی، لذا مسئله خود تقلید از امام در افغانستان به عنوان یک حزب مطرح شده بود، همانطوریکه مرحوم دکتر شریعتی درباره شیعه مطرح می‌کند در طول تاریخ شیعه به عنوان یک حزب به مدنظر بوده یعنی در طول تاریخ اینها حکومت‌های جور و حکومتها ظلم و زور را قبول نکرده و مخفیانه دنبال یک حکومت‌های حق بود و این حزب هم نامش شیعه بود یعنی پیروان ائمه همه‌شان حکومت ائمه طاهرین را می‌خواست و حکومت‌های اموی و عباسی و بعدش را رد می‌کرده و اینها به عنوان طرفداران ائمه عمل می‌کرده به عنوان یک حزب، لذا ایشان یک کتاب بنام شیعه حزب تمام دارد. در افغانستان هم این در مرجعیت مطرح شده بود، یعنی در آن روز مرجعیت امام و مقلدین امام و مبلغین امام به عنوان یک حزب مطرح شده بود، در آن سرکشور افغانستان که یک نفر از امام تبلیغ

کرده بود ما که اصلاً سالها قیافه‌اش را ندیده بودیم و اسمش را نشنیده بودیم تازه که می‌شنیدیم یعنی یک احساس همبستگی می‌کردیم یا پیغام می‌دادیم یا نامه می‌دادیم بعنوانی خود را به او معرفی می‌کردیم که تو پیرو امام هستی ما هم هستیم و سعی داشتیم یک وقتی اگر گذر ما در آن راه بافتد حتماً از اینها دیدن بکنیم و بسیاری اوقات این‌طور اتفاق افتاده بود که آمده بودند مقلدین امام مثلاً در مزار یا از مزار در قندهار از قندهار در غزنی در هرات آمده بودند همان پیروان امام را دیده بودند با این که خودش روحانی بود و باقی روحانیون و صاحب مدارس را ندیده بوده مثل این که یک کسی در یک شهری روی مسائل فعالیت‌های سیاسی‌اش می‌رود سازمانش در این کشور گسترده است، مثلاً در شهر همدان که می‌رود چون برنامه فعالیت‌های سیاسی دارد، دیگر پابند این نیست که از فلان مسجد دیدن کند فقط می‌رود آن کارها و برنامه‌های حزبی خود را می‌کند یعنی افراد حزب خود را می‌بیند، با این شکل عمل می‌شد، لهذا افراد سرشناس که در سازمان نصر وجود دارد. اینها همه‌شان بالاتفاق مقلدین امام است. یعنی هیچکدام‌شان مقلدین آقای خویی یا از آقای دیگری نیست. در آن وقت اینها این کارها را شروع کردند یعنی کتاب خواندن، کتاب دادن، یاد گرفتن، سخنرانی کردن، علیه دولت صحبت کردن را به عنوان یک همبستگی پیروی از امام در سراسر افغانستان وجود داشت. کار به همین شکل شروع شد، فقط معیار تقلید امام بود تا حدود سال ۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ در این سالها پیش از آن هم رابطه‌های برقرار بوده، نامه، رفت و آمد و کتاب دادن و کتاب بگیر. در این سال مرحوم باب (شهید واحدی) با یک تعداد از بچه‌ها در کابل می‌نشیند و طرح یک تشکیلات را می‌ریزد، طرح یک تشکیلات را می‌ریزد در مرحله صحبتش بوده که حرف معروف از ایشان است که طلاب سر اینها مشکوک شده بود اینها وقتی که در خانه‌ها می‌رفتند مخفی صحبت می‌کردند، حرف می‌زدند، بعد طلاب شک برداشته بوده و می‌گفتند که شما کجا می‌روید گم می‌شوید. یک حرف معروف مرحوم باب است که برای طلاب گفته بوده که شما بروید که ما سرتوشت شما را

تعیین می‌کنیم بعد این در بین بچه‌ها مطرح شده بود که هر وقت با باب‌ه شوخی می‌کرده که این سرنوشت افغانستان را تعیین می‌کند. اینکار را آنجا ریختند، لذا این مسائل که مسایل تکس‌العمل بود و معتقد در مسیر امام یک‌سری مبلغین اش نبود، مثلاً یکی از علمای که پیرو امام بود و به عنوان مبلغین امام آقای تقدسی بود، و مدرسه هم در قلعه شاده داشت و همین بچه‌ها همه‌شان جمع شدند در آنجا رفته بود، ولی وقتی که مسئله کشانده می‌شود به مسئله مبارزه و طرح مبارزه و تشکیلات اینها که امام را قبول کرده بود به عنوان این که آقای واعظ آقای خوبی را قبول کرده بود این هم خمینی (امام) را قبول کرده بود، هیچ در این مسیر امام که مبارزه بکند نبود، لذا اولین بار که از مدرسه تقدسی کشیده شد همین بچه‌های سازمان کشیده شد و مرحوم واحدی‌شانرا از مدرسه بیرون کرد، به عنوان مبارز وقتی طبعاً مبارزه برای یک تعداد جوان مطرح است یک‌سری کتابها را مطالعه می‌کند، اولین عصیان‌ش سر ملاهای خائن است چون اینها را بیشتر می‌داند اعتراضات‌شان سر اینها است. بعد می‌رود در دولت و اینها یا سکوت آخوندها در مقابل دولت، لذا وقتی که اینها آن روز اعتراض کردند که ما طلاب را مصرف نمی‌دهیم و در مقابل دولت سکوت می‌کنید و اینها، به عنوان مبارز اولین بار اینها را از مدرسه بیرون کردند، وقتی که از مدرسه بیرون کردند، همین همبستگی فکری سراسر کابل حاکم شده بود. یعنی بلافاصله به حمایت این طلاب آغای عالم و صادقی و ناصر اینها به پا خاستند که چرا طلاب پیرو امام را از اینجا بیرون کردید، مذاکرات طولانی و مسایل و اینها که تا در بین اینها اصلاح شود. اینها برگردن یک‌سری که در نجف و قم بودند همین موضع‌گیری را منعکس کردند در بیت خود آنها، یعنی خودش ولو بنام سازمان نبود قشنگ از نگاه تبلیغات و موضع‌گیری این پیروان امام به عنوان یک سازمان عمل می‌کردند مثلاً در کابل این حادثه پیش آمده بود یک تعداد بچه‌ها قم بودند یک تعداد مثلاً نجف بودند مثل عرفانی و موسوی و حسینی‌شان بلافاصله این مسئله را به بیت امام منعکس کردند که نماینده شما طلاب جوان پیرو شما را از مدرسه



کشیده روی همرفته خوب یکسری از اینها را برای گذرنامه کمک کردیم که بیابند خارج از جمله مرحوم واحدی پاکستان آمد و گذرنامه گرفت با زتوسط همین علمای که مثل آقای ناصر و آقای عالم که از مبلغین امام بود که کمک کرد و این قم آمد وقتی که در قم آمد اینجا ما از اینها پیش آمده بودیم اینها آمدند ما را پیدا کردند ما در کابل یک همچو نهادی را به وجود آوردیم، یعنی نطفه تحقق پیدا کرده از مبارزین در کابل، البته در آن وقتها اعلامیه‌های که بدون اسم و رسم داده بودند که بنام بخشی از شبنامه‌های سازمان چاپ شده از سنه ۱۳۵۱ به بعد روی بعضی حوادث و مسایل بدون اسم و رسم اعلامیه داده شده یا مثلاً در جنگ ۷۳ در بین اعراب و اسرائیل که به وجود آمده بعد همین پیروان امام حاضر شدند که از افغانستان خون به مسلمانان عرب اهداءکنند در جنگ اعراب و اسرائیل که در آن روز اطلاعیه دادند که اطلاعیه مبارزین خارج از کشور ایران در رادیوهای شان خواند از این قبیل پس مرحوم واحدی که اینجا با پیروان امام دست به تشکل زدن نمودند یعنی در پاکستان هم یکسری طلاب را جمع کرد، این تشکل را به وجود آورد، بعد در ایران آمد برنامه مطالعه و تمرین و مسایل از این قبیل کم‌کم شروع کردند مسئله را در نجف و لبنان شروع کنند مثلاً با جلال و اینها تماس بگیرند و این کار کردن‌ها و مطالعه‌ها ادامه پیدا کرد ماهانه پول جمع کردن که در صدد شدن یک نشریه به وجود بیاورند امکانش در ایران نبود. پیش از ما مطرح بود که یا در اروپا یا در سوریه به وجود بیاوریم که با مبارزین ایران صحبت کردیم و اینها خارج از کشورشان همکاری آنچنان نمی‌کردند. تا سال ۱۳۵۵ آمد. در سال ۱۳۵۵ البته پیش از ۵۵ یعنی در سالهای ۵۳ و ۵۴ یکی دوبار مرحوم واحدی برای ارتباط پاکستان رفته بود و بعد هم افغانستان برگشته بود و هکذا همین‌طور مسافرت‌هایی انجام گرفت، برای همبستگی پیروان خط امام مثلاً به شکل تشکل از نجف و اینجاها که در آن روز علیه شاه یکسری بیانیه و تلگراف‌های را همین پیروان امام در جشن ۲۵۰۰ ساله ایران در عراق دادند، فقط به عنوان این که پیرو و مقلد امام است. تا سال ۱۳۵۵ در

سال ۵۵ که من توسط ساواک اینجا دستگیر شدم افغانستان رفتم و مرحوم باب‌به دنبال من افغانستان آمد در آنجا به عنوان تشکل جمع کردیم در کابل نشستیم و تصمیم گرفتیم که موضوعی مطالعه بکنیم و موضوعی مقاله بنویسیم. خوب حالا گفتم اسمی بلدش بگذاریم مثلاً برای این جریان به عنوان سازمان یا حزب مطرح شود، آنجا جمع شدند هر کسی مطلبی داشت مرحوم باب‌به این وقت خارج بود، من تازه داخل رفته بودم و یک‌سری بچه‌ها آنجا با آقای صادقی‌شان مسئله مطرح شد و رای‌گیری که گفتند بنام حزب حسینی فعالیت می‌کنیم، تا آن وقت اسم سازمان مطرح نبود، خوب این را اسم گذاری کردیم یک مرامنامه را هم مثلاً برایش ترتیب دادیم ماهانه وقت گذاشتیم که موضوعی مطالعه بکنیم. بعد در مقابل دولت عکس العمل نشان بدهیم، دو، سه، چهار تا اعلامیه حاد را علیه دولت دادیم. البته منتهی باز هم به اسم حزب حسینی اعلامیه ندادیم بدون اسم و رسم و من خارج آمدم از اینجا هم سوریه رفتم و بنا بود که در آنجا نشریه به وجود بیاوریم مرحوم باب‌به هم رفته بود، که آنجا اعلامیه در ایام حج دادیم و اعلامیه بخاطر محرم دادیم لذا مبارزین خارج از کشور ایران چون در رابطه با مجاهدین خلق افغانستان علی پورشان بود همکاری لازم را با ما نمی‌کرد، با این که آقای خامنه‌ای (آیه‌الله) از اینجا نامه داده بود که برای به وجود آوردن یک نشریه با ما همکاری بکند و اینها نکرد خوب ما از اینجا افغانستان برگشتیم آنها اینجا ماند. انقلاب ایران پیروز شد و انقلاب افغانستان هم شروع شد پیش از این مسائل عکس‌العملی دیگر در افغانستان انقلاب که در افغانستان به وجود آمده بود. اگر چه یک‌سری از این مسائل، مسائلی بودند که واقعاً در جامعه افغانستان وجود داشت و مسئله غیر اسلامی بود فعلاً هم وجود دارد منتهی مسئله این مسئله را ایادی چپ دامن زد و اختلافات را به وجود آورد. این مسئله یک وقت به شدت در کابل به عنوان سید و هزاره به وجود آمد. این از کجا سرچشمه گرفت؟ که در بهسود یکی از هزاره‌ها یک دختر سید را زن گرفته بود و شما می‌دانید که در افغانستان مردم سادات و مردم

هزاره بقدری به این مسئله حساس‌اند که سادات افغانستان معتقد است و تعبیرش به این است که مثلاً می‌گویند سگ را سرگوسفند می‌شود ول کرد، یعنی تعبیرش این است که مردم عام یعنی غیر نسب سگ است و سادات هم گوسفند. یعنی چنانچه این مسئله حرام است و بد است و این مسئله هم و تعبیرهای دیگر، لذا سر این مسئله در بهسود جنگ شده و این زن را سراین طلاق داد، این مسئله در کابل کشانده شد و طرف سیدها آقای واعظ را وکیل گرفتند و طرف هزاره‌ها شیخ قربان محقق و صادقی را گرفتند. ولی از جهت مسائل که این شر خاموش شود و نزاع رفع شود چند گوش را بریده بود و از این کارها. اینها حاضر شدند که این زن را طلاق بدهند. البته در این مسئله یک‌سری تندی‌ها و عکس‌العمل‌ها را بچه‌های نصر نشان داده بود، که این خلاف شرع است. در همین ایام یک تعداد از مائویست‌ها رفتند اطراف مبلغ را گرفتند، که شما در این باره کتاب بنویسید مبلغ بچه حاجی مسافر که از بهسود است در زمان ظاهر وکیل بود با بیرک‌شان در رابطه بود یعنی طرفدار پرچمی‌ها بود البته دوران‌های مختلف را در افغانستان از فکر خود گذرانده با مائویست‌ها یعنی شعله‌ای‌ها همکاری کرده با پرچمی‌ها همکاری کرده با ستمی‌ها همکاری کرده چون خودش با سواد بود منبری خیلی عالی بود قلمش خیلی خوب بود منتهی از نگاه ثبات رای سیاسی نداشت، لذا همه جریان‌های سیاسی افغانستان در اصلش از این استفاده کرده بود، لذا مائویست‌ها آمدن از این استفاده کردند برای اختلاف ایجاد کردن بین سادات افغانستان و هزاره‌اش آن وقت این را وادار کردند برای این که در این باره یک کتاب بنویسد و این کتاب نوشت بنام سید گرائی، در اینجا استناد کرده بود مسئله کمر بسته کردن در افغانستان مسئله پیری و مریدی و مسئله ازدواج کردن سید با عام مشروع نیست از وسائل الشیعه، منتهای مسئله این کتاب چاپ نشده بود کتاب ماشین تحریری بود بعد هم در این کتاب اسم خود را هم ننوشته بود از مرحوم بلخی تجلیل کرده بود، این کتاب را مائویست‌ها فوق العاده به همین حالت ماشین تحریریش تکثیر کردند و پخش کردند این نزاع را راه انداخت،

یک طرف مسئله را واعظ و آقای مصباح‌شان گرفت یک طرف دیگر مسئله را مبلغ و صادقی هم گاهگاهی در منبر خود می‌کوبید، این مسئله پیش آمد و در آن روز خیلی حاد شد که حتی بعد این طرف را متهم به مغول پارتی کردند و آن طرف را متهم به سید گرائی، زمان داود بود که این کتاب را به خود داود داده بود بعد هم حضور شما عرض شود که این مسئله در آن وقت پیش آمد، ولی اصل این کتاب را مبلغ نوشته بود و هیچ ربطی به بچه‌های نصر نداشت و او خودش فکر مستقلی هم نداشت منتهی اینجا وادار شده بود به تحریک مائویست‌ها این کار را کرده بود، اگر چه در محتوای این کتاب که نوشته بود علمی و تحلیلی و درست بود منتهای مسئله با آن شرایط افغانستان سازگار نبود یعنی جامعه نمی‌پذیرفت، این مسئله که پیش آمد بعد که نصر به وجود آمد چون افرادش حمایت کرده بود از آن عدم طلاق دادن دختر سید که در بهسود که باید طلاق بدهد. اینجا متهم کردند براین که مثلاً نصر کتاب سیدگرایی را نوشته، این یک مسئله در آنجا پیش آمد بعد تا انقلاب پیروز شد در آن وقت‌ها پیش از پیروزی انقلاب ایران و انقلاب افغانستان شروع نشده بود در قم در بین سید و هزاره همه‌های افتاده بود روی این مسئله، که حتی آقای بصیر وقتی که مکه رفته بود با شاه حسین اردنی هم ملاقات کرده بود شاه حسین چون نژاد خودش سید است به امام موسی صدر مسئله را مطرح کرده بود و همین‌طور گسترش پیدا کرده بود، تا انقلاب ایران پیروز شد و انقلاب در افغانستان شروع شد، فضای آزادی به وجود آمد همه به ایران ریختند برای دفتر باز کردن و نشریه دادن. بچه‌های نصر تعدادش اینجا آمد، یعنی از نجف جمع شده آمدن. از داخل، جمع شده آمدن، در اینجا هم یکسریش بود، اینجا به اسم و رسم شروع کردند. مسئله را بحث بکنند براین که سازمان را به وجود بیاورند. در اینجا یک مسئله مطرح است با آن که ما در آنجا طرح ریزی را کرده بودیم مسائل را بنام حزب حسینی، و چه باعث شد که حزب حسینی را طرد بکنیم و سازمان را به وجود بیاوریم؟ چون اول که ما این مسئله را در کابل مطرح می‌کردیم گفتیم آنجا که حزب حسینی یعنی بنام امام



حسین حزب به وجود آوردن در داخل افغانستان عکس العملش این است که این حزب شیعی به تمام معنی است که حتی سنی را هم نمی‌پذیرد چون در افغانستان حسین یعنی شاخص شیعه بودن یعنی در هیچ چیز مردم تشیخص نمی‌شود حتی عکس العملش این‌طور است که شما میدانید که در اکثر نقاط شیعه نشین در اطراف یک مسجد هم شاید وجود نداشته باشد ولی در هر ده مردم هزاره پنج و شش تا حسینی‌ه وجود دارد، این مسئله است که مردم چون علاقه زیاد و علامت شاخص شیعه بودن مسئله روضه خوانی و امام حسین بوده و یک نوع تعصبات خاصی در افغانستان وجود دارد ما آن روز هم مطرح کردیم وقتی که ما این حزب را به وجود بیاوریم بنام حسینی یعنی معنایش این است که این حزب مخصوص شیعه‌ها است و برادرهای اهل تسنن هم راضی نشود براین که در این حزب بیایند آن روز این مسئله را ما مطرح کردیم منتهای مسئله این حرف پذیرفته نشد. برای این که این یک واقعیت است اصل انقلاب اسلامی مال امام حسین است و ما هم واقعاً پیرو امام حسین هستیم ما عقیده خود را نمی‌پوشیم از این استدلال‌ها، خوب حرف ما را قبول نکرد بنام حزب حسینی گذاشت، بعد وقتی که در خارج آمدند فضا باز شد بنا شد که نشریه به وجود بیاوریم آرم و سرو صدا و حزب. اینجا بچه‌های خارج این مسئله را رد کردند که این مسئله تنگ نظری است و محدود است و افغانستان را یک حزب شیعه که اصلاً تسنن را نپذیرد نجات داده نمی‌تواند و از نگاه مسئله جهانی هم باید اسامی عام باشد که شیعه و سنی را زیر پوشش بگیرد. بعد در اینجا آن وقت آقای عرفانی، آقای عارفی و مرحوم واحدی بودن همین آقای حسینی بود یکی از برادران دیگر هم بود ما چند روز نشستیم در قم جلسه کردیم که یک اسمی را انتخاب بکنیم برای این جریان ما، که هم از متن اسلام گرفته شده باشد یعنی ریشه قرآنی و حدیث داشته باشد و هم تا هنوز در ایران و افغانستان کسی این اسم را برای جریان‌هایش نگذاشته باشد، لذا یک‌هفته، ده روز روی قرآن مطالعه کردیم مرتب قرآن را بررسی می‌کردیم هر کدام را پیدا می‌کردیم می‌دیدیم که یک اعلامیه

داده لذا در نتیجه آن روز اسم نصر را انتخاب کردیم که کسی تاهنوز به این اسم اعلامیه نداده بود و بنامش که آقای عرفانی آیات نصردار را جمع بکند و در نشریه چاپ بکنیم اگر یاد شما باشد در یکی دو تای اول پیام مستضعفین این آیات نصر جمع و چاپ شده. وقت اول بار که اعلام مواضع کردیم در سه تا موضع که مسئله سیاسی، تسلیحاتی و فرهنگی اعلامیه بنام گروه نصر دادیم، بعد یک سری بچه‌های دیگر در مشهد که اینها هم پیروان امام بودند یکی از دیگری خبر نداشتیم بنام گروه مستضعفین اعلامیه داد و یک سری بچه‌های دیگر که ما آن روز معتقد بودیم که بیشتر مبارزه مخفی باشد علنی نباشد تا دو، سه تا نشریه ما هم بیرون آمد کسی نمی‌دانست که کی‌ها در نصر است مثلاً اول بار مصاحبه که اعلام مواضع را کردیم این اعلام مواضع را من کردم و به اسم مستعار بنام غلام علی دو روز هم جمهوری اسلامی ۱۹ و ۲۰ جوزای ۱۳۵۸ مفصل هم چاپ کرد.

خوب این مسئله که پیش آمد بایه واحدی با گروه مستضعفین مشهد وارد مذاکره شد که اینها هم بیایند چون هیچ اختلاف ایدئولوژی و فکری نداریم همه ما پیرو خط امام هستیم و مقلد امام هستیم یکجا شویم چند تا از این گروه‌ها ی کوچک را جمع کردیم بعد اولین نشریه سازمان که زیر چاپ بود اینها گفتند خوب اسم اسم نصر باشد منتهی ما که آمدیم با شما یکجا شدیم اقلأ در اینجا باید اسم نشریه بنام از ما باشد، لذا اسم را سازمان نصر گذاشتیم و نشریه داشت پیام مستضعفین گذاشتیم. یعنی از نگاه روال طبیعی اگر باید می‌آمد یعنی پیام نصر باید می‌آمد در اینجا چون گروهی که در عراق فعالیت می‌کرد بنام روحانیت مبارز خارج از کشور بود و اینها هم آمدند بعد از این که اعلامیه سازمان نصر صادر شد یک روز حزب جمهوری رفته اعلامیه را به آقای خامنه‌ای (آیةالله) دادم که بنام سازمان، آقای خامنه‌ای (آیةالله) گفت: چند روز قبل گروه بودید حالا چطور سازمان شدید گفتم تعداد زیادی پیوسته است. این مسئله شد که از ۱۳۵۸ تقریباً جوزای ۱۳۵۸ است که خارج و داخل، عراق و قم پاکستان جمع شدند و سازمان نصر را به وجود

آوردند. پیش از او بنام سازمان نصر کار نمی‌کرد و این سازمان نصر که به وجود آمد اولاً برنامه‌اش این بود که سازمان نصر شخص را بالا نبرد یعنی سازمان و خط سازمان را بالا ببرد، لذا فیصله شده بود در کمیته مرکزی سازمان که کسی بنام سازمان اگر مصاحبه می‌کند به اسم خود مصاحبه نکند یعنی اسم مستعار باشد و هیچوقت افراد سازمان که مصاحبه می‌کند نمی‌تواند که عکس بدهد این فیصله اول فیصله دومش این بود که سازمان نصر تک رهبری نیست و شورایی می‌باشد، پیش از ما هر چه حزب اعلام موجودیت کرده بود، همه‌اش تک رهبری بود یعنی یک نفر شاخص رهبر بود، وقتی که ما این موضع را اعلام کردیم غیر از حرکت دیگران همه برگشتند شورایی اعلام کردند فقط حرکت ماند خوب یک مدتی این مسائل عمل شد و آقای صادقی از جمله علمای بود که مخصوصاً حساسیت‌هایی هم روی شیخ آصف داشت و گفت شما که این قانون را گذاشتید که باید به اسم کس مصاحبه نکند عکس ندهد، آصف مثلاً عکس می‌دهد به اسم خود مصاحبه می‌کند از من دیگر نمی‌شود. ما گفتیم که تو به اسم خود مصاحبه بکن اما نه بنام سازمان، یعنی به عنوان یک روحانی افغانی و سرشناس مصاحبه بکن و اعلامیه بده، بنام خود، سازمان همه مقدمات مصاحبه را فراهم می‌کند از رادیوهای خارج دعوت می‌کند، از جرایدش دعوت می‌کند در ایران زمینه را فراهم می‌کنیم که به عنوان روحانی متعهد و وکیل امام تو مصاحبه بکن و اعلامیه ترا پخش می‌کنیم لذا برای ایشان هم قبض مالی چاپ کردیم بنام صادقی چندین تا اعلامیه هم بنام خودش دادیم و پخش کردیم و چندین تا مصاحبه. این دید که در آنجا می‌برد. یعنی جو جوی بود و کسانی می‌گرفت که خوب گروه داشته باشد و تشکیلات مثلاً مصاحبه می‌کرد مصاحبه‌اش را منعکس نمی‌کرد ناراحت بود و سعی کرد بر این که وانمود بکند که من وابسته به نصر هستم و با این که فیصله ما این بود که وابسته نشان ندهد تا چند مصاحبه خود را خوشبین به نصر قلمداد کرد یک مصاحبه با فرانسوی‌ها کرد و گفت که من از سازمان نصر هستم، سازمان در اینجا اعلامیه داد که صادقی از نصر نیست سازمان بارها

موضع خود را اعلام کرده که شورایی است و رهبر تکی ندارد. بعد هم این به نصر مربوط نیست این اعلامیه را دادند در روزنامه انقلاب اعلامیه چاپ شد در همین فرصت که ما داخل رفتم و این ایجاد ناراحتی زیادی به وجود آورد که اینها تکذیب کرده من حدود یازده ماه داخل ماندم از داخل که برگشتم که از یکسری بچه‌های نصر هر چه که برابر شده مصاحبه کرده یعنی هم بنام سازمان و هم بنام خودشان لذا یکسری دلسردی‌ها در نصر از این مسئله پیش آمد، یکسری مصاحبه‌ها را آن سفر که ما آمدیم در رابطه با شورا آنجا مصاحبه کردیم بعد در آخر از ما بازخواست کرد که بکدام گروه‌ها خوشبین هستید من گفتم به نصر منتهای مسئله اینها اول نصر را گذاشتند یعنی ما به عنوان شورا آنجا مصاحبه کرده بودیم بعد برگستاندن نصر را اول نوشتند. دو روز این مصاحبه چاپ شد یکسری ناراحتی‌ها از اینجا پیش آمد و امسال هم در دهه فجر آمدیم چون آن مصاحبه را با اتحاد انجام داده بودیم نفرهای روزنامه اطلاعات آشنا بود در دهه فجر سراغ من آمد در هتل استقلال مصاحبه کردیم لذا یکسری ناراحتی‌ها را اینها به وجود آورد. و این بود که در نشریه نصر هم یکسری اختلافات پیش آمد که مسئله صدور انقلاب را کوبیده بود اینهاست که یکسری تضادهای فکری بخاطر همین نشریه به وجود آمد و یکسری موضع‌گیری‌های حرکت هم باعث شد که در نصر تضاد به وجود بیاید. برای این که حرکت در جائیکه شورا وجود داشته ارباب به حرکت نرسیده که آنجا ارباب‌ها مسئول باشد در جائیکه شورا وجود نداشته کلاً ارباب‌ها زیر سایه حرکت آمدند. مثلاً در سمت شمال چون شورا وجود نداشت آنچه که ارباب است در حرکت است. ولی در بهسود چون شورا وجود داشت اینجا یکدانه ارباب هم به حرکت نیست در غزنی هم چون شورا وجود دارد سیدجگرن‌شان است باز هم ارباب‌ها به حرکت نیست لذا در بهسود بچه‌های حرکت با نصر نزدیک بوده در سمت شمال حرکتی‌ها با نصری‌ها مخالف، این مسائل باعث شد خوب بچه‌های بهسودی که با حرکتی‌ها در بهسود نزدیک بود یعنی موضع‌گیری شدید را در مقابل حرکت قبول نداشت. برخلاف سمت

شمال که چون در آنجا از دست حرکتی‌ها اذیت می‌شدند در جنگ بود موضع‌گیری‌های شدید داشت، این هم باعث شد که مثلاً یک‌سری تضادهای در درون نصر به وجود بیاید. مثلاً یک‌سری موضع‌گیری‌های که در سمت شمال بود بنام کارنامه سیاه حرکت میدادند در بهسود این مسئله را قبول نداشت و ناراحت بود و اعتراض می‌کرد. این مسائل نصر بوده که تا آنجا آمده به این شکل که مرحوم بابیه هم یک‌سری‌ها بخاطر ایشان هم بود چون ایشان از نگاه فعالیت و کار فوق‌العاده تسلط داشت، مثلاً نشریه داخل را این به وجود آورد، مسئله مبارزه مسلحانه را در داخل کابل این به وجود آورد خانه تیمی را این به وجود آورد ارتباطات زیادی را با دانشگاه و دانشجویان این به وجود آورد. وقتی که دستگیر شد به یک‌سری افراد کسی نتوانستند برسد، لذا آنهائیکه مخلص بود خارج آمدند، دیگران نمی‌شناخت با اینها خوش برخورد نکردند یک‌سری عقده سر این مسئله به وجود آمد که ایشان آنجا دستگیر و شکنجه شد. این هاست که یک‌سری دلسردی‌ها هم در نصر وجود داشت ولی این دلسردی‌ها که در بین‌شان است ریشه فکری ندارد هم‌هاش اختلافات از کج سلیقگی سرچشمه می‌گیرد ولی کلاً این مسئله شد کسانی از پیروان امام و مقلدین امام به گروه‌های دیگر رفتند زمانیکه فضا باز شد مثلاً بسیاری از پیروان امام در حرکت است در شورا رفتند در اسلام مکتب توحید رفتند ولی هیچ یکی از مقلدین مراجع دیگر در نصر نیامد این مسئله بود یعنی کلاً نصر آنچه که است هم‌هاش از مقلدین امام است و هیچ غیر مقلد امام در نصر نیست حتی از بچه‌های جوان تسنن در نصر وجود دارد ولی مقلدین خویی وجود ندارد، ولی یک‌سری مقلدین امام در گروه‌های دیگر رفته که فعلاً کم‌کم از مسئله ناراحت‌اند. پس نصر مسئله را که جمع بندی کنیم از اول روی مسئله تقلید جمع شده روی مسئله خط امام جمع شده و حالا هم معتقد به ولایت فقیه است. که این هم درباره نصر تا اینجا کافی است. والسلام

فهرست مطالب

فصل اول: خاطرات استاد شهید عبدالعلی مزاری «ره»

۵	پیشگفتار
۷	از ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۵
۵۷	تشکیل سازمان نصر
۸۲	سفر به سوی شورا
۱۰۱	تشکیل اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان
۱۵۳	اتحادها و عملکردها
۱۹۴	خاطرات استاد شهید از شهید رجائی
۲۰۴	سفر به بادغیس
۲۱۳	پیوست الف
۲۲۸	پیوست ب

فصل دوم: درس‌هایی از احزاب

۲۴۳	طرح استعمار و تشکیل حزب وطن
۲۴۸	تشکیل احزاب
۲۵۵	تشکیل حزب خلق و پرچم
۲۶۷	شعله
۲۷۵	جمعیت
۲۸۶	حرکت انقلاب
۲۹۲	جبهه نجات ملی
۲۹۵	محاذا مشترک ملی
۲۹۷	اتحاد سیاف
۳۰۸	اسلام مکتب توحید
۳۱۸	نهضت اسلامی

۳۱۹	رعد
۳۲۸	جنش
۳۳۸	رجا
۳۴۱	کانون مهاجر
۳۴۸	فدائیان اسلام و صف
۳۵۲	انجمن اسلامی بصیر
۳۵۷	اتحادیه
۳۶۱	مجاهدین خلق افغانستان
۳۷۴	گروه حدید
۳۸۳	شاخه مشهد
۳۶۸	شورای اتفاق
۳۹۸	حرکت شیخ آصف
۴۱۵	سپاه
۴۲۳	سازمان نصر افغانستان



یک هفته کابل ماندم که حجة الاسلام و المسلمین شهید واحدی
یک خانه گرفته بود، چند ترور با لای روسها انجام داده بود، یک
مقدار سلاح تهیه کرده بود، نشریه بیرون آورده بود کار کرده بود.
« شهید مزاری از متن کتاب »